
دعا و توسل

همراه با حکایات و حالات بعضی از مقررین
(ویرایش دوم)

حضرت آیت الله سید علی محمد دستغیب

قم ۱۳۸۱

انتشارات فلاح

قم: خیابان چهارمردان، جنب بانک ملت، پلاک ۱۱۱، واحد ۲

تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۰۲۸۱



دعا و توسل

همراه با حکایات و حالات بعضی از مقربین

تألیف حضرت آیت الله سید علی محمد دستغیب حسینی

چاپ اول (ویرایش دوم): بهار ۱۳۸۱

لیتوگرافی، چاپ: تیزهوش، سرور

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

قیمت: ۱۲۵۰

شابک ۹۶۴-۷۲۰۸-۱۵-۴-۹۶۴-۷۲۰۸-۱۵-۴ ISBN 964-7208-15-4



مرکز پخش

قم، خیابان چهارمردان، جنب بانک ملت، پلاک ۱۱۱، شماره ۲، تلفن: ۷۷۴۳۵۸۷

شیراز، میدان شاهچراغ (ع)، کانون فرهنگی مسجد قبا (آتشها)، تلفن: ۲۲۴۷۳۶۶، ۲۲۴۵۸۳۸

فهرست

مقدمه / ۱۹

مجلس اول / ۲۳

- ۲۴ حقیقت بندگی چیست؟
- ۲۶ دعا انسان را در بندگی کمک می‌کند
- ۲۸ ارتباط بین دعا و نماز
- ۲۸ یادآوری آیاتی از قرآن در مورد روح دعا
- ۳۰ حکایت ملاقات عابد با حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۳۲ نتیجه

مجلس دوم / ۳۷

- ۳۷ علت تأخیر اجابت دعا از نظر امام رضا علیه السلام
- ۴۱ چرا دعای مظلوم به اجابت نمی‌رسد؟
- ۴۳ عاجزترین مردم

- ۴۳ دعا موجب سنگین تر شدن اعمال می شود.
- ۴۵ اوقات اجابت دعا.
- ۴۷ یکی دیگر از اوقات شریف سحر است.
- ۴۸ اوقات دیگر اجابت دعا.
- ۴۹ مکان های شریف اجابت دعا.
- ۴۹ روایتی از امام هادی علیه السلام.
- ۵۰ سایر مکان های شریف که محلّ اجابت دعاست.
- ۵۱ دعا کنار کعبه و مسجد الحرام و حرم.
- ۵۱ مساجد خانه خداست.

مجلس سوم / ۵۳

- ۵۳ اسم اعظم از جمله اسباب اجابت دعا.
- ۵۵ واقعیت اسم اعظم چیست؟
- ۵۷ مضطرّ حقیقی کیست؟
- ۵۷ اوّل: انسان کامل.
- ۶۱ باید به وجه خدا متوسّل شد.
- ۶۳ دعا و شک در حقانیت پیغمبر و ائمه علیهم السلام.
- ۶۴ امید مؤمن باید به خدا باشد.
- ۶۶ دوم: مضطر و بیچاره ای که موقتاً مضطرّ است.
- ۶۸ غیاث سریع.
- ۶۸ عنایت حسینی علیه السلام و غیاثی دیگر.
- ۷۰ فریادرسی امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

مجلس چهارم / ۷۵

- ۷۵ فلسفه بلا، سختی، فقر و بیچارگی.
- ۷۸ استغاثه به حضرت ولی عصر (عج).

- ۸۰ طلبه فقیر و صید کبوتر حائر حسینی علیه السلام
- ۸۳ پند موسی علیه السلام به فرعون
- ۸۴ مشورت کردن فرعون با هامان وزیر
- ۸۵ نجات خفته‌ای که مار در دهانش بود

مجلس پنجم / ۸۹

- ۸۹ خدا مؤثر و مدبر امور است
- ۹۰ صبر در مرگ فرزند
- ۹۱ دست خدا در سختی‌ها و بلاها
- ۹۲ دادرسی حضرت حجّت علیه السلام
- ۹۳ فرج بعد از شدت
- ۹۵ نتیجه
- ۹۵ اجابت فوری دعا
- ۹۶ رسیدن به هر هدفی از مجرای سبب
- ۹۶ حکایت
- ۹۸ بیانات حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته الله علیه در توحید
- ۱۰۰ حکایت حاج مؤمن

مجلس ششم / ۱۰۳

- ۱۰۳ حکایاتی از کرامات و اجابت دعای حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته الله علیه
- ۱۰۳ حکایت اوّل
- ۱۰۵ حکایت دوم
- ۱۰۷ حکایت سوم
- ۱۰۸ حکایت چهارم
- ۱۰۸ حکایت پنجم
- ۱۰۹ حکایت ششم

۱۰۹ حکایت هفتم
۱۱۰ حکایت هشتم
۱۱۱ حکایت نهم
۱۱۲ حکایت دهم
۱۱۳ حکایت یازدهم
۱۱۳ حکایت دوازدهم
۱۱۴ حکایت سیزدهم
۱۱۴ حکایت چهاردهم
۱۱۵ حکایت پانزدهم
۱۱۶ حکایت شانزدهم
۱۱۷ حکایت هفدهم

مجلس هفتم / ۱۱۹

۱۱۹ انسان بالطبع چه می‌گوید و باید چگونه باشد؟
۱۲۱ علل گرفتاری مؤمن به رنج و بلا
۱۲۶ روایت جابر دربارهٔ مرد کر و لال
۱۲۷ حکایت اسماعیل هرقلی
۱۳۰ ابتلاء مؤمن به بلا و حکایت مأموریت دو ملک
۱۳۲ تذکر

مجلس هشتم / ۱۳۵

۱۳۵ حالاتی که موجب اجابت دعا می‌شود
۱۳۶ پاداش ایام مرض
۱۳۸ شفای کور به برکت ائمه <small>علیهم‌السلام</small>
۱۴۱ رسول خدا <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> و ائمه معصومین <small>علیهم‌السلام</small> وسیله هستند
۱۴۳ مثالی دیگر

- ۱۴۵ روایتی دیگر دربارهٔ مرض و بیماری
- ۱۴۶ یادآوری و تقسیم
- ۱۴۸ تشرّف شیخ حسین آل رحیم به لقاء حضرت ولی عصر علیه السلام

مجلس نهم / ۱۵۳

- ۱۵۳ اجابت دعای سائل
- ۱۵۶ بعضی خواست‌های دنیوی که برآورده می‌شود
- ۱۶۰ بیمه کردن فرزندان
- ۱۶۲ اثر زکات دادن
- ۱۶۳ پاداش احسان
- ۱۶۵ آثار معنوی و اخروی صدقه و انفاق
- ۱۶۶ اقسام صدقات

مجلس دهم / ۱۶۹

- ۱۶۹ کسانی که دعای آنها اجابت می‌شود
- ۱۷۳ حکایت
- ۱۷۷ حکایت
- ۱۸۰ حکایت
- ۱۸۴ اجابت دعای مادر
- ۱۸۵ نفرین پدر بر فرزندش
- ۱۸۷ عمر قاتل پدر

مجلس یازدهم / ۱۹۷

- ۱۹۷ دعا و شفاعت علمای ربّانی
- ۱۹۸ علماء به دو دسته تقسیم می‌شوند
- ۲۰۲ حکایت اول
- ۲۰۳ حکایت دوم

- ۲۰۴ حکایت سوم
- ۲۰۵ بالاترین کرامت
- ۲۰۶ جایگاه فقه و فقاہت
- ۲۰۷ آیا فقیه عادل مقرب‌ترین است؟
- ۲۰۹ کلامی از مرحوم استاد علامه طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ
- ۲۱۲ نکته
- ۲۱۳ حکایاتی در بیان حالات حضرت آیت‌الله العظمی قاضی رحمۃ اللہ علیہ
- ۲۱۳ فتح باب
- ۲۱۳ مهیا شدن خواست ایشان
- ۲۱۴ بی‌تاب شدن یکی از دوستان آقای قاضی رحمۃ اللہ علیہ
- ۲۱۵ افاضه پروردگار عالم به آقای قاضی رحمۃ اللہ علیہ

مجلس دوازدهم / ۲۱۷

- ۲۱۷ یکی از مهم‌ترین موانع استجابت دعا
- ۲۲۳ حکایت اول
- ۲۲۴ حکایت دوم

مجلس سیزدهم / ۲۳۳

- ۲۳۴ توحید باری‌تعالی در حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمۃ اللہ علیہ
- ۲۳۹ یاد پروردگار
- ۲۴۱ عبودیت و بندگی
- ۲۴۴ رفاقت و تربیت شاگردان
- ۲۴۸ تفکر و تدبیر
- ۲۴۹ جدیت در طلب
- ۲۴۹ توسل به ائمه علیهم‌السلام و تواضع نسبت به اولیای الهی
- ۲۵۷ اهتمام به دروس حوزوی

سوابق مبارزاتی ۲۵۸

مجلس چهاردهم / ۲۶۷

فرازهایی از بیانات حضرت آیت الله نجابت رحمته ۲۶۷
 نیاز علماء به تهذیب ۲۶۹
 نیاز به استاد اخلاق ۲۷۲
 انواع طالبان علم ۲۷۳
 حکایتی در بیان بزرگی و شرافت عالمان ۲۸۱

مجلس پانزدهم / ۲۸۵

خوشه‌ای از گلستان سخنان حضرت هادی علیه السلام ۲۸۶
 پذیرش دعای همگان ۲۸۶
 حکایاتی چند از امام هادی علیه السلام ۲۸۸
 حکایت اول ۲۸۸
 حکایت دوم ۲۸۹
 حکایت سوم ۲۹۰
 حکایت چهارم ۲۹۱
 حکایت پنجم ۲۹۲
 حکایت ششم ۲۹۴

مجلس شانزدهم / ۲۹۷

فرق دعای ائمه اطهار علیهم السلام با دعای دیگران ۲۹۷
 عبادات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ۲۹۹

مجلس هفدهم / ۳۰۵

طلب رزق و کسب حلال ۳۰۵
 کفایت عیال ۳۰۸

۳۰۹	نققة عيال
۳۱۱	توسعه بر عيال
۳۱۴	حكايت
۳۱۴	حكايت
۳۱۷	حكايت
۳۱۸	حكايت
۳۱۹	حكايت
۳۲۳	كلام علامه مجلسى در مورد فقر و غنا
۳۲۴	روايت در تأييد كلام جناب مجلسى
۳۲۷	حكايت
۳۲۸	حكايت
۳۳۰	حكايت
۳۳۲	حكايت
۳۳۳	چند روايت کوتاه درباره حرص و حريص
۳۳۷	حكايت
۳۴۰	حكايت ثعلبة بن حاطب
۳۴۳	سطورى نورانى از كلام حضرت امام خمينى <small>رحمته الله</small>
۳۴۹	تمثيل
۳۵۰	چند روايت در مذمت حبّ دنيا
۳۵۳	حكايت
۳۶۰	زامداران و جلوه‌هاى دنيا
۳۶۱	مظاهر فرينده دنيا
۳۶۶	دوستى با فقراء و مساكين
۳۷۱	چند روايت در فضيلت فقر

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا

أبي القاسم محمد و على آله الأخيار المنتجبين الأبرار

«عنه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الدعاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»

«دعا» یعنی خواستن از خداوند و ابراز احتیاج و پیوستن به معدن قدرت و علم و غناء...

«دعا» اظهار بندگی است و تواضع و فروتنی و سرفروود آوردن در برابر خالق و عالم مطلق و غنی بالذات...

«دعا» معاشقه با معشوق و راز و نیاز با محبوب و گفتگو از شوق وصال و یا ناله از فراق است، فریاد از موانع راه است...

«دعا» وسیله ساز است و گاهی خود وسیله است، یعنی همانطور که دارو وسیله شفاست دعا هم وسیله شفاست. همانطور که خوراک و آب وسیله سیری است دعا هم گاهی یکی از وسایل سیری است و امثال آن.

«دعا» برای غالب افراد، پاره کردن و سوزاندن اسباب و رسیدن به مسبب‌الاسباب است. اگر شما مریض می‌شوید و دعا می‌کنید و بعد دکتر می‌روید و دارو می‌خورید برای این است که سبب را مستقل ندانید که البته مستقل نیست. و اگر دعا برای پیروزی بر دشمن می‌کنید و مجهز می‌شوید و حمله می‌کنید و پیروز می‌شوید، برای این است که بدانید که «و ما النصر الا من عند الله» یعنی یاری تنها از خداست. و اگر نیازمندید و دعا می‌کنید و دنبال کار می‌روید برای این است که بدانید رازق خداست.

و بالجمله «دعا» برای امثال انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مضطربین وسیله است، البته نه همیشه، یعنی همانطور که دارو می‌خورید خوب می‌شوید دعا می‌خوانید و خوب می‌شوید، و همانطور که ابزار جنگی به کار می‌برید و پیروز می‌شوید دعا می‌کنید و پیروز می‌شوید و امثال آن.

و «دعا» برای مردم عادی نیرو گرفتن است و پشتوانه است، اما به معنی رها کردن سایر وسایل نیست بلکه دانستن و پی بردن به این است که خداوند مؤثر است و اثر از او است.

«و لا حول و لا قوّة الا بالله».

همانطور که همه چیز وسیله است و پرده دار اوست، همینطور هدایت و توجه به خدا نیز از خداست و کتاب و قلم وسیله است.

«... الله يهدي من يشاء».

کتاب حاضر جمع‌آوری گفتارهای شب‌های پنجشنبه است که در جمعی از دوستان بیان گردیده است. مایه کتاب از «عده‌الداعی» منسوب به عالم عارف ابن فهد حلّی رحمته الله است که از بزرگان علما و مراجع قرن نهم هجری می‌باشد. می‌توان گفت که آن بزرگوار آنچه از مسایل مربوط به

دعاست را آورده و چیزی فروگذار نکرده است. در خلال کتاب به نصیحت‌های دلسوزانه وی برخورد می‌کنیم که مطالعه آن برای همه به خصوص طلاب و علمای دین لازم است.

خصوصیت کتاب «دعا و توسل» جمع‌آوری روایات بیشتر و ذکر حکایات و سرگذشت‌های شنیدنی مناسب با مطالب است که از کتاب‌های مختلف از جمله «داستان‌های شگفت» اثر ذیقیمت حضرت آیت‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله آورده شده و در ضمن، بیاناتی در توحید از استاد خودم حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته‌الله همراه بعضی کرامات ایشان که مربوط به دعاست نوشته گردیده. استاد ما که تمامی مراحل عرفان را طی کرده خود شاگرد حضرت آیت‌الله العظمی قاضی رحمته‌الله و بعد آیت‌الله العظمی انصاری رحمته‌الله است و سال‌ها حضرت آیت‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله با ایشان مصاحب بودند، که شمه‌ای از حالات و شیوه تربیتی حضرتش را خواهید دید.

سید علی محمد دستغیب

مجلس اول

«و قال ربکم ادعونی أستجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی
 سیدخلون جهنم داخرین»^(۱)

«و پروردگار شما فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم؛ کسانی که از بندگی
 من تکبر می‌ورزند به زودی داخل جهنم می‌شوند و ذلیل خواهند بود».

هدف خداوند از خلقت بشر «بندگی» است.

«و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون»^(۲)

«من جنّ و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه مرا بندگی کنند».

و درخواست بندگی از بشر نه بخاطر احتیاج خداوند است بلکه برای
 افاضه رحمت و ظهور اسم «رحمن» و «رحیم» است. پروردگار خواست
 ظاهر شود، بشر و همه چیز را خلق کرد تا شناخته گردد.

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخُلُقَ لِكِي أَعْرَفَ»^(۳)

۱- سوره مؤمن (غافر) ۴۰: ۶۰.

۲- سوره ذاریات ۵۱: ۵۶.

۳- سید عبدالله شبیر، مصابیح الأنوار، ج ۲، ص ۴۰۵.

«من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم پس انسان را خلق کردم تا شناخته گردم».

از طرف دیگر، افاضه رحمت خداوند به ظرفیت و گنجایش انسان بستگی دارد، هر قدر بشر ظرفیت بیشتری داشته باشد رحمت خدا را بیشتر می‌گیرد. اگر رحمت خدا را همانند آب فرض کنیم انسان‌ها نیز همانند ظروف هستند. یک ظرفی است که تنها گنجایش یک لیتر آب دارد و ظرفی دیگر چندین تن آب را در خود جای می‌دهد، تا برسد به دریاچه و دریا و اقیانوس که بی‌نهایت آب را در بر می‌گیرند.

حال می‌گوییم بندگی خداوند موجب گسترده‌گی روح انسان است، هر چه بندگی بیشتر شود استعداد پذیرش رحمت پروردگار بیشتر خواهد بود. پس از این، اگر بگوییم هدف از خلقت بشر برای افاضه رحمت است به حق سخن گفته‌ایم. قرآن به این معنی اشاره کرده می‌فرماید:

«و لایزالون مختلفین الّا من رحم ربّک و لذلک خلّقهم»^(۱).

«انسان‌ها همیشه در اختلاف هستند مگر کسانی که مشمول رحمت پروردگار شوند و برای همین افاضه رحمت بشر را خلق کرده است».

حقیقت بندگی چیست؟

حقیقت بندگی همانا خضوع و خشوع در برابر پروردگار است، هر چه انسان بیشتر در برابر خدا خاضع باشد به حقیقت بندگی نزدیک‌تر شده است. و خضوع و خشوع واقعی وقتی است که انسان بفهمد سرچشمه همه کمالات، خداوند و همه کاره، اوست و خودش فناء محض و عین نیاز

۱- سوره هود ۱۱: ۱۱۸ و ۱۱۹.

است. خداوند در قرآن می فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».^(۱)

«ای مردم، شما نیازمند به پروردگار هستید و خداوند بی نیاز و ستوده است.»
و لذا از پیغمبر ﷺ نقل شده که فرمود: «الفقر فخري»^(۲) یعنی فقر افتخار من است.

و ما معتقدیم که حضرت محمد بن عبدالله ﷺ بی نهایت به این معنا پی بُرد و به بالاترین درجه و مقام عبودیت رسید.

«أشهد أنّ محمداً عبده ورسوله».

حضرتش قبل از اینکه رسول باشد بنده خداست، و حضرت علی عليه السلام که نفس پیغمبر است به این مقام نایل آمد که خودش و همه چیز را در برابر پروردگارش عین نیاز دید. او درد عای مشهور به مناجات امیرالمؤمنین علی عليه السلام که ابتدایش «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» می باشد می فرماید:

«ای آقای من! ای آقای من! تو آقای من! تو آقای من! من بنده ام و غیر از مولی کیست که به بنده رحم کند؟ ای آقای من! ای آقای من! تو مالکی و من مملوک و غیر از مالک کیست که به مملوک رحم کند؟»^(۳)

و خلاصه بعضی فقرات آن دعا به فارسی چنین است:

«توعزیزی و من ذلیلیم، تو بزرگی و من کوچک، تو قوی و توانا و من ضعیف و

۱- سوره فاطر ۳۵: ۱۵.

۲- بحار الانوار: ج ۷۲، ص ۴۹.

۳- «مولای مولای! أنت المولی و أنا العبد و هل یرحم العبد الا المولی، مولای مولای! أنت المالی و أنا المملوک و هل یرحم المملوک الا المالی، مولای مولای! أنت العزیز و أنا الذلیل و هل یرحم الذلیل الا العزیز، مولای مولای! أنت الخالق و أنا المخلوق و هل یرحم المخلوق الا الخالق...».

ناتوان، توبی‌نیاز و من‌نیازمند، تو زنده‌ای و من مرده، تو باقی هستی و من فانی، تو غالبی و من مغلوب، تو پروردگاری و من پرورده»^(۱).

پس اصل بندگی، علم و فهم است. علم به این‌که غیر از خداوند علی‌الغالب هیچ‌کس به‌طور مستقل قادر و عالم نیست. هر موجودی - و از جمله انسان - حیات و علم و قدرت و وجودش از حضرت احدیت است.

«فاعلم أنه لا اله الا الله»^(۲).

«پس بدان‌که غیر از الله، اله و منشأ تأثیر مستقلی وجود ندارد».

تا انسان اثر را در پول و خوراک و مقام و گیاه و حیوان و فرمول‌ها و حتی علم می‌بیند، مشرک است. هر شیئی هر اثری دارد از پروردگار است؛ پس می‌توان گفت که هدف از خلقت بشر علم و شناسایی حضرت احدیت به یکتایی است. چنانچه می‌فرماید:

«الله الذي خلق سبع سموات و من الأرض مثلهنّ يتنزل الأمر بينهنّ لتعلموا أنّ الله على كلّ شيء قدير و أنّ الله قد أحاط بكلّ شيء علماً»^(۳).

«الله است که هفت آسمان را خلق کرد و هفت زمین را خلق کرد و در بین آنها امر را نازل فرمود تا شما علم پیدا کنید که خداوند بر هر چیز قادر است و خداوند بر هر چیز احاطه علمی دارد».

دعا انسان را در بندگی کمک می‌کند

هر اندازه انسان خواستش از خداوند بیشتر باشد به هستی پروردگار و

۱- مفاتیح الجنان، باب سوم (زیارات)، اعمال مسجد بزرگ کوفه، مناجات حضرت امیر علیه السلام.

۲- سوره محمد ص: ۴۷: ۱۹.

۳- سوره طلاق: ۶۵: ۱۲.

نیستی خود بیشتر پی می برد؛ زیرا شخص دعا کننده، قلب و روح خود را به اصل خویش که خداوند است ربط می دهد. البته انسان و هر موجودی وجود و هستیش از خدای تعالی است، اما دست یافتن به گنجینه سعادت مشروط به این معناست که انسان بفهمد که خود و هر موجودی هیچ و خدا همه چیز است، و حقیقت بندگی نیز همین است. از سوی دیگر ایمان کامل و یقین نیز همین است. پس می توان گفت که مؤمن کامل اهل یقین، بنده واقعی خداست که محلّ نزول رحمت سرشار پروردگار است.

در مقابل اگر انسان از خدا درخواست نکرده و دعا کننده نباشد خود را مؤثر مستقل دانسته و حال استکبار و بی نیازی از خداوند خواهد داشت و لذا از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه ^(۱) نقل شده که فرمود:

«عبادت در این آیه دعاست و آن بهترین عبادت است». ^(۲)

و حضرت سجّاد علیه السلام درد عای صحیفه سجّادیه می فرماید:

«سَمِيتَ دَعَاءَكَ عِبَادَةً وَ تَرْكَهُ اسْتِكْبَاراً وَ تَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرْكَهُ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». ^(۳)

«دعای عبادت خواندی و ترک آن را استکبار و بر ترک دعا وعده داخل شدن با ذلت و خواری به جهنم را دادی».

و حکمت آن نیز چنین گفته شده که اگر انسان از دعا روی برگرداند خود و همه چیز را مؤثر دانسته و خدا را هیچ کاره و این عین کفر و شرک است.

۱- سوره غافر ۴۰: ۶۰.

۲- تفسیر نورالتقلین ۴: ۵۲۸.

۳- صحیفه سجّادیه، دعای ۴۵.

ارتباط بین دعا و نماز

چون مراد از عبادت در این آیه دعاست و برای ترک آن و عده عذاب داده شده و عذاب اختصاص به ترک یک قسم از اقسام عبادت ندارد، پس تمام اقسام عبادت به مقتضای این آیه دعاست. پس نماز، اظهار بندگی و اظهار عجز و نیاز است. شخص نمازگزار، زبان، بدن، روح و قلب و همه وجودش می گوید: تو همه کاره‌ای و من هیچ کاره‌ام، تو هستی و من فانیم، تو غنی هستی و من عین نیازم، کسی که نمازگزار واقعی است یک دعا کننده واقعی است و همچنین کسی که یک دعا کننده واقعی است یک نمازگزار واقعی است. بنابراین محال است که کسی نمازگزار باشد و خود را در همه حال نیازمند به خداوند نبیند و با جان و دل و زبانش همه چیز را از خدا نخواهد. البته انسان ناگهان و یک دفعه به این مرتبه از ایمان نمی‌رسد. آن قدر اظهار بندگی می‌کند و اظهار نیاز می‌نماید و تمرین در قطع امید از غیر خدا می‌کند تا با جانش درک کند که عالم اوست، قادر، حی، مالک و غنی و... تنها خدای عالم است.

یادآوری آیاتی از قرآن در مورد روح دعا

«فادعوا الله مخلصین له الدین»^(۱).

«پس خدا را بخوانید، در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اید».

«و ادعوه خوفاً و طمعاً انّ رحمة الله قریب من المحسنین»^(۲).

«و او را از روی بیم و امید بخوانید، همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک

۱- سوره غافر ۴۰: ۱۴.

۲- سوره اعراف ۷: ۵۶.

است».

«و يدعوننا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعين»^(۱).

«و ما را از روی بیم و امید می خوانند و در برابر ما خشوع پیشه بودند».

«أدعوا ربكم تضرعاً و خفية انه لا يحب المعتدين»^(۲).

«پروردگارتان را به زاری و نهانی بخوانید: او تجاوزکاران را دوست ندارد».

«و يستجيب الذين آمنوا و عملوا الصالحات و يزيدهم من فضله»^(۳).

«خدا آنان را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند اجابت کند و از فضل خود

افزودنشان دهد».

چون خدا به بندگان نزدیک است چیزی بین او و دعای ایشان مانع نمی شود و هم به خودشان و هم به خواسته های ایشان عنایت دارد، ایشان را به سوی خود می خواند و به دعا کردن وامی دارد. پس بندگان هم باید این دعوت الهی را اجابت کرده و متوجه او شوند و به این صفات او ایمان آورده و یقین داشته باشند که به ایشان نزدیک است و دعاها ایشان را به اجابت می رساند و در خواندن او پیش قدم شوند.

«و اذا سألك عبادي عني فاني قريب أجيب دعوة الداع اذا دعان

فليستجيبوا لي و ليؤمنوا بي لعلهم يرشدون»^(۴).

«و آنگاه که بندگان من از تو درباره من پرسش نمایند پس [به آنها بگو] من [به

آنها] نزدیک هستم، چون دعاکننده مرا بخواند دعای او را اجابت می کنم. پس باید

[دعوت] مرا بپذیرند و به من ایمان آورند. باشد که به صلاح گرایند».

۱- سوره انبیاء ۲۱: ۹۰.

۲- سوره اعراف ۷: ۵۵.

۳- سوره شوری ۴۲: ۲۶.

۴- سوره بقره ۲: ۱۸۶.

پس اصل درد عا این است که انسان بنده خدا شده و خدا را مؤثر بداند نه اینکه خداوند مطیع و فرمانبردار شما باشد. اشتباه ما در این است که دعا را با دستور دادن یکی می دانیم، حال آنکه دعا بندگی، و دستور دادن آقایی است و این دو حالت فاصله بسیار زیادی دارند.

حکایت ملاقات عابد با حضرت ابراهیم علیه السلام

ابو حمزه ثمالی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:
 «ابراهیم علیه السلام روزی از شهر بیرون آمد و با شتری گردش می کرد. به دشت وسیعی رسید. در آنجا مرد بلندقدی را دید که نماز می خواند و جامه موئینی در برداشت. ابراهیم علیه السلام از وضع آن مرد در شگفت شد و در انتظار فراغت او از نماز نشست و چون نماز او طول کشید ابراهیم علیه السلام او را با دست خود حرکت داد و فرمود: مرا با تو کاری است نمازت را سبک کن. آن مرد نمازش را مختصر کرد. ابراهیم علیه السلام نزد او نشست و فرمود: برای کی نماز می خوانی؟ پاسخ داد: برای خدای ابراهیم. ابراهیم علیه السلام پرسید: خدای ابراهیم کیست؟ پاسخ داد: آنکه تو و مرا آفرید. ابراهیم علیه السلام فرمود: من از روش تو (در عبادت) خوشم آمد و من دوست دارم که در راه خدا با تو برادر باشم، اکنون بگو که خانه ات کجاست، تا هر زمان که خواستم به زیارت و دیدار تو آیم. مرد در حالی که با دست به دریا اشاره می کرد گفت: خانه من پشت این آب است و اما جای نماز من همین جاست که هرگاه خواستی ان شاء الله مرا در همین جا دیدار خواهی کرد...
 سپس سخن خود را ادامه داد و به ابراهیم علیه السلام گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: آری. پرسید حاجت چیست؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: تو

دعا کنی و من به دعای تو آمین گویم و من دعا کنم و تو آمین بگویی. مرد گفت: چه دعایی به درگاه خدا کنیم؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: برای مؤمنین گنهکار دعا کنیم. مرد گفت: نه. ابراهیم علیه السلام گفت: چرا؟ آن مرد پاسخ داد: چون من سه سال است که یک دعایی به درگاه خدای عزوجل کرده‌ام که هنوز اجابت نشده است. من از خدای تعالی شرم دارم که به درگاهش دعا کنم (و چیزی از او بخواهم) تا وقتی که بدانم دعا مرا اجابت فرموده است. ابراهیم علیه السلام پرسید: چه دعایی کرده‌ای؟ آن مرد گفت: روزی من در همین جا نماز می‌خواندم، پسر زیاروی و خوش منظری را دیدم که نور از پیشانی‌اش می‌درخشید و گیسوانی داشت که بر پشت سرش ریخته بود و یک رمه‌گاو در جلوی خود داشت که گویی (از چاقی) روغن به آنها مالیده بودند و یک رمه‌گوسفند در جلوی خود می‌راند که گویی پوستشان انباشته از گوشت و پیه بود. من از وضع آن جوان در شگفت شدم و از او پرسیدم: ای پسرک، این گاو و گوسفندها از کیست؟ در پاسخ گفت: از ابراهیم است. بدو گفتم: تو کیستی؟ در پاسخ گفت: من اسما عیل فرزند ابراهیم خلیل الرحمن هستم. من آن روز به درگاه خدای عزوجل دعا کردم و از او درخواست کردم که خلیل خود را به من نشان دهد. ابراهیم علیه السلام فرمود: من همان ابراهیم خلیل الرحمن هستم و آن پسر فرزند من بوده است. آن مرد در این هنگام گفت: شکر خدای را که دعا مرا اجابت کرد. سپس بر دو گونه ابراهیم علیه السلام بوسه زد و با او معانقه کرد. آنگاه گفت: اکنون برخیز و دعا کن تا من بردعای تو آمین بگویم. ابراهیم علیه السلام برای مردان و زنان با ایمان و گنهکاران از آن روز دعا کرد که خدا آنها را بیمارزد و از ایشان خشنود گردد. آن مرد نیز به دعای ابراهیم علیه السلام آمین گفت.

امام باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم علیه السلام به مؤمنان گنهکار از شیعیان ما تا روز قیامت خواهد رسید.^(۱)

نتیجه

یکی از علّت‌های تأخیر اجابت دعای آن مرد این بود که خدایش او را دوست می‌داشت و اجابت دعایش را تأخیر می‌انداخت تا بیشتر بخواهد و روی نیاز به درگاه بی‌نیاز بیاورد تا بیشتر مشمول رحمت پروردگار گردد و نیز بداند که او است مولا و آقا و کارها به دست اوست و بنده هیچ‌کاره است.

اسحاق بن عمّار روایت کرده است که:

«قلت لأبي عبدالله علیه السلام: يستجاب للرجل للدعاء ثم يؤخر؟ قال: نعم،
عشرين سنة».^(۲)

«به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ممکن است دعای مردی مستجاب شده باشد ولی به تأخیر افتد؟ فرمود: آری تا بیست سال ممکن است تأخیر افتد».
مردی به نام حدید از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:
«همانا بنده‌ای دعا کند پس خدای عزّوجلّ به دو فرشته فرماید: من دعای او را اجابت رساندم ولی حاجتش را نگهدارید زیرا من دوست می‌دارم آواز او را بشنوم، و همانا بنده‌ای هم هست که دعا کند پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: زود حاجتش را بدهید که آوازش را خوش ندارم».^(۳)

۱- روضه کافی، ج ۲، حدیث ۵۹۱.

۲- اصول کافی: ج ۴، کتاب دعا، باب کسی که اجابت دعایش به تأخیر افتد / حدیث ۴.

۳- عن حدید عن أبي عبدالله علیه السلام قال: «انّ العبد ليدعو فيقول الله عزّوجلّ للملكين: قد استجبت له ولكن احبسوه بحاجته فأتني أحبّ أن أسمع صوته. و انّ العبد ليدعو فيقول الله تبارك و تعالی: عجلوا له حاجته فأتني أبغض صوته». (اصول کافی، ج ۴، کتاب دعا، باب کسی که اجابت دعایش به تأخیر افتد، حدیث ۳)

هرچند تأخیر اجابت همیشه به خاطر دوستی صوت او و تعجیل آن به خاطر نفرت از صدای او نیست، اما بعضی اوقات این طور است.
صیقل می گوید:

«به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: بسا هست که مردی دعا کند و دعایش مستجاب گردیده ولی تا مدتی اثر آن ظاهر نگردد و به تأخیر افتد؟ فرمود: آری چنین است. عرض کردم: این برای چیست؟ آیا برای این است که بیشتر دعا کند؟ فرمود: آری.»^(۱)

بلی دعا عبادت است بلکه مغز عبادت است.^(۲)

لذا از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«و ما أحد أبغض إلى الله عزّ وجلّ ممن يستكبر عن عبادته و لا يسأل ما عنده.»^(۳)

«دشمن ترین افراد نزد خداوند کسی است که از بندگی او سرپیچی نموده از خدا درخواست ننماید.»

زیرا کسی که دعا نمی کند و از خداوند درخواست نمی نماید خود را محتاج نمی بیند و خود یا دیگری را مؤثر می داند و این از ویژگی های قدرتمندان ناحق و ثروتمندان زالو صفت است که قرآن درباره آنان می فرماید:

«انّ الانسان لیطغى أن رآه استغنى.»^(۴)

۱- «عن منصور الصیقل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ربما دعى رجل بالدعاء فاستجيب له ثم أحر ذلك إلى حين؟ قال: نعم. قلت: ولم ذاك؟ ليزداد من الدعاء؟ قال: نعم.» (همان، حدیث ۲)
۲- عن علی عليه السلام: «الدعاء مخ العبادة.» (وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۲ از ابواب دعا، حدیث ۱۴).
۳- همان، باب ۱ از ابواب دعا، حدیث ۳.
۴- سوره علق ۹۶: ۶ و ۷.

«انسان طغیان‌گر می‌شود آنگاه که خود را بی‌نیاز می‌بیند».

کسی که جاهل و نادان است فکر نمی‌کند که در همه حال محتاج خداوند است، لذا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«شخص مبتلا به بلاهای سخت، احتیاجش به دعا و نیایش بیش از شخص تندرستی که از بلا در امان نیست، نمی‌باشد».^(۱)

یعنی اینکه انسان هرچند از هر جهت در نعمت باشد، سلامتی جسم، شادی روح، دوستی مردم، نعمت مال، فرزندان خوب، همسر شایسته، خانه مناسب، وسایل لازم، امنیت جامعه و آرامش از بلاهای آسمانی، اما با همه اینها احتمال نزول هرگونه بلا و از بین رفتن نعمت وجود دارد، افزون بر وقایع مرگ و ما بعد از آن. و از همین جاست که در روایات از دعا تعبیر به سلاح و یا سپر شده است زیرا سلاح وسیله جلب نفع و دفع ضرر است و سپر وسیله حفظ از بدی‌ها می‌باشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«ألا أدلكم على سلاح ينجيكم من أعدائكم و يدّر أرزاقكم؟ قالوا: بلى».

قال: تدعون ربكم بالليل و النهار فانّ سلاح المؤمن الدعاء».^(۲)

«آیا شما را راهنمایی کنم به سلاحی که از دشمنان حفظتان نموده و رزق شما را زیاد نماید؟ گفتند: بلی ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: پروردگارتان را در شب و روز بخوانید که سلاح مؤمن دعا می‌باشد».

و نیز از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

۱- «ما المبتلى الذي قد اشتد به البلاء بأحوج الى الدعاء من المعافي الذي لا يأمن البلاء». (نهج البلاغه، حکمت ۳۰۲)

۲- وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۸ از ابواب دعا، حدیث ۵.

«الدعاء تُرس المؤمن و متى تكثر قرع الباب يفتح لك»^(۱).

«دعا سپر مؤمن است و هر وقت درى راز ياد كوييدى برايت باز مى شود».

و از امام صادق عليه السلام نقل شده كه فرمود:

«الدعاء أنفذ من السنن الحديد»^(۲).

«دعا از نيزه آهنين بران تر است».

و از آن حضرت نقل شده كه فرمود:

«من لم يسأل الله عز وجل من فضله افتقر»^(۳).

«كسى كه از فضل خداوند عزوجل چيزى درخواست نكند فقير و بى چيز

مى شود».

همچنين نقل شده كه آن حضرت فرمود:

«من أعطي أربعاً لم يحرم أربعاً: من أعطي الدعاء لم يحرم الاجابة و

من أعطي الاستغفار لم يحرم التوبة و من أعطي الشكر لم يحرم الزيادة و

من أعطي الصبر لم يحرم الأجر»^(۴).

«هر كس چهار چيز به او داده شد از چهار چيز محروم نمى شود: كسى كه موفق

به دعا شود از اجابت محروم نشود و كسى كه موفق به استغفار و طلب بخشش گردد

از بازگشت به سوى پروردگار محروم نگردد و كسى كه شكر به او داده شود بيشتر

بهره مند شود و كسى كه صبر و بردبارى نصيبش گردد اجر و پاداش خواهد داشت».

از امام صادق عليه السلام نقل شده كه از پدر خود روايت كرده كه فرمود:

«و الله اتي لأحب ربحكم و أرواحكم و انكم لعلي دين الله فأعينونا

۱- همان، حديث ۷.

۲- همان، حديث ۱.

۳- همان، باب ۱ از ابواب دعا، حديث ۶.

۴- همان، باب ۲ از ابواب دعا، حديث ۱۶.

بورع و اجتهاد - الی أن قال: - ألا و من سأل منكم حاجة فله بها مائة حاجة،
ألا و من دعا منكم فدعوته مستجابة»^(۱)

«به خدا قسم من بوی شما و ارواح شما را دوست دارم و شما بر دین الله هستید،
ما را با تقوا و کوشش کمک کنید... آگاه باشید! هر کدام از شما که خواسته و نیازی را
طلب کند در عوض صد حاجت او روا شود و هر کدام از شما دعا کنند دعایش
مستجاب است».

۱- همان، باب ۴ از ابواب دعا، حدیث ۴.

مجلس دوم

علت تأخیر اجابت دعا از نظر امام رضا علیه السلام

احمد بن محمد بن ابی نصر ملقب به «بزنطی» از یاران مورد اعتماد امام رضا علیه السلام، نقل می کند که به حضرت رضا علیه السلام گفتم:

«قربانت شوم، من چند سال است که از خدا حاجتی درخواست کرده ام و از تأخیر اجابتش در دلم شبهه و نگرانی به وجود آمده است. فرمود: ای احمد! مبادا شیطان بر دل تو راهی باز کند تا تو را ناامید کند، همانا امام باقر علیه السلام می فرمود: «گاه مؤمن حاجتی از خدا می خواهد و اجابت آن به تأخیر می افتد زیرا خداوند دوست دارد که صدا و گریه او را بشنود». سپس فرمود: به خدا قسم اگر خداوند آنچه را مؤمن در این دنیا خواسته تأخیر بیندازد و در آخرت به او عنایت کند برای او بهتر است. دنیا چه ارزشی دارد! همانا امام باقر علیه السلام می فرمود: «برای مؤمن سزاوار است که دعایش در حال آسایش مانند دعای او در حال سختی باشد و طوری نباشد که چون به درخواست خود رسید از دعا سست شود». پس تو از دعا خسته مشو زیرا

که دعا نزد خدای عزوجل منزلتی دارد و بر تو بادشکیبایی و دنبال روزی حلال رفتن و صلۀ رحم کردن و مبادا با مردم اظهار دشمنی کنی زیرا ما خاندانی هستیم که پیوند کنیم با هر که از ما ببرد و نیکی کنیم به هر که به ما بدی کند. پس به خدا سوگند در این کار سرانجام نیکویی می‌بینم. همانا کسی که در این دنیا دارای نعمت است اگر هرگاه چیزی از خدا خواست به او داده شد [حرصش زیاد گردد] و جز آن را نیز بخواهد. نعمت خدا در چشم او کوچک گردد و از هیچ چیز سیر نشود و چون نعمت فراوان شود مسلمان از این راه به خطر افتد [و این خطر] به خاطر آن حقوقی است که بر او واجب شود و نیز بیم آن می‌رود که به واسطه این حقوق در فتنه افتد [و در ادای آنها کوتاهی کند]. بگو بدانم اگر من به تو چیزی گفتم بدان و ثوق و اعتماد داری؟ گفتم: فدایت شوم اگر من به گفته شما اعتماد نکنم پس به گفتار چه کسی اعتماد کنم با اینکه شما حجّت خداوند بر خلق او هستی؟! فرمود: پس تو به خدا [وو عده‌ها و گفتارهای او] اعتمادت بیشتر باشد؛ زیرا خداوند به تو و عده اجابت داده است. خداوند عزوجل فرموده است: «و هرگاه بندگان من از تو راجع به من بپرسند پس همانا من نزدیکم و اجابت کنم دعای آنکه مرا بخواند»^(۱)، و فرموده است: «از رحمت خدا ناامید نباشید»^(۲) و فرموده است: «و خداوند شما را و عده آمرزش و فضل می‌دهد»^(۳). پس تو به خدای عزوجل اعتمادت بیشتر از دیگران باشد و در

۱- «و اذا سألک عبادی عَنِّي فَاِنِّي قَرِيبٌ اَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا». (سوره بقره ۲: ۱۸۶)

۲- «و لا تَیأسُوا مِن رُوحِ اللّٰهِ». (سوره یوسف ۱۲: ۸۷)

۳- «و اللّٰهُ یَعِدْکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا». (سوره بقره ۲: ۲۶۸)

دل خود جز خوبی راه مده که شما آمرزیده اید»^(۱).

در این روایت شریفه حضرت امام رضا علیه السلام به برخی از علل تأخیر دعا اشاره می‌فرماید که عبارتند از:

اول: خداوند صدای شخص دعاکننده را دوست دارد. در این زمینه روایتی در جلسه قبل ذکر شد.

دوم: پستی دنیا و تأخیر اجابت تا سرای دیگر برای مؤمن بهتر است. در این مورد از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مؤمن در مورد حاجتی که دارد خدای عزوجل را می‌خواند پس خدای عزوجل می‌فرماید: اجابت او را به تأخیر بیندازید بخاطر شوقی که به آواز و دعای او دارم. پس چون روز قیامت شود خدای عزوجل فرماید: ای بنده من تو مرا خواندی و من اجابتت را به تأخیر انداختم اکنون ثواب و پاداش تو چنین و چنان است. و باز درباره فلان چیز و فلان چیز مرا خواندی و من اجابت تو را به تأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است».

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

«فَيْتَمَّتْهُ الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرِي مِنْ حَسَنِ الثَّوَابِ»^(۲).

«پس مؤمن چون آن پاداش‌های نیک را ببیند آرزو می‌کند که کاش هیچ یک از دعاهاى او در دنیا اجابت نشده بود».

سوم: خدا می‌داند که برآورده شدن حاجت مؤمن موجب سستی وی

۱- اصول کافی، ج ۴، کتاب دعا، باب کسی که اجابت دعایش به تأخیر افتد، حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۹.

در دعای گردد؛ آنگاه که خوشی و راحتی به انسان روی آورد نشاط دعا کردن و مناجات با خداوند را از دست می دهد. در این جمله امام علیه السلام اشاره می کند که: از شرایط اجابت دعا این است که انسان در هر دو حال ناراحتی و راحتی، خدا را بخواند.

چهارم: از علل عدم اجابت، ملول و خسته شدن از دعا کردن و خواستن است، همچنان که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«لایزال المؤمن بخیر و رجاء رحمة من الله عزوجل ما لم يستعجل فيقنط و يترك الدعاء، قلت له: كيف يستعجل؟ قال: يقول: قد دعوت منذ كذا وكذا و ما أرى الإجابة»^(۱)

«پیوسته مؤمن در حال خیر و امیدواری است تا هنگامی که شتاب نکند که موجب نومیدیش شود و دعا را رها کند. عرض کردم: چگونه شتاب کند؟ فرمود: گوید: از فلان وقت و فلان وقت دعا کرده ام و اجابت آن را نمی بینم».

آری، اسحاق بن عمّار می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:

«يستجاب للرجل الدعاء ثم يؤخر؟ قال: نعم عشرين سنة»^(۲)

«آیا دعای شخص مستجاب می شود و تأخیر می افتد؟ فرمود: آری [گاه] بیست سال تأخیر می افتد (و اثر اجابت پس از این مدت ظاهر می شود)».

و نیز فرمود:

«كان بين قول الله عزوجل ﴿قد أجيبتم دعوتكما﴾ و بين أخذ فرعون أربعين عاماً»^(۳)

۱- همان، حدیث ۸.

۲- همان، حدیث ۴.

۳- همان، حدیث ۵.

«میان گفته خدای عزوجل (که به موسی و هارون در مقابل تقاضای نابودی فرعون و پیروانش) فرمود: «هر آینه دعای شما به اجابت رسید» و میان نابودی فرعون، چهل سال طول کشید».

پنجم: کمی صبر بر ترک معصیت و انجام تکالیف واجب شرعی موجب می شود که دعای شخص به اجابت نرسد.

ششم: حلال نبودن کسب.

هفتم: قطع رحم.

هشتم: دشمنی با مردم.

نهم: از علل تأخیر اجابت دعا این است که اگر صاحب نعمت شود نعمت در نظرش کوچک می شود و شاکر نمی شود.

دهم: اگر دعایش در مورد دنیا به اجابت برسد حقوق واجب را ادا نمی کند و از این ناحیه در خطر قرار می گیرد.

چرا دعای مظلوم به اجابت نمی رسد؟

خداوند به داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی کرد:

«ای داوود، هر کس از غیر من منقطع شود من او را کفایت می کنم و هر کس از من درخواست کند او را عطا می کنم و هر که مرا بخواند او را اجابت می کنم و خواست او را تأخیر می اندازم تا قضای من تمام شود (یعنی به خاطر حکمتی است که دعا کننده نمی داند). به مظلوم بگو خواست تو درباره کسی که به تو ظلم کرده را به خاطر حکمت هایی که از تو پنهان است به تأخیر می اندازم. برخی از آن حکمت ها عبارتند از اینکه: تأخیر خواسته تو یا به جهت ظلمی است که تو کرده ای و آن مظلوم تو را نفرین

کرده، آن وقت نفرین تو در عوض نفرین او خواهد بود. و یا به خاطر این است که درجه‌ای در بهشت داری که رسیدن به کمال آن درجه منوط به این است که ظالمی به تو ظلم کند. من بندگانم را در مال و جانشان امتحان می‌کنم و چه بسا بنده‌ای را مریض می‌کنم هرچند در اثر بیماری نماز و سایر عباداتش کم شود اما صدای ناله‌اش برای من از نماز نمازگزاران دوست داشتنی‌تر است و چه بسا بنده‌ای نماز می‌گزارد و من آن نماز را به صورتش می‌زنم و صدایش را نمی‌پذیرم.

ای داوود، آیا می‌دانی او چه کسی است؟ شخصی است که بسیار به نامحرم می‌نگرد و نیز کسی که آرزو می‌کند تا به مقامی برسد و به ستم گردن‌ها را بزند.

ای داوود، بر گناهان خود همچون زن داغ دیده گریه کن. اگر ببینی آنها که به زبان خود مردم را می‌خورند و غیبت می‌کنند که چگونه زبان آنها را همانند پوست پهن کرده و با گرز آتشین به آن می‌زنم و بر آنها مأمور ملامت‌گری می‌گمارم که می‌گوید: ای اهل آتش بدانید که این فلان بد زبانی است که مردم را اذیت کرده و چه بسیارند افرادی که نمازهای طولانی با گریه‌ها به جا آورند اما در نزد من هیچ ارزشی ندارند زیرا یافته‌ام که در دل او چنان است که چون سلام نماز دهد و زنی نامحرم خود را بر وی عرضه بدارد قبول می‌کند و اگر با مؤمنی معامله کند خیانت خواهد نمود».^(۱)

۱- الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، ص ۸۸.

عاجزترین مردم

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«آیا راهنمایی کنم شما را به بخیلترین مردم و تنبلترین مردم و دزدترین مردم و جفاکارترین مردم و عاجزترین مردم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا. فرمود: بخیلترین مردم شخصی است که به مسلمانی بگذرد و سلام نکند، و تنبلترین مردم بنده‌ای است که سالم و بیکار باشد و بلب‌ها و زبانش خداوند را یاد نکند، و دزدترین مردم کسی است که از نمازش بدزدد که همانند لباس کهنه پیچیده می‌شود و به صورتش زده می‌شود، و جفاکارترین مردم آن شخصی است که نام من در نزدش برده شده و صلوات نفرستد، و عاجزترین مردم کسی خواهد بود که از دعا و امانده است»^(۱).

دعا موجب سنگین‌تر شدن اعمال می‌شود

و نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«دو نفر وارد بهشت می‌شوند که یکسان عمل کرده‌اند و سپس یکی از آن دو دوستش را بالاتر از خود می‌بیند؛ می‌گوید: پروردگارا این درجه و مقام را به سبب چه کاری به او عطا فرمودی و حال آنکه هر دو ی ما در اعمالمان یکسان بودیم؟! پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: او از من درخواست می‌کرد و تو طلب و درخواست نمی‌کردی».

۱- «ألا أدلكم على أبخل الناس وأكسل الناس وأسرق الناس وأجفئ الناس وأعجز الناس؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: أما أبخل الناس فرجل يمرّ بمسلم فلم يسلم عليه وأما أكسل الناس فعبد صحيح فارغ لا يذكر الله بشقة ولا لسان، وأما أسرق الناس فالذي يسرق من صلاته تلف كما تلف الثوب الخلق فيضربها وجهه، وأما أجفئ الناس فرجل ذكرت بين يديه فلم يصل عليّ وأما أعجز الناس فمن يعجز (عجز) عن الدعاء». (عدّة الداعى، باب في الحثّ على الدعاء بأدلة من السنّة، ص ۳۴، حدیث ۱۰)

سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

«دعا کنید و از خداوند بخواهید تا عطای بیشتری داشته باشید که چیزی به بزرگی دعا و درخواست از خداوند نیست».^(۱)

معاویة بن عمّار می گوید:

«به امام صادق علیه السلام گفتم: دو نفر در یک وقت وارد نماز شدند، یکی از آنها قرآن تلاوت کرد و مشغول گردید و در عوض آن یکی دعا خواند. قرآن اولی از دعای این بیشتر بود و دعای دومی از قرآن او بیشتر بود سپس هر دو در یک وقت نماز را تمام کردند. حال، کدام یک بهتر می باشد؟ فرمود: هر دو خوب است و فضیلت دارد. راوی می گوید: گفتم: می دانم هر دو خوب و در هر دو فضل است، لکن کدام بهتر است؟ فرمود: دعا افضل است. آیا نشنیدی کلام خدا را که می فرماید:

«و قال ربکم ادعونی أستجب لکم انّ الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین».^(۲)

«پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا [دعای] شما را اجابت کنم. آنان که از عبادت من سرکشی می کنند به زودی با ذلت وارد جهنم خواهند شد».

آن (دعا) عبادت است و به خدا قسم افضل است، به خدا قسم افضل است، آن (دعا) به خدا قسم عبادت است، آن محکم ترین آنهاست».^(۳)

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۱ از ابواب دعا، حدیث ۷.

۲- سوره غافر ۴۰: ۶۰.

۳- عدّة الداعی، باب فی الحثّ علی الدعاء بأدلة من السنّة، ص ۳۵، حدیث ۱۲.

اوقات اجابت دعا

از جمله اوقات مبارک، روز و شب جمعه است:

«عن الباقر عليه السلام: ان الله تعالى لينادي كل ليلة جمعة من فوق عرشه من أول الليل الى آخره: ألا عبد مؤمن يدعوني لدينه و دنياه قبل طلوع الفجر فأجيبه؟ ألا عبد مؤمن يتوب اليّ قبل طلوع الفجر فأتوب عليه؟ ألا عبد مؤمن قد قترت عليه رزقه فيسألني الزيادة في رزقه قبل طلوع الفجر فأزیده و أوسّع عليه؟ ألا عبد مؤمن سقيم يسألني أن أشفيه قبل طلوع الفجر فأعافيه؟ ألا عبد مؤمن محبوس مغموم يسألني أن أطلقه...»^(۱)

«از حضرت امام باقر عليه السلام نقل شده که فرمود: خدای تعالی در هر شب جمعه از فوق عرش از اول شب تا آخر آن ندا می‌کند: آیا بنده مؤمنی هست که برای دین یا دنیا پیش‌پیش از آنکه صبح شود مرا بخواند تا اجابت کنم؟ آیا بنده مؤمنی هست که قبل از طلوع فجر از گناهانش به سوی من بازگشت کند تا او را ببخشایم؟ آیا بنده مؤمنی هست که روزیش تنگ باشد و از من زیاده بخواهد پیش از آنکه فجر بدمد تا روزیش راز یاد نمایم؟ آیا بنده مؤمنی هست که مریض شده و تا طلوع فجر نشده شفایش را از من بخواهد تا او را شفا دهم؟ آیا بنده مؤمن زندانی و غمناکی هست که تا هنوز صبح نشده از من بخواهد ظالم را بگیرم و یاری مظلوم نمایم، تا این کار را انجام دهم؟ و حضرت فرمود: این ندا تا طلوع فجر خواهد بود.»

همچنین از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود:

«حضرت یعقوب عليه السلام به فرزندانش گفت: «به همین زودی از پروردگام برای شما طلب مغفرت خواهیم کرد» و دعا و طلب استغفار را تا سحر شب

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۳۰ از ابواب دعا، حدیث ۴.

جمعه تأخیر انداخت»^(۱).

و اما روز جمعه: از حضرت امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«انَّ العبد المؤمن يسأل الله الحاجة فيؤخّر الله عزّوجل قضاء حاجته التي سأل الي يوم الجمعة»^(۲).

«همانا بنده مؤمن دعا می کند و حاجتی دارد، خداوند برآوردن حاجت او را تا روز جمعه تأخیر می اندازد».

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«انّ يوم الجمعة سيّد الأيام و أعظمها عند الله تعالى و أعظم من يوم الفطر و يوم الأضحى - الي أن قال صلی الله علیه و آله - و فيه ساعة لا يسأل الله تعالى فيها أحد شيئاً إلا أعطاه ما لم يسأل حراماً»^(۳).

«همانا روز جمعه سیدروزها و بزرگ ترین آنها در نزد خدای تعالی است و از روز فطر و روز قربان بزرگ تر است... (تا اینکه حضرت فرمودند: در روز جمعه ساعتی است که کسی از خداوند درخواستی نمی کند مگر اینکه به او داده می شود به شرطی که درخواست حرام نباشد».

و از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «از اوّل ظهر جمعه تا یک ساعت پس از آن ساعتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای از خداوند طلب خیر نکرد مگر آنکه به او داده شد»^(۴).

۱ - عن الصادق علیه السلام في قول يعقوب بن لبنیه: «سوف أستغفر لكم ربّي» قال علیه السلام: «أخّره الي السحر من ليلة الجمعة». (عدّة الداعی، في الأوقات المتفرقة المستجاب فيه الدعاء، ص ۳۸)

۲ - عدّة الداعی، ص ۴۶.

۳ - همان.

۴ - قال الباقر علیه السلام: «أول وقت الجمعة ساعة يزول الشمس الي أن تمضي ساعة يحافظ عليها فانّ

یکی دیگر از اوقات شریف سحر است

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«کسی که آخر شب برخیزد و یاد خدا کند گناهانش ریخته می شود، پس اگر آخر شب برخاست و وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و حمد و ثنای خداوند را کرد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد، چیزی از خدا نخواهد مگر آنکه به او می دهد یا همان را که خواسته و یا بهتر از آن را برایش ذخیره می کند»^(۱).

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«وقتی آخر شب می شود خداوند عزوجل می گوید: آیا دعا کننده ای هست تا او را اجابت کنم؟ آیا سؤال کننده ای هست که درخواستش را بدهم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا او را بپارمزم؟ آیا توبه کننده ای هست که او را ببخشایم؟»^(۲).

«و عن أبي جعفر عليه السلام قال: ان الله عزوجل يحب من عباده المؤمنین کلّ دعاء، فعليكم بالدعاء في السحر الى طلوع الشمس فانها ساعة يفتح فيها أبواب السماء و تقسم فيها الأرزاق و تقضى فيها الحوائج العظام»^(۳).

«و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: خداوند عزوجل از بندگان مؤمن خود آن را که بسیار دعا می کند دوست می دارد پس بر شما باد به دعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب که در آن وقت درهای آسمان باز است و ارزاق تقسیم می شود و حاجت های بزرگ برآورده می گردد».

⇒ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لا يسأل الله تعالى فيها عبد خيراً الا أعطاه» (همان)

۱- وسائل الشیعه، ج ۴ / باب ۳۰ از ابواب دعا / حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۵.

۳- همان، باب ۲۵ از ابواب دعا، حدیث ۳.

اوقات دیگر اجابت دعا

اوقات دیگر که سفارش به دعا کردن و احیا نمودن در آنها شده عبارت است از: شب‌های قدر، شب اول ماه رجب، شب نیمه شعبان و شب عید فطر و عید قربان. و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که حضرتش خوشحال بود که خود را در این شب‌ها آماده دعا و عبادت نماید. و از روزها: روز عرفه، روزهای تولد یا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مانند ۱۷ ربیع الاول، ۲۷ رجب، ۲۸ صفر، ۱۹ و ۲۱ ماه رمضان، نیمه شعبان و عاشورا و امثال آن.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله در مفاتیح الجنان از علامه مجلسی رحمته الله نقل می‌کند که فرمود:

«بهترین اعمال در شب‌های قدر طلب آمرزش و دعا از برای خواسته‌های دنیا و آخرت خود و پدر و مادر و خویشان خود و برادران مؤمن، زنده و مرده ایشان است و اذکار و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام». (۱)

و نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«از پدرم در مورد اهمیت شب نیمه شعبان سؤال شد، ایشان فرمود: آن شب، بعد از شب قدر برترین شب‌هاست. در آن شب خداوند فضل خود را به بندگان عطا می‌فرماید و ایشان را به من و کرم خویش می‌آمرزد، پس سعی و کوشش کنید در تقرب جستن به سوی خدای تعالی در آن، پس به درستی که خداوند به ذات مقدس خود قسم یاد کرده که در آن شب هیچ

۱- مفاتیح الجنان / اعمال مشترکه شب‌های قدر، ص ۳۹۹.

درخواست کننده‌ای را از درگاه خود دست خالی برنگرداند مگر اینکه معصیتی را طلب کند».^(۱)

مکان‌های شریف اجابت دعا

و از مکان‌های دعا بلکه اشرف آنها نزد خداوند قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام است. روایت شده که:

«خدای سبحان و تعالی از جمله چیزهایی که در مقابل شهادت امام حسین علیه السلام به ایشان عنایت فرمود چهار چیز است: شفا را در خاکش قرار داد و اجابت دعا را زیر قبّه‌اش و امامان را از ذرّیه‌اش و روزهایی که زائرینش به زیارت او می‌روند جزء عمرشان حساب نمی‌شود».^(۲)

روایتی از امام هادی علیه السلام

ابوهاشم جعفری می‌گوید: «خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم در حالی که مریض بود، فرمود: ای ابوهاشم! مردی از دوستان ما را بفرست به سوی قبر حسین بن علی علیه السلام که برای من دعا کند. پس من برای اطاعت امر حضرت بیرون آمدم، علی بن بلال را دیدم و پیام حضرت را به او رساندم و گفتم تو برو آنجا و دعا کن. او گفت: فرمانبردارم، اما خود حضرت هادی علیه السلام همانند حضرت امام حسین علیه السلام است و دعا می‌دهد و دعا می‌خواهد از دعا من افضل است. ابوهاشم می‌گوید: سخنان او را برای حضرت امام هادی علیه السلام نقل

۱- مفاتیح الجنان / اعمال شب نیمه شعبان، ص ۲۹۲.

۲- «انّ الله سبحانه و تعالی عوّض الحسین علیه السلام من قتله بأربع خصال: جعل الشفاء في تربته و اجابة الدعاء تحت قبّته و الأئمة من ذرّيته و أن لا يعدّ أيام زائريه من أعمارهم». (عدّة الداعي، باب في بيان أشرف أمكنة الدعاء و هو الحائر الحسيني علیه السلام، ص ۴۸)

کردم، حضرتش به من گفت که به او بگو رسول خدا ﷺ افضل از کعبه و حجرالاسود بود و با این حال اطراف خانه خدا طواف می کرد و حجر را می بوسید. همانا خدای تعالی راقعه‌هایی است که دوست می دارد تا در آن بقعه‌ها دعا کنند و او اجابت نماید و قبر حسین بن علی علیه السلام از آن بقعه‌هاست»^(۱).

فضیل بن یسار می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«انّ الی جانبکم قبراً ما أتاه مکروب الا نفّس الله کربته و قضی حاجته»^(۲).

«نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی آید مگر آن که خداوند از او دفع پریشانی نماید و حاجتش را برآورد».

سایر مکان‌های شریف که محلّ اجابت دعاست

یکی دیگر از مکان‌های شریف که محلّ اجابت دعاست، عرفات می باشد. در خبر است که خدای تعالی در روز نهم ذیحجه که حجّاج در عرفات اجتماع کرده‌اند به ملائکه می گوید:

«ای ملائکه، آیا نمی بینید بندگان مرا از زن و مرد که از شهرها به عرفات آمده‌اند، پریشان مو و غبارآلود، می دانید چه می خواهند؟ ملائکه می گویند: پروردگارا آمرزش می طلبند. خداوند می فرماید: شاهد باشید که آنها را آمرزیدم»^(۳).

۱- کامل الزیارات، باب ۹۰ (انّ الحائر من المواضع التي یحبّ الله أن یدعی فیها)، حدیث ۳.

۲- همان، باب ۶۹ (انّ زیارة الحسین یتنفس بها الکرب و یقضى بها الحوائج)، حدیث ۱.

۳- «انّ الله سبحانه و تعالی یقول للملائكة فی ذلک الیوم: یا ملائکتی ألا ترون الی عبادي و امائی جاءوا

و روایت شده که بعضی از گناهان تنها در عرفات، مشعر و شب قدر
آمرزیده خواهد شد.^(۱)

دعاکنار کعبه و مسجد الحرام و حرم

مجلسی رحمته نقل می‌کند که در پانزده موضع دعا مستجاب می‌شود:
برخی از آنها در مکه معظمه قرار دارند که عبارتند از: نزد ناودان، مقام
ابراهیم، حجر الاسود، بین مقام ابراهیم عليه السلام و ناودان، درون کعبه، چاه زمزم،
روی کوه صفا و مروه، در مشعر، کنار ستون‌های جمرات سه گانه و وقت
دیدن کعبه.^(۲)

مساجد خانه خداست

و «في الحديث القدسي: «ألا إن بيوتني في الأرض المساجد فطوبى
لعبد تطهر في بيته ثم زارني في بيتي» و هو أكرم من أن يخيب زائره و
قاصده».^(۳)

«خدای تعالی می‌فرماید: «آگاه باشید که خانه‌های من در زمین مساجد
می‌باشد، پس خوشا به حال بنده‌ای که در خانه‌اش پاکیزه شود و وضو بگیرد سپس
مراد در خانه‌ام زیارت کند»، و خداوند بزرگ‌تر از آن است که زائر خود یعنی کسی که
به سوی او رفته را ناامید برگرداند».

⇒ من أطراف البلاد شعناً و غرباء، أتدرون ما يسألون؟ فيقولون: ربنا أنهم يسألونك المغفرة. فيقول:
اشهدوا أنني قد غفرت لهم». (عدة الداعي، باب في الأماكن الواقعة بمكة المستجاب فيها الدعاء و المساجد،
ص ۴۷).

۱- همان.

۲- همان، باب في الأماكن الواقعة بمكة المستجاب فيها الدعاء، ص: ۲۷.

۳- همان، ص ۴۸.

وسعيد بن مسلم از معاوية بن عمّار نقل کرده که حضرت امام صادق عليه السلام فرمود:

«كان أبي اذا طلب الحاجة طلبها عند زوال الشمس فاذا أراد ذلك قدّم شيئاً فتصدّق به و شمّ شيئاً من الطيب و راح الى المسجد فدعا في حاجته بما شاء»^(۱).

«هرگاه پدرم حاجتی داشت در هنگام زوال خورشید و ظهر آن را دنبال می‌کرد بدین ترتیب که صدقه می‌داد و عطر می‌زد و به مسجد می‌رفت و در مورد حاجتی که داشت دعا می‌کرد».

از این روایت چهار امر در مورد دعا فهمیده می‌شود:

- ۱- وقت ظهر وقت حاجت خواستن است.
- ۲- انسان قبل از دعا کردن صدقه بدهد.
- ۳- دعا کننده پیش از دعا کردن خود را خوشبو کند.
- ۴- مسجد جای خواستن حاجت است.

مجلس سوم

اسم اعظم از جمله اسباب اجابت دعا

اسم اعظم خدا را تنها انبیاء و اولیاء خدا می دانند. در روایات اشاره‌هایی به اسم اعظم گردیده است، مثلاً روایت شده که اسم اعظم خداوند در شش آیه آخر سوره حشر است و یا در آیه الکرسی است و یا اوّل سوره آل عمران می باشد.^(۱)

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

«من قال بعد صلاة الفجر «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» مائة مرة كان أقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها و انّه دخل فيها اسم الله الاعظم».^(۲)

«هر کس بعد از نماز صبح صد مرتبه بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» به اسم اعظم خدا نزدیک شده است همانند نزدیکی

۱- بحار الانوار، ج ۹۳، باب الاسم الاعظم، ص ۲۲۴.

۲- همان، ص ۲۲۳.

سیاهی چشم به سفیدی آن».

و از جمله اسم‌هایی که به اسم اعظم نزدیک است لفظ «الله» است:

عن الصادق عليه السلام قال: «اشتكى بعض ولد أبي عليه السلام فمرّ به فقال له: قل عشر مرّات: «يا الله يا الله يا الله» فأنّه لم يقلها أحد من المؤمنین قطّ الا قال له الربّ تبارك و تعالی: لتیک عبدي سل حاجتک»^(۱).

«یکی از فرزندان پدرم مریض شد، حضرت باقر عليه السلام به او فرمود: ده مرتبه بگو «یا الله یا الله یا الله» و همانا هیچ مؤمنی آن کلمه را نگفت مگر این که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: بله بنده من حاجتت را بگو».

و روایت شده که حضرت سلیمان عليه السلام وقتی دانست که بلقیس به طرف او می‌آید و یک فرسخ مانده که برسد، به اصحابش گفت:

«قال يا أيها الملاء أتيكم يا تيني بعرشها قبل أن يأتوني مسلمين* قال عفريت من الجنّ أنا آتیک به قبل أن تقوم من مقامک و انّی علیه لقوي أمين* قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتدّ الیک طرفک فلما رآه مستقرّاً عنده قال هذا من فضل ربّي»^(۲).

«کدام یک از شما تخت بلقیس را می‌آورد پیش از این که آنها بیایند و ایمان بیاورند؟ عفرتی از جنیان (که زیرک و خوش فکر بود) گفت: من آن را می‌آورم پیش از آن که تو از جایگاهت (که برای قضاوت نشسته‌ای) برخیزی (و حضرت سلیمان از صبحگاه تا ظهر جهت قضاوت جلوس داشت، و ادامه داد که: من برای حمل آن قوی هستم و (بر جواهرات آن) امین می‌باشم. حضرت سلیمان عليه السلام گفت: زودتر از این می‌خواهم) در این موقع کسی (که وزیر سلیمان و پسر خواهر او به نام

۱- همان، باب من قال: «یا الله»، ص ۲۳۳.

۲- سوره نمل ۲۷: ۳۸ - ۴۰.

أصف بن برخیا و شخص صادق بود و نیز اسم اعظمی را که هر کس خدا را به آن بخواند به خواسته و حاجتش می‌رسد می‌دانست) گفت: من آن تخت را در یک چشم بر هم زدن می‌آورم (أصف به سجده رفت و خدا را به اسم اعظم او خواند و تخت بلقیس را در یک چشم بر هم زدن حاضر ساخت و گفته شده که آن اسم «الله» و «رحمن» بوده است و گفته شده «یا حی یا قیوم» بوده، و غیر آن هم گفته شده).^(۱)

واقعیت اسم اعظم چیست؟

در میان مردم شایع شده که اسم اعظم لفظی است از نام‌های خدای تعالی که اگر خدا را به آن بخوانند عا مستجاب می‌شود و در هیچ مقصدی از تأثیر باز نمی‌ماند و چون میان اسماء حسناى خدا به چنین اسمی دست نیافته و در اسم جلاله «الله» هم چنین اثری ندیدند معتقد شدند به این که اسم اعظم مرگب از حروفی است که هر کسی آن حروف و نحوه ترکیب آن را نمی‌داند و اگر کسی به آن دست یابد همه موجودات در برابرش خاضع گشته و به فرمانش در می‌آیند.

واقع مطلب این است که خداوند مؤثر است و جز او مؤثری نیست:

«لا اله الا الله».

و هر چیزی که بر چیز دیگری تأثیر دارد به خاطر بهره‌ای است که از مؤثریت خدا دارد، یعنی خداوند این اثر را به او داده اما تأثیر او در عالم هستی جدا و مستقل از تأثیر خداوند نیست و به عبارت دیگر تأثیرات هر شیئی به خاطر ارتباط آن با خداوند است: هر چه ارتباط بیشتر و نزدیکی به پروردگار قوی‌تر، تأثیر گسترده‌تر خواهد بود. پس اگر چیزی یا کسی

۱- عده الداعی، باب فی أن لفظ الجلالة اسم الأعظم، ص ۵۱ و ۵۲.

بخواهد به مرده حیات بدهد و آن را زنده کند باید کاملاً به خدا مربوط باشد و به حقیقت «حی» رسیده باشد. کسی که می‌خواهد قدرت حقیقی به کسی بدهد که از بین رفتنی نباشد باید به اسم «قادر» رسیده باشد و کسی که بخواهد علم به افراد بدهد و آنها را عالم کند باید به اسم «عالم» و «علیم» رسیده باشد. در غیر این صورت الفاظ چیزی جز اصوات نیست و محال است یک صوتی که ما آن را از حنجره خود خارج می‌کنیم و یا صورت خیالی آن را در ذهن خود تصوّر می‌نماییم کارش به جایی برسد که به سبب وجود خود وجود هر چیز را مقهور سازد و در آنچه ما میل داریم به دلخواه ما تصرف نموده، آسمان را زمین و زمین را آسمان کند، دنیا را آخرت و آخرت را دنیا کند و هم‌چنین... و حال آنکه خود آن صوت معلول اراده ما است و این معناروشن است که اگر شخص دعا می‌کند و دعایش به اجابت می‌رسد و حاجتش برآورده می‌شود، در حقیقت متصل به خدا شده، البته فی الجمله و به نحو اندک. حال هر اندازه که انسان بیشتر از اسباب و وسایل بگذرد و به خدا که مسبب است بیشتر متصل شود به اسم اعظم نزدیک تر شده و زودتر و بیشتر دعایش به اجابت می‌رسد، و لذا در روایت دارد که:

«خداوند اسمی از اسم‌های خود و یا چیزی از اسم اعظم خود را به پیغمبری از پیغمبران آموخته، معنایش این است که راه انقطاع وی را به سوی خود به وی آموخته است».^(۱)

و در کتاب بصائر به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«اسم اعظم مرکب از هفتاد و سه حرف است و آصف (که تخت بلقیس

۱ - ترجمه تفسیر المیزان، خلاصه تفسیر آیه ۱۸۰ سوره اعراف (و لله الأسماء الحسنی).

را در یک چشم به هم زدن برای سلیمان حاضر ساخت) از همه آنها تنها یکی را می دانست و همان یکی را به کار برد که در یک چشم بر هم زدن زمین فاصله خود و کشور سبا را در نور دیده و تخت بلقیس را به دست گرفته و نزد سلیمان حاضر کرد و دوباره زمین به حال خود برگشت ولی در نزد ما از آن هفتاد و سه حرف هفتاد و دو حرف است، فقط یک حرف نزد ما نیست و آن هم مخصوص خدا است و خداوند آن را برای علم غیب خود نگه داشته و حول و قوه ای نیست مگر به وسیله خدای علیّ عظیم».^(۱)

و در کافی به سند خود از معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ذیل جمله «و لله الأسماء الحسنی فادعوه بها» فرموده:

«ما بییم به خدا سوگند آن اسماء حُسنی که خداوند عمل بندگان را جز با معرفت ما قبول نمی کند».^(۲)

مضطرّ حقیقی کیست؟

اوّل: انسان کامل

رهبران و انسان های کامل، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و انبیاء و اولیاء می باشند. آنها خدا را به مولا بودن و خود را به بندگی شناخته اند، به یقین رسیده اند که تنها خداوند مالک عالم هستی و مؤثر در آن است و هر سایرین هر کس هر چه دارد از مادّیات و معنویات از خداوند است و هر تغییری در عالم ایجاد می شود از ناحیه پروردگار است. دعای این گونه

۱- همان، ذیل عنوان «اسماء خدا بیش از ۹۹ عدد است».

۲- همان.

افراد به طور قطع به اجابت می‌رسد و همین‌ها خلیفه خدا در زمین می‌باشند.

استاد عزیز مرحوم آیت‌الله نجابت رحمته که استاد شناخت انسان کامل بودند در این مورد می‌فرمایند:

«این محترمین به دلیل تبعیت از پروردگار و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و عنایات خاصه خداوند به این مقام رسیده‌اند و خداوند آنها را به عنوان متولیان این عالم برگزیده است، هم او که بالاتر و بزرگ‌تری برای خود ندارد. «و لم یکن له ولی من الذل»^(۱). این بزرگان از آن جهت که خود و خودیت را رها نموده‌اند به تمام معنا معرف پروردگار می‌باشند. آنها تقیید به دنیا و میل به ماده و زینت‌های دنیوی را به کلی از خود برطرف نموده‌اند و از این رو محدودیت جهل و اوصاف رذیله که همه از خواص دنیا و دنیاپرستی است به کلی در آنها وجود ندارد و از همین روست که این آقایان متولی عالم امر پروردگار شدند. آنان مظهر اسماء و صفات الهی گشته‌اند، مظهر علم، قدرت، حلم، کرم و... و شما طالب هر یک از این اسماء و صفات الهیه که باشید معرف و مظهر آن این بزرگوارانند و می‌بایست از همین محترمین طلب کنید و باید از فرزند امام حسن عسکری (عج) طلب کنید. این بزرگواران همه، بزرگی را از آن خداوند می‌دانستند و عظمتی جز عظمت پروردگار در جان و روحشان نبود و از طرفی این عظمت را با نور خداوند به مردم تفهیم می‌کردند و از همین رو بزرگی و عظمت حق در قلوب مردم جا گرفت. آقایان در عین اینکه ولی خدا بودند و همه کارهای

۱- سوره اسراء ۱۷: ۱۱۱.

خدا را می توانستند انجام دهند مع ذلک عظمت خدای جلیل را فراموش نمی کردند و هرگاه دوستی حقیقی می یافتند او را به این معنا که پروردگار عالم برتر از تمام دنیا و عالم هستی است آشنا می نمودند، یعنی مردم را متوجه عظمت حق می کردند. لذا اصیغ بن نباته می گوید: «ما در مواضع مختلف همراه آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم (در شهر، در سفر، در صحرا) او همیشه با ما کار می کرد اما همیشه همراه او چیزی بود که نمی گذاشت ما منحرف بشویم، اصلاً می فهمیدیم که در عین اینکه با ما رفیق است و زندگی و کارمان با هم است با این وجود همراه آقا امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی بود بسیار محسوس برای ما که قدرت دروغ، غیبت و غفلت نمی ماند.

ائمه اطهار علیهم السلام عظمت پروردگار را به دوستانشان اعلام می فرمودند، یعنی همانطور که مردم را جداً به ساحت قدس ربوبی سوق می دادند و مردم را به مخزن نورالانوار راهنمایی می کردند، در عین حال عظمت ربوبی را در قلوب آنها وارد می کردند. نه اینکه صرفاً حال گذرایی به مردم بدهند اما از عظمت حضرت احدیت غافل باشند. مردم را صد در صد خوش می نمودند، لیکن تمام قوای حیوانی و شیطنت آنها را یا مقطوع می نمودند و یا اکثر آنها را از بین می بردند و اساس این توجه به عظمت پروردگار، خودش موجب اصلاح افراد می شد و فضولات و زیادیه ها را از بین می برد»^(۱).

حضرت استاد درباره صاحبان علم که همان انسان های کامل می باشند چنین می فرمایند:

۱- مرحوم آیت الله العظمی نجات رحمته الله شرح دعای رجبیه، خلاصه از ص ۲۰-۳۶.

«البته صاحبان علم علاوه بر اینکه با زبان شریفشان بر وحدانیت خداوند متعال شهادت می دهند، افزون بر آن با کردار و نیّت‌ها و صفت‌هایشان نیز وحدانیت خداوند را اظهار می نمایند. از کلمات حضرات و تاریخ آنها آنچه به دست آمده و به دست خواهد آمد، وحدت خداوند رحمن و رحیم و عدم و فنای خودشان است که ظاهر می گردد. در نزد صاحبان علم که در رأس آنها ائمه طاهریین علیهم‌السلام واقع شده‌اند، شرک، ریا و نفاق از بدترین زشتی‌ها بود، به واسطه ظهور وحدانیت نور خداوند و آشکار بودن اینکه جز خداوند هیچ موجود و کمال مستقلی وجود ندارد و همه موجودات در هر لحظه حیاتشان در برخورداری از حیات و سایر کمالاتشان فقیر و نیازمند به خداوند هستند. در نزد معصومین علیهم‌السلام معنای فوق از بدیهی‌ترین موضوعات می باشد، لذا از زبانشان و خیالشان و افعالشان این آثار کمال ظاهر می شد. لهذا صاحبان علم که در رأس آنها حضرات معصومین علیهم‌السلام هستند شایستگی قرب کامل و تولیت تکوینی حضرت احدیت را دارا می شوند، چون به موقع خودش واضح می شود که خداوند رحمن و رحیم از جان شخص به شخص نزدیک تر است. چون معلوم حضرات چنین است، قهراً افعال حضرت احدیت بر دست و زبان آنها صددرصد ظاهر می گردد، لهذا حضرات به خدا می شنوند، به خدا می بینند، به خدا تغییر حال می دهند، به خدا آمد و شد می کنند، جوارح صورتاً جوارح بشری ولی قوتاً قوه خدایی و مجرد کامل، چشم صورتاً چشم عادی ولی به جان جانان می بینند و جانان اشخاص را برخورد می نمایند. آنچه خداوند علیّ‌اعلی ولیّ تکوینی دارد حتماً مقدار علمشان نسبت به ساحت قدس ربوبی کمتر از این مقدار نیست، و ممکن است چند

برابر بیشتر باشد...

لهذا حضرات از نظر اهمیت و قرب، اول مخلوق خدا هستند و غایت خلقتند از حیث اینکه هر کمالی که در بشر پیدا می شود و شده جزئی از معارف حضرات می باشد و علت غایی نیز به تشریف فرمایی حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - بسیار واضح می شود، زیرا وحدانیت خداوند از تمام معصومین ما ظاهر گردیده، لکن افراد معدودی سعادت آن را یافتند که به دست تربیت آنها تربیت شدند، ولی حضرت بقیة الله العظمی متخصصند در این جهت که اگر تمام بشر به ایشان مراجعه نمایند و ظهور وحدانیت خداوند را از ایشان مطالبه نمایند به قدرت کامله ای که علماً و شهوداً و جداً و ذوقاً نصیب ایشان می باشد همه به نحو اتم در این نعمت عظمی مستفیض و محظوظ و مستفید می شوند. چون ایشان سرّ قطعی خداوند می باشند، پس سرّ خدا به غیر خدا دلالتی ندارد. لهذا شجره طیبه، خاتم الانبیاء و دختر گرامیشان فاطمه کبری علیها السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند ایشان می باشند، چرا که اینها قرای باطنه هستند و ذریه آنها قرای ظاهره، از قبیل حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمته الله علیه و شیعیان در این قری سیر می نمایند»^(۱).

باید به وجه خدا متوسل شد

روایت شده که شخصی در هر سال مال معینی را از خلیفه عباسی دریافت می کرد. خلیفه بر او غضب کرد و چند سال مقرری او را نداد. آن

۱ - اقتباس از جزوه «توحید» استاد عزیز مرحوم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت رحمته الله علیه درباره آیه «شهد الله أنه لا اله الا هو...» (سوره آل عمران ۳: ۱۸).

شخص به ابوالحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام متوسل گردید و حکایت خود را بازگو کرد و از حضرت خواست که نزد خلیفه شفیع شود تا مقرری به او بازگردد و از نزد حضرت بیرون رفت.

شب هنگام خلیفه در پی او فرستاد که بیاید. آن مرد آماده شده به نزد خلیفه رفت و در بین راه فرستاده‌های خلیفه یکی پس از دیگری می‌رسیدند و می‌گفتند: خود را به خلیفه برسان. هنگامی که به دربان رسید گفت: آیا علی بن محمد امام هادی علیه السلام اینجا آمد؟ دربان جواب داد: نیامد. وقتی که بر خلیفه وارد شد او را در نزد خود نشانید و دستور داد هرآنچه از مستمری که قطع شده به وی بازگردانده شود. هنگامی که آن مرد می‌خواست خارج شود دربان گفت: به امام هادی علیه السلام بگو که دعایی را که با آن دعا خدا را خوانده به من بیاموزد. پس از آن، شخص مذکور خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید. حضرت چون او را دید فرمود: «آثار رضایت و خشنودی از تو ظاهر است». عرض کرد: آری، اما گفتند حضرت عالی به سوی خلیفه نرفته‌اید. ابوالحسن امام هادی علیه السلام فرمود: «خداوند ما را عادت داده که دست نیاز جز به سوی او دراز نکنیم و از غیر او نخواهیم و من ترسیدم که اگر تغییر دهم خدا هم وضع مرا تغییر دهد».

پس از آن گفت: ای مولای من! دربان گفت که به شما بگویم دعایی که برای من کرده‌اید به او تعلیم دهید. پس حضرت امام هادی علیه السلام فرمود: «همانا فتح (نام آن دربان) به ظاهر ما را دوست دارد اما در باطن با ما نیست، دعا برای کسی فایده دارد که ما اهل بیت را دوست بدارد. من این دعا را بسیار زیاد در خواسته‌هایم می‌خوانم و برآورده می‌شود و از خدا خواسته‌ام که بعد از من احدی در نزد قبر من نخواهد مگر آنکه اجابت

گردد. و آن دعا این است:

«یا عدّتی عند العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کھفی و السند و یا واحد
یا أحد و یا قل هو الله أحد أسألك اللهم بحق من خلقته من خلقك و لم تجعل
فی خلقك مثلهم أحداً أن تصلّی علیهم و أن تفعل بی کذا و کذا»^(۱)
«ای کسی که در حوادث روزگار به او رجوع می‌کنم و ای امید و تکیه‌گاه من و ای
پناه محکم من و ای واحد و ای احد و ای قل هو الله احد. بارالها! به حق آن گروه از
آفریدگانت که هیچ‌کس مثل آنها نیست، از تو درخواست می‌کنم که برایشان (محمد
و آل محمد علیهم‌السلام) درود فرستی و فلان حاجت مرا برآورده کنی.»

دعا و شک در حقانیت پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام

محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام یا امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که به وی
عرض کردم:

ما می‌بینیم مردی را که دارای عبادت و کوشش و خشوع در دین است
ولی معتقد به حق (یعنی امامت شما) نیست، آیا این اعمال به او سودی
می‌بخشد؟ فرمود: ای ابامحمد، جز این نیست که مثل ما اهل بیت و مردم،
مثل آن خاندانی است که در بنی اسرائیل بودند و هیچ‌یک از آنها نبود که
چهل شب کوشش کند (و ریاضت کشد) جز این که پس از چهل شب دعا
می‌کرد و دعایش اجابت می‌شد، [ولی وقتی] یکی از آنها چهل شب
کوشش نمود و سپس دعا کرد دعایش به اجابت نرسید. پس نزد عیسی بن
مریم علیها‌السلام آمد و از حال خود به او شکایت کرد و از او خواست که برای او
دعا کند، پس عیسی علیه‌السلام تطهیر کرده و نماز خواند، سپس به درگاه خدای

۱- عدّة الداعی، باب فی اجابة الدعاء عند قبر الحسین و الهادی علیهم‌السلام، ص ۵۶ و ۵۷.

عزّوجلّ دعا کرد. خداوند به او اینگونه فرمود:

«فأوحى الله عزّوجلّ اليه: يا عيسى إنّ عبدي أتانى من غير الباب الذى أوتيت منه، إنّه دعانى و فى قلبه شك منك فلو دعانى حتّى ينقطع عنقه و تنتثر أنامله ما استجبت له».

«خدای عزّوجلّ به او وحی کرد: ای عیسی، این بنده من نزد من آمد اما به غیر از آن دری که باید بیاید. او مرا خواند ولی در دلش نسبت به تو شک داشت، پس (با این حال) اگر آن قدر مرا بخواند که گردنش قطع شود و انگشتانش بریزد دعایش را اجابت نخواهم کرد».

پس حضرت عیسی علیه السلام به آن مرد رو کرده فرمود: تو پروردگارت را می‌خوانی و نسبت به پیغمبرش شک داری؟ عرض کرد: یا روح الله به خدا سوگند آنچه گفتمی همانطور بود (و من درباره تو شک داشتم) اکنون از خدا بخواه که این شک را از دل من ببرد. (حضرت صادق علیه السلام) فرمود: عیسی علیه السلام برای او دعا کرد و خدا توبه آن مرد را پذیرفت و قبول کرد و او همانند خاندان خود گردید.^(۱)

امید مؤمن باید به خدا باشد

حسین بن علوان می‌گوید: «من و عده‌ای طلبه همراه بودیم، در ضمن یکی از مسافرت‌ها هزینه من به پایان رسید. یکی از یارانم به من گفت: برای برطرف کردن این گرفتاری که به آن روبرو شده‌ای به که امیدواری؟ گفتم: به فلانی. گفت: به خدا سوگند در این صورت خواهسته تو برآورده نمی‌شود و به آرزویت نمی‌رسی. گفتم: خدا تو را رحمت کند از کجا

۱- اصول کافی ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الشک، حدیث ۴.

دانستی؟ گفت: امام صادق علیه السلام به من فرموده که در یکی از کتاب‌ها خوانده است که خدای تبارک و تعالی فرموده است: «به عزّت و جلال و مجد و رفعتم بر عرش، سوگند که محققاً آرزوی هر آرزومندی را (از مردم) که به جز من امید داشته باشد نومید می‌کنم و به او جامه خواری می‌پوشم که در نزد مردم خوار باشد و به یقین او را از خود و از فضل خود دور می‌کنم. آیا در سختی‌ها به غیر من امید دارد و حال آنکه بر طرف کردن سختی‌ها به دست من است و امید به غیر من دارد و اندیشه کوبیدن در دیگری دارد و حال آنکه کلید درهای بسته در دست من است و برای هر که مرا بخواند در من باز است. کیست که در گرفتاری‌ها به من امیدوار باشد و من او را ناامید کرده باشم؟ و کیست که برای امر بزرگی به من امیدوار باشد و امید او را بریده باشم؟ آرزوهای بندگانم در نزد من محفوظ است (و به خاطر مصلحت به آنها نمی‌دهم که در عوض به پاداش‌های آخرت برسند) اما آنها به این حفظ و نگهداری راضی نیستند (و بر تقصیر یا عجز یا کم‌لطفی حمل می‌کنند و از غیر من آرزوهای خود را می‌خواهند). آسمان‌های من از ملائکه‌هایی که از تسبیح من خسته نمی‌شوند پُر است و به آنها دستور داده‌ام که در ب‌های بین من و بندگانم را نبندند (و باز گذارند و در انجام خواسته ایشان بکوشند و وسوسه‌های شیطانی را از آنها دور کنند و وسایل توفیق دعا را برای ایشان فراهم سازند). اما این بندگان به من اطمینان ندارند. آیا نمی‌داند که چون حادثه‌ای از حوادث من برایش پیش بیاید، کسی جز به اذن من آن را از او بر ندارد؟ پس چرا از من روی گردان است؟ من با جود و بخشش خود آنچه را از من نخواست به او می‌دهم سپس آن را از او می‌گیرم، و او برگشتش را از من نمی‌خواهد و از غیر من می‌خواهد؟ او

درباره من فکر می‌کند که ابتدا و پیش از خواستن او عطا می‌کنم، ولی چون از من بخواهد به سائل خود جواب نمی‌گوییم؟ مگر من بخیلیم که بنده‌ام مرا بخیل می‌شمارد؟ مگر هر جود و کرمی از من نیست؟ مگر عفو و رحمت دست من نیست؟ مگر من محلّ آرزوها نیستم؟ پس که می‌تواند آرزوها را پیش از رسیدن به من قطع کند (چه کسی جز من می‌تواند آرزوها را قطع کند؟) آیا آنها که به غیر من امید دارند نمی‌ترسند (از عذابم یا از بریدن آرزویشان یا دوری از مقام قُربم یا از قطع نعمت‌هایم از آنها)؟ اگر همه اهل آسمان‌ها و زمین به من امید بندند و خواسته همه آنها را برآورم، ذره‌ای از ملکم کاسته نشود. چگونه کاسته شود از ملکی که من سرپرست او هستم؟! پس بدا به حال آنها که از رحمتم نومیدند و بدا به حال آنها که نافرمانیم کنند و از من پروا نکنند»^(۱).

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

آیه «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^(۲) درباره قائم آل محمد علیه السلام نازل شده. به خدا سوگند مضطرّ [حقیقی] او است که در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز می‌خواند و خدای عزّوجل را می‌خواند. پس او اجابتش می‌فرماید و خلیفه در زمینش می‌سازد»^(۳).

دوم: مضطر و بیچاره‌ای که موقتاً مضطر است

کسی که دستش از اسباب ظاهری بریده است، در این هنگام است که به

۱- اصول کافی ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب التفویض الی الله و التوکل علیہ، حدیث ۷.

۲- «آیا آن کیست که وقتی مضطرّ او را بخواند، دعایش را اجابت کند و محنت را از او بردارد و شما را جانشینان این سرزمین کند». (سوره نمل ۶۲: ۲۷).

۳- ترجمه تفسیر المیزان، بحث روایتی در مورد آیه «أَمَّنْ يَجِيبُ...».

راستی خدا را می خواند، چون فعلاً می داند که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند گره از کارش بگشاید. مانند شخصی که سوار کشتی شود و در خطر غرق قرار گیرد آن وقت است که خدا را با خلوص می خواند، آن وقت است که دست و دلش با هم متوجه خدا می شود و در حالت های دیگر غیر خدا را می خواند.

پس اگر دعا صادق بود یعنی خوانده شده خدا بود و بس، در چنین صورتی خدا اجابتش می کند و گرفتاریش را که او را مضطر کرده برطرف می سازد. همچنان که در جای دیگر فرمود:

«أدعوني أستجب لكم»^(۱).

«مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

در آیه هیچ قیدی و شرطی برای اجابت خواسته های بندگان آورده نشده است جز اینکه فرموده: دردعا مرا بخوانید.

باز در جای دیگر فرموده:

«و اذا سألك عبادي عني فاني قريب أجيب دعوة الداع اذا دعان»^(۲).

«چون بندگان من از تو سراغ مرا بگیرند، [به آنها بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را اجابت می کنم به شرطی که دردعایش مرا بخواند».

همین طور که می بینید تنها این شرط را آورده که دردعا او را بخوانید. پس اگر می بینیم دعاها یی از شخص صادر شده و به اجابت نمی رسد به خاطر این است که دعا نیست و در حقیقت خدا را نخوانده است.^(۳)

۱- سوره غافر ۴۰: ۶۰.

۲- سوره بقره ۲: ۱۸۶.

۳- ترجمه تفسیر المیزان، تفسیر آیه ۶۲ سوره نمل (أمن یجیب...).

غیاث سریع

در بعضی کتب معتبر وارد شده که روزی زنی بچه شیرخوارش را در بغل گرفته از روی پلی که بر رودخانه بود می گذشت. ناگاه بر اثر ازدحام جمعیت به زمین می افتد و بچه اش در رودخانه می افتد؛ فریاد می زند: «مسلمانان به فریادم برسید!» قنداقه بچه به روی آب با حرکت آب می رفت و مادر دنبالش ناله می کرد و از مردم کمک می طلبید. قنداقه به جایی رسید که مقداری از آب رودخانه وارد قسمتی می شده که برای گردش سنگ آسیا تهیه دیده بودند. تصادفاً بچه هم وارد این قسمت شد. مادر دید آن بچه اش همراه آب به زیر چرخ آسیاب رفته و متلاشی می شود و یقین کرد که دیگر کسی نمی تواند بچه را نجات دهد، آن لحظه که نزدیک فرورفتن بچه بود سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدا!» فوراً آب که به سرعت می رفت متوقف شد و روی هم متراکم گردید تا مادر با دست خود بچه اش را برداشت و شکر الهی بجا آورد.^(۱)

عنایت حسینی علیه السلام و غیائی دیگر

روزی در بمبئی یک نفر هندو (بت پرست) ملک خود را در دفتر رسمی می فروشد و تمام پول آن را از مشتری گرفته از دفترخانه بیرون می آید. دو نفر شیاد که خود را منتسب به مذهب شیعه می کردند در کمین نشستند که پول او را بدزدند. هندو می فهمد به سرعت خودش را به خانه می رساند و فوراً از درختی که وسط خانه بود بالا می رود و پنهان می شود. آن دو نفر شیاد وارد خانه می شوند هرچه می گردند او را نمی بینند. به

۱ - شهید آیت الله دستغیب، داستان شگفت / داستان ۳۹.

همسر او می گویند: «ما دیدیم که وارد خانه شد؛ باید بگویی کجاست». زن می گوید نمی دانم. او را شکنجه و آزار می دهند تا مجبور می شود و می گوید: «به حقّ حسین علیه السلام خودتان قسم بخورید که او را اذیت نکنید تا بگویم».

آن دو نفر بی حیا به حقّ آن بزرگوار قسم یاد می کنند که کاری به او نداریم جز این که بدانیم کجاست.

زن به درخت اشاره می کند. پس آنها از درخت بالا می روند و هندو را پایین می آورند و پول ها را بر می دارند و از ترس تعقیب و رسوایی سرش را می برند.

زن، بیچاره وار سر به سوی آسمان بلند می کند و می گوید: «ای حسین علیه السلام شیعه ها! من به اطمینان قسم به تو شوهرم را نشان دادم». ناگاه آقای ظاهری می شود و با انگشت مبارک اشاره به گردن آن دو نفر می کند، فوراً سرهای آنها از بدن جدا شده می افتد. بعد سر هندو را به بدنش متصل می فرماید و زنده می شود و از نظر غایب می گردد.^(۱)

آری، خدادعی مضطرب که فقط خدا را بخواند اجابت می کند و حسین علیه السلام هم محبّ و محبوب خداست، مظهر اسماء خداست، اسم اعظم است، خلیفه پروردگار است. پس توسّل به حسین علیه السلام و خواستن از حسین علیه السلام، توسّل و خواستن از خداست و این شرک و شریک قرار دادن هم نیست، بلکه عین خداپرستی است؛ زیرا حسین علیه السلام اسم خداست. وقتی خدا را می خوانی چه می گویی؟ می گویی «یا خدا»، «یا کریم»، «یا

۱- آیت الله شهید دستغیب، داستان های شگفت / داستان ۴۰.

رحیم،... و حسین علیه السلام این صفات را که مال خداست دارد. یعنی در حقیقت کرم خدا از حسین علیه السلام ظاهر است و همچنین سایر صفات پروردگار و این چه شگفتی دارد؟! پس اگر تو حسین علیه السلام را می خوانی و از او کمک می جویی در حقیقت به اسم حقیقی و اعظم خدا توسل جسته ای نه به غیر خدا.

فریادرسی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

زید نساج گفت: «در همسایگی من پیرمردی زندگی می کرد که در چهره او آثار صلاح و تقوی ظاهر و آشکار بود و از مردم دوری گزیده و در کنج خانه خود خزیده و بیرون نمی آمد مگر در روز جمعه.

در یکی از روزهای جمعه از خانه خود بیرون آمدم و به زیارت مشهد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام رفتم. ناگاه آن مرد را دیدم که آب از چاه برآورده و قصد دارد که غسل جمعه و زیارت کند. چون آن پیرمرد جامه خود را برآورد علامت زخم بدی در پشت او دیدم که دهان باز کرده و زیاده از یک وجب بود، چرک از آن جاری شده. چون آن منظره را دیدم متنفر گردیدم. آن مرد متوجه شد و شرمند گردید و به من گفت: تو زید نساجی؟ گفتم: آری. گفت: مرا بر غسل کمک کن. گفتم: مرا از جریان زخم خبر کن. گفت: به شرطی که تا زنده ام به کسی نگوئی. گفتم: نمی گویم. پس او را بر غسل یاری کردم. چون فارغ شد جامه خود را پوشید و در آفتاب نشست. در کنار او نشستیم و گفتم: خدا تو را رحمت کند! قصه خود را بگو.

گفت: در دوران جوانی با عده ای که جمعاً ده نفر می شدیم رفیق شدم. کار ما راهبندان و دزدی بود. از هیچ گناهی باک نداشتیم. هر شب در خانه

یکی مهمان شده از غذای لذیذ و شراب کهنه و غیر آن تهیه کرده و می خوردیم.

در یکی از شب‌ها که از مهمانی برگشتم و از شراب مست بودم خوابیدم. زوجه‌ام مرا بیدار کرد و گفت: فردا شب نوبت مهمانی تو است و در خانه چیزی نداریم. چون این سخن بشنیدم از خواب برخاستم و مستی شراب از سرم برفت و در کار خود حیران ماندم و گفتم چه باید کرد؟

با خود گفتم: امشب شب جمعه است و مردم از اطراف به زیارت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌روند. باید بروی و کمین کنی، زائری را برهنه کنی و لباس او را صرف این کار نمایی تا در نزد رفیقان بدنام نگردی. من این سخن را پسندیدم و شمشیر و اسلحه برداشته به خندق کوفه رفتم و به کمین زوآر نشستم.

شب بسیار تاریک بود و هوار عد و برق داشت، پس برقی جهید و دیدم دو نفر می‌آیند، صبر کردم تا نزدیک شدند. برق دیگری جستن کرد دیدم هر دو زن هستند؛ مسرور شدم که در چنین وقت دوزن به دام افتادند. پس به سوی آنها دویدم و به آنها گفتم: به سرعت لباس‌های خود را بیرون بیاورید. ایشان ترسیدند و گریه و زاری کردند، اما به ناچار لباس خود را درآوردند. پس زیورهایی در ایشان مشاهده نمودم و گفتم: آنها را هم درآورید. ترسان و لرزان درآوردند. ناگاه برقی دیگر بجست و به آن دو نظر انداختم، یکی از آنها پیرزن و دیگری دختری بسیار زیبا بود. شیطان مرا وسوسه کرد و بر آن دختر آویختم و با خود گفتم که در چنین مکان خلوتی از دختری چنین زیبانی توان گذشت. چون آن پیرزن این صحنه را بدید و قصد مرا فهمید گفت: ای مرد آنچه از جامه و زیور از ما گرفتی تو را حلال

باشد، دست خود را از این دختر بدار و او را رسوا مکن زیرا که من خاله‌ایم این دختر هستم و این دختر یتیم و بی پدر و مادر است و فردا شب، شب زفاف او است و به خانه شوهر خود می رود، به من گفته که ای خاله، شب آینده شب زفاف من است و باید به خانه شوهر و پسر عم خود بروم و می ترسم که او مانع از آن شود که به زیارت مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام بروم. چون امشب شب جمعه بود خواست آرزوی او را برآورم و او را به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاورم. تو را به خدا و به آن بزرگوار قسم می دهم که دست از او بدار و مهر حرمت او را مشکن و او را در میان قوم خود رسوا مکن...

هر قدر از این گونه سخنان گفت در من اثر نکرد و فایده نداد. پس او را از خود دور کردم و باز بر دختر درآویختم و آن دختر به خاله خود پناه می برد و از او کمک می طلبید. پیرزن هم به من می چسبید و دست مرا می گرفت. دختر نیز از این فرصت استفاده می کرد و جامه زیرین خود را که تنها جامه او بود گره می زد، تا اینکه پیرزن را از خود دور کردم و دختر را به زمین انداختم و او مانند صید در دست صیاد و ماهی در تور اضطراب می کرد. چون آن دختر از عالم خلق منقطع گردید فریاد زد:

«المستغاث بك يا الله ادرکني يا اباالغوث يا اميرالمؤمنين».

راوی گوید: به خدا قسم که هنوز کلام آن دختر تمام نشده بود که صدای پای اسبی از پشت سر خود شنیدم. با خود گفتم که باک ندارم زیرا که او یک سوار بیش نیست و من شجاع تر از او هستم، چرا که در نیرو و توانایی سرآمد اهل عصر خود بودم و از مردان بسیار اندیشه نداشتم. چون آن سوار به نزدیک من آمد دیدم که جامه سفیدی پوشیده و بر

اسبی اشهب سوار است و بوی مشک از او می‌وزد. پس آن سوار به من گفت: وای بر تو! دست از این زن بدار!
گفتم: از پس کار خود برو! تو خود را از دست من نجات داده‌ای که می‌خواهی غیر خود را نجات دهی؟

چون این سخن از من بشنید در غضب شد و به نوک شمشیر خود به من اشاره کرد که من بی‌خود گشتم و به کناری افتادم و ندانستم که بر زمینم یا آنکه در هوا و زبان من بند شد و قوت من برفت. در همان حال که من بر زمین افتاده بودم، آن سوار به آن دو زن گفت: برخیزید لباس خود را بپوشید، زیور خود را بردارید و بروید. آن زن پیر گفت: خدا تو را رحمت کند که به سبب تو بر ما منت گذاشت. از تو می‌خواهم که ما را به زیارت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام برسانی. چون آن سوار این سخن شنید تبسمی بر روی ایشان کرد و گفت: منم امیرالمؤمنین علیه السلام. به خانه برگردید! زیارت شما قبول شد.

چون آن زن و دختر این سخن شنیدند برخاستند و دست و پای آن جناب را بوسیدند و به خانه خود برگشتند. پس من به خود آمدم و زبانم گشوده شد و عرض کردم که:

«یا سیدی انا تائب الی الله علی یدک».

«ای سرور من، من به دست تو به خدا توبه کردم».

فرمود: «اگر توبه کنی خدا قبول می‌کند». گفتم: توبه کردم و خدا را هم شاهد می‌گیرم بر صدق توبه خود. پس گفتم: ای مولای من، اگر مرا واگذاری این ضربت مرا هلاک می‌کند. چون آن حضرت این سخن را شنید برگشت، مشتت را خاک برداشت و بر آن جراحت ریخت و دست مبارک

خویش را بر آن کشید تا آنکه آن جراحیّت به قدرت خدا به هم آمد.
زید نسّاج گوید: به او گفتم که چگونه به هم آمده و حال آن که باز چنین
است. گفت: به خدا قسم که ضربتی بود بزرگ و هولناک و این که از آن
مانده اثری است از برای تذکّر من و تنبیه دیگران»^(۱).

۱- آقا شیخ محمود عراقی، دارالسلام، ص ۴۶۵، واقعه ۱۲ از باب مکاشفات.

مجلس چهارم

فلسفه بلا، سختی، فقر و بیچارگی

عده‌ای از افراد، با اطاعت و پذیرفتن حق و پیروی از دوستان خدا، روح و قلب خود را از زنگار تن و تیرگی مادیات و هوس‌های زودگذر نجات می‌دهند. بت‌های دروغین از بت مال و مقام، زن و فرزند و فامیل، شهرت، علم، کمال و به طور کلی همه اسباب را می‌شکنند و آماده خردکردن بت بزرگ یعنی وجود جزئی خود هستند و به زبان حال و قال می‌گویند:

«و الهکم اله واحد لا اله الا هو».^(۱)

«خدای شما یکی است و هیچ خدایی غیر از ذات لا یزال خداوند علی‌اعلی نیست».

«اله» در لغت به معنای کسی یا چیزی است که انسان را به حیرت وامی‌دارد و دل و روح شخص را به خود جذب کرده، خاضع و خاشع

۱- سوره بقره ۲: ۱۶۳.

می‌گرداند.

مؤمنان به تبعیت از کتاب آسمانی قرآن می‌گویند: هر کس و هر چیز شما را به شگفتی می‌اندازد هیچ تأثیر و کمال مستقلی از خود ندارد بلکه کار و اثر در دست خداوند است. این اشخاص و اشیاء از خود چیزی ندارند، وجودشان، حیاتشان، قدرتشان و علمشان از خداوند است. اگر زیبایی و جمال است از حیات و وجود خداوند است که خداوند تنها حی است و حیات هر جا که باشد مال اوست.

«هو الحي لا اله الا هو»^(۱)

«تنها او زنده است، هیچ خدایی جز او نیست».

و اگر معبود شما قدرت است، قدرت هر جا که باشد مال اوست چنانکه خود فرمود:

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^(۲)

«به درستی که تمامی قدرت از آن خداوند است».

و اگر معبود شما علم است، منشأ علم ذات خداوند است، چنانکه خود فرمود:

«هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة»^(۳)

«اوست خدایی که جز او خدایی نیست، اوست که پنهان و آشکار را می‌داند». اوست که هم پنهانی‌ها را می‌داند و هم آشکار را و هر کسی هر چه می‌داند، آن علم، مال خداوند است.

۱- سوره غافر ۴۰: ۶۵.

۲- سوره بقره ۲: ۱۶۵.

۳- سوره حشر ۵۹: ۲۲.

«و الله هو الغني الحميد»^(۱)

اصلاً غنا و بی نیازی مال خداست. هر کسی خود می داند که از جهت یا جهاتی نقص دارد و خلاصه هم خود می گوید و می فهمد و هم به دیگران می فهماند (البته اگر بخواهد).

«قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير»^(۲)

«بگو: خدایا تو مالک حقیقی هر چیز و همه کس هستی. به هر کس بخواهی مال و قدرت می دهی و از هر کس بخواهی می گیری. هر که را بخواهی عزیز می کنی و هر که را بخواهی ذلیل می کنی. منشأ خیر و خوبی تو هستی و بر هر چیز توانایی».

این اشخاص هر چه بخواهند از خدا می خواهند و دعای آنها به سوی پروردگار است و به طور قطع مستجاب است، چرا که وعده خداوند علیّی اعلیٰ حقّ و صدق است.

و اما دیگران که نخواستند و قهراً نتوانستند بتها را بشکنند و فکرشان و ذکرشان به اسباب و در اسباب است، جز محسوسات نمی بینند و نمی شنوند و نمی چشند و نمی بویند. رفع گرسنگی و تشنگی را تنها به خوراک و آب می دانند. رفع مرض را تنها به دکتر و دارو، مشکل گشا را مال، عزّت را به مقام، و مدح و ذمّ خلق را مؤثر در زندگی افراد می دانند.

اینان اگر خدا را بخوانند، خداهای دروغین را می خوانند، اما در هر صورت انسانند و خداوند از رگ گردن به آنها نزدیک تر است و مخلوق او هستند، و خدا می خواهد که به سوی او بیایند البته به اختیار، اما خود را

۱- سوره فاطر ۳۵: ۱۵.

۲- سوره آل عمران ۳: ۲۶.

اسیر کردند و دیگر نمی‌توانند به صورت عادی خدای راستین را درک کنند مگر تحوّل ناگهانی در آنها پیدا شود.

آری، تحوّل ناگهانی! این تحوّل به وسیلهٔ بلا و سختی و تنگی و فقر و بیچارگی که برای رفع آنها کاری از دست کسی برخاسته نیست پیش می‌آید. بعضی از این بلاها موجب می‌شود که از میان حجاب‌ها، روزه‌ای به سوی حضرت ربّ الارباب پیدا شود و شخص در مانده خدا را بخواند و گشایش را ببیند. در این میان، بعضی از افراد به خود می‌آیند و راه یافته می‌شوند، امّا عده‌ای دیگر باز هم فراموش می‌کنند و ظلم و طغیان و کجروی را دنبال می‌نمایند. این افراد زیانکار خواهند بود.

یک نوع دیگر از گرفتاری‌ها، بلاها و سختی‌هایی است که برای مؤمنین عادی پیش می‌آید که خدا را می‌خواهند و وجه خدا (که اولیای اویند) را طالبند و کار هم می‌کنند، امّا تنبیل و کسل هستند و خداوند برای اینکه سرعتشان بیشتر شود آنها را گرفتار می‌کند تا خدا و وجه خدا را بخوانند و به مطالبی دست یابند و بیشتر در فکر عاقبت کار باشند. حال این حکایت را بخوانید:

استغاثه به حضرت ولی‌عصر (عج)

مرحوم شیخ محمود عراقی مؤلف کتاب «دارالسلام» نقل می‌کند که: «حقیر در اوایل جوانی در بروجرد مشغول تحصیل علوم دینی بودم. روزی تصمیم گرفتم با عده‌ای از طلاب به زیارت امام‌زاده سهل بن علی علیه‌السلام که در هشت فرسخی بروجرد واقع است بروم.

پس از پیمودن یک فرسخ به برف‌گردنه رسیدیم، اعتنایی نکردیم

مقدار دیگری راه رفتیم. برف تازه آمده بود و جاده‌ها را پوشانده بود. شب را در قریه‌ای خوابیدیم و صبح به راه ادامه دادیم. صاحب منزل گفت: جاده معلوم نیست و بیابان است؛ نروید. توجه نکردیم تا شب به سختی و مشقت به قریه دیگری که تا مقصد دو فرسخ راه بود رسیدیم. در آن جا در خانه شخصی به نام حاج مراد خوابیدیم. صبحگاه دیدیم دو برابر برف آمده و همه چیز را پوشانده. چون خواستیم حرکت کنیم حاج مراد گفت: نروید که راه خطرناک است و ظنّ هلاکت است. اما باز هم توجه نکردیم و به راه خود ادامه دادیم.

بیچاره صاحب خانه پس از ناامیدی از اصرار بر ماندن، تا جایی که می توانست ما را راهنمایی کرد. وقتی که مسافتی از آن قریه دور افتادیم، راه را کاملاً گم کردیم و بی خود می رفتیم. گاه برگودال‌هایی که برف هموار کرده بود واقع می شدیم و تا کمر یا سینه فرو می رفتیم. بدتر از همه آن بود که رشته قنات آبی هم در آنجا بود که برف روی چاه‌های آن را پوشانده و خوف وقوع در آن چاه‌ها هم بود.

بالاخره تا نزدیک غروب رفتیم و به جایی نرسیدیم. راه برگشت هم نبود. برف هم شروع به باریدن کرد، لهذا همگی از زندگی مأیوس شده و صیّت می کردیم و استغفار کرده آماده مرگ شدیم.

در اینجا حقیر متذکّر حضرت ولی عصر علیه السلام شدم و گفتم: ما آقا و سرور داریم، چرا متوسّل نشویم و اغاثه نکنیم؟ که ناگاه همگی فریاد کردند و ضجه زدیم و صداها را به «و اعوثناهُ اَعْنُنَا وَ ادرکنا یا صاحب الزّمان» بلند نمودیم.

ناگهان باد ساکن و ابرها متفرّق شد و آفتاب ظاهر گردید، تا حدّی

مسرور شدیم اما جرأت حرکت نداشتیم و اطراف را نگاه می کردیم. ناگاه از بالای بلندی از طرف مقابل شخصی نمایان شد که به طرف ما می آمد. ما هم به طرف او رفتیم تا به یکدیگر رسیدیم. گمان کردیم که از اهالی همان قریه نزدیک امام زاده است. از او احوال راه را پرسیدیم. گفت: راه همین است که من آمدم و با دست اشاره کرد که از همانجا که آمدم، ابتدای گردنه است. این را گفت و برفت.

ما هم از محل عبور و جای پای او رفتیم تا رسیدیم به اوّل گردنه، اما با کمال تعجب از آن جا به بعد جای پای او را ندیدیم. در دشت نگاه کردیم اثری از او نبود. وقتی به قریه مقصود رسیدیم که تا گردنه نیم فرسخ بیش نبود، پرسیدیم که امروز در این قریه برف تازه باریده تا اثر قدم را برداشته باشد؟ گفتند: نباریده است. پس از ملاحظه این شواهد و آن استغاثه، شکی نماند که آن آقا، مولای ما و یا یک نفر مأمور از جانب مولا صاحب العصر و الزمان بوده. رزقنا الله رؤیته و شفا عته! (۱)

طلبه فقیر و صید کبوتر حائر حسینی علیه السلام

مرد فاضل و موردا اعتماد، آخوند ملا علی محمد طالقانی از شخصی از طلاب ساکن صحن حائر حسین علیه السلام نقل نمود که: چندی امر معاش بر من سخت گردید. به حدی که حتی توان خرید مقدار کمی گوشت هم نداشتیم. یکی از کبوترها را که در صحن رفت و آمد می نمود صید کردم، سر کبوتر را بریده و آماده پختن نمودم.

پیش از ظهر آن روز خوابیدم. در خواب مولای خود جناب

۱ - شیخ محمود عراقی، دارالسلام / باب سوم، فصل سوم / حکایت ۱۲.

سیدالشهدا علیه السلام را دیدم که خشم آلود و غضبناک بر من می‌نگریست و فرمود: چرا کبوتر را گرفتی و کشتی؟ من از شرم و خجالت سر به زیر انداختم و جواب نگفتم. فرمود: تو را می‌گوییم! چرا کبوتر را گرفتی و کشتی؟ باز سکوت کردم. فرمود: دلت گوشت می‌خواست که این کار را کردی؟ دیگر این کار را مکن، من روزی یک وقیه^(۱) گوشت به تو می‌دهم. این را فرمود و من از خواب بیدار شدم.

از شدت خجالت و شرم، لرزان و هراسان و از عمل خود پشیمان بودم. پس وضو گرفتم و به حرم حسینی علیه السلام رفته و بعد از زیارت، نماز ظهر و عصر را ادا کردم و از عمل خود توبه نمودم. بعد از آن به قصد روضه عباسیه از حرم خارج شدم. در حالی که از بازار رد می‌شدم عبورم بر در دکان قصابی افتاد و گذشتم. ناگاه قصاب مرا آواز داد، اعتنایی نکردم. دیگر بار آواز داد، گفتم: چه می‌گویی؟ گفت: بیا گوشت ببر! گفتم: نمی‌خواهم. گفت: چرا؟ گفتم: پول ندارم. گفت: پول نمی‌خواهم، بیا روزی یک وقیه گوشت ببر و مال امروز را هم حالا بگیر. پس گوشت را در ترازو گذاشت یک وقیه کشید و تسلیم نمود و تأکید نمود که هر روز برای گرفتن گوشت بروم. پس من آن گوشت را گرفته با خود به منزل برده و پختم. چون برای یک نفر زیاد بود، همسایه حجره راد عوت کردم و با یکدیگر خوردیم و به او گفتم: شخصی روزی یک وقیه گوشت قرار داده که به من بدهد و آن زیادتر از میزان نیاز من است. همسایه من گفت: ما که همسایه هستیم تو گوشت را بیاور و من سایر مخارج پختن و نان می‌آورم و با هم می‌خوریم.

۱- وقیه: واحد وزن برابر با ۳۷۵ گرم (پنج سیر) می‌باشد.

پس مدتی از این واقعه گذشت و تقریباً خبر این وقیه گوشت منتشر شد تا آنکه تصمیم گرفتم به ایران مسافرت کنم. با خود گفتم: یک سال مقرری گوشت را پیش فروش کرده پولش را خرج راه می‌کنم و می‌روم. پس در این مقام برآمده، شخصی از طلاب را مشتری یافتم و یک سال گوشت را از قرار روزی یک وقیه به او فروختم و وی را نزد قصاب بردم و به او گفتم که آن یک وقیه گوشت مقرری را تا مدت یک سال به این مرد بده.

چون قصاب این سخن را شنید خندید و گفت: آن کسی که امر به دادن این مقدار گوشت به تو کرده بود قطع نمود و منع از دادن فرمود. چون این کلام را شنیدم غم و اندوه مرا فراگرفت تا شب که خوابیدم و مولای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در خواب دیدم، به من نگر است و فرمود: خیال عجم رفتن کرده‌ای؟ جواب نگفتم و سر خود را به زیر انداختم. پس فرمود: خود دانی، اگر اینجای مانی نان و ماستی پیدایم شود. این بفرمود و برفت. از خواب بیدار شدم و از عمل خود نادم گردیدم که چرا دست خود را از سفره بخشش آن بزرگوار بریدم»^(۱).

پس این سختی‌ها و بلاها انسان خواب را بیدار، و بیدار را بیدارتر می‌کند. البته عده‌ای در اثر گناهان زیاد و نتیجه طغیان و سرکشی در وقت بلاها و تنگی‌ها، در عوض التماس و توبه و بازگشت، جسورتر می‌گردند و زیانکار دنیا و آخرت خواهند بود. اما باید دانست که خداوند عالم، مخلوقش را دوست دارد و می‌خواهد که با اختیار به درگاهش روی آورد تا شایسته بخشش گردد. هر کس که باشد، حتی فرعون که ظاهراً ۴۰۰

۱ - شیخ محمود عراقی، دارالسلام / خاتمه کتاب، فصل سوم / ذیل حکایت ۳.

سال ادّعی خدایی کرد و هزاران کودک بی گناه را سر برید و هزاران نفر از مردم مصر و بنی اسرائیل را مظلومانه کشت و بی خانمان کرد، با این همه، خداوند به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: تو و برادرت به سوی فرعون بروید!

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^(۱).

«پس با نرمی به او سخن گوید، شاید متذکر شود و یا بترسد [و ایمان بیاورد]». خداوند سرچشمه همه کمالات است، هیچ گونه نقصی در او نیست، ما هستیم که نقص داریم، حسد می ورزیم، کینه داریم، بخل می کنیم و گذشت و عفو نداریم، اما رحمت خداوند گسترده و فراوان است و بر غضبش پیشی گرفته که «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ».

پند موسی علیه السلام به فرعون

نقل شده که حضرت موسی علیه السلام به فرعون گفت:

«یک پند از من قبول کن و چهار فضیلت در عوض آن بستان. فرعون گفت: آن یک پند کدام است؟ موسی علیه السلام فرمود: این است که آشکارا بگویی غیر از الله، خالق برای موجودات نیست، مالکیت او بی حد و بی شبیه است، حافظ همه کس و همه چیز است، رازق هر جنبه می باشد، از هر سرّی آگاه است، حاکم و جبار برگردن کشان است و هر چه بخواهد می کند. فرعون گفت: آن چهار فضیلت کدام است؟ موسی علیه السلام جواب داد: اول: این که تا در این جهان باشی تن درست و سالم خواهی بود. دوم: عمرت آن قدر طولانی شود که خود از شوق لقای خدا طلب مرگ

می‌کنی.

سوم: هر دو جهان و هر دو سرا را بی مزاحمت خواهی داشت.

چهارم: آن که همیشه جوان خواهی ماند، موی سر و صورتت چون قیر سیاه و رنگ و رخسارت ارغوانی می‌ماند. فرعون گفت: آفرین بر تو! نکو گفتی، اما باید با یاران خود مشورت کنم.

ابتدا با آسیه و خانواده خویش مشورت کرد. هنگامی که آسیه این وعده حضرت موسی علیه السلام را شنید، گفت: چرا در همان مجلس قبول نکردی؟ شگفتا از این نعمت خدادادی! چگونه زهرهات پاره نشد از شدت خوشحالی؟! تو را به خدا در پذیرفتن تأخیر منما، هر چه زودتر برو و بپذیر و خود را در این دریای رحمت بینداز، الله! از رحمت و مغفرت خداوند بی‌همتا که با این همه کفر و معصیت، باز تو را با این همه نعمت می‌پذیرد! فرعون گفت: باید با هامان وزیر هم مشورت کنم. آسیه فرعون را از مشورت با هامان منع کرد و گفت: او مصلحت خود و تو را نمی‌فهمد، او شاهباز سدره نشین را با جغد خرابه نشین برابر می‌داند، هامان راه را بر تو می‌بندد و اقبال و بخت را از تو می‌گرداند. اما فرعون گفت: مرا از مشورت با هامان چاره‌ای نیست.

آه از دوستی نادانان و احمقان و صد آه از مشاورین دنیاپرست و خودخواه. آری:

دَزه دَزه کاندَرین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهر باست

مشورت کردن فرعون با هامان وزیر

هنگامی که فرعون و عده‌های حضرت موسی علیه السلام را در مقابل ایمان آوردنش به هامان گفت، ناگاه هامان جست، گریبان درید و گریه‌ها کرد، سر

و دستار بر زمین زد و گفت: تو همه عالم را تسخیر کرده‌ای، از مشرق تا مغرب به تو باج می دهند، پادشاهان آستانه تو را می بوسند، تاکنون مسجود و معبود جهان بوده‌ای حال می خواهی بنده بشوی؟ اگر در هزار آتش بروی بهتر است از این که بعد از خداوندی، بنده شوی. ای شاه! اول مرا بکش، مرا گردن بزن تا این ذلت و خواری را نبینم».

آری خداوند می خواهد که همه بندگانش به سوی او بیایند و هیچ کس از عنایت پروردگار دور نیست مگر کسانی که خود را دور می کنند.

بنابراین هر سختی و شدت که به هر کس می رسد، به خصوص مؤمنین، به طور قطع، عنایت و رحمت و هدیه خداوند است؛ چون خدا می خواهد بندگانش و به ویژه مؤمنین، مورد عنایت بیشتر واقع شوند. در روایت آمده است که وقتی مؤمن در برابر بلاها، لطف های بی منتهای پروردگار را می بیند، آرزو می کند که ای کاش اعضا و جوارح ما قطعه قطعه شده بود تا لطف بیشتری دریافت می داشتیم.

نجات خفته ای که مار در دهانش بود

اسب سوار عاقلی از دور ماری را دید که به دهان شخص خفته ای می رود. هرچه تاخت تا خود را برساند و نگذارد که مار فرود نتوانست.

**عاقلی بر اسب می آمد سوار در دهان خفته ای می رفت مار
آن سوار آن را بدید و می شتافت تا ماند مار را فرصت نیافت**

چاره ای اندیشید، با تازیانه ای که در دست داشت بر خفته کوبید. سراسیمه بیدار شد و مردی را تازیانه به دست در برابر خود دید. تازیانه دیگری بر او زد، فرار کرد و اسب سوار در پی او روان شد تا به زیر درخت سیبی رسید که سیب هایش پوسیده و گندیده بود. او را می زد که از این

سیب‌ها بخور! هر چه می‌خورد باز هم او را می‌زد که بیش از این بخور!
 سیب پوسیده بسی بُد ریخته گفت از این خور ای به درد آویخته
 سیب چندان مَر ورا در خورد داد کز دهانش باز بیرون می‌فتاد
 آن مرد گرفتار، ناله می‌کرد و نفرین می‌گفت که چه کرده‌ام؟... چرا
 بی‌جهت مرا می‌زنی؟... خون از دهانم می‌ریزد... خدایا تو جزایش را
 بده!...

و از اینگونه سخن‌ها بسیار می‌گفت. اما سوار باز هم او را با تازیانه
 می‌زد که بدود.

هر زمان می‌گفت او نفرینِ نو اوش می‌زد کاندرا این صحرا بدو
 آن قدر او را دوانید تا به رو درافتاد و استفراغ کرد و هر چه در شکم
 داشت بیرون ریخت. همراه آن ریزه‌ها مار هم بیرون آمد، مرد غافل تا مار
 را بدید، سجده کرد و شکر نمود و به سوار گفت: تو جبرئیل رحمتی، ولیّ
 نعمتی، من مرده بودم تو جان تازه به من بخشیدی، تو چون مادر به من مهر
 می‌کردی و من مانند خر از تو فرار می‌کردم و از جهل و نادانی بدگویی
 می‌کردم. ای کاش به من می‌گفتی که چرا مرا می‌زنی تا آن قدر بی‌ادبی
 نمی‌کردم و فحاشی نمی‌نمودم. آن سوار گفت: اگر اوصاف مار را به تو
 می‌گفتم از ترس و وحشت می‌مردی.

گفت خود تو جبرئیل رحمتی یا خدایی که ولیّ نعمتی
 تو مرا جوین مثالِ مادران من گریزان از تو مانند خران
 خر گریزد از خداوند از خری صاحبش در پی ز نیکو گوهری^(۱)
 آری اگر پیامبران به ما می‌گفتند و می‌فهماندند که این نفس اماره چه

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

جانور خطرناکی است، زهره‌های ما می‌درید. لذا پیغمبر رؤف و مهربان، حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهاد با نفس را جهاد اکبر خواند و ائمه طاهرین عليهم السلام نفس اماره را دشمن‌ترین دشمن‌ها خواندند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عليهم السلام با مو عظه و نصیحت و دلسوزی‌های مادرگونه و حتی تحمل‌اذیت‌های بسیار، از نادانان و جاهلان، راه راست را فراره بشر به طور عموم و مسلمانان و اهل ولایت به طور خصوص قرار دادند و می‌فرمودند:

«خداوند اقوام ما را هدایت فرما که جاهلند، نمی‌دانند و این بیچاره‌ها را از شیطان و نفس اماره نجات بخش که دشمن را درک نمی‌کنند».

پس نتیجه بلا و سختی‌ها، رها شدن از نفس اماره، پاک شدن از گناهان و برای اولیاء خدا بالا رفتن درجه است. خداوند متعال می‌فرماید:

«ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفو عن كثير»^(۱).

«آن چه از مصیبت‌ها به شما می‌رسد به خاطر خطاهای شما است و خداوند بسیاری را درمی‌گذرد».

در سوره حدید^(۲) نتیجه این سختی‌ها را فهمیدن توحید افعالی و وارسته شدن می‌داند.

۱- سوره شوری ۴۲: ۳۰.

۲- «ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن ننبأها إن ذلك على الله يسير» ﴿لَكِنَّهُ لَيْسَ لَهُ كُفْرًا سُوًّا عَلَىٰ مَا فَتَحَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾. (آیه‌های ۲۲ و ۲۳).

مجلس پنجم

خدا مؤثر و مدبّر امور است

«ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»^(۱)

این که ما به شما خبر می‌دهیم که حوادث را قبل از این که حادث بشود نوشته‌ایم؛ به این دلیل است که به خاطر نعمتی که از دستتان می‌رود اندوه نخورید و به خاطر نعمتی که خدا به شما می‌دهد خوشحالی بی‌جهت نکنید.

انسان اگر یقین کند که آنچه فوت شده باید می‌شد و ممکن نبود که فوت نشود و آنچه عایدش گشت، باید می‌شد و ممکن نبود که نشود، و اینها امانتی است که خدا به او سپرده، چنین کسی نه در هنگام فوت نعمت غصّه می‌خورد و نه در هنگام فرج و آمدن نعمت از خوشحالی سرمست و طغیانگر می‌شود.

۱ - سوره حدید ۵۷: ۲۲.

صبر در مرگ فرزند

از زنان نمونه عالم اسلام، امّ طلحه است. این زن بزرگوار پسری داشت یگانه و پدر هم کمال علاقه را به این یگانه پسر داشت. پس از چندی این پسر مریض شد پدر خیلی ناراحت بود و مرتب احوالش را می پرسید. در غیاب پدر، پسر مرد.

این زن مؤمن تا دید پسرش مرده است بدون هول و هراس پسرش را در پارچه ای پیچید و لحافی رویش کشید مانند اینکه خوابیده است، و رفت خودش را زینت کرد و تا آنجا که می توانست خود را آرایش کرده و دلربا نمود و منتظر آمدن پدر طلحه شد. هنگامی که پدر طلحه از در وارد شد در همان دروازه در رهايش نکرد و با او انس گرفت پیش از آنکه نام طلحه را ببرد شوهر خویش را به بستر کشانید و با بردباری شوهر خویش را آماده شنیدن خیر آن مصیبت کرد.

بالاخره شوهرش پرسید: طلحه چطور است؟ گفت: طلحه بیدار نمی شود؟ باید حقیقت را بگوید و چقدر لطیف این حقیقت را به او گفت. صدا زد: ابو طلحه! شخصی امانتی به دست همسایه ما داده است، چندی هم نزدش بوده و از آن بهره می برده. حالا صاحبش آمده است امانتش را برده است، صاحب خانه می گوید: چرا امانت را بردی؟ ابو طلحه گفت: غلط می کند، مال خودش بوده و برده است. بنابراین آن همسایه ما، حق اعتراض ندارد.

زن مؤمن گفت: نکند داستان من و تو نیز مانند آن همسایه باشد. چند سال قبل خدا به ما پسری به امانت داد، پیش از تشریف آوردنتان در خانه جناب حضرت عزرائیل را فرستاد امانتش را برد، حالا اعتراضی داری؟

گفت: نه، تو که مادری، این طور هستی و به این اندازه صبور هستی. من باید بیش از تو صبور باشم.

فردا صبح ابوطلحه نزد رسول خدا ﷺ رفت و جریان را گفت. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: شب گذشته خداوند به برکت این زن تو را هم آمرزید و برکتی در نسل تو داد.^(۱)

«وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^(۲)

خداوند است که بی شمار رزق و روزی به تو می دهد نه فرزندت. چه فرزندهایی که پدر و مادرشان را کشتند. این شدت حزن که تو در غم از دست رفتن فرزندت و یا هر نعمتی که داشتی به خود هموار می کنی چه بسا اعتراض به قضا و قدر خداوند باشد. زن و مرد مؤمن باید راضی به رضای خدایشان باشند.

دست خدا در سختی ها و بلاها

انسان عادتاً عمر خود را در توهمات و خیالات بیهوده سپری می کند و در اندک مدتی هم که مشغول عبادت و انجام فرایض و تکالیف خدایی می شود آنقدر غرق در خیالات است که کمتر می تواند اسباب را پاره کرده و دست مسبب و قدرت حضرت احدیت را ببیند. اینجاست که لطف و عنایت حضرت احدیت در لباس بلا و سختی ها ظاهر شده تا اسباب را پاره کند و دست خدا را ببیند.

۱- آیت الله شهید دستغیب رحمته معارفی از قرآن / فصل ۷۳ (تفسیر آیه ۲۲ سوره حدید).

۲- سوره بقره ۲: ۲۱۲.

دادرسی حضرت حجّت علیه السلام

آقا شیخ محمّد انصاری می گوید: «در سفری به سامراء مشرف شدم چون خواستم به سرداب مقدس مشرف شوم مغرب گذشته بود و نماز واجب را نخوانده بودم. دیدم در مسجدی که متصل به درب سرداب است نماز جماعت برقرار است و نمی دانستم که این مسجد در اختیار اهل تسنّن است و مشغول نماز عشاء هستند. پس به اتفاق فرزندم وارد شبستان شده و در گوشه ای از شبستان مشغول نماز و سجده بر تربت امام حسین علیه السلام شدم و چون نماز جماعت تمام شد نمازگزاران از جلو من می گذشتند و به حالت غضب به من نظر می کردند و ناسزا می گفتند؛ پس دانستم که اشتباه کرده و تقیه نکرده ام.

چون همه رفتند ناگاه تمام چراغهای شبستان را خاموش کرده و در را روی من بستند و هرچه استغاثه کردم و فریاد زدم که من غریب و زائر، به من اعتنایی نکردند. و در آن وقت، حالت وحشت و اضطراب عجیبی در من و فرزندم پیدا شد و می گفتیم: «خیال کشتن ما را دارند». پس گریان و نالان با حالت اضطراب به حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام متوسل شدم و از پروردگار به وسیله آن بزرگوار نجات خود را خواستم.

ناگاه فرزندم که نزدیک دیوار بود و ناله می کرد گفت: «پدر بیا که راه پیدا شد و ستونی که جزء دیوار و نزدیک به درب شبستان است بالا رفته» پس چون نظر کردم دیدم تقریباً به مقدار دو سه وجب ستون از زمین بالا رفته به طوری که به آسانی از زیر آن می توان خارج شد. من و فرزندم از زیر آن خارج شدیم.

هنگامی که بیرون آمدیم ستون به حالت اولیّه خود برگشت و راه

مسدود شد؛ شکر خدای را بجا آوردم. فردا آدم همان جا را ملاحظه کردم، هیچ اثری و نشانه‌ای از حرکت ستون دیده نمی‌شد و سر سوزنی هم شکاف در دیوار نمایان نبود»^(۱).

آری به او فهماندند که قدرت خدا، فوق هر قدرتی است. اگر هر جرثقیلی می‌خواست این کار را بکند و دیوار را بالا ببرد و یا با هر دستگاه دیگر، انجام چنین کاری ممکن نبود، جز این که رخنه و شکافی در دیوار ایجاد می‌شد حال ببینید که دیدن چنین قدرتی از پروردگار به وساطت حضرت صاحب الامر و الزمان علیه السلام چقدر ارزشمند است و از تمام دنیا و عالم هستی، گرانقدر تر است.

فرج بعد از شدت

شهید محراب آیت الله مجاهد عالم ربّانی حاج سید عبدالحسین دستغیب رحمته الله علیه از جناب آقای سید علی نقی کشمیری نقل می‌فرماید که او هم به نقل از جناب ملایری می‌گفت:

«در اوقات اقامت در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینی چندی از جهت معیشت سخت در فشار بودم تا این که روزی برای تدارک نان و خوراک عیال هیچ نداشتم. از خانه بیرون رفتم و با حالت حیرت وارد بازار شدم و چند مرتبه از اوّل بازار تا آخر آن رفت و آمد می‌کردم. حال خود را هم به کسی بیان ننمودم پس با خود گفتم این گونه در بازار رفت و آمد کردن زشت است. پس از بازار خارج شده و داخل کوچه شدم تا نزدیک خانه حاج سعید رسیدم. ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری رحمته الله علیه را دیدم، به

۱- آیت الله شهید دستغیب رحمته الله علیه داستان‌های شگفت / داستان ۸۲.

من که رسید ابتدا فرمود: «تو را چه می‌شود؟ جدت امیرالمؤمنین علیه السلام نان جو می‌خورد و گاهی دو روز هیچ نداشت که بخورد» پس مقداری از گرفتاری‌های آن حضرت را بیان کرد و مرا تسلیت داد و فرمود: «صبر کن البته فرج می‌شود و باید در نجف زحمت کشید و رنج برد». پس از آن چند فلس (پول رایج آن زمان) در جیبم ریخت و فرمود: «آن را شماره نکن و به کسی هم خبر مده و از آن هرچه خواهی خرج کن».

پس ایشان رفت و من به بازار آمدم از آن پول نان و خورشت گرفته و به منزل بردم. تا چند روز از آن پول، نان و خورشت می‌گرفتم، سپس با خود گفتم: «حال که این پول تمام نمی‌شود و هر وقت دست در جیب می‌کنم پول موجود است خوب است بر عیال توسعه دهم». پس در آن روز مقداری گوشت خریدم. عیالم گفت: «معلوم می‌شود برایت فرج شده». گفتم: بلی مقداری. گفت: «پس مقداری لباس می‌خواهیم؛ پارچه برای لباس تدارک کن». بازار رفتم و از بزازی مقدار پارچه‌ای که خواسته بودند گرفتم و دست در جیب کرده و مقداری وجه بیرون آورده و مقابلش گذاردم و گفتم: آنچه قیمت پارچه می‌شود بردار و اگر کسری دارد تا بدهم.

پولها را شمرد مطابق با طلب او بود. بیش از یک سال حال من چنین بود که همه روزه به مقدار لازم از آن پول خرج می‌کردم و به کسی هم اطلاع ندادم تا این که روزی برای شستن، لباس را بیرون آوردم و غفلت کردم از این که پول را از جیب خارج کنم و از خانه بیرون رفتم پس موقع شستن لباس یکی از فرزندانم دست در جیب کرد و آن پول را بیرون آورد و به

مصرف مخارج همان روز رساند و تمام شد».^(۱)

نتیجه

البته فقر و تنگدستی بسیار مشکل و دشوار است به خصوص برای کسی که در راحتی به سر می‌برده وقتی که می‌بیند همسر و بچه‌هایش خوراک و پوشاک ندارند واقعاً بر او سخت می‌گذرد. اما در مقابل این توجه به مؤثریت پروردگار و این که خداوند بندگانی دارد که با قدرت و اراده به پولی که خرج یک روز است، تأثیر خرج یک سال را می‌دهند بسیار پر ارزش است.

اجابت فوری دعا

حضرت آقای حاج شیخ مرتضی حائری رحمته‌الله علیه از علمای قم به دو طریق این قضیه را نقل کرده‌اند که:

«مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی رحمته‌الله علیه به دیدن یکی از دوستان می‌رود، تب شدیدی داشته‌است ایشان به تب می‌گوید که خارج شود پس تب از بدن بیمار خارج شده و آن بیمار عافیت پیدا می‌کند.

سپس به ایشان گفتند: شما چطور با این اطمینان توانستید به تب بگویید که از بدن بیمار خارج شود؟ فرمود:

«چون من به مولا و آقای خود امام زمان علیه‌السلام خیانت نکرده‌ام و یقین داشتم که او آبروی خادم امین خود را حفظ می‌کند».^(۲)

۱- همان، داستان ۸۴.

۲- همان، داستان ۱۰۷.

رسیدن به هر هدفی از مجرای سبب

خداوند رفع گرسنگی را در نان و غذاهای دیگر قرار داده است، رفع تشنگی را در آب و نوشیدنی‌ها نهاده و دفع سرما و گرما را او - جلّ اسمه - در لباس و پوشش قرار داده است.

خداوند علیّ علی شیری را در پستان مادر قرار داده، همان شیری که به صورت خون در رحم مادر به جنین می‌رسید و غذای او بود و حال که به دنیا آمده خلقت دستگاه مکیدن و بلعیدن و گوارش او به اتمام رسیده می‌تواند شیر گوارا را بنوشد که خاصیت تمام خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها را داراست. آری همان خدایی که از پستان مادر شیر جاری می‌کند قدرت دارد که از پستان پدر نیز جاری کند؛ این حکایت را بخوانید و ...

حکایت

جناب آخوند ملا علی محمد طالقانی از شخصی از سادات مجاور کربلا نقل می‌کند که: «با عیال خود به اراده زیارت کربلا بیرون آمدیم و در منزل خانقین گماشتگان رومی ما را به جهت بروز ناخوشی و با در بعض بلاد ایران در قرنطینه گذاشتند. اتفاقاً زوجه‌ام حامله بود و در همان جا وضع حمل نمود و بعد از چند روزی وفات کرد و طفل بی شیر او بماند. پس از فراغ از کفن و دفن مادر از برای بچه در طلب زنی شیر دهنده برآمدیم، کسی را نیافتیم چون در کاروانسرا و اثنای راه بودیم و اهل آنجا هم چون غالباً سنی و متعصب و دشمن طایفه شیعه بودند اقدام نمی‌نمودند. علاوه بر آن گماشتگان رومی هم مانع از خروج و دخول به کاروانسرا بودند. طفل هم چون وارد ده روز نشده بود به غیر از پستان با چیز دیگری

آرام نمی‌گردید. هر قدر او رامی‌گردانیدم و می‌جنبانیدم به غیر از زیادتی گریه فایده‌دیگر نمی‌دیدم. بالاخره با خود خیال کردم که طفل میان پستان پُر و خالی فرق نمی‌گذارد؛ پستان خود را در دهان او گذاردم، پستان را گرفت و مکید و ساکت شد.

دیدم چیزی از حلقوم او پایین می‌رود تعجب کردم سر او را از پستان خود برداشته در دکمه پستان خود قطره شیری مشاهده کردم چون خوب دقت نمودم دیدم که از قدرت کامله خداوند رازق و مسبب‌الاسباب و برکات سیدالشهداء حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام پستان من مانند پستان زنان شیرده پر از شیر شده است. پس از آن طفل را شیر داده و خوابانیدم و از اندوه و غم او آسوده شدم.

به همین ترتیب مادر وار او را تربیت کردم تا آنکه وارد کربلا شدم پس چون طفل را به پستان خود انداختم ساکت نشد، هر قدر پستان به پستان کردم گریه او راز یاده دیدم. چون سر او را از پستان برداشتم مشاهده کردم که اثری از شیر در پستان نیست و خشک و بی‌رطوبت است. دانستم تا آن حال که در مسافرت بوده‌ام نیازمند به آن بوده‌ام اما از این به بعد چون اراده اقامت در کربلا دارم و این جا هم شهر شیعه است و تحصیل دایه ممکن می‌باشد نیازی به شیر پستان خودم نیست. پس در مقام جستجو برآمده دایه عقیقه‌ای پیدا کردم و او را به زوجیت خویش در آورده و برای طفل هم مادر گردید.^(۱)

۱ - شیخ محمود عراقی، دارالسلام / خاتمه کتاب، فصل سوم / حکایت ۳.

بیانات حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته در توحید

حضرت استاد آیت‌الله العظمی نجابت رحمته می‌فرماید:

«توحید در شخص یعنی این که هر آنچه آلهه و مؤثر است همه را از خدا بداند یعنی شخص عاقل آثار و فاعلیت تمام امور را به خدا مستند بداند البته این معنا به سهولت میسر نمی‌شود یعنی موقعی که سیر بود بداند خدا او را سیر کرده، گرسنه که شد می‌گوید خدایا مرا سیر کن، زن می‌خواهد می‌گوید خدایا تو اسباب را فراهم بیاور، پول می‌خواهد از خدا می‌خواهد. اما این که تمام زندگی خودش را مستند به خدا کند کار آسانی نیست. در این مسائل شخص باید حتماً مراقب و عاقل باشد و بفهمد که با تعقل می‌توان همه مؤثرها را یکی دانست و همه اسباب را منتهی به یک سبب دانست فهم این معنا در آدمیزاد حتماً یک مراقبت از خود فرد می‌خواهد ثانیاً: قوه عاقله را باید به کار انداخت.

ثالثاً: انسان نیاز به مربیانی دارد که زیر بغل انسان را بگیرند و در وحدت روح به انسان کمک کنند هر قدر که انسان محبت اهل بیت را در دل خودش زنده نگه دارد و از آن غفلت نوزد رکن و اساس توحید خود را تقویت کرده و هرچه به آقایان نزدیک بشود استقامت روحی شخص برای پذیرش توحید بیشتر می‌شود و قوه عاقله و شرح صدر در انسان زیاد می‌گردد و به برکات چهارده معصوم علیهم‌السلام مؤثریت پروردگار در جمیع جهات را می‌فهمد.

در اثر مواظبت، قوه عاقله و شرح صدر مختصری پیدا می‌کند سپس می‌فهمد که اساس و رکن عرفا و بزرگتر اهل معرفت و اولیای خدا این چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند و می‌فهمد که قرب به آنها قرب به خداست حب

آنها حبّ خداست قهراً استقامت و توحید چنین شخصی با توجه به مراقبت و عقل و شرح صدر مقدّمه کمک چهارده معصوم علیهم السلام به او می شود. در مشکل ترین منازل که شخص هرگز نمی تواند از آن رد شود در اثر مختصر التفات و دوستی حضرات معصومین علیهم السلام و تذکر و یاد آنها می تواند عبور کند. ابتداءً چون بدون بزرگتر و یاد این بزرگان می خواست رد بشود احساس خفگی می کرد و تصوّر می کرد این مطلب برایش میسر نیست در حالی که اگر شخص به بزرگتر التفات داشته باشد به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تا حضرت ولی عصر (عج) التفات داشته باشد قهراً به بال و روح آقایان خستگی از او بیرون می رود و می فهمد که والله خداوند نزدیک تر به آدم از آدم است.

در اثر توسل و محبت آقایان، از مرحله علم و اعتقاد به مرتبه یقین می رسد. آرام آرام می بیند این که قرآن مجید فرموده است که «من از خودتان به شما نزدیک ترم»، اگرچه فهمش ابتدا سخت بود اما الآن این طور نیست می فهمد که ما پوشال و خداوند اساس ماست، می فهمد که ما نادان و جاهل و ضعیف و یک مشت خیال و توهمات هستیم. اما آن که به حرکت در می آورد و آن که چیزی می فهماند و آن که کار رواج می دهد نور پروردگار و حضرت ولی عصر علیهم السلام است و همچنین انسان می فهمد که معصومین علیهم السلام رکن توحیدند»^(۱). حال این حکایت را بخوانید تا تأثیر توّسّلات به مولای خودمان و آقایمان صاحب العصر و الزمان علیهم السلام را بدانید و هم بفهمیم که خواست ما و

۱- حضرت آیت الله العظمی نجابت رحمته الله شرح دعای رجبیه، ص ۴۳-۴۵.

دعای ما چه باشد بهتر است؟

حکایت حاج مؤمن

مرحوم حاج عباسعلی مشهور به حاج مؤمن نقل می‌کند:

«در اوّل جوانی شوق زیادی به زیارت و ملاقات حضرت حجّت علیه السلام در من پیدا شد که مرا بی‌قرار نمود تا این که خوردن و آشامیدن را بر خودم حرام کردم تا وقتی که آقا را ببینم (این نباید یک دستور باشد) دو شبانه روز هیچ نخوردم. شب سوم اضطراراً قدری آب خوردم حالت غشوه‌ای بر من عارض شد در آن حال حضرت حجّت علیه السلام را دیدم و به من تعرّض فرمود که چرا چنین می‌کنی و خودت را به هلاکت می‌اندازی؟ برایت طعام می‌فرستم بخور. پس به حال خود آمدم ثلث از شب گذشته دیدم مسجد (مسجد سردزک نزدیک شاهچراغ شیراز) خالی است و کسی در آن نیست و درب مسجد را کسی می‌کوبد آمدم در را گشودم دیدم شخصی عبا بر سر دارد به طوری که شناخته نمی‌شود از زیر عبا ظرفی پر از طعام به من داد و دو مرتبه فرمود: بخور و به کسی نده و ظرف آن را زیر منبر بگذار و رفت. داخل مسجد آمدم دیدم برنج طبخ شده با مرغ بریان است از آن خوردم و لذّاتی چشیدم که قابل وصف نیست فردا پیش از غروب آفتاب مرحوم میرزا محمّد باقر که از اخیار و ابرار آن زمان بود، آمد اوّل مطالبه ظرفها را کرد و بعد مقداری پول در کیسه کرده بود، به من داد و فرمود: «تو را امر به سفر فرموده اند این پول را بگیر و به اتفاق جناب آقای سید هاشم (پیشنماز مسجد سردزک) که عازم مشهد مقدس است برو و در راه، بزرگی را ملاقات می‌کنی و از او بهره می‌بری».

حاجی مؤمن گفت: «با همان پول به اتفاق مرحوم آقا سید هاشم حرکت کردیم به شهر قم رسیدیم و در آن جا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام توقف کردیم و برای من حالات عجیبی پیدا شد ادراک بعضی حقایق را می نمودم. یک روز عصر در صحن مطهر آن حضرت با یک شخص بزرگی برخورد کردم و وعده هایی به من داد. بالاخره به طرف تهران رفته و از آنجا به طرف مشهد مقدس.

در طول مسیر به پیری روشن ضمیر برخورد کردیم که از کنار جاده عبور می نمود او را سوار کردیم در طول راه اندرزاها و دستورات العمل های بسیار به من داد و در ضمن، حوادث زندگی مرا تا آخر عمر به من خبر داد و آنچه خبر داده بود به تمامش رسیدم. مرا از خوردن طعام قهوه خانه ها نهی می فرمود «لقمه شبهه ناک برای قلب ضرر دارد» و صورت برزخی خوراک های شبهه را به من نشان داد که چرک و خون بود.

نزدیک های مشهد مقدس فرمود: «اجل من نزدیک است و من به مشهد نمی رسم و چون مردم کفن من همراهم است و مبلغ دوازده تومان دارم با آن مبلغ، قبری در گوشه صحن مقدس برایم تدارک کن و امر تجهیزم با جناب آقا سید هاشم است.»

حاجی گفت: «وحشت کردم و مضطرب شدم». فرمود: «آرام بگیر و تا مرگم نرسد به کسی چیزی مگو و به آنچه خدا خواسته راضی باش». چون به کوه طرق (سابقاً راه زوار از آن بود) رسیدیم اتومبیل ایستاد. مسافرین پیاده شدند و مشغول سلام کردن به حضرت رضا علیه السلام شدند. پیر محترم به گوشه ای رفت و متوجه قبر مطهر گردید. پس از سلام و گریه بسیار گفت: بیش از این لیاقت نداشتم که به قبر شریف برسم.

پس رو به قبله خوابید و عبايش را بر سر کشید. پس از لحظه‌ای به بالینش رفتم عبا را پس زدم دیدم از دنیا رفته است. از ناله و گریه‌ام، دوستانم آمدند و به آقای سیدهاشم داستان را گفتم. خیلی تأسف خوردند و به من گفتند: چرا زودتر به ما نگفتی و ما را از این وقایع مطلع نمودی؟ گفتم: خودش دستور داده بود و اگر می‌دانستم که بعد از مردنش نیز راضی نیست حال هم نمی‌گفتم و سرانجام با تأسف و حسرت، جنازه را با ماشین به مشهد بردیم.

وارد مشهد مقدس شدیم، حضرت آقا یکسره به نزد یکی از علمای آن جا رفت و او را از این واقعه مطلع کرد. باجماعت بسیاری برای تجهیز و تکفین آمدند. او را غسل داده، کفن کردند و بر او نماز خواندند و در گوشه‌ای از صحن مطهر دفن کردند. من مخارج را از دستمال می‌دادم. چون از دفن فارغ شدیم، پول دستمال نیز تمام شد که نه یک شاهی کم و نه یک شاهی زیاد و مجموع پول آن دستمال دوازده تومان بود»^(۱).

۱- آیت‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله‌علیه، داستان‌های شگفت، داستان ۳۴.

مجلس ششم

حکایاتی از کرامات و اجابت دعای حضرت آیت الله العظمی نجابت علیه السلام

در این مجلس برخی از مشکلاتی که برای افرادی پیش آمده و به برکت دعای حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت - رضوان الله تعالی علیه - رفع گردیده، در ضمن حکایاتی نقل می گردد. تمامی راویان این حکایات مورد وثوق و اطمینان می باشند. حکایت اول در واقع مقدمه ای بر سایر حکایات می باشد.

حکایت اول

یکی از یاران مرحوم حضرت آیت الله نجابت علیه السلام نقل می کنند که:
 «روزی با شوق و ذوق و حالت طلب به منزل استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله نجابت علیه السلام رفتیم. ایشان به تنهایی در اتاق بودند و درب اتاق هم بسته بود. بدون اینکه چیزی بگویم، پشت درب ایستادم. پس از چند لحظه بدون اینکه کسی آمدن مرا به ایشان اطلاع داده باشد از درون اتاق با صدای بلند مرا صدا زدند و فرمودند: «حاج خلیل آقا! خیلی خوش آمدی

و خوب کردی آمدی». درب اتاق را باز کردند و مرا به درون اتاق دعوت کردند. روش همیشگی ایشان این بود که اگر حال طلب در کسی مشاهده می کردند با استقبال و ملاحظت و محبت برخورد می کردند. آن روز نیز مرا مورد محبت فراوان قرار دادند. پس از پذیرایی پرسیدند: این قسمت از دعای کمیل آقا امیر المؤمنین علیه السلام «یا مَنْ أَسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ» معنایش چیست؟ پس از چند دقیقه درنگ عرض کردم منظور از اسم در اینجا نام های تکوینی پروردگار عالم که اولیای پروردگارند می باشد و در رأس همه آنها اسم اعظم خدای تعالی یعنی حضرت تولی عصر (عج) قرار دارند که دارو و درمان همه بیماری های جسمی و معنوی می باشند. و معنای قسمت دوم عبارت «ذِكْرُهُ شِفَاءٌ» این است که انسان باید خداوند را بسیار یاد نماید که موجب شفای روح او و بیماری های جسمی و معنوی اوست.

ایشان فرمودند: «در مورد معنای کلمه «اسم» جواب شما کاملاً صحیح است اما معنای قسمت دوم عبارت آن طور که شما پاسخ دادید نیست». سپس ایشان در مورد معنای قسمت دوم عبارت فرمودند: «برخی اوقات مصدر به فا عمل اضافه می شود مانند سخن خداوند تعالی که می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^(۱) که در اصل «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي إِثَّاكَ» بوده و مصدر ذکر به یاء متکلم که فا عمل است اضافه شده و مفعول هم که «إِثَّاكَ» بوده حذف گردیده است. پس معنا چنین است که خداوند می فرماید: «نماز بخوان تا من تو را یاد کنم». در اینجا هم که عرض می کند «یا مَنْ أَسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ» یعنی: یاد کردن خداوند بنده اش را، موجب شفای اوست. به عبارت

۱- سوره طه ۲۰: ۱۴.

دیگر، یعنی هرگاه خداوند بنده‌اش را یاد کند همان یادکردن خداوند موجب شفای بنده است».

حکایت دوم

همان دوست مرحوم آیت‌الله نجابت رحمته‌الله می‌گوید:

«من نزدیک به ده سال مبتلا به مرض شن کلیه مزمن بودم. به طوری که در عرض هر سال چندین مرتبه در اثر رسوبات خونی، ایجاد شن در کلیه‌ها و قرار گرفتن آن شن در محل حساس و حرکت در مجاری دفع، به هنگام دفع با دردهای بسیار شدید و طاقت فرسا مواجه می‌شدم که آرام و قرار را از من می‌گرفت. معمولاً پس از مراجعه به پزشکان متخصص و مداوا و تحمل دردهای شدید، شن‌های کوچک و بزرگی که گاه به اندازه یک ماش بود، از بدن من دفع شد و پس از مدتی، دوباره درد شروع می‌شد. تقریباً چهار سال قبل از رحلت استاد بزرگوارمان، پاسی از شب گذشته درد کلیه‌ام شروع شد. شدت درد لحظه به لحظه بیشتر می‌شد اما دیگر از مراجعه به دکتر و بیمارستان خسته شده بودم و هیچ میلی به رفتن به بیمارستان نداشتم؛ به ناچار درد را تحمل کردم. اما شدت درد فریادم را به آسمان بلند کرده بود. حالت انقطعی به من دست داد. حوصله رفتن به جایی را هم نداشتم.

منزل ما تا منزل و حوزه حضرت استاد، نزدیک به بیست کیلومتر فاصله داشت و به وسیله تلفن با حوزه تماس گرفتم و به حضرت حجّت‌السلام و المسلمین حاج محمدتقی فرزند استاد بزرگوار عرض کردم: «به آقا عرض کنید که حقیر از شدت درد در حال مرگ هستم و

حوصله مراجعه به پزشک و دارو را هم ندارم اگر صلاح می‌دانید نظر لطفی بفرمایید». ایشان فرمودند: «الآن پیغامت را می‌رسانم» و تلفن قطع شد. حدود پنج دقیقه بعد حالت نشاطی در من ایجاد شد تکانی در ناحیه کلیه‌ام احساس کردم و درد برطرف شد. با حال نشاطی که خداوند نصیبم فرمود برخاستم، لباس پوشیدم و تصمیم گرفتم که به حوزه و خدمت آقا مشرف شوم. ناگهان تلفن زنگ زد و جناب حاج آقا محمد تقی فرمودند: حضرت آقا می‌فرمایند: «از منزل بیرون نیا و امروز را در منزل استراحت کن. برای درس هم لازم نیست بیایی».

من نیز اطاعت کردم و پس از مصرف مقداری شیر ساعتی را استراحت نمودم سپس برخاستم و برای تجدید وضو بیرون رفتم. دانه‌شن بزرگی که تقریباً به اندازه یک دانه نخود بود به راحتی دفع شد. اگر از برکت و نظر لطف آن بزرگوار نبود، خروج آن دانه‌شن به آن بزرگی حتماً نیاز به عمل جراحی داشت.

از برکت نفس قدسی استاد چندین سال اثری از درد و بیماری شن کلیه در بدن من نبود تا اینکه یک سال پس از رحلت ایشان شبی دوباره درد به سراغم آمد. از راه دور رو به قبر ایشان ایستادم و سلامی نمودم و از خداوند به برکت ایشان استشفای نمودم. در ضمن بنا به گفته خود ایشان که از امام صادق علیه السلام نقل می‌فرمودند: «خواندن هفتاد مرتبه سوره حمد در شفای هر مرض اثر قطعی دارد» شروع به خواندن سوره حمد کردم. هر مرتبه که سوره حمد را می‌خواندم مثل اینکه یک درجه از درد کمتر می‌شد تا اینکه پس از اتمام هفتاد مرتبه تمام درد کاملاً برطرف شد».

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

حکایت سوم

همچنین ایشان نقل می‌کند:

«بعد از سال ۱۳۴۲ هـ.ش با عده‌ای از دوستان در دامنه کوهی در فاصله چند کیلومتری سروستان مشغول زراعت بودیم. حضرت آیت‌الله نجابت هم معمولاً حضور داشتند و با تربیت‌های عملی و تشویق و ترغیب دوستان به مجاهده و تزکیه نفس چندین سال دوستان را در آن مکان تربیت می‌فرمودند. یک شب با گروهی از دوستان در خدمت ایشان مجلس انسی داشتیم. ایشان سؤالی را مطرح فرموده بودند و دوستان غرق در تفکر و اندیشه بودند. ناگهان چند نفر دزد مسلح و نقابدار ما را محاصره نمودند و در حالی که تفنگ‌ها ایشان را به سوی ما نشانه‌گیری کرده بودند گفتند: شما راه فرار ندارید و تسلیم ما هستید. حضرت استاد رحمته‌الله در کمال اطمینان و اتکال به خداوند هیچ‌اعتنایی به آنها نکردند و دوستان را هم کنترل کردند و به طوری که همه رفقا در حالی که سر به جیب تفکر فروبرده بودند بدون هیچ اضطراب و ترس و واهمه‌ای مشغول کار خود بودند و حتی یک نگاه ظاهری هم به دزدها نکردند. پس از چند دقیقه سکوت محض که همه و حتی دزدان را فرا گرفته بود حال دزدان عوض شد بر زمین نشستند و تفنگ‌ها را زمین گذاشتند و گفتند: آقا ما گر سنه‌ایم اگر چیزی دارید به ما بدهید. حضرت استاد نیز به آنها ترحم کردند و دستور فرمودند تا مقداری مواد غذایی قند و چای که آنجا بود به آنها داده شود. دزدان که در ابتدا به قصد دزدی و شاید آدم‌کشی آمده بودند در پایان با معذرت خواهی و

تشکر خدا حافظی کرده و رفتند».

حکایت چهارم

همان دوست مرحوم آیت الله نجابت رحمته نقل می کنند:

«در سال ۱۳۶۱ هـ ش به فضل پروردگار موفق شدم تا در خدمت استاد بزرگوار به خانه خدا مشرف شوم. یکی از روزها هنگام خروج از درب مسجد الحرام با ازدحام و هجوم جمعیت برای خارج شدن رو به رو شدیم. من که نگران سلامتی حضرت آقا بودم بین ایشان و اشخاص سنگین وزنی که فشار می دادند حائل شده بودم تا آسیبی به ایشان نرسد.

در همان حال با قرار گرفتن پای شخصی سنگین وزن روی پایم احساس سوزش کردم اما چون گرم بود متوجه مسأله نشدم. هنگامی که از مسجد الحرام بیرون رفتیم دیدم قطعه ای از گوشت انگشت پایم کنده شده و خون هم به سرعت جاری است. حضرت استاد رحمته چشمشان به این منظره افتاد و فرمودند «عجب! سهل باشد». سپس دو عدد دستمال کاغذی که احیاناً آب دهانشان را به آن گرفته بودند همراه داشتند و فرمودند: «اینجا که چیزی نداریم، فعلاً این را رویش بگذارید». به مجرد اینکه دستمال را از ایشان گرفتم و روی زخم گذاشتم خون بند آمد و درد پایم آرام شد و پس از مدّت کوتاهی بدون اینکه احتیاج به بخیه زدن یا مداوای زیادی داشته باشد به برکت آن بزرگوار زخم پیوند یافت و التیام پیدا کرد».

حکایت پنجم

یکی از دوستان نقل نمود که:

«دوستم مدّت شش سال از دواجش گذشته بود ولی همسرش باردار

نمی‌شد. بارها به پزشک مراجعه نمود اما مشکلش برطرف نشد. پس از ناامید شدن از معالجه به وسیله پزشکان همراه من خدمت مرحوم آقا مشرف شدیم و از ایشان تقاضا کردیم که دعا بفرمایند، ایشان نیز دعا فرمودند. دوستم پس از مدتی بشارت داد که همسرش باردار شده است».

حکایت ششم

یکی از دوستان نقل می‌نمود: «دوستم فرزند پسری داشت که در کودکی فوت کرد. از اندوه فوت پسرش بسیار ناراحت بود و بی‌تابی می‌کرد. او را خدمت مرحوم آقای نجابت بردم، آقا پس از ملاطفت دعا کردند و فرمودند: «به همین زودی خداوند فرزند پسری به تو خواهد داد». آن موقع همسر دوستم باردار بود و جنینی دو ماهه داشت. وقتی وضع حمل نمود خداوند پسری به ایشان عنایت کرد.

چند سال بعد آن پسر به شدت مریض شد به گونه‌ای که دوستم بسیار مضطرب شد و نو میدانه خدمت آقا رسید. آقا فرمودند: «غصه نخور که این فرزند برای تو می‌ماند و تا به حال که آن پسر ده ساله شده است بحمدالله سالم می‌باشد».

حکایت هفتم

یکی از سادات محترم اصفهان و از علاقه‌مندان به مرحوم آقا نقل می‌کرد: «دخترم قریب چهار ساله بود اما ابداً سخن نمی‌گفت. به دکترها مراجعه کردم، گفتند: «علتی برای سخن گفتنش نمی‌یابیم» و از درمانش عاجز ماندند. خدمت آقا عرض کردم فرمودند: «حتماً یکی از پدر یا مادرش او را می‌زنند» که البته مادرش در ایام طفولیت او را کتک می‌زد.

چند ماه بعد خدمت مرحوم آقای نجابت رسیدم و بار دیگر حال بچه‌ام را به عرض ایشان رسانیدم باز همان مطلب را تکرار کردند. چند ماه بعد برای بار سوم حال کودک را خدمت ایشان عرض کردم ایشان باز همان گفتار را تکرار نمودند. من به ایشان عرض کردم: «آقا از شما انتظار دعا دارم» و اصرار نمودم. آقا فرمود: «امشب هنگام سحر دعا می‌کنم». فردا خدمت ایشان رسیدم و پرسیدم که: «آیا دعا نموده‌اید؟» ایشان فرمود: «فراموش کردم». عرض کردم: «من قصد داشتم به اصفهان بروم اما این مسافرت را به تأخیر می‌اندازم تا شما دعا کنید». فرمودند: «شما بروید، قول می‌دهم که امشب حتماً دعا کنم».

ما با خانواده به اصفهان رفتیم. هنگام نهار که همگی مشغول غذا خوردن بودیم ناگاه دختر کوچکم گفت: «ماست می‌خواهم». همگی از خوشحالی صلوات فرستادیم و سجده شکر نمودیم. فردای آن روز، دخترم چند کلمه دیگر سخن گفت و پس از مدت کوتاهی بیماری او به طور کامل برطرف شد. هنگامی که به شیراز آمدم جریان شفا یافتن دخترم را برای آقا نقل کردم؛ قطرات اشک در چشمان ایشان ظاهر شد و شکر خداوند را به جای آوردند».

حکایت هشتم

همان سید اصفهانی مذکور در حکایت پیشین نقل می‌کرد: «بین برادر بیست ساله و داماد چهل ساله ام اختلافات سختی ایجاد شد. این اختلافات مدت زیادی به طول انجامید و موجب آزار و اذیت همه اعضای خانواده شد. تلاش زیادی برای اصلاح روابط آن دو نفر کردم اما برادرم از توهین و

بد دهنی نسبت به دامادم دست بردار نبود. حل این مشکل برایم بسیار دشوار شد و محال جلوه می نمود.

خدمت آقای نجابت رسیدم و مشکل را به ایشان عرض کردم. ایشان دعا کردند و فرمودند: «هنگامی که به اصفهان رفتی در عقب سه نماز آیه الکرسی بخوان سپس بر چشم خود دست بگذار و بگو: «أَعِيذُ نَوْرَ بَصْرِي بِنَوْرِ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ»^(۱) و پس از آن از برادرت بخواه تا با دامادت آشتی کند». گفتم: آقا این شبیه به محال است و برادرم به هیچ وجه حاضر به آشتی نیست. فرمود: «چنین نیست، او در دست تو چون موم نرم می شود و به هر شکلی که بخواهی با دامادت آشتی خواهد کرد». من همان کاری را که آقای نجابت فرموده بودند انجام دادم سپس برادرم را خواستم و به او گفتم: با دامادم صلح و آشتی کن! فوراً گفتم: چشم. گفتم: کجا مجلس آشتی بگیریم؟ گفت: هر جا که شما بگویید. بالاخره مجلسی گرفتیم و برادرم بدون هیچ اکراهی آشتی نمود».

حکایت نهم

یکی از محترمین نقل می نمود که:

«دختر دو ساله ام مبتلا به فلج هر دو پا گردید و در راه رفتن با کنار هر دو پا راه می رفت به گونه ای که پایین پاها به هم نزدیک بود اما از زانو به بالا از یکدیگر فاصله داشت. به پزشک مراجعه کردم، دستور داد که کفش های آهنین مخصوص برای آن کودک تهیه کنم که تا مدتی بپوشد. داروهای نیز تجویز کرد. این مشکل را خدمت آقا عرض کردم و از ایشان خواستم که

۱ - پناه می دهم نور چشمم را به نور خداوند متعال که خاموش نمی شود.

برای شفای بچه ام دعا کنند. در ضمن عرض کردم: «اگر دستور می فرمایند به گفته دکتر عمل نکنم؟» زیرا استفاده از آن کفش برای کودک مشکل بود. ایشان فرمودند: «اشکال ندارد». پس از مدّت کوتاهی، شبی خواستم بینم فاصله پاهایش چه مقدار است، ناگهان متوجّه شدم که پاهای طفل کاملاً سالم شده و اثر فلج کاملاً در او از بین رفته است».

حکایت دهم

یکی از برادران نقل می کرد که:

«دختر چهار ساله ام در منزل با بچه ها بازی می کرد ناگهان سرش به شدّت به شیشه در اصابت کرد. هیچ اثری از زخم یا خونریزی در بدنش به وجود نیامد. به همین دلیل من به این حادثه توجهی نکردم اما سر کودک درد گرفت و هر لحظه سردرد او شدیدتر شد. نزدیکی صبح دیدم که حال کودک بسیار غیر عادی است و آثار مرگ را در چهره اش مشاهده نمودم. به سرعت فرزند را به بیمارستان رسانیدم. پزشکان گفتند: «این کودک خونریزی مغزی کرده و احتیاج به جراحی دارد. از زنده ماندن فرزندم ناامید شدم؛ به سرعت خدمت مرحوم آقای نجابت رسیدم و جریان را به ایشان ذکر کردم. آقا دعا کردند و به همراه طلبه های مدرسه برای ایشان ختم صلوات گرفتند. به بیمارستان بازگشتم و در پی یافتن یکی از جراحان مشهور متخصص مغز برآمدم تا فرزندم را جراحی کند. با کمال تعجب دیدم که ایشان اکنون در اتاق عمل مشغول جراحی فرزند من هستند. پس از پایان عمل جراحی ایشان به من گفتند که هفتاد درصد احتمال فلج شدن فرزند وجود دارد.

بار دیگر خدمت آقا رسیدم، ایشان دعا کردند و فرمودند: «فرزند شما سالم می شود و از روز اوّل هم بهتر می گردد». حال فرزندم به تدریج رو به بهبودی رفت پس از یک ماه کاملاً خوب شد و اکنون از نظر هوش از بهترین شاگردان مدرسه به شمار می رود».

حکایت یازدهم

یکی از فرزندان آقا نقل می کند که:

«دختر کوچکم در کنار یکی از دوستان که گوشت گوسفند را قطعه قطعه می کرد نشسته بود و نگاه می کرد، ناگهان نوک کارد به چشمش برخورد کرد و مایعی از چشمش فوران نمود و بیرون ریخت. به سرعت به پزشک متخصص مراجعه کردم. ایشان گفتند: برای اینکه چشم بچه عفونت نکند فعلاً آن را پانسمان می کنم تا بعد به بینایی چشمش رسیدگی کنم. پس از اینکه پزشک چشم فرزندم را پانسمان کرد، خدمت آقا رسیدم و حادثه ای را که رخ داده بود خدمت ایشان بیان کردم و از ایشان تقاضای دعا نمودم ایشان هم دعا کردند. روز بعد با فرزندم به همان پزشک مراجعه کردم تا پانسمان چشم فرزندم را عوض کند. با کمال تعجب مشاهده کردیم که بحمدالله چشم کودک کاملاً بهبود یافته و سالم شده است.

حکایت دوازدهم

یکی از دوستان عزیز آقامی گویند:

«پسر دو ساله ام در کوچه حسینیّه شهید محمد حسین نجابت با بچه ها بازی می کرد. ناگهان اتومبیلی به سرعت از حیات حسینیّه خارج شد و فرزندم را زیر گرفت چرخ اتومبیل از روی سینه و شکم فرزندم عبور کرد.

یکی از بانوان طلبه که حادثه را مشاهده کرده بودند با فریاد و ناله ما را متوجه نموده و من فوراً بچه را به طرف بیمارستان بردم. از طرفی ما وقع را به اطلاع آقا رسانده بودند. آقا قرآن را در دست گرفته و در گوشه‌ای مشغول دعا شده بودند. بنده وقتی فرزندزاده ایشان را به بیمارستان رسانیدم پزشکان پس از معاینه کامل کودک گفتند: الحمدلله کاملاً سالم است و هیچ عارضه‌ای ندارد».

حکایت سیزدهم

نوه شهید آیت الله دستغیب رحمته در سن چهارده سالگی بیمار شد. یکی از پزشکان داروی نامناسبی را که عوارض بدی داشت برای او تجویز نمود. پس از استعمال آن دارو مشاهده شد که بدن آن دختر همانند پیرزنها شده و بینایی چشم‌هایش نیز به سرعت کاهش می‌یابد. فرزند حضرت آیت الله دستغیب خدمت مرحوم آقای نجابت می‌رسند و جریان را به ایشان عرض می‌کنند. آقای نجابت برای سلامتی آن خواهر دعا می‌کنند و ختم صلوات می‌گیرند و نیز دستور می‌دهند که مبلغ بیست هزار تومان به یکی از طلاب سیّد بدهند. فردای آن روز مشاهده شد که بدن و چشمان آن خواهر رو به بهبودی می‌رود و پس از چند روز کاملاً خوب می‌شود.

حکایت چهاردهم

یکی از طلبه‌های ایشان نقل نمود: «همسرم باردار بود و در ماه هشتم حاملگی به سر می‌برد درد شدیدی احساس نمود او را به بیمارستان بردم. پزشک معالج او گفت که این خانم باید بدون درنگ سزارین شود و گرنه مادر و بچه‌اش در معرض خطر فوت شدن هستند».

من خدمت آقا رسیدم و مشکلم را به ایشان عرض کردم. آقا دعا کردند و فرمودند: «جراحی لازم نیست» و دعایی را به من آموختند و فرمودند: «این دعا را تا صبح بخوان». در هنگام صبح که دعای من تمام شد بچه هم سالم بدنیا آمد... الحمد لله رب العالمین».

البته باید در نظر داشت که کراماتی نظیر آنچه در این حکایات بیان شد. میزان مناسبی برای شناخت مقام معنوی والای حضرت آیت الله العظمی نجابت علیه السلام نیست و ایشان تنها در موارد معدودی چنین کراماتی را اظهار می کردند بلکه مهمترین کرامت ایشان تربیت روح های پذیرای حق و تشنه هدایت بود، تا آنجا که بسیاری از افرادی که از نظر معنوی حتی دچار جمود و قشری گری بوده و از معارف لطیف توحیدی و معنوی بی بهره بودند، در برخورد با ایشان متحوّل و دگرگون می شدند، خود پرستی و هوی پرستی را بر زمین می افکندند و از برکات انفاس قدسی آن بزرگوار، با شوق و ذوق پای در راه سلوک الی الله و کسب معرفت الهی می نهادند. و چنین کرامت معنوی تنها کار اولیای بزرگ الهی است.

حکایت پانزدهم

حجة الاسلام و المسلمین آقای کرمی از طلاب مدرسه علمیه شهید محمد حسین نجابت و از دوستان مرحوم حضرت آیت الله نجابت و امام جماعت مسجد صاحب الزمان (عج) نقل کرد که در شبی از شب ها رفتیم به خانه بعضی از اصحاب مسجد، جهت رفع اختلافی که بین چند نفر از آنها ایجاد شده بود. کار اصلاح تا دو ساعت بعد از نصف شب بطول انجامید. هنگامی که می خواستم به خانه بروم در راه به فکر فرو رفتم که این چه

کاری است که چند ساعت و قتم گرفته شد و به مطالعه درس نرسیدم، از انس با بچه‌ها محروم شدم، بالاخره این همه وقت گذاشتن برای چه؟ مقداری در این فکر بودم، آن شب را خوابیدم و صبح در ساعت معین و بر حسب معمول به مدرسه شهید محمدحسین نجابت رفتم اما ابداً در فکر دیشب نبودم. ناگهان دیدم مرحوم آیت الله نجابت بر خلاف هر روز در مدرسه ایستاده‌اند مثل اینکه منتظر کسی هستند، وقتی که به ایشان نزدیک شدم سلام کردم، جواب سلام را دادند و بلافاصله فرمودند: مبادا از این فکرها به خودت راه بدهی! سؤال ایشان برای من غیر منتظره بود، گفتم آقا چه فکری و منظورتان چیست؟ فرمودند: همین که می‌گویی چرا رفتم برای اصلاح بین مؤمنین و چرا این همه وقت گذاشتم و عمرم بیهوده صرف شد. بدان که این کاری که کردی بهترین کار بوده و خدا و امام‌زمان (عج) کاملاً راضی هستند.^(۱)

حکایت شانزدهم

آقای هدایت الله حیدری مدّاح نقل کرد که در سنه ۱۳۷۳ هجری شمسی نزدیک به سالگرد مرحوم آیت الله العظمی حسنعلی نجابت رحمته بود، در مجلسی حضور داشتم، ملاحظه کردم که دو نفر از اهل جلسه اشاره به اطلاعیه‌هایی که در مورد تاریخ و مکان برگزاری سالگرد حضرت آیت الله نجابت بود می‌کردند و بی احترامی می‌نمودند. آن مجلس گذشت دو روز بعد یعنی شب جمعه به زیارت حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) مشرف شدم و از آنجا به زیارت حضرت محمد بن موسی علیه السلام رفتم و برای

۱- تاریخ نقل ۱۶/۱۰/۷۵.

فاتحه و ادای احترام به مزار حضرت آیت الله شهید دستغیب رحمته الله آمدم و فاتحه خواندم و به مقبره مرحوم حضرت آیت الله نجابت که رسیدم بر خلاف همیشه بی‌اعتنایی کردم؛ زیرا سخنان آن دو نفر درباره ایشان بر روحیه من تأثیر گذاشته بود. در هر صورت به خانه آمدم و پس از صرف شام طبق معمول وضو گرفتم و خوابیدم، نزدیک به اذان بود در خواب دیدم چراغ اطاق روبرو روشن است. همینطور که فکر می‌کردم چرا چراغ روشن است ملاحظه کردم که هیولایی با موهای پریشان و دندان‌های وحشتناک و خلاصه قیافه‌ای ترسناک به طرف من آمد و در همان عالم خواب به من فهماندند که این نتیجه سوءظنی است که نسبت به مرحوم آیت الله نجابت پیدا کردی، از وحشت آن هیولا از خواب بیدار شدم و استغفار کردم و صبح به زیارت ایشان رفتم و ادای احترام نمودم.^(۱)

حکایت هفدهم

با تصوّر اینکه به دستور آیت الله نجابت نماز جمعه مورد تأیید حضرت امام رحمته الله به هم خورده، نسبت به ایشان در دلم کدورتی پیدا شده بود، و مشغولیت فکری تا مدّت‌ها ادامه داشت. در سالگرد رحلت ایشان تصمیم گرفتم به زیارت قبرشان بروم و از خودشان در حل مسأله کمک بگیرم. از مسجد (قبا) که بیرون آمدم فراموش کردم که به زیارتشان بروم و در منزل یادم آمد. فکر کردم برای روح ایشان فرقی ندارد، چه اینجا چه در کنار قبر، موقع خواب با صدای بلند ایشان را مخاطب قرار دادم گفتم: ای شیخ... در خواب دیدم که شیء سیاهی از من در حال خارج شدن است.

خواستم مانع خروجهش شوم تا لباسم نجس نشود. بلافاصله آن را در گلوی خود دیدم که به طرف دهانم حرکت می‌کند (در هر دو صورت شیء را می‌دیدم) سوزشی در گلویم حس کردم و بیدار شدم هنوز گلویم می‌سوخت و تلخ مزه بود و بوی بسیار بدی استشمام کردم که یک یا دو ثانیه پس از بیدار شدن ادامه داشت و فهمیدم که این به سبب سوءظنی بود که به ایشان برده بودم.^(۱)

۱- تاریخ نقل: آبان ۱۳۷۵.

مجلس هفتم

انسان بالطبع چه می گوید و باید چگونه باشد؟

قال الله تعالى:

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^(۱)

خدای تعالی با دادن نعمت و یا با محروم کردن انسان از آن، انسان را می آزماید و در بوتۀ امتحان قرارش می دهد. اما انسان این واقعیت را آنطور که باید در نظر نمی گیرد. وقتی خدای تعالی به انسان نعمت می دهد انسان خیال می کند نزد خدا احترام و کرامتی داشته که این نعمت را به او داده است پس او هر کاری دلش بخواهد می تواند بکند در نتیجه طغیان می کند و فساد را گسترش می دهد، و اگر خداوند به او نعمت ندهد و زندگیش را تنگ بگیرد، خیال می کند که خدای تعالی با او دشمنی دارد و به وی اهانت کرده در نتیجه به کفر و جزع می پردازد.

۱- سوره فجر ۸۹: ۱۵ و ۱۶.

البته نوع انسان این طور است نه همه فرد فرد انسان ها حتّی اگر مهذب شده باشد. طبیعت بشر این گونه است که سعادت زندگی در دنیا را عبارت از داشتن نعمت های فراوان و ملاک کرامت داشتن در درگاه الهی را همین داشتن نعمت فراوان می داند. بر عکس ملاک قدر و منزلت نداشتن در درگاه خدا را نداشتن پول و ثروت می پندارد، در حالی که نه اولی ملاک احترام است و نه دومی ملاک نداشتن حرمت است بلکه ملاک قدر و منزلت داشتن نزد خدا تقرّب به خدای تعالی از راه ایمان و عمل صالح است.

پس ثروت و فقر برای امتحان انسان است. امّا مؤمنین و کسانی که روح و قلبشان به خدای تعالی متّصل است و گناهان و آمال و آرزوها بین آنها و محبوبشان حایل نگرددیده آنها هرچه خدا بخواهد می خواهند و هرچه خدا دوست بدارد دوست می دارند. چنانچه خداوند بخواهد آنها قطعه قطعه شوند، در این دنیا هیچ نداشته باشند و آبرویی و عزّتی نداشته باشند، زندگی نداشته باشند، بدنشان به هر بلایی مبتلا شود و بستگان و دوستانشان در برابر چشمانشان از بین بروند نه یک روز و دو روز و نه ماه ها و سال ها بلکه تمام عمر این طور باشند، چون می دانند از ناحیه محبوبشان است و خداوند این را برایشان خواسته است، آنها هم این تقدیرها را دوست می دارند و به رضای پروردگارشان راضی هستند.

چنانچه در زندگی رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام و انبیاء دقت کنیم، مشاهده می نماییم که آنها این گونه بوده اند یعنی دید و فکر و قلب و روحشان نسبت به اراده پروردگار این گونه بود، به رضای پروردگار راضی بودند.

حضرت نوح علیه السلام ۹۵۰ سال مردم را به سوی خداوند دعوت کرد و قومش آن همه او را عذاب و رنج دادند، به او توهین کردند، او را اذیت کردند، او را می زدند به گونه ای که مدت ها در بستر بیماری بود و نزدیک به مرگ شد اما صابر و راضی به رضای پروردگار بود. حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام نیز همین طور بودند. حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا قبل از بعثت رنج های بسیاری را تحمل کردند. اما از زمان بعثت سختی های زندگی ایشان فرونی یافت و تا آخر عمر پی در پی بیشتر می شد. به همین نسبت فاطمه زهرا علیها السلام و علی مرتضی علیهما السلام و ائمه اطهار علیهم السلام یکی پس از دیگری با مشکلات فراوانی روبه رو بودند. تا به امروز که امام زمان علیه السلام که از سن شریفش نزدیک به ۱۱۰۰ سال می گذرد و در بیابان ها و صحراها سرگردان می باشند و مهمترین اندوه و غم حضرت ظهور او و گسترش دین جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و با همه این رنج ها و زحمت ها راضی به رضای خداست.

علل گرفتاری مؤمن به رنج و بلا

به خاطر این که خداوند بشر را خلق کرده که بنده باشد تا او را از رحمت خود برخوردار نماید و هرچه ظرفیت و گنجایش انسان بیشتر باشد، بیشتر رحمت می پذیرد و علامت ظرفیت او عجز در درگاه خداوند است. بنابراین خداوند مؤمن را به بلا مبتلا می سازد تا عجز او بیشتر شود و بیشتر به او توجه داشته باشد.

در روایات فراوانی گفته شده که مؤمن هرچه ایمانش بیشتر می شود گرفتاری و بلایش بیشتر است. چرا این طور است؟

چون خدا بندهٔ عاجز و دل شکسته را دوست می‌دارد. چون خداوند دوست می‌دارد بنده در برابر پروردگارش خود را هیچ بدانند. نه یک لحظه و چند لحظه و یا بیشتر بلکه همه وقت خود را هیچ بدانند. چنین فردی که خود را در برابر پروردگار هیچ می‌داند به یقین او خلیفهٔ خداست. یعنی آن کسی که خود را در همهٔ اوقات هیچ دانسته و خدا را همه چیز، اوست که اسماء و صفات خدا را دارا است.

«الْعِبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّ بَوْبِيَّةٌ».

«بندگی حقیقی است که باطنش ربوبیت است».

اوست که سزاوار است که خداوند قدرتش را به او بدهد، علمش را به او بدهد، عزتش را به او بدهد، رزق‌ها را به دست او بدهد، بی‌جهت نیست که درد عا دربارهٔ حضرت صاحب‌الامر و الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که:

«بِيَمِينِهِ رُزْقُ الْوَرِيِّ وَ بوجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ».

«رزق موجودات به دست اوست و آسمان و زمین به وجود حضرتش برقرار

است».

چون او بندهٔ واقعی خداست. از خودش هیچ ندارد و هیچ کمالی را از خود نمی‌داند. سرسوزنی هم به فکرش خطور نمی‌کند که من چیزی دارم. او دائماً به سوی پروردگار عجز و لابه و دل شکستگی و حزن دائمی دارد. همهٔ ائمهٔ اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ این گونه هستند. بنابراین اگر مبتلا به بلا می‌شویم بدانیم که از ناحیه خداست و برای این است که منیت و کبر و خودخواهی و خودبینی ما از بین برود و خودپرستی ما خرد شود تا به تدریج خاک صفت گردیم، برای اینکه انسان این گونه نباشد که افعال را با کبر و خودخواهی به خود نسبت دهد و بگوید اگر من نباشم کار رواجی ندارد، اگر قلمم بجنبد

قدم‌ها را بشکنند، اگر زبانم بگردد سرها به باد رود و از این قبیل. آری مؤمن دور از منیت است چرا که ایمان یعنی خضوع و خشوع در برابر پروردگاری که لحظه‌ای از انسان غافل نیست. عجز و بیچارگی و فقر الی الله را هر مؤمنی دارد به خصوص آنها که راهنما و راهبر بشر هستند، یعنی انبیاء، اوصیاء، اولیاء و علماء. هادی بشر شدن یعنی دست انسان‌ها را بگیرد و در دست خدا بگذارد. پیغمبر و امام و ولی و عالم باید شما را که پیرو آنها و مقلدشان هستی به سوی خدا ببرد و در صورتی به سوی خدا می‌برد که کبر و خودبینی نداشته باشد چنانچه ذره‌ای کبر و خودبرتربینی و خودبینی در دل کسی بود صلاحیت بهشت رفتن را ندارد تا چه رسد به این که دیگران را به بهشت ببرد.

امام موسی بن جعفر و امام صادق علیهما السلام می‌فرمایند:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»^(۱).

«کسی که در دلش به اندازه یک ذره کبر باشد داخل بهشت نمی‌شود!»

پس پیغمبر و امام رساننده شما به سوی پروردگارند، دست شما را در دست خداوند می‌گذارند و تا هر درجه‌ای که بخواهید برسید آنها شما را می‌برند تا شما را به نهایت درجه بندگی و انسان کامل شدن که فناء کامل است برسانند. چطور می‌شود کسی که خودش این مراحل را نگذرانده هادی بشر شود؟!

هیچ کس نمی‌تواند این مراحل عبودیت را طی کند و به کمال برسد مگر آن قدر شکسته شده باشد و آنقدر امتحان داده و زیر و رو شده باشد که صلاحیت راهبری را پیدا کرده باشد مانند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه

۱- اصول کافی: ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب الکبر، حدیث ۶.

طاهرین علیه السلام که تا روز قیامت اسوه و جلودار و مقتدا خواهند بود و کسی نمی تواند فوق آنها باشد و هر عالمی و هر مدعی ولایت اگر بخواهد مردم را راهنما باشد ناچار باید این راه را رفته و مستقر شده باشد.

آن کسی که زمین گیر است هرگاه مصیبتی بر او وارد شود بسیار وحشت زده و مضطرب می شود. اگر فقیر و رنجور و بی خانمان گردد بسیار سرگردان و مضطرب می شود، چنین شخصی چگونه هادی و راهبر مردم خواهد بود؟ یا چنانچه اموال زیادی به دستش برسد خود را گم می کند و فقرا و مستمندان را از یاد می برد، چنین شخصی چگونه می تواند مردم را هادی باشد؟

خلاصه مطلب اینکه اگر خداوند بندگانش را در مصیبت ها و ناراحتی ها و مستمندی ها قرار می دهد برای این است که آنها را به سوی خویش بکشاند تا نعمت های فراوان تر و ابدی نصیبشان گردد. بهترین خلق خودش یعنی رسول خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام را به بیشترین بلاها مبتلا کرد؛ چون خواستند بهترین بنده خدا باشند و به همین جهت است که در حدیث صحیحی از عبدالرحمان بن حجاج می خوانیم که:

«ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْبَلَاءُ وَ مَا يَخْصُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ عليه السلام: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ صلی الله علیه و آله: النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ، وَ يَبْتَلَى الْمُؤْمِنَ بَعْدَ عَلِيٍّ قَدْرَ إِيْمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ سَخَفَ إِيْمَانُهُ وَ

ضَعْفَ عَمَلِهِ قَلَّ بِلَاؤُهُ»^(۱)

«خدمت امام صادق علیه السلام سخن از بلاء و آنچه خداوند مؤمن را به آن مخصوص می‌دارد به میان آمد. حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: در دنیا بلاى چه کسی از بقیه مردم بیشتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیامبران، پس از آنان هر کسی که به ایشان شبیه تر است و مؤمن به اندازه ایمانش بلاء می‌بینید، پس کسی که ایمانش بهتر و عملش خوب تر، بلائش شدید تر است و کسی که ایمانش کمتر و عملش ضعیف تر بلائش کمتر خواهد بود».

آری پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام گفتند: ما بنده ایم و در این گفتار خود باقی ماندند و با گفتار و کردار به عهد خود وفا کردند. بنده یعنی اینکه در برابر مولا چون و چرایی نداشته باشد، هر چه مولا خواست او هم بخواهد و راضی باشد. مولا می‌گوید: بمیر! می‌گوید: چشم. می‌گوید: مریض باش! می‌گوید: چشم. می‌گوید: بچه نداشته باش! چشم. بچه‌هایت بمیرند! چشم. آبرویت برود! خوار و ذلیل شوی! می‌گوید: چشم. این است معنای بندگی. شما هم اگر می‌خواهی بنده باشی آماده بلا و مصیبت باش. پس اگر در سختی‌ها و مصیبت‌ها دعا کردی و دعایت به اجابت نرسید این طور نیست که شما نزد پروردگار آبرو نداری بلکه ناله تو را دوست می‌دارند، عجز و شکستگی تو در نزد خداوند علی علی ارزش دارد. آری اگر شما مریض شدید به دکنتر مراجعه کردید دارو خوردید اما صحت و سلامتی نیافتید، دعا کردید، متوسل شدید به ائمه اطهار علیهم السلام مثلاً امام رضا علیه السلام رفتید و کار خیری که به نظر تان می‌رسید انجام دادید و باز مریض هستید بدانید که این خیر و صلاح شماست، از کبر و خود برتری بینی شما به تدریج کاسته

۱- اصول کافی: ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب شدّة ابتلاء المؤمن، حدیث ۲.

می شود.

روایت جابر درباره مرد کر و لال

جابر نقل می کند:

«مرد کر و لالی بر رسول خدا ﷺ وارد شد و به دستش اشاره کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: بر روی کاغذی بنویسید و او را به بهشت بشارت دهید، همانا مسلمانی نیست که دو چشم نداشته باشد و یا از دست ناقص باشد و همچنین زبان یا گوش یا پا و یا دست نداشته باشد پس خداوند را در آن مصیبت شکر گوید و اجر و پاداش را از او بخواهد مگر آن که خداوند علیّ علیّ او را از آتش نجات داده و وارد بهشت خواهد کرد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا از برای کسانی که در این دنیا مبتلا می شوند درجاتی خواهد بود که به وسیله اعمال به آن درجات نمی توانند برسند تا آن جا که شخص مبتلا وقتی نعمت های بی پایان خداوند را می بیند آرزو می کند که ای کاش بدنش با قیچی قطعه قطعه شده بود تا سزاوار بخشش بیشتر شود».^(۱)

پس کسی که مریض است و یا نقص عضو دارد و هرچه دعا می کند شفا نمی یابد و یا فرزندش و بستگانش مبتلا هستند و هرچه متوسّل می شود اثری ندارد نباید فکر کند که از درگاه خداوند علیّ علیّ دور افتاده و یا شما فکر نکنید که او بی چاره و بدبخت و ملعون است. نخیر این طور نیست، اگر صبر و شکر را شعار خود کند و تنها قناعت به انجام واجبات و ترک محرّمات کند اهل نجات و دارای درجات است.

۱- بحار الانوار ۸۱: ۱۹۳ / الباب ۱ من أبواب الجنائز و مقدماتها و لواحقها / الحدیث ۵۰.

با همه این گفتارها باز هم مؤمن درگشایش کارش و رفع بلاها و مرض‌هایش نبا‌یستی از لطف خداوند مأیوس شود. با‌یستی منتظر فرج بعد از شدت باشد.

حکایت اسماعیل هرقلی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منتهی‌الآمال با چند واسطه از اسماعیل بن حسن هرقلی از توابع حله نقل می‌کند که:

«در جوانی در ران چپ من جراحی خطرناک پیدا شد و چون با عالم بزرگوار سید بن طاووس آشنایی داشتم از این درد به ایشان شکایت کردم. سید جراحان حله را طلبید همه آنها گفتند: «زخم خطرناک است و علاجی جز قطع پا ندارد. آن هم خطر جانی دارد که ما این کار را نمی‌کنیم».

سید رضی الدین علی بن طاووس فرمود: «باش تا با هم به بغداد برویم و به پزشکان بغداد مراجعه کنیم». با هم رفتیم و اطباء و جراحان بغداد معاینه کردند و همه گفتند: این درد علاجی ندارد. اسماعیل می‌گوید: «خدمت سید عرض کردم: حال که چنین است من به سامرا زیارت عسکرین علیهما السلام می‌روم و متوسل به حضرات معصومین علیهم السلام و امام زمان علیه السلام می‌شوم. با سید وداع کردم و رفتم.

هنگامی که به سامرا رسیدم حضرت هادی و عسکری علیهما السلام را زیارت کردم و پس از آن به سرداب رفتم و تا صبح به مولای خود امام زمان علیه السلام استغاثه نمودم. صبحگاه به طرف دجله رفتم تا جراحات پام را بشویم و غسل زیارت کنم و برگردم.

در وقت بازگشت دیدم که چهار سوار می‌آیند. به من که رسیدند

ایستادند و سلام کردند. من جواب سلام آنها را دادم. یکی از آنها گفت فردا روانه می‌شوی؟ گفتم: بلی. گفت: پیش آی تا ببینم چه چیزی تو را آزار می‌دهد و خم شد مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحت نهاده فشرد و راست شد و بر زمین قرار گرفت. در همان حال نفر دیگری از آنها گفت: رستگار شدی ای اسما عیال! من تعجب کردم که نام مرا می‌برند و ملتفت ماجرا نبودم باز همان نفر گفت: خلاص شدی، رستگار شدی، امام است... امام...».

من دویدم و رکاب و پای حضرت را بوسیدم، امام علیه السلام روان شد و من در رکابش می‌رفتم و گریه و زاری می‌کردم. به من فرمود: برگرد. گفتم: هرگز از تو جدا نمی‌شوم. باز فرمود: برگرد که مصلحت تو در برگشتن است. من همان حرف را تکرار کردم. آن شیخ گفت: «ای اسما عیال! آیا شرم نداری که امام دوبار فرمود برگرد و خلاف قول او عمل می‌نمایی؟!»

این حرف در من اثر کرد پس ایستادم و چون قدمی دور شدند ایستادند و حضرت رو به من کرد و فرمود: «چون به بغداد رسیدی خلیفه عباسی تو را خواهد طلبید و به تو عطایی خواهد کرد، از او قبول نکن و به فرزندم رضی (بن طاووس) بگو که چیزی در باب تو به علی بن عوض بنویسد که من به او سفارش می‌کنم هر چه بخواهی بدهد».

من همانجا ایستاده بودم تا از نظر من غایب شدند و من تأسف بسیار خورده ساعتی همانجا نشستم و بعد از آن به زیارت امام برگشتم. اهل آنجا چون مرا دیدند گفتند: حالت متغیر است، ناراحتی داری؟ گفتم: نه، اما بگویند که این سواران را که از اینجا گذشتند دیدید؟ گفتند: ایشان از شرفاء هستند. گفتم: شرفاء نبودند بلکه یکی از ایشان امام بود. پرسیدند که آن

شیخ یا آن صاحب فرجی^(۱)؟ گفتم: صاحب فرجی. گفتند: زخمت را به او نشان دادی؟ گفتم: بلی، آن را فشرده و دردم کرد. پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود و من خود هم از دهشت به شک افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم. در این حال مردم بر من هجوم آوردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر خادمین حرم مرا خلاص نمی‌کردند زیر دست و پا رفته بودم، و فریاد و فغان به مردی که ناظر بین‌النهرین بود رسید و آمد ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد. من شب در آنجا ماندم، صبح جمعی مرا مشایعت نمودند و دو نفر همراهی کردند و برگشتند و صبح دیگر بر در شهر بغداد رسیدم دیدم که مردم بسیاری بر سر پُل جمع شده‌اند و هر کس می‌رسد از او اسم و نسبش را می‌پرسیدند. چون من رسیدم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم آورده و لباسی را که دوباره پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح از بدن من مفارقت نماید که سید بن طاووس با جمعی رسید و مردم را از من دور کرد.

سید فرمود: این مردی که می‌گویند شفا یافته تویی؟ گفتم: بلی. ران مرا باز کرد و چون زخم مرادیده بود و از آن اثری ندید غش کرد و بیهوش شد و چون به خود آمد. سید گفت: وزیر مرا طلبید و گفته که از مشهد این طور نوشته آمده و می‌گویند آن شخص (شفا یافته) آشنای تو است، زود خبر او را به من برسان. سید مرا نزد آن وزیر که قمی بود برده گفت که این مرد برادر من و دوست ترین اصحاب من است. وزیر گفت: قصه را به جهت من نقل کن. از اوّل تا به آخر آنچه بر من گذشته بود نقل کردم. وزیر پزشکان را

۱- فرجی: لباس گشاد با آستین بلند.

طلبید گفت: آیا زخم این مرد رادیده‌اید؟ گفتند: دیده‌ایم. گفت: داروی آن چیست؟ همه گفتند علاج در بریدن است و اگر ببرند مشکل است که زنده بماند. پرسید: به فرض آنکه در اثر بریدن پایش نمیرد تا چند گاه آن زخم به هم می‌آید؟ گفتند: اقلّاً دو ماه آن جراحی باقی خواهد بود و بعد در جای آن گودی سفیدی خواهد ماند که از آنجا موی نروید. باز پرسید که شما چند روز شد که زخم رادیده‌اید؟ گفتند: امروز دهم است.

پس وزیر، ران مران نشان داد که با ران دیگر هیچ تفاوتی نداشت. در آخر می‌گوید: اسما عیل قریب چهل بار دیگر به سامرا رفت تا ملاقات حضور حضرتش را درک کند اما موفق نشد.^(۱)

ابتلاء مؤمن به بلا و حکایت مأموریت دو ملک

مرحوم مجلسی از کتاب مصباح الشریعه از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام به عبدالله بن یحیی فرمود: شکر خدای را که قرار داد پاک شدن شیعیان ما را در دنیا به محنت تا آن که طاعات آنان سالم بماند و مستحقّ پاداش گردند. عبدالله بن یحیی گفت: یا امیر المؤمنین، ما (شیعیان شما) جزای گناهانمان را تنها در دنیا می‌بینیم؟ فرمود: بله، آیا نشنیدی گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر؟ همانا خدای تعالی شیعیان ما را در دنیا از گناهانشان پاک می‌کند و به وسیله سختی‌هایی که بر آنها وارد می‌شود آنها را می‌آمرزد. همانا خداوند می‌فرماید:

۱ - منتهی الآمال: ج ۲، باب ۱۴، فصل ۵، حکایت اول.

«و ما أصابكم من مُصيبةٍ فبما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»^(۱).

«هر مقدار مصیبت که به شما می‌رسد به خاطر کارهای شما است و خداوند بسیاری را می‌بخشد».

تا هنگامی که وارد قیامت می‌شوند طاعت‌ها و عبادت‌ها ایشان را کامل دریافت کنند و همانا دشمنان آل محمد ﷺ در عوض طاعتشان در همین دنیا پاداش داده می‌شوند هر چند طاعت آنها وزنی ندارد زیرا اخلاص با آن نیست و روز قیامت هنگامی که وارد محشر می‌شوند با گناهان و دشمنی‌شان نسبت به محمد ﷺ و آل او و خوبان از اصحاب او وارد می‌شوند و به جهنم می‌افتند. و به تحقیق از محمد رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «در زمان گذشته دو مرد بودند یکی مطیع و فرمانبردار خداوند و مؤمن و دیگری کافر بود و آشکارا دشمنی با دوستان خدا می‌نمود و دوستی با دشمنان خدا و هر کدام از آن دو حاکم قسمتی از زمین بودند. پس کافر مریض شد و به ماهی میل پیدا کرد که در دریاها نزدیک یافت نمی‌شد ضمناً پزشکان گفتند: که شفای تو در همان ماهی است که میل داری و دست رسی به آن نیست لذا جانشین برای خود معین کن که عمری نداری اما پروردگار ملکی را مأمور کرد که آن ماهی را به مأموران حاکم کافر نزدیک کند و آنها ماهی را گرفتند و حاکم کافر خورد و از مرض بهبود یافت.

از طرفی حاکم مؤمن مریض شد و علاجش همان ماهی بود که در اطراف دریای نزدیک یافت می‌شد اما خداوند ملکی را مأمور کرد که آن ماهی و امثال آن را از نزدیکی‌ها براند تا مأموران حاکم مؤمن دسترسی به

آن نداشته باشند.

بالاخره آن ماهی پیدا نشد تا حاکم مؤمن بخورد و صحت یابد لذا به همان مرض مرد. ملائکه آسمان و اهل آن شهر که حاکمش مؤمن بود از این جریان تعجب کردند و نزدیک بود منحرف شوند چون نفهمیدند که به چه علت برای کافر مسأله ماهی آسان شد و صحت یافت اما برای مؤمن مشکل شد و مرد!

خداوند به پیغمبر آن زمان وحی فرستاد: که من خداوند کریمم و صاحب فضل و قادر می باشم هرچه عطا کنم زیانی نمی برم و هرچه ندهم نقصی ندارم و به هیچ کس به اندازه وزن ذره ای ظلم نمی کنم اما جریان کافر از این قرار است که پیدا شدن ماهی و گرفتن آن پاداش عمل نیکی بود که از این شخص کافر سرزد که در این دنیا به او رسید تا در قیامت حقی نداشته باشد و جریان مؤمن به این جهت است که خطایی از او سرزد و پیش آمدن این مشکل برای پاک شدن او بود تا وارد محشر شود و خطایی بر او نباشد، و وارد بهشت شود»^(۱).

تذکر

باید دانست که اگر در روایات اسلامی وارد شده که مؤمن همیشه در بلا و مصیبت است و یا آن که مؤمن غالباً فقیر و بی چیز است و امثال آن که در اصول کافی و بحار الانوار فراوان به چشم می خورد معنایش این نیست که جامعه اسلامی باید فقیر و بلاکش باشد و در نتیجه ظلم را تحمل کند و یا کار نکند و همیشه در پی عبادت باشد، هرگز چنین نیست.

۱- بحار الانوار: ج ۶۷، باب شدّة ابتلاء المؤمن، ص ۲۳۳.

خداوند ظلم و ظالم را دوست نمی‌دارد بلکه عدالت و عادل را دوست می‌دارد و می‌خواهد که مؤمن در برابر ظلم بایستد همچنان که انبیاء این کار را کردند آنها که مال مردم را به هر طریق می‌برند و حق بیچاره‌ها را نمی‌دهند، آنان که مردم را غلامان و بردگان خود حساب می‌کنند و خود را آقا و بالادست، آنها را استعمار و استثمار می‌نمایند قرآن دشمن رو در روی آنهاست همچنان که پیغمبر اسلام ﷺ و علی مرتضیٰ علیهما السلام و سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام مقابل آنها بودند.

این طور نیست که اسلام فقر حاصل از ظلم را تأیید کند به نحوی که نتیجه‌اش زیر بار ظلم رفتن باشد بلکه منظور این است که اگر کسی بلا به او نازل شده و یا جامعه‌ای دچار بلا گردیده و دنبال رفع آن رفته اما نشده و یا نتوانسته باید بداند که این بلا نه به خاطر بدبختی و فلاکت و یا جهنمی بودن اوست.

مثلاً زنی که خودش و یا والدین و بستگانش درباره‌ی خواستگار او تحقیق و جستجو کرده‌اند و نتیجه‌اش مطلوب بوده و پس از ازدواج معلوم می‌شود که آن مرد بد اخلاق است و دائم این زن را آزار می‌دهد چنین زنی نباید بگوید: بدبخت شدم بیچاره شدم و من پیشانی سیاه هستم و به زندگی خوش و راحتی دیگران نگاه کند و آنها را خوشبخت و خود را بدبخت بداند، نخیر بلکه باید فکر کند که چه بسا این آزارها از سوی شوهرش داروی دردهای باطنی اوست و همین ناراحتی‌ها موجب سرازیر شدن نعمت‌های پروردگار خواهد بود. حضرت آیت الله نجابت رحمته‌الله علیه استاد عزیز از قول مرحوم سیّده مجتهده خواهر امین اصفهانی نقل می‌کردند که:

«خداوند این همه مکاشفات و نعمت‌های معنوی که نصیب من کرد بخاطر

تَحْمَلُ آزارهایی است که به من رسید و در مقابل اضافه بر صبر، شکر کردم». شما هم ای فرزند عزیز! اگر ناراحتی‌هایی از ناحیه پدر و مادرت و یا برادران و خواهرانت به تو می‌رسد و شما هم ای پدر و مادر اگر ناراحتی‌هایی از ناحیه فرزندان می‌بینی و نصیحت کردی اما فایده نداشت این بلاها را از ناحیه خدا بدان و به خیر و خوبی به آن نگاه کن تا خداوند علی‌الطاف خاصه خود را بر تو فرود آورد و تو را در جایگاه مقربین قرار دهد، انشاء الله!

مجلس هشتم

حالاتی که موجب اجابت دعا می شود

«اذا دخل أحدكم على أخيه عائداً له فليساله يدعو له فانّ دعاءه مثل دعاء الملائكة»^(۱)

سیف بن عمیره از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:
«هرگاه یکی از شما به عیادت برادر مؤمنش رفت در حالی که مریض است از او بخواهد تا برایش دعا کند زیرا دعای او مثل دعای ملائکه است».

عیسی بن عبدالله قمی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:
«ثلاثة دَعَوْتُهُمْ مستجابةُ الحاجِّ و الغازي و المریض فلا تُغَيِّظوه و لا تضجروه»^(۲)

«سه طایفه دعایشان مستجاب است: حاجی، جهادگر و مریض، پس مریض را به غضب نیاورید و او را دل تنگ نکنید».

۱- وسائل الشیعه: ج ۲، باب ۱۲ از ابواب احتضار، حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۲.

«من عاد مريضاً في الله لم يسأل المريض للعائد شيئاً إلا استجاب الله له»^(۱).

«هرکس برای خدا مریض را عیادت کند، آن مریض چیزی از خدا برای عیادت کننده نمی خواهد مگر آن که مستجاب می شود».

از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود:

«عودوا مرضاكم و سلوهم الدعاء فانّه يعدل دعاء الملائكة»^(۲)

«مریض هایتان را عیادت کنید و از آنها بخواهید که دعایتان کنند، که دعای آنها همانند دعای ملائکه است».

عن ابان بن عثمان عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال:

«عاد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سلمان في علته فقال: يا سلمان! انّ لك في علّتك ثلاث خصال أنت من الله عزّوجلّ بذكر و دعائك فيه مستجاب و لاتدع العلة عليك ذنباً إلا حطّته متّعك الله بالعافية الى انقضاء أجلك»^(۳).

«رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در زمانی که حضرت سلمان مریض بود به عیادت او رفت و فرمود: ای سلمان! همانا از برای تو در این مرض سه خاصیت خواهد بود: در یاد پروردگار هستی و دعایت مستجاب است. و این مرض گناهی نمی گذارد مگر آن که آن را از بین می برد. خداوند تو را تا آخر عمر از نعمت سلامتی برخوردار دارد».

پاداش ایام مرضی

روایات بسیاری در کتب معتبره از ائمه معصومین عليهم السلام در مورد اجر و پاداش مریض رسیده که از جمله آنها پاک شدن از گناهان و در نتیجه،

۱- همان، حدیث ۳.

۲- همان، حدیث ۵.

۳- همان، حدیث ۴.

تقرّب یافتن به سوی خداست که موجب اجابت دعای مریض است. حال این روایات را ببینید تا بدانید که خدای تعالی در برابر ابتلای بنده مؤمن چقدر به او عنایت می‌کند و چه بلاهایی را که در اثر گناهان در انتظار اوست به خاطر همین مدّت کوتاه دوران بیماری بر طرف می‌فرماید و چه نعمت‌های معنوی که استعداد پذیرفتن آنها را ندارد با گرفتاری و ابتلا به مرض آمادگی پذیرش آنها را پیدا می‌کند.

پس اگر دعا کردید و از خداوند شفا خواستید و دعای شما به اجابت نرسید مبادا گله‌مند شوید و یا گمان کنید خداوند شما را رها کرده و به شما اعتنایی ندارد، خیر چنین نیست بلکه خداوند شما را می‌خواهد و دوست می‌دارد و جواب شما را هم می‌دهد اما مطالبی پشت پرده است که چنانچه عرض کردم به مراتب از شفای شما و استراحت چند روزه در دنیا بهتر است. هرچه صلاح بداند همان را انجام دهد البته جنابعالی دعا بکنید و شفا بخواهید اما عصبانی نشوید که این برایتان بهتر است.

ابن فهد حلّی در کتاب عده‌الداعی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «برای مؤمن بیمار چهار خصوصیت خواهد بود»:

«یرفع عنه القلم».

«قلم از او برداشته شده و غفلت‌هایش نوشته نمی‌شود».

«و یأمر الله الملك فليكتب له أفضل ما كان يعمله في صحته».

«و خداوند به ملائکه دستور می‌دهد تا برای او بهتر از آنچه در زمان صحّت

انجام می‌داد بنویسند».

«و ینفی عن کلّ عضو من جسده ما عمله من ذنب».

«خداوند از هر عضوی از بدن او هر گناهی را که کرده می‌بخشد و از بین می‌برد».

«فان مات مات مغفوراً له و ان عاش عاش مغفوراً له».

«اگر مُرد آمرزیده مرده، و اگر زنده ماند، آمرزیده شده است».

«من عاد مريضاً في الله لم يسأل المریض للعائد شيئاً الا استجاب له»^(۱).

«و هر کسی که مریض را برای خدا عیادت کند مریض هر چه را برای عیادت کننده بخواهد مستجاب می شود».

تذکر: بعضی اوقات برای مؤمن مریض مسائلی پیش می آید تا مسببیت پروردگار را بیشتر و بهتر بفهمد. مثلاً دکتر می رود و مرضش معلوم می شود و دارویش معین است اما هر چه دارو بکار می برد به جای بهبود یافتن مرض سخت تر می شود یا آن که دکتر در تشخیص اشتباه می کند و چه بسا مرض ساده ای بوده و طبیب هم حاذق است اما در تشخیص بیماری اشتباه می کند.

این پیش آمدها یا امثال آن برای این است که مؤمن بداند تأثیر اسباب از خداوند است اگر خدا نخواهد از هیچ کس کاری ساخته نیست، خداوند شفا دهنده است، نه دکتر و نه دارو و نه غیر آن و غالباً در این مواقع است که مؤمن مضطر می گردد و «انقطع الی الله» برایش حاصل می شود که بهترین حالات قرب به خداوند است و ملکه و مقام شدن آن آرزوی هر یک از اولیای خداست.

شفای کور به برکت ائمه علیهم السلام

مرحوم حضرت آیت الله شهید دستغیب رحمته الله از قول آقای موسوی چنین

۱- عده الداعی، باب فی کون مرض المؤمن و مصائبه کفارة لذنوبه، ص ۱۱۵، حدیث ۱.

می فرماید:

«حاج میرزا سید باقر خان تهرانی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری به قصد زیارت به عراق می رود چون به کاظمین می رسد فرزند یگانه چهار ساله اش به نام سید محمد به چشم درد سختی مبتلا می شود چند روزی مشغول معالجه می گردد فایده نمی بخشد. پس از کاظمین به طرف سامراء حرکت می کند به قصد اینکه تا ده روز در آنجا بماند. بچه را نزد قدس الحکماء که معروف به حافظ الصحّة بود می برد. آن پزشک مشغول معالجه می گردد اما ثمری نمی بخشد و می گوید بچه را به زودی به بغداد نزد فلان دکتر متخصص بیماری چشم برسانید و مسامحه نکنید که خطرناک است. پدر بچه از شنیدن این مطلب سخت پریشان و نالان و حیران می گردد چون تنها فرزند او بوده لکن قصد اقامت را نمی شکند و مشغول زیارت و دعا می گردد تا هفت روز می گذرد. درد چشم بچه سخت تر می شده به حدّی که دائماً در گریه و ناله بوده است. به ناچار برای دفعه دوم دکتر مذکور را می آورند و به دقت نظر می کند حالش تغییر می کند دست به دست می زند و ناله می کند و به پدر بچه اعتراض می کند و می گوید: چشم بچه را کور کردی، من به شما سفارش کردم و تأکید کردم که زود او را به بغداد برسانید و چند مرتبه تأکید کردم و شما به حرف من اعتنا ننموده تا چشم بچه کور شد و دیگر رفتن به بغداد فایده ای ندارد و این درد و ناراحتی که فعلاً دارد به واسطه زخم در چشم است اما بینایی چشم از بین رفته است. پدر بچه از شنیدن این مطلب سخت پریشان می شود دکتر دو چشم بچه را بیرون می آورد و دو غده را که منشأ جراحت بود از آن جدا می کند و دوباره چشم را به حدقه جا می دهد. این مطلب به اطلاع آیت الله میرزا

محمد تقی شیرازی علیه السلام و سایر علما می‌رسد و همه ناراحت و غصه‌دار می‌شوند. چون مدت اقامت تمام می‌شود مسافرین و پدر بچه عازم حرکت می‌شوند. پدر طفلک برای زیارت وداع به حرم مطهر مشرف و پس از آن زیارت نزد حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام می‌نشیند و زیارت عاشورا می‌خواند پس در آن حال خادم ایشان حاج فرهاد بچه را بغل کرده به حرم مشرف می‌شود و سپس چشم بچه را که با پارچه بسته بود به ضریح می‌مالد و از حرم بیرون می‌رود.

پدر بچه که منظره بچه‌اش را می‌بیند و متذکر می‌شود که بچه با چشم سالم به عراق آمد و حال با چشم کور بر می‌گردد بی اختیار گریان و نالان می‌شود، فریاد می‌زند، می‌لرزد و خواندن ادامه زیارت عاشورا را فراموش می‌کند خود رابه ضریح می‌چسباند و در سخن رعایت ادب نمی‌کند و می‌گوید: «آیا سزاوار است بچه‌ام را با این حالت کوری برگردانم؟»

سپس بی حال شده گوشه‌ای می‌نشیند ناگاه بچه در حالی که دایی او به دنبالش بود وارد حرم می‌شود و بر دامن پدرش می‌نشیند می‌گوید: «پدر جان خوب شدم، چشمم روشن شد، دردی هم ندارد» پدر حیران شده دست در چشمان بچه کشیده می‌بیند هیچ اثری از جراحت و حتی قرمزی نیست از دایی می‌پرسد این بچه ربع ساعت پیش در حرم بود چشمانش کور و بسته شده بود. چه پیش آمده است؟

دایی بچه می‌گوید: «بلی هنگامی که از حرم بیرون شدیم بچه بر شانه من بود و در صحن راه می‌رفتیم و منتظر آمدن شما بودیم ناگاه بچه سر از شانه من برداشت و بادستش پارچه‌ای که بر چشمش بود برداشت و گفت ببین آقا دایی چشمم خوب شده است. برای بشارت به شما زود او را به

حرم فرستادم که شما شاد شوید». پدر سجده شکر می‌نماید و از امامین عسکریین حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام عذرخواهی و شکر گذاری می‌نماید و با شادی از حرم بیرون می‌شود.

سپس پدر آن بچه نزد طبیب می‌آید و می‌گوید: دار و بده تا در راه بچه را مداوا کنیم. دکتر می‌گوید: مرا مسخره می‌کنید بچه کور دارویی ندارد. پدر بچه را صدا می‌زند و او را نشان دکتر می‌دهد وقتی او را می‌بیند حیران و بهت زده می‌شود و می‌گوید: «زخم چشم چه طور شد؟ کوری چشم چه طور شد؟ و چه اتفاقی افتاد؟ جریان را و شفای بچه به وسیله حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام را می‌گویند و همه شکر کرده و موجب ازدیاد ایمان مؤمنین می‌شود».^(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام وسیله هستند

«وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ».^(۲)

«با وسیله، به خدا توسل جوید».

درست است که حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام طفلک کور را شفا دادند و همچنین سایر ائمه در حکایات گذشته، اما خصوصیت این بزرگواران این است که متوسلین را به خداوند هدایت می‌کنند و به خداوند رجوع می‌دهند و توجه می‌دهند که ما از ناحیه خداوند کار می‌کنیم و گره‌ها را می‌گشاییم. به ما شیعیان و دوستان اهل بیت عصمت و طهارت می‌گویند: «چرا یا

۱- آیت الله شهید سید عبدالحسین دستغیب، داستان‌های شگفت، داستان ۱۱۶.

۲- سوره مائده: ۵: ۳۵.

محمد، یا علی، یا فاطمه، یا حسن، یا حسین، یا صاحب الزمان عجل الله فرجه می‌گویید و آنها را ندا می‌کنید و از آنها چیزی می‌خواهید و دعا می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که دعا همان عبادت است و عبادت غیر خدا شرک است؟»

آری ما می‌دانیم که بندگی و عبادت تنها سزاوار ذات پروردگار است اما اولاً صرف ندا کردن و چیزی خواستن همیشه عبادت نیست لذا هیچ‌گاه به فرزندی که از پدرش چیزی می‌خواهد و او را ندا می‌کند نمی‌گوییم مشرک و هر انسانی در بیست و چهار ساعت شبانه روز غالباً مبتلا به ندا کردن و خواستن و التماس از افراد هم‌نوع خویش است و هیچ‌کس نمی‌گوید که چنین فردی مشرک است.

اصلاً هر انسانی و از جمله مؤمنان به اسباب متوسل می‌شوند و عملاً با اسباب کارها را به سامان می‌رسانند مثلاً شخص در رودخانه غرق می‌شود و چند نفر از دوستانش در کنار ایستاده‌اند شخص غریق ندا می‌کند: آی دوستان به فریادم برسید و به عربی «یا أَيُّهَا الزُّمَلَاءُ أَغِيثُونِي» و یا آن که خانه‌اش آتش گرفته، ساکنین خانه فریاد می‌زنند آی مردم به فریادمان برسید و آتش را خاموش کنید! و یا انسان بیمار نزد طبیب می‌رود و می‌گوید: آقای دکترا از درد مُردم نجاتم بده! در این موارد و امثال آن متوسل به غیر می‌شویم و حاجت می‌طلبیم و درخواست دعا می‌کنیم.

آیا اینها شرک است؟ و یا عبادت است؟ خیر شرک نیست و عبادت غیر خداوند نیست چون که می‌دانیم این اسباب را خدا قرار داده که بشر به وسیله همین اسباب به حاجات خویش برسد.

مثالی دیگر

شخص گرسنه می شود نان می خورد تشنه می شود آب می خورد بیمار می شود دارو می خورد خسته می شود می خوابد در این موارد و امثال آن انسان حال توّسل و درخواست دارد و به اسباب متوّسل می شود و این توّسل جستن های انسان به هیچ وجه شرک نیست زیرا توّجه به مسبّب دارد و می داند که خداوند اثر را در اسباب قرار داده و به همین گونه توّسل به ائمه معصومین علیهم السلام که آنها هم اسباب و رابط و واسطه اند. بنابراین اگر ما می گوئیم: «یا علیّ ادرکنی، یا صاحب الزمان ادرکنی، یا فاطمه الزهراء اشفعینی» توّجه به پروردگار داریم و می دانیم که تأثیر آقایان و فاعلیت آقایان از پروردگار عالم است و خداوند بر ما منت گذاشته که عده ای از بهترین خلقش را به ما معرفی کرده تا به آنها متوّسل شویم و به کمک آنها راهنمایی شویم. بلی اگر آقایان را مستقل از خدا بدانیم شرک است اما به عنوان وسیله نه؛ زیرا که خداوند فرموده:

«و ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^(۱)

«وسیله را واسطه بین خود و او بیاورید».

ثانیاً: ما شیعیان و دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از برکت تعلیم سرورانمان می گوئیم که هر کس اسباب را مستقل در تأثیر دانست مشرک است. اثر هر سببی از مسبّب است که خدای تعالی می باشد. ما می گوئیم هر خیری از ناحیه هر چیز و هر کسی به انسان برسد از خدا رسیده و هر شری از ناحیه هر چیز و هر کس به انسان برسد از خدا رسیده.

۱ - سوره مائده: ۵: ۳۵.

«قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ»^(۱)

«بگو همه از ناحیه خداوند است».

بنابراین آنها هم هر کاری می‌کنند قدرتش از خداست و هر چه می‌گویند و اظهار علم می‌نمایند علمشان از خداست. ائمه معصومین علیهم‌السلام خود و هر کس و همه چیز را به خدا منسوب می‌کنند. نهایت این که آنها واسطه خدا هستند و استاد بشر می‌باشند و مأمورهای حضرت احدیت می‌باشند. همان طور که خداوند در ملائکه‌ها مأمور دارد از جمله حضرت عزرائیل مأمور قبض ارواح است چهارده معصوم علیهم‌السلام هم مأموران خداوند در اصلاح دین و دنیای بشرند.

همان طور که به علم خداوند معلّم انسان هستند همان طور احتیاجات انسان را به قدرت پروردگار برآورده می‌کنند و قهراً بدون اذن پروردگار کاری انجام نمی‌دهند چون وابسته کامل به خداوندند.

خلاصه اینکه ما در هدایت به سوی خداوند و در خواسته‌های دنیوی نیازمند به انبیاء و اوصیاء هستیم. خداوند قرآن را به وسیله رسول خدا محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرستاد تا راهنمای بشر باشد و او را مبین قرآن قرار داد و اطاعتش را واجب گردانید.

بنابراین مردم به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محتاجند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با دستورات و سفارشات صریح و مکرّر پس از خود علی بن ابی طالب علیه‌السلام را وصی خود و مبین قرآن قرار داد و به همین طریق تا امروز که حجة بن الحسن العسکری امام زمان علیه‌السلام است و حتی دوازدهمین جانشین پیغمبر گرامی اسلام نیز مبین قطعی قرآن می‌باشد و مردم به قرآن و اهل بیت

عصمت و طهارت صَلَوَاتُهَا عَلَيْهَا وَآلِهَا وَسَلَّمَ محتاج می‌باشند و این احتیاج را خداوند قرار داده. تمسک به چیزها و اشخاصی را که خدا برای تمسک کردن معین کرده و فرموده:

«واعتصموا بحبل الله»^(۱).

«به ریسمان الهی چنگ زنید».

شرک نبوده و عین عبادت است.

روایتی دیگر درباره‌ی مرض و بیماری

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تب پیام‌آور مرگ است و زندان خدا در این دنیا است و سوزش آن از جهنم است و این تب بهره‌هر مؤمنی است از آتش و تب درد خوبی است زیرا که هر یک از اعضا بهره‌ای از آن دارند و کسی که مبتلا به تب نشود خیری در او نیست».

همانا مؤمن هرگاه به تب مبتلا شد گناهانش مانند ریزش برگ درخت از او می‌ریزد. ناله‌ی شخص تب‌دار تسبیح است و فریاد او تهلیل و «لا اله الا الله» گفتن است. و گردش او بر فرازش مانند کسی است که در راه خدا با شمشیر جهاد می‌کند و آن کفاره‌ی یک سال می‌باشد. کسی که یک شب تب‌دار شود و آن را از خدا ببیند و شکر کند کفاره‌ی دو سال او خواهد بود که یک سال به جهت صبر و یک سال به جهت شکر است. مرض برای مؤمن تطهیر و رحمت است و برای کافر عذاب و لعنت.

«و لا يزال المرض بالمؤمن حتى لا يبقی علیه ذنباً».

۱- سوره آل عمران ۳: ۱۰۳.

«مرض مؤمن را رها نمی‌کند تا وقتی که هیچ گناهی برای او نماند».

«وُصَدَّاعٌ لَّيْلَةً يَحِطُّ كُلَّ حَاطِيَّةٍ إِلَّا الْكَبَائِرَ»^(۱).

«و سردرد یک شب همه گناهان را می‌ریزد مگر گناهان کبیره را».

و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ فِي الْمَصَائِبِ مِنَ الْأَجْرِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ يَقْرَضَ

بِالْمَقَارِيضِ»^(۲).

«اگر مؤمن می‌دانست که در مصیبت‌های وارده بر او چقدر اجر و پاداش است

آرزو می‌کرد که ای کاش [بدنش] با قیچی چیده می‌شد تا اجرش بیشتر باشد».

یاد آوری و تقسیم

عرض شد که گرفتاری به امراض از ناحیهٔ پروردگار است زیرا که مؤثریت اسباب از مسبب الاسباب است که حضرت احدیت - جلّت عظمته - می‌باشد. نهایت آنکه بر مکلف حرام است کاری انجام دهد که مبتلا به مرض شده و یا معلول گردد و یا منجر به هلاکت او شود. پس خوردن غذاهایی که موجب مرض و یا شدت آن می‌شود و برای شخص ضرر دارد حرام است و همچنین کارهایی که موجب نقص عضو می‌گردد. امراضی که خود انسان با علم به آن برای خود حاصل کرده نه تنها ثوابی ندارد که موجب سرزنش و مجازات هم خواهد شد و واجب است که توبه کند و البته خداوند غفور و رحیم است و گنااهش را می‌بخشد، ضمناً باید توجه داشت که بعضی اشخاص جاهل ممکن است بگویند: ما این چیز مسموم و یا مضرّ قطعی را می‌خوریم اگر خدا خواست مریض نمی‌شویم و

۱- عدّة الدّاعي، باب فی کون مرض المؤمن و مصائبه کفّارة لذنوبه، ص ۱۱۶، حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۲.

اگر خواست، مریض می شویم.

این سخنی جاهلانه است زیرا خداوند در اسباب مختلف اثرهایی قرار داده و خواسته که آنها اثر خود را بکنند و از ابتدا خواست خداوند معلوم است. خداوند به انسان عقل هم داده و شرع را هم فرستاده که به انسان عاقل و مؤمن هشدار می دهد که این چیز را استعمال نکن زیرا به بدن تو آسیب می رساند و اگر استعمال کردی و مبتلا شدی مجازات می شوی.

البته خدا قادر است که اثر را از اشیاء بردارد اما بی جهت و بیهوده این کار را نمی کند مگر آن که مصلحتی در کار باشد مثل اینکه عنوان معجزه و یا کرامت و یا اجابت دعا از شخص مستجاب الدعوه با آن همراه باشد و یا این که برای فردی که سم خورده و پشیمان شده حالت اضطرار پیش آید و بیچاره وار به خداوند پناه ببرد. در این موارد ممکن است و خداوند قدرت دارد که اثر سم را بردارد.

یک قسم از امراض و علّت هاست که انسان به خاطر گناهانی که کرده به آنها مبتلا می شود و اگر صبر کند موجب کفّاره گناهان وی بوده و هشدار برای او و دیگران است تا دیگر گرد آن گناه و امثال آن نروند.

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»^(۱)

«هر مصیبتی بر شما وارد می شود به خاطر اعمال بدی است که انجام داده اید و خداوند از بسیاری می گذرد».

یک قسم از امراض است که شخص مبتلا می شود تا مستحقّ درجات شود و از اسباب منقطع شود و نسبت به دنیای مادی بی رغبت گردد و شوق به لقای خداوند پیدا کند و مصیبت ها و مرض های وارده بر انبیاء و اوصیاء

و اولیاء علیهم السلام موجب رفعت درجه ایشان و ازدیاد فهم و معرفت و محبت آنان خواهد بود. وظیفه مؤمنین در ابتلائات دعا و توسل است و آنکه نا امید از رحمت خدا نشوند. باید بدانند که اگر صحت و عافیت نمی یابند به دلیل بعضی مصلحت هاست و برای آنها خیر و خوبی است.

تشرّف شیخ حسین آل رحیم به لقاء حضرت ولی عصر علیه السلام

شیخ باقر نجفی فرزند عالم عابد شیخ هادی کاظمی معروف به آل طالب

نقل کرد:

«در نجف اشرف فرد مؤمنی از خانواده ای معروف به آل رحیم که او را شیخ حسین آل رحیم می گفتند، زندگی می کرد. او مردی بود پاک طینت و پاک فطرت و از مقدّسین بود. به مرض سینه و سرفه خونی مبتلا شد و با این حال در نهایت فقر و پریشانی بود و حتی غذای روزانه اش را هم نداشت و غالب اوقات برای تحصیل غذا نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف اشرف ساکنند می رفت. با این مرض و فقر دلش مایل شد به زنی از اهل نجف و هر چند که خواستگاری می کرد کسان آن زن به دلیل فقرش به او پاسخ مثبت نمی دادند و از این جهت نیز در اندوه شدیدی بود. چون مرض و فقر و مأیوس شدن از ازدواج آن زن، کار را بر او سخت ساخت عزم کرد بر انجام کاری که در میان اهل نجف معروف است که هر که را امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه بر رفتن به مسجد سهله کوفه مواظبت کند که حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام را ملاقات خواهد نمود به گونه ای که ایشان را نمی شناسد اما خواسته اش برآورده می شود.

مرحوم شیخ باقر نقل کرده که شیخ حسین گفت:

من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم. چون شب چهارشنبه آخر شد آن شب یکی از شب‌های تاریک زمستان بود. باد تندی می‌وزید، باران اندکی نیز می‌بارید. من در دگه شرقیّه مقابل درب اوّل که در طرف چپ کسی که وارد می‌شود قرار گرفته نشسته بودم و به دلیل خونی که از سینه‌ام می‌آمد نمی‌توانستم وارد مسجد شوم و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختن آن در مسجد هم روا نبود و چیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند. دلم تنگ و غم‌اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر می‌کردم که شب‌ها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و در این چهل شب برای آمدن از نجف به مسجد کوفه این همه مشقت و رنج عظیم بردم و بار زحمت و خوف بردوش کشیدم و جز ناامیدی نتیجه‌ای نگرفتم. در کار خود متفکر بودم. در مسجد احدی نبود. برای گرم کردن قهوه که از نجف با خود آورده بودم و به خوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود، آتش روشن کرده بودم. ناگاه شخصی از سمت در اوّل متوجّه من شد. چون از دور او را دیدم ناراحت شدم و با خود گفتم که این فرد یکی از عرب‌های اهالی اطراف مسجد است که نزد من آمده تا قهوه بخورد و من امشب بی‌قهوه می‌مانم و در این تاریکی اندوهم زیادتر خواهد شد.

در این فکر بودم که او به من رسید و سلام کرد و نام مرا برد و در مقابل من نشست. از اینکه نام مرا می‌دانست تعجب کردم و گمان کردم که او از آنهایی است که در اطراف نجفند و من گاهی برایشان وارد می‌شدم. پس از او پرسیدم که از کدام طایفه عرب است؟ گفت: از بعضی از ایشانم. پس اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف نجفند بردم. گفت: نه از آنها نیستم.

پس مرا به غضب آورد. از روی سخریه و استهزاء گفتم: آری تو از «طریطره‌ای» و این لفظی بی معنی است. پس از سخن من تبسم کرد و گفت: بر تو حرجی نیست، من از هر کجا باشم تو چه انگیزه‌ای داری که به اینجا آمدی؟ گفتم: سؤال کردن از این امور سودی برای تو ندارد. گفت: چه ضرر دارد که مرا خبر دهی؟ پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد که هرچه سخن می‌گفت محبتم به او زیاد می‌شد. پس برای او از توتون سیگاری ساختم و به او دادم. گفت: خودت آن را بکش، من نمی‌کشم. پس برای او در فنجان، قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و اندکی از آن خورد آن گاه به من داد و گفت: تو آن را بخور. پس گرفتم و آن را خوردم و ملتفت نشدم که تمام آن را نخورده و هر لحظه محبتم به او زیادتر می‌شد. پس گفتم: ای برادر امشب تو را خداوند برای من فرستاده که مونس من باشی. آیا با من نمی‌آیی که برویم و در مقبره جناب مسلم بنشینیم؟ گفتم: می‌آیم تا تو حال خود را برایم نقل کنی. گفتم: ای برادر واقع را برای تو نقل می‌نمایم:

از آن روز که خود را شناختم به نهایت فقر گرفتار بوده‌ام و با این حال چند سال است که از سینه‌ام خون می‌آید. علاجش را نمی‌دانم و عیال هم ندارم و دلم مایل شده به زنی از محله خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی نبود گرفتنش برایم میسر نیست. این مآله‌های ملعون مرا مغرور کردند و گفتند: «برای حل مشکلاتت به صاحب الزمان علیه السلام توسل کن و چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برو و بیتوته کن که آن جناب را خواهی دید و حاجتت را برآورده خواهد کرد» و این آخرین شب‌های چهارشنبه است و با وجود این همه زحمت که در این شب‌ها کشیدم چیزی ندیدم. این

است سبب زحمت آمدن به اینجا و این است حوائج من.

پس گفت: (در حالتی که من غافل بودم و متوجه نبودم) اما سینه تو عافیت یافت. و اما آن زن پس به این زودی خواهی گرفت و اما فقرت پس به حال خود باقی است، تا بمیری و من ملتفت نشدم به این بیان و تفصیل.

پس گفتم: نمی‌رویم به سوی جناب مسلم؟ گفت: برخیز! برخاستم و در پیش روی من به راه افتادم. چون وارد زمین مسجد شدیم به من گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد اقامه نکنیم؟ گفتم: می‌کنیم. پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است و من با فاصله در پشت سرش ایستادم. تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه شنیدم قرائت فاتحه او را که هرگز از هیچ کسی چنین قرائتی نشنیده بودم. پس از قرائت نیکوی او با خود گفتم: شاید او صاحب‌الزمان عجل الله باشد و شنیدم پاره‌ای کلمات از او که دلالت بر این می‌کرد و آنگاه به دلیل پیدایش این احتمال در دلم به سوی او نظر کردم در حالتی که آن جناب در نماز بود دیدم نور عظیمی آن حضرت را احاطه نمود به نحوی که مانع من از تشخیص شریفش شد و در این حال مشغول نماز بود و من می‌شنیدم قرائت آن جناب را و بدنم می‌لرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم.

پس به هر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا می‌رفت پس مشغول شدم به گریه و زاری و عذر خواهی از سوء ادبی که در مسجد با جنابش نمودم و گفتم: ای آقای من و عده جناب شما راست است ما را و عده دادی که با هم به قبر مسلم برویم. در حال سخن گفتن بودم که نور متوجه قبر مسلم شد من نیز متابعت کردم و آن نور داخل در قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و مشغول گریه و ندبه بودم تا

آن که فجر طالع شد و آن نور عروج کرد. چون صبح شد متوجّه کلام آن حضرت شدم که فرمود: «اما سینه‌ات پس شفا یافت» دیدم سینه‌ام صحیح است و ابداً سرفه نمی‌کنم و هفته‌ای بیشتر طول نکشید که من حیث لا احتسب اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد و فقر هم به حال خود باقیست چنانچه آن جناب فرمود. الحمد لله».^(۱)

۱ - منتهی الآمال: ج ۲، باب ۱۴، فصل ۵، حکایت ۲۲.

مجلس نهم

اجابت دعای سائل

مرحوم ابن فهد حلی رحمته الله در عدّة الدّاعی روایاتی را نقل کرده که هرگاه کسی از شما درخواست کمک کرد و شما درخواست او را اجابت کردید، از او بخواهید تا شما را دعا کند؛ که دعایش به اجابت می‌رسد. از آن جمله، از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل کرده که به خادم خویش فرمود:

«أَمْسِكْ قَلِيلًا، حَتَّى يَدْعُوَ»^(۱).

«(در اجابت خواسته فقیر) مقداری تأمل کن تا او دعا کند.»

و قال عليه السلام: «دَعْوَةُ السَّائِلِ الْفَقِيرِ لَا تُرَدُّ»^(۲).

«دعای درخواست کننده فقیر رد نمی‌شود.»

و كان عليه السلام يَأْمُرُ الْخَادِمَ: «إِذَا أُعْطِيَ السَّائِلَ، أَنْ تَأْمُرَهُ أَنْ يَدْعُوَ

۱- عدّة الدّاعی، باب في اجابة دعاء السائل في المتصدق، ص ۵۹، حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۲.

بِالْخَيْرِ»^(۱)

و حضرت به خادم دستور می داد: «هرگاه به سائل چیزی می دهی از او بخواه تا برای تو دعای خیر کند».

و عن أحدهما عليه السلام: «إِذَا أُعْطِيَْتُمْهُمْ فَلَقِّنُوهُمْ الدُّعَاءَ فَإِنَّهُ يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيكُمْ وَ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ»^(۲).

و از حضرت باقر عليه السلام یا حضرت صادق عليه السلام نقل کرده که فرمود:
«هرگاه به سائل چیزی می دهید به آنها بیاموزید که چگونه برای شما دعا کنند؛ زیرا دعای آنها برای شما مستجاب است هر چند که دعای آنها برای خودشان مستجاب نباشد».

و عن علي عليه السلام: «إِذَا نَاوَلْتُمْ السَّائِلَ الشَّيْءَ فَاسْأَلُوهُ أَنْ يَدْعُوَ لَكُمْ فَإِنَّهُ يُجَابُ فِيكُمْ...»^(۳).

و از حضرت علی عليه السلام روایت شده:
«هرگاه به سائل چیزی دادید از او بخواهید که برایتان دعا کند زیرا دعای وی برای شما مستجاب است...».

علت استجابت دعای سائل در حق شما همانا صدقه دادن شماست که درخواست پروردگار را اجابت کردید آنجا که فرمود:
«أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»^(۳)
«به خداوند قرضی نیکو بدهید».

«هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»^(۴).

۱- همان، حدیث ۳.

۲- همان، حدیث ۴.

۳- سوره مَزَّل ۷۳: ۲۰.

۴- سوره توبه ۹: ۱۰۴.

«و اوست که توبه بندگان را می پذیرد و صدقه ها را می گیرد».

آری سائل مجرای فیض پروردگار برای شماست و سبب می شود که دست رحمت پروردگار شما را لمس کند، لذا دعایش درباره شما مستجاب است. اکنون استقبال پروردگار از صدقه خود را ببینید:

«و كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَبَّلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ وَ سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ»^(۱)

«حضرت زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ هرگاه صدقه می داد دست خود را می بوسید. از ایشان علت این کار را پرسیدند، فرمود: صدقه قبل از اینکه به دست سائل برسد، در دست خداوند قرار می گیرد».

و امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«اِذَا نَاوَلْتُمُ السَّائِلَ فَلْيُرِدْ الَّذِي يُنَاوِلُهُ يَدَهُ اِلَى فَيَقْبَلُهَا فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْخُذُهَا قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ فَانَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»^(۲)

«هرگاه به سائل چیزی دادید، دهنده دستش را بوسد؛ که صدقه پیش از آنکه به دست سائل برسد، خدای عزوجل آن را می گیرد».

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که فرمود:

«اِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ اِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُ بِهِ مَنْ يَقْبِضُهُ غَيْرِي اِلَّا الصَّدَقَةَ فَانِّي اَتَلَقُّهَا بِيَدِي تَلَقُّهَا حَتَّى اَنْ الرَّجُلَ لَيَتَصَدَّقُ اَوْ الْمَرْأَةُ لَتَصَدَّقُ بِالتَّمْرَةِ اَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَاَرْبَبِيهَا لَهَا كَمَا يَرْبِي الرَّجُلُ فُلُوهُ وَ فَصِيلُهُ فَيُلْقَانِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ مِثْلُ جَبَلِ اُحُدٍ»^(۳)

۱- عده الداعي، باب في أنه تعالى يأخذ الصدقات، ص ۵۹، حديث ۱.

۲- همان، حديث ۲.

۳- عده الداعي، باب في فضيلة الصدقة، ص ۶۰، حديث ۱.

«خدای تبارک و تعالی می فرماید: برای گرفتن هر چیزی و کیلی معین کرده ام به جز صدقه، همانا صدقه را خود با دستم می گیرم، تا آنجا که گاه مردی یا زنی یک دانه خرما یا نیمی از آن را صدقه می دهد و من همان گونه که انسان فرزندش را پرورش می دهد، آن صدقه را پرورش می دهم پس روز قیامت آن شخص در حالی مرا ملاقات می کند که جزای صدقه اش به اندازه کوه احد است.»

آری وقتی که اجابت دعای سائل به خاطر صدقه و انفاق شما است، پس باید دعای شما هم پس از دادن صدقه به اجابت برسد. چرا چنین نباشد و حال آنکه از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود:

«الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ لِلَّهِ فَاحْبَبْهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْفَقَهُمْ لِعِيَالِهِ»^(۱)

«مردم همه نان خور خدا هستند؛ پس محبوبترین ایشان نزد خداوند کسی است که بیشتر به مردم انفاق کند.»

خداوند دعای محبوبش را رد نمی کند. مؤمنی که در راه دوستی پروردگار به فقرا و یتیمان و نیازمندان طعام می دهد و در این راه از امیرالمؤمنین علی عليه السلام و فاطمه زهرا عليها السلام و امام حسن و امام حسین عليهم السلام پیروی می نماید البته خداوند خواست او را برآورده می کند.

بعضی خواستهای دنیوی که برآورده می شود

اساسی ترین نیاز انسان، در امان بودن از ترس و وحشت روز قیامت و برخورداری از شادی و سرور می باشد و بقیه خواستهای او که مربوط به دنیا است، نیز حاصل می گردد که برخی از آنها عبارتند از:

۱- بحار الأنوار: ج ۷۲، باب في فضل الصدقة وأنواعها وآدابها، ص ۱۱۸.

اول: افزایش ثروت

«و ما انفقتم من شيء فهو يخلفه و هو خير الرّازقين»^(۱).

«آنچه انفاق می کنید، جایش پر می شود و خداوند بهترین روزی دهندگان است».

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که به فرزند خود محمد فرمود:

«پسر جان از مخارج چقدر زیاد آمده؟ عرض کرد چهل دینار. او را امر کرد از منزل خارج شود و آن مبلغ را صدقه بدهد. گفت: در این صورت، دیگر چیزی نخواهد ماند موجودی همین چهل دینار است. فرمود: آن را صدقه بده، قطعاً خداوند عوض خواهد داد».

«أما علمت أنّ لكلّ شيء مفتاح و مفتاح الرّزق الصدقة».

«نمی دانی هر چیزی کلیدی دارد و کلید روزی صدقه است؟! پس اینک چهل دینار را به عنوان صدقه پرداخت کن».

محمد امر امام علیه السلام را انجام داد. بیش از ده روز نگذشت که از محلی مبلغ چهار هزار دینار برای آن جناب رسید فقال:

«يا بنی اعطينا الله اربعين ديناراً فاعطانا الله اربعة آلاف دينار».

«فرمود: پسر جان برای خدا چهل دینار دادیم پس خداوند در عوض آن چهار هزار دینار به ما بخشید».^(۲)

دوم: حفظ مال از دستبرد غاصبین و سارقین

«عن الصادق علیه السلام: حصّنوا اموالکم بالزّكاة».^(۳)

۱- سورة سبأ ۳۴: ۳۹.

۲- فروع کافی، کتاب الزکاة، باب ۵ از ابواب صدقه، حدیث ۳.

۳- بحار الانوار، ج ۹۶، باب وجوب الزکاة و فضلها و عقاب ترکها، ص ۲۰، حدیث ۴۵.

«از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: اموالتان را با دادن زکات حفظ کنید.»
 حضرت صادق علیه السلام با عده‌ای که کالای زیادی برای فروش با خود می‌بردند در سفری همراه بود. بین راه اطلاع دادند که یک دسته دزد در فلان محل برای غارت کردن کاروان اجتماع کرده‌اند. از شنیدن این خبر، همراهان آن جناب به طوری هراسناک شدند که می‌لرزیدند. امام علیه السلام فرمود: «شما را چه می‌شود؟ گفتند: سرمایه و کالای تجارتنی فراوانی همراه خود داریم و می‌ترسیم آنها را از دست بدهیم. آیا ممکن است آنها را در اختیار شما بگذاریم؟ زیرا راهزنان اگر بدانند این اموال متعلق به شماست شاید در آنها طمع نکنند.»

فرمود: از کجا می‌دانید؟ شاید آنها برای سرقت اموال من آمده باشند، در این صورت بی‌جهت سرمایه خود را از دست داده‌اید. عرض کردند: پس چه کنیم؟ صلاح می‌دانید کالای خود را در زمین پنهان کنیم؟ فرمود: این کار بیشتر باعث تلف شدن آن است؛ زیرا ممکن است شخصی از محل پنهان کردن آن اموال، آگاه شود و آنها را بردارد؛ یا در بازگشت جایش را پیدا نکنید گفتند؛ پس چه باید کرد؟ حضرت امام علیه السلام فرمودند: اموال خود را به کسی بسپارید که آن را از هر گزند و آسیب نگه می‌دارد و افزایش سرشاری نیز به آن می‌دهد؛ به طوری که هر قسمت آن بیشتر از دنیا و آنچه در اوست ارزش پیدا می‌کند و هنگامی آن اموال را به شما باز پس می‌دهد که نهایت احتیاج را به آن داشته باشید. سؤال کردند آن شخص کیست؟ فرمود: پروردگار جهان. پرسیدند: چگونه به خدا بسپاریم؟ فرمود که به فقرا و مستمندان صدقه بدهید. گفتند: اینجا بیچاره و مستمندی نیست که به آنها بدهیم. فرمود: تصمیم بگیرید یک سوم از اموال خود را صدقه بدهید،

تا خداوند بقیه را از پیش آمدی که می ترسید نگه دارد. تصمیم گرفتند، فرمود: اینک در پناه خداوند اموالتان نگه داشته می شود، به راه خود ادامه دهید. مقداری آمدند، دزدها پیدا شدند، ترس همراهان حضرت را فرا گرفت. فرمودند: دیگر از چه می ترسید با اینکه در پناه خداوند هستید؟! همین که چشم راهزنان به حضرت صادق علیه السلام افتاد پیاده شدند آن جناب را بوسیدند و عرض کردند: دیشب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدیم ما را امر کرد که امروز خود را به شما معرفی کنیم اینک در خدمتتان هستیم تا از گزند دشمنان و راهزنان ایمن باشید.

فرمود: به شما نیازی نداریم کسی که ما را از شما نگهداری کرد، از گزند آنها نیز حفظ خواهد نمود.^(۱)

مسافری به سلامت راه را طی کردند یک سوم از کالاهای خود را صدقه دادند؛ سرمایه تجاری آنها با سود فراوانی فروخته شد و هر درهم ده برابر فایده نمود. به یکدیگر گفتند: برکت حضرت صادق علیه السلام چقدر زیاد بود. امام علیه السلام فرمود: اکنون سود معامله با خدا را فهمیدید؟ پس از این نیز به همین روش ادامه دهید.^(۲)

سوم: حفظ خویشتن از گزند آفات و پیش آمدها

عن أبي جعفر عليه السلام قال: «انَّ الصَّدَقَةَ لِتُدْفَعَ سَبْعِينَ بَلِيَّةً مِنْ بَلَايَا الدُّنْيَا
مَعَ مِئَةِ السَّوِّءِ انَّ صَاحِبَهَا لَا يَمُوتُ مِئَةَ السَّوِّءِ اَبَدًا مَعَ مَا يَدَّخِرُ

۱- فقال الصادق عليه السلام: «لا حاجة بنا اليكم فان الذي دفعكم عنا يدفعهم... قد عرفتم البركة في معاملة الله عز وجل فدموا عليها».

۲- بحار الانوار: ج ۹۶، باب فضل الصدقة و أنواعها و آدابها، ص: ۱۲۰ و ۱۲۱.

لصاحبهما فی الآخرة»^(۱).

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: «صدقه هفتاد بلا از بلاهای دنیا و همچنین مرگ بد را دفع می‌کند. صدقه دهنده به مرگ بد نمی‌میرد و در آخرت برایش ذخیره می‌شود».

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

مردی یهودی از محلی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و اصحاب تشریف داشتند، می‌گذشت و به جای سلام، گفت: «السلام عليك» یعنی مرگ بر تو باد؛ آن جناب پاسخ داد: برخوردت باد. اصحاب عرض کردند: این مرد گفت مرگ بر شما باد! فرمود: من هم گفتم بر تو باد. سپس فرمود: پشت این شخص را ماری سیاه خواهد گزید و می‌میرد. یهودی به راه خود رفت. پشتۀ بزرگی هیزم جمع آوری نموده طولی نکشید که بازگشت، وقتی خواست از محل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگذرد به او فرمود: امروز چه کردی؟ عرض کرد: کاری نکردم؛ هیزم را که جمع نمودم دو قرص نان داشتم یکی را خوردم و دیگری را به مستمندی صدقه دادم. فرمود: همان صدقه باعث جلوگیری از مرگش شده، صدقه مرگ ناگهانی و ناروا را از انسان برمی‌گرداند.^(۲)

بیمه کردن فرزندان

محمد بن عمر بن یزید می‌گوید به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آقا تا کنون دو پسرم فوت شده؛ اینک پسرک کوچکی دارم. فرمود: برایش صدقه

۱- فروع کافی، کتاب الزکاة، باب ۲ از ابواب صدقه، حدیث ۶.

۲- فقال صلی الله علیه و آله: یا یهودی ما عملت الیوم؟ قال: ما عملت عملاً الاّ حطیّی هذا احتملته فجنّْتُ به وکان معی کعکبان فاکلت واحدة و تصدّقت بواحدة علی مسکین، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله بها دفع الله عنه. و قال صلی الله علیه و آله: انّ الصّدقة تدفع مینة السوء عن الانسان. (همان، حدیث ۳).

بده. وقتی خواستم حرکت کنم فرمود: هر چه خواستی صدقه بدهی به همان پسرک بده و بگو با دست خودش به مستمند بدهد اگر چه تکه نان یا مشتهی از خوردنی یا چیز دیگری، هر چند کم باشد خوب است زیرا هر چیزی که برای خدا داده شود، هر چند هم که کم باشد، در صورتی که نیت انسان نیت خالص باشد در نزد خداوند، بزرگ و زیاد است. خداوند می فرماید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^(۱)

«هرکس به اندازه وزن ذره‌ای کار نیک انجام دهد، پاداش آن را می بیند و هرکس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار بد انجام دهد، جزایش را خواهد دید». و نیز می فرماید:

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكَّ رَقَبَةً أَوْ اطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ...»^(۲)

«به کار دشوار و سخت وارد نشده است و نمی دانی که آن کار دشوار چیست! آزاد کردن بنده‌ای یا غذا دادن در روز گرسنگی به یتیمی که خویشاوند باشد یا مستمندی که خاک نشین است».

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند می داند که همه مردم نمی توانند بنده آزاد نمایند، از این رو غذا دادن به یتیم و مسکین را برابر با بنده آزاد کردن نمود. باز تکرار فرمود که: از طرف فرزندت صدقه بده.^(۳)

۱- سوره زلزال ۹۹: ۷ و ۸.

۲- سوره بلد ۹۰: ۱۱-۱۶.

۳- فروع کافی، کتاب الزکاة، باب ۱ از ابواب صدقه، حدیث ۱۰.

اثر زکات دادن

آقای حاج مراد خان نقل کرد: در سالی که بیشتر نواحی فارس به آفت ملخ مبتلا شده بود به یکی از مالکین (آقای قوام) خبر دادند که مزرعه‌های شما در نواحی فسا به واسطه ملخ از بین رفته است. گفت: باید خودم ببینم. پس به اتفاق ایشان و چند نفر دیگر از شیراز حرکت کردیم و چون به مزرعه‌های مذکور رسیدیم، دیدیم همه محصولات خوراک ملخ گردیده، به طوری که حتی یک خوشه سالم هم ندیدیم همین طور که می‌رفتیم و تماشا می‌کردیم، به قطعه زمینی رسیدیم که تقریباً وسط مزرعه بود؛ دیدیم که محصول آن سالم و حتی یک خوشه‌اش هم دست نخورده در حالی که محصول زمین‌های چهار طرف آن به کلی از بین رفته بود. آقای قوام پرسید: اینجا چه کسی بذر پاشیده و متعلق به کیست؟ گفتند: فلان شخصی که در بازار فسا پاره دوزی می‌کند. گفت: می‌خواهم او را ببینم. به من گفتند: او را بیاور! رفتم و او را دیدم و گفتم آقای قوام تو را طلبیده است. گفت: من با آقای قوام کاری ندارم؛ اگر او با من کاری دارد، به اینجا بیاید. بالاخره هر طور بود با خواهش و تمنا او را نزد قوام آوردم. قوام از او پرسید: فلان مزرعه بذرش از تو است و تو آن را کاشته‌ای؟ گفت: بلی. پرسید: چه شده که ملخ همه زراعت‌ها را خورده جز مال تو را؟ گفت: اولاً من مال کسی را نخورده‌ام تا ملخ مال مرا بخورد، دیگر آنکه من همیشه زکات محصولاتم را سر خرمن از محصول خارج می‌کنم و به مستحقین آن می‌رسانم و باقی مانده را به خانام می‌برم.^(۱)

۱- آیت‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله‌علیه، داستان‌های شگفت، داستان ۶۲.

پاداش احسان

عالم بزرگوار جناب آقای حاج معین شیرازی نقل فرمودند: آقای سید حسین ورشوچی که در بازار تهران مغازه ورشو فروشی دارد، یک بار سرمایه اش را از دست می دهد و مقدار زیادی بدهکار می شود. در همان زمان، روزی دختری وارد مغازه اش می شود و می گوید: من دختری یهودی هستم، پدرم فوت کرده است، صد و بیست تومان پول دارم و می خواهم ازدواج کنم و شنیده ام تو شخص درستکاری هستی؛ این مبلغ را بگیر و معادل آن اجناسی که در این ورقه نوشته شده است جهت جهیزیه ام خریداری کن. آقای ورشوچی می گوید که من قبول کردم. بعضی از اجناسی را که خواسته بود، در مغازه خودم داشتم و بقیه اجناس مورد نیازش را از مغازه های دیگر خریداری کردم. قیمت مجموع کالاها صد و پنجاه تومان شد. دختر گفت: بقیه پول را ندارم که به شما بدهم. گفتم: من هم باقی مانده پول را نمی خواهم. دختر به آسمان نگاه کرد، مراد عا نمود و رفت. پس اجناس را در گاری گذاردم و چون کرایه را نداشت بدهد از خودم دادم و به خانه اش رفت.

روزی با خود گفتم که به دوستم حاج علی آقا علاقه بند که از ثروتمندان تهران است حالم را بگویم و مقداری پول از او بگیرم.

صبح زود به شمیران رفتم و دو من سیب به عنوان هدیه خریدم به امامزاده قاسم رفتم و درب باغ او را زدم، باغبان آمد سیب را دادم و گفتم به حاجی بگویند حسین ورشوچی است. چون باغبان رفت، به خود آمدم و خود را ملامت کردم که چرا رو به خانه مخلوقی آورده و به امید غیر او حرکت کرده ام؟ فوراً پشیمان شده، فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاک ها

به سجده و گریه مشغول شدم پی در پی توبه و از پروردگار خود طلب آمرزش می نمودم.

چون خواستم به شهر برگردم، از راهی که احتمال نمی رفت خدمتکاران حاجی مرا ببینند برگشتم و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد، تا نزدیک ظهر به مغازه نرفتم. وقتی که مطمئن شدم که دیگر کسی از خدمتکاران حاجی را نمی بینم، به مغازه آمدم. شاگردان مغازه ام گفتند: تا کنون چندین مرتبه خدمتکاران حاج علی آقا آمدند و تو نبود. بلافاصله خدمتکار او آمد و گفت شما صبح آمدید، چرا برگشتید؟ همین حالا حاجی منتظر شما است. گفتم: اشتباه شده است. رفت پسر حاجی آمد و گفت: پدرم منتظر شما است. گفتم: من با ایشان کاری ندارم. بالاخره رفت پس از ساعتی دیدم خود حاجی در حالی که بیمار است، با عصا آمد و گفت: چرا صبح برگشتی حتماً کاری داشته ای بگو ببینم حاجت تو چیست؟ من مشکل خود را پنهان کردم و گفتم: اشتباه شده است. خلاصه حاجی با قهر و غیظ برگشت. چند روز بعد، هنگام ظهر در خانه نان و انگور می خوردم؛ یکی از تجار که دوست من بود، وارد شد و گفت: مقداری خشت لعاب ورشو دارم که به کار تو می خورد و مدتی است انبار منزل را اشغال کرده است. گفتم: نمی خواهم، اما او آن کالا را به همان قیمتی که خود خریده بود، به طور نسبی، به قیمت هر خشت هفده تومان، به من فروخت. عصر همان روز، تمام آنها را که بیش از هزار خشت بود، به انبار مغازه ام آورده انبار مغازه ام پر شد. فردای آن روز یک خشت را برای نمونه به کارخانه ورشو سازی بردم. گفتند: این کالا مدتی است که در بازار نایاب شده است، و آن را به قیمت خشتی پنجاه تومان از من خریدند. من تمام بدهی خود را

پر داختم. سرمایه جدیدی نیز تشکیل دادم و شکر خدای را به جا آوردم.^(۱)
 این داستان و نظایر آن به ما می فهماند که اولاً دستگیری از مستمندان
 حتی اگر کافر ذمی باشد، تا چه رسد به مؤمن و دوست خدا و ائمه
 اطهار علیهم السلام، در زندگی انسان بسیار مؤثر است. و ثانیاً شخص موحد هنگام
 گرفتاری نباید به غیر خدا امید داشته باشد و بداند که اگر از غیر او برید و
 به او چسبید به بهترین وجهی کارش را درست خواهد فرمود.

کار خودگر به خدا باز گذاری حافظ

ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

آثار معنوی و اخروی صدقه و انفاق

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«من أطلع مؤمناً حتى يشبعه لم يدر أحد من خلق الله ماله من الاجر في
 الآخرة، و لا ملك مقرب و لا نبي مرسل الا الله رب العالمين...»
 «هر کس مؤمنی را سیر کند، هیچ کس نمی داند که خداوند در آخرت چه اجری
 را به او خواهد داد حتی ملائکه های مقرب و پیغمبران نیز نمی دانند. تنها الله رب
 العالمین می داند.»

سپس فرمود: از اسباب آمرزش، طعام دادن به مسلمان گرسنه است و
 این آیه را تلاوت فرمود:

«او إطعام فی یوم ذی مسغبة* یتیماً ذا مقربة* او مسکیناً ذا
 مقربة».^(۲)

۱- همان، داستان ۷۷.

۲- اصول کافی: ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب اطعام المؤمن، حدیث ۶.

«کسی از عقبه‌های سخت قیامت می‌گذرد که در روزهای قحطی و سختی افرادی را طعام دهد؛ که از آن جمله خویشاوندان یتیم و بی‌سرپرست و یا مستمندان خاک‌نشین و بیچاره است.»

اقسام صدقات

ابن فهد حلی رحمته الله در کتاب عدة الداعی پس از بیان روایاتی در فضیلت صدقه می‌گوید: صدقه، بر پنج قسم است:
اول: صدقه مال که گذشت.

دوم: صدقه جاه و مقام و آن شفاعت است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله أفضل الصدقة صدقة اللسان. قيل: يا رسول الله و ما صدقة اللسان؟ قال: الشفاعة تفك بها الاسير، و تحقن بها الدم، و تجر بها المعروف الى أخيك، و تدفع بها الكريهة.»

«بهترین صدقه، صدقه زبان است. گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقه زبان چیست؟ فرمود: شفاعت، که به آن وسیله اسیری را آزاد کنی؛ و یا جان مؤمنی را حفظ کنی و نگذاری به ناحق کشته شود، و یا خیری را برایش بیاورد و شری را از او دور سازد.»

سوم: صدقه علم و تدبیر خوب است که همان مشورت می‌باشد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند:

«عن النبي صلی الله علیه و آله: تصدقوا على اخیکم بعلم یرشده و رأی یسده.»

«به برادر دینی خود صدقه بدهید به علمی که هدایت شود و تدبیری که کارش را محکم گرداند.»

چهارم: صدقه زبان به معنی اصلاح بین افراد و رفع اختلاف و نگرانی از

آنها. خداوند می فرماید:

«قال الله تعالى: لاخير في كثير من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس»^(۱).

«در بسیاری از سخنان درگوشی این مردم خیری نیست مگر آنکه امر به پرداخت صدقه یا انجام کار نیکی بکند یا بین مردم را اصلاح بنماید».

پنجم: صدقه علم می باشد و آن این است که علمش را در دسترس جویندگان و شایستگان علم قرار دهد.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

عن النبي ﷺ: «زكاة العلم تعليمه من لا يعلمه»^(۲).

«زکات علم این است که آن را به کسی که نمی داند، بیاموزی».

از امام صادق علیه السلام نیز روایت دیگری به همین بیان نقل شده است.

عن رسول الله ﷺ: «ثلاثة يشفعون الى الله يوم القيمة فيشفعهم: الأنبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء»^(۳).

۱- سوره نساء: ۴: ۱۱۴.

۲- عده الداعي، باب في عدم جواز رد الصدقة في المال و تقسيمها على خمسة أقسام، ص ۶۲ و ۶۳، حدیث ۱.

۳- بحار الانوار: ج ۲، باب ۸ از کتاب علم، ص ۱۵، حدیث ۲۹.

مجلس دهم

کسانی که دعای آنها اجابت می شود

- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پدرم می فرمود: پنج دعاست که از پروردگار تبارک و تعالی پوشیده نخواهد بود:
- ۱- دعای پیشوای عادل.
 - ۲- دعای مظلوم که خداوند فرموده است: هر چند با تأخیر، اما حتماً از طرف تو انتقام می گیرم.
 - ۳- دعای فرزند صالح برای پدر و مادرش.
 - ۴- دعای پدر صالح برای فرزندش.
 - ۵- دعای مؤمن پشت سر برادر مؤمنش که خدا می فرماید: برای تو همانند اوست. ^(۱)

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کان أبی علیه السلام یقول: خمس دعوات لایحجین عن الربّ تبارک و تعالی: دعوة الامام المقسط، ودعوة المظلوم یقول الله عزّ وجلّ لأنتقمن لک و لو بعد حین، ودعوة الولد الصالح لو لدیه، ودعوة الوالد الصالح لولده و دعوة المؤمن لآخیه بظہر الغیب فیقول: و لک مثله. (اصول کافی: ج ۴، کتاب الدعاء، باب من تستجاب دعوتہ، حدیث ۲)

یعنی آنچه را که برای برادر دینی خود درخواست نمودی، برای تو نیز همانند آن خواسته را برآورده نمودم. و در این مورد روایاتی است که آنها را نقل می‌کنیم:

روایت اول

عن الصادق عليه السلام قال: «إِنَّ دُعَاءَ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابٌ، وَ يَدْرُ الرِّزْقَ، وَ يَدْفَعُ الْمَكْرُوهَ».^(۱)
 «همانا دعا کردن شخص مؤمن پشت سر برادر مؤمنش مستجاب است و رزق و روزی را فراوان و بلاء را دور می‌کند».

روایت دوم

عن ابي عبدالله عليه السلام قال: مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِهِ فِدَعَا لَهُمْ، ثُمَّ دَعَا لِنَفْسِهِ، اسْتَجِيبَ لَهُ فِيهِمْ وَ فِي نَفْسِهِ».^(۲)
 «کسی که مقدم بدارد چهل برادر مؤمنش را در دعا کردن، که اول برای آنها دعا کند و بعد برای خود، این دعایش هم برای آنها و هم برای خودش مستجاب می‌شود».

روایت سوم

عبدالله بن سنان گفت: «عبدالله بن جندب را [که یکی از اصحاب خوب امام صادق عليه السلام است در عرفات] دیدم بر کوه صفا نماز می‌خواند در حالی که پیرمردی مسنّ بود، دعا می‌کرد و می‌گفت: «اللّهُمَّ فُلان بن فلان...» [و همینطور مؤمنان بسیاری را دعا می‌کرد] که به شمارش نمی‌آید. وقتی از

۱- بحار الانوار: ج ۹۳، باب الدّعا للاخوان بظهر الغیب، ص ۳۸۳.

۲- بحار الانوار: ج ۹۳، باب الدّعا للاخوان بظهر الغیب، ص ۳۸۳.

نماز فارغ شد به او گفت: ای عبدالله، هرگز جایگاهی بهتر از جایگاه تو ندیدم... برای بسیاری از برادرانت دعا می‌کنی اما نشنیدم که برای خودت چیزی بخواهی. در جوابم گفت: ای عبدالله، از مولایمان امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس پشت سر برادر [دینیش] دعا کند از عرش ندا می‌رسد که برای تو صد هزار برابر [از آنچه که دعا کردی] می‌باشد، و من دوست نداشتم که صد هزار برابر را رها کنم و فقط برای خودم دعا کنم که آن هم نمی‌دانم مستجاب می‌شود یا نه»^(۱).

روایت چهارم

از حمران بن اعین نقل است که گفت: «داخل شدم بر امام باقر علیه السلام و گفتم: به من سفارشی بفرما بید، حضرت فرمودند: (اول) تقوا داشته باش، و (دوم اینکه) مزاح نکن (منظور مزاح بی جهت و زیادی) که باعث می‌شود هیبت مرد از بین برود و آبرویش ریخته شود، و بر تو باد به اینکه پشت سر برادر (دینی ات) دعا کنی، به درستی که دعا کردن رزق را فراوان می‌کند. حضرت این مطلب را سه مرتبه فرمودند»^(۲).

روایت پنجم

«دعای شخص در حق برادرش در غیاب او از دعاهای دیگر زودتر به اجابت می‌رسد»^(۳).

۱- همان، ص ۳۹۱.

۲- عن حمران بن أعین قال: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ أَوْصِنِي! فَقَالَ: أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ إِيَّاكَ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ هَيْبَةَ الرَّجُلِ، وَ مَاءَ وَجْهِهِ، وَ عَلِيكَ بِالدَّعَاءِ لِأَخْوَانِكَ بظَهْرِ الْغَيْبِ فَإِنَّهُ يَهِيلُ الرِّزْقَ يَقُولُهَا ثَلَاثًا». همان، ص ۳۸۷.

۳- وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَسْرَعُ الدَّعَاءِ اجَابَةٌ دَعَاءِ غَائِبٍ لِعَائِبٍ». همان، ص ۳۸۷.

روایت ششم

«دعایی که اجابتش سریع تر و گشایش بیشتری دارد این است که مؤمن پشت سر برادر (دینی اش) دعا کند».^(۱)

و باز در همین باب در ضمن روایت بالا روایتی دیگر نقل می‌کنیم:
 «ابن ابی عمیر از زید نرسی نقل می‌کند: در عرفات نزد معاویه بن وهب^(۲) بودم که او در حال دعا کردن بود، وقتی به دعایش توجه کردم ندیدم که برای خودش حتی به کلمه‌ای دعا کند. و دیدم که برای اشخاصی دعا می‌کرد و اسم ایشان و پدرانشان را می‌برد، تا اینکه مردم از عرفات بیرون رفتند. پس به او گفتم ای پسر عمو از تو چیز عجیبی مشاهده کردم. گفت: چه چیز تو را به تعجب واداشته؟ گفتم: اینکه برادران دینی ات را بر خودت مقدم داشتی و مُدام به یاد دیگران بودی [و دعایشان می‌کردی] آن هم در این مکان. پس به من گفت: ای پسر برادر از این تعجب نکن؛ همانا از مولایم و مولایت و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای که سید گذشتگان و آیندگان است (امام صادق علیه السلام) شنیدم و چشمم کور و گوشم کر باد و شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام نصیبم مباد اگر این را که می‌گویم نشنیده باشم، که حضرت فرمود:

کسی که پشت سر برادر مؤمنش دعا کند ملکی از آسمان دنیا ندا می‌دهد: ای بنده خدا برای تو صد هزار برابر است از آنچه دعا می‌کنی، و از

۱- عن أبي جعفر عليه السلام قال: «أوسع دعوة وأسرع اجابة دعوة المؤمن لأخيه بظهر الغيب». همان.

۲- معاویه بن وهب یکی از روایان ثقات امام صادق و امام باقر علیهم السلام می‌باشد که در کتب فقهی و کتب معتبره روایی فقها از قول ایشان روایات زیادی نقل می‌کنند و همچنین جناب ابن ابی عمیر نیز یکی از موثقین بسیار خوب حضرت صادق علیه السلام می‌باشد.

آسمان دوم به آن شخص ندا می‌رسد: ای بنده خدا برای تو دویست هزار برابر از آنچه دعا می‌کنی می‌باشد و از آسمان سوم ندا می‌رسد ای بنده خدا برای تو سیصد هزار برابر می‌باشد، از آسمان چهارم ندا می‌رسد ای بنده خدا برای تو چهارصد هزار برابر می‌باشد. از آسمان پنجم ندا می‌رسد ای بنده خدا برای تو پانصد هزار برابر می‌باشد، و از آسمان ششم ندا می‌رسد ای بنده خدا برای تو ششصد هزار برابر می‌باشد، و از آسمان هفتم ندا می‌رسد ای بنده خدا برای تو هفتصد هزار برابر از آنچه که دعا کردی می‌باشد، سپس خدای تبارک و تعالی به آن شخص ندا می‌کند: ای بنده خدا! من غنیی هستم که فقیر نمی‌شوم، برای تو هزار هزار برابر از آنچه که دعا کردی می‌باشد. پس معاویه بن وهب خطاب به آن شخص می‌گوید: ای پسر برادر، کدامیک از این دو تعجب آورتر است، اینکه من برای خودم دعا کنم یا اینکه پشت سر برادر دینی ام دعا کنم»^(۱).

در اینجا برای توضیح روایات قبل در ابتدا به ذکر چند روایت و حکایت و در آخر مفصلاً به توضیح و تفسیر آنها می‌پردازیم.

حکایت

نقل شده که شخص صالحی در مسجد بعد از نماز برای برادران مؤمنش دعا می‌کرد. هنگامی که از مسجد بیرون آمد فهمید که پدرش فوت کرده. بعد از کفن و دفن پدر، ارث او را بین برادرانش که در حقیقت دعا کرده بود تقسیم نمود. گفتند این چه کاری است که می‌کنی؟ گفت: من در مسجد [از خدا] برای ایشان بهشت را [که باقی است] خواستم، حال نسبت به [این

پول [فانی در حق آنها خسیس باشم؟] این حکایت روایات قبل را روشن و تفسیر می‌کند).

روایت

محمد بن جمهور روایت می‌کند: «نجاشی مردی دهقان^(۱) و حاکم اهواز و شیراز بود. یکی از کارمندانش به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن است و فرمان بردن از شما را عقیده دارد، اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه‌ای بنویسید. امام صادق علیه السلام نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، برادرت را مسرور کن تا خدا تو را مسرور کند».

او نامه را گرفت و زمانی که نجاشی در مجلس عمومی نشست بود نزد او آمد. وقتی که خلوت شد نامه را به او داد و گفت: این نامه امام صادق علیه السلام است. نجاشی نامه را بوسید و روی دیده گذاشت و گفت: حاجت چیست؟ گفت: در دفتر شما خراجی بر من است. نجاشی گفت: چه مقدار است؟ گفت: ده هزار درهم. نجاشی دفتردارش را خواست و به او گفت: بدهی این شخص به اضافه مالیات سال آینده‌اش به حساب من. بعد رو کرد به حامل نامه و گفت: برادر، آیا مسرورت کردم؟ او گفت: بله فدایت شوم. بعد دوباره دستور داد که لباس‌های فاخری که مخصوص خودش بود آماده کردند و به او داد و گفت: مسرورت کردم؟ او هم گفت: آری فدایت شوم مسرورم کردی. همینطور چیزهای باارزش خود را از جمله همان فرشی که رویش نشسته بود (چون روی آن فرش نامه امام علیه السلام به دستش رسیده بود) آورد و

۱- دهقان: کدخدا، استاندار.

به آن شخص داد و دوباره گفت: آیا مسرورت کردم؟ او نیز گفت: خدا خیرت بدهد! مسرور شدم. سپس به او گفت: از این به بعد حوائج را نزد خودم بیاور.

آن شخص آمد نزد امام علیه السلام و قضا یا را برای ایشان همانطور که بود نقل کرد. صورت حضرت در آن حال چنان بشاش و خوشحال شد که آن شخص گفت: آقا شما هم خوشحال شدید؟ امام فرمودند: او، نه من را بلکه پیغمبر را خوشحال کرد، بلکه خدا را خوشحال کرد.^(۱)

روایت

علامه مجلسی نقل می‌کند: «ابراهیم جمّال» که یکی از شیعیان امام موسی بن جعفر علیه السلام بود روزی خواست خدمت «علی بن یقطین»^(۲) برسد، چون ابراهیم ساربان بود و علی بن یقطین وزیر بود و به حسب ظاهر شأن ابراهیم نبود که بر علی وارد شود، لذا دربان‌ها او را راه ندادند. اتفاقاً در

۱- اصول کافی، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث ۹، ص ۲۷۳.
 ۲- «علی بن یقطین بن موسی کوفی، بغدادی» از شیعیان مخلص و یاران نزدیک امام کاظم علیه السلام به شمار می‌رفت و روایات او نزد فقها و محدثین مورد قبول است. ایشان به طور مخفیانه به پیشنهاد حضرت امام کاظم علیه السلام وزیر هارون الرشید یعنی شخص دوم مملکت بود و در حال استتار گام‌های مؤثری در جهت تعالی پیروان ائمه اطهار علیهم السلام برداشت و مشکلات آنان را برطرف می‌کرد. تا آنجایی که جملات زیادی از امام موسی بن جعفر در مدح این ولی خدا نقل شده که به دو جمله آن بسنده می‌کنیم: داوود رقی می‌گوید: روز عید قربان خدمت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم آن حضرت فرمود: وقتی که در موقف بودم، هیچ کس در دلم نگذشت مگر «علی بن یقطین» که وی همواره با من بود و از نظرم نرفت تا اینکه از آنجا رفتم. اسماعیل بن مرار روایت کرده است: وقتی که امام موسی بن جعفر به عراق آمد «علی بن یقطین» آن بزرگوار را زیارت کرد و از حال خود نزد آن حضرت شکایت کرد و اجازه خواست که از مقام خود کناره‌گیری کند و به آن حضرت گفت: آیا وضع مرا و آنچه می‌کشم نمی‌بینی؟ امام فرمود: ای علی، خدای متعال اولیایی (دوستانی) در کنار طرفداران ستمکار دارد که به وسیله آنها از دوستان خود آزار و ستم ظلم را برطرف می‌کند و تو از آنها ای علی! (اختیار معرفة الرجال، ص ۷۳۱)

همان سال علی بن یقظین به حجّ مشرف شد. در مدینه خواست خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه ندادند. روز دوم، در بیرون خانه، علی بن یقظین حضرت را ملاقات نمود [با وجودی که اگر مأموران دولت متوجه ملاقات او با امام می شدند، اعدامش حتمی بود] و سپس خدمت حضرت عرض کرد که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟

امام فرمود: به دلیل اینکه برادرت ابراهیم جمّال را به حضور نپذیرفتی، من از ورود تو مانع شدم و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد مگر آنکه ابراهیم جمّال از تو بگذرد.

علی گفت: مولا و سرور من، این چطور ممکن است، من در مدینه هستم و او در کوفه!!

امام فرمود: چون شب شد به تنهایی به قبرستان بقیع برو بی آنکه کسی از یارانت بداند، در آنجا اسب اصیلی زین کرده خواهی دید که آماده است، همان اسب تو را به کوفه خواهد رسانید.

علی بن یقظین شب به بقیع آمد و بر آن مرکب سوار شد بعد از مدّت کمی آن اسب او را در کوفه به در خانه ابراهیم جمّال رسانید. علی درب خانه ابراهیم را زد و گفت: من علی بن یقظین هستم. ابراهیم از درون خانه صدا زد: علی بن یقظین وزیر بر در خانه من چه می کند؟!

علی بن یقظین گفت: کار من بزرگ است، آنگاه اجازه گرفت و داخل شد، سپس گفت: ای ابراهیم، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده مگر آنکه تو مرا عفو کنی و ببخشی، ابراهیم گفت: خدا تو را ببخشد و پیامرزد.

علی بن یقظین گفت: من صورتم را روی زمین می گذارم تو پای خود را روی صورتم بگذار، ابراهیم گفت: این کار را نمی کنم، علی بن یقظین اصرار کرد که این کار را بکن، سرانجام ابراهیم جمّال پایش را روی صورت علی بن یقظین گذاشت و در این حال پیوسته می گفت: خدا یا شاهد باش. بعد، از خانه ابراهیم بیرون آمد و سوار آن اسب شد و همان شب به خانه امام موسی بن جعفر علیه السلام رسید، آن حضرت به او اجازه داد و از او قبول فرمود. ^(۱)

حکایت

حاج ملا ابوالحسن مازندرانی گفت: من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوا، مسمی به ملا جعفر بن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه ای که آن را «تیلک» گویند، وقتی که طاعون عظیم آمد که تمام بلاد را گرفت، اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالتی که او را وصی خود قرار داده بودند و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محلّ و مصرف نرسانده، او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید و چون حق تعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر ابو عبدالله الحسین علیه السلام شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله می کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است و آن شخصی که زنجیر به گردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه اش؛ چون مرادید به قصد من نزدیک آمد چون نزدیک رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است. تعجب کردم از حال او. خواست با من تکلم کند

۱ - بحار الانوار: ج ۴۸، باب معجزاته و استجابة دعواته، ص ۸۵.

و استغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند که تکلم کند. ثانیاً ملاً جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، او را کشیدند و نگذاشتند، تا سه دفعه. من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صیحه عظیمی کشیدم و بیدار شدم و از صیحه من یک نفر از علما که در نزدیک من خوابیده بود بیدار شد. پس من قصه خواب را برای او نقل کردم، و اتفاقاً این وقتی که من از خواب برخاستم وقت بازکردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود پس من به رفیقم گفتم خوبست مشرف شویم به حرم و زیارت کنیم و برای ملاً جعفر استغفار کنیم شاید حق تعالی بر او ترحم فرماید؛ اگر این خواب رؤیای صادقه باشد. پس به حرم مشرف شدیم و آنچه را قصد داشتیم به عمل آوردیم و از این مطلب قریب بیست سال گذشت و برای من از حال ملاً جعفر چیزی معلوم نشد، و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او به سبب تقصیر او در اموال مردم باشد. و بالجمله چون حق تعالی بر من به زیارت خانه اش منت نهاد و از اعمال حج فارغ شدیم، و مراجعت را به مدینه مشرفه موفق شدیم. مرا مرضی سخت عارض شد، به حدی که مرا از حرکت و راه رفتن باز داشت؛ پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شست و شو دهید و لباس هایم را عوض کنید و مرادوش گیرید و به روضه مطهره حضرت رسول ﷺ ببرید. پیش از آنکه مرگ مرا دریابد. پس رفقا آنچه گفته بودم را به جا آوردند و چون وارد روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند؛ چون به هوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم، آنگاه مرا بردند به طرف پشت نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که محل زیارت

آن مظلومه است، پس نشستیم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی بی خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبت شما به فرزندان امام حسین علیهم السلام و من مجاور قبر شریف آن حضرتم پس به حق آن بزرگوار که شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید؛ پس به جانب رسول صلی الله علیه و آله توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم، از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسم های آنها را یک ذکر می کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر، در این حال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم، حال منقلب شد، پس الحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او و عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را به حال بد دیدم و نمی دانم خوابم راست بوده یا از اضطغات احلام و خواب های پریشان بوده؛ به هر جهت آنچه ممکن بود از تضرع و دعا در حق او به جا آوردم، (با وجودی که خودش مریض و در حال مرگ بوده ولی در موقع دعا کردن به یاد برادر دینی اش بوده و خود را فراموش کرده و از خودش گذشته و با آن حال اضطرارش برای او دعا کرده) پس در خود حالت سبکی و خفتی دیدم، برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت زهرا علیها السلام برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در احد منزل کردیم، و چون وارد احد شدیم و شهدای آنجا را زیارت کردیم خوابی دیدم، در خواب ملا جعفر رفیق خود را دیدم به هیئت خوبی جامه های سفید در تن دارد و عمامه با حنک بر سر دارد و عصایی در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: «مَرَحَباً

بِالْأُخُوَّةِ وَالصَّدَاقَةِ»^(۱)؛ شایسته است که رفیق بار رفیق خود چنین کند که تو با من کردی. من در این مدّت در تنگی و بلا و شدّت و محنت بودم پس تو از روضه مطهره بیرون نیامدی مگر آنکه مرا از آن گرفتاری‌ها خلاص کردی و الآن دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند به حمام و پاکیزه کردند مرا از قذارت و کثافت، و حضرت رسول ﷺ این جامه‌ها را برای من فرستاده و حضرت صدیقه علیها السلام این عبا را برای من مرحمت فرموده و امر من به حمد الله به خوبی و عافیت منجر شد، و من آمدم برای مشایعت تو آنکه بشارت دهم تو را، پس خوشحال باش که به سلامت برمی‌گردی به سوی اهل خود و آنها هم سالم می‌باشند. پس بیدار شدم شکرگویان و خوشحال.^(۲)

حکایت

و نیز در دارالسلام است که شیخ اجلّ اورع جناب حاج ملا علی از والد ماجدش جناب حاج میرزا خلیل تهرانی رحمته الله نقل فرموده که:
من در کربلای معلّا بودم و مادرم در طهران؛ پس شبی در خواب دیدم که مادرم به نزد من آمد و گفت ای پسر من مُردم و مرا آوردند به سوی تو و بینی مرا شکستند؛ پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از این خواب چندی نگذشت که کاغذی آمد از بعض اخوان که نوشته بود: والدهات وفات کرد، جنازه‌اش را به نزد شما فرستادیم. چون جنازه کش‌ها آمدند گفتند: جنازه والده شما را در کاروانسرای نزدیک ذی الکفل گذاشتیم چون گمان کردیم که شما در نجف می‌باشید. پس من صدق خواب را فهمیدم

۱- آفرین به این برادری و دوستی.

۲- منازل الآخرة، فصل سوم، ص ۴۹.

ولکن متحیر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود: بینیم را شکستند، تا اینکه جنازه‌اش را آوردند. کفن را از روی او گشودم دیدم بینی او شکسته شده سبب آن را از حاملین آن پرسیدم گفتند: ما سببش را نمی دانیم جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوت‌های دیگر گذاشته بودیم. قاطرها با هم لگدکاری کردند و جنازه را افکندند به زمین، شاید در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده است و دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی دانیم. پس من جنازه مادرم را آوردم حرم جناب ابی‌الفضل علیه السلام و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم: ای ابوالفضل! مادر من نماز و روزه‌اش را نیکو بجانیاورده، الحال دخیل تو است پس برطرف کن از او اذیت و عذاب را و بر من است به ضمانت تو ای سید من که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم. پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد. مدتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و غوغایی بر در خانه من است. از خانه بیرون شدم ببینم چیست؟ دیدم مادرم را بر درختی بسته‌اند و تازیانه بر او می‌زنند. گفتم: برای چه او را می‌زنید، چه گناهی کرده؟ گفتند: ما از جانب حضرت ابوالفضل علیه السلام ما موریم که او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد.^(۱) من داخل خانه شدم و آن پولی که طلب می‌کردند آوردم، به ایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم و به منزل بردم و مشغول به خدمت او شدم. پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت؛ پس من آن مبلغ را برداشتم و بردم خدمت

۱ - لازم به توضیح است که این مطلب را در خواب می‌خواستند به این شخص بفهمانند و گرنه حضرت ابوالفضل علیه السلام بزرگوارتر از آن هستند که امر به زدن پیرزنی بفرمایند.

سید اجلّ آمیرزا سید علی، صاحب کتاب «ریاض» علیه السلام و گفتم: این پول پنجاه سال عبادت است، مستند عیم لطف فرموده برای مادرم بدهید.^(۱) این عملی که آن شخص برای مادرش انجام داد هم، یک نوع دعا می‌باشد.

این حکایات و روایات تفسیر همان روایتی است که می‌فرمود: «هرکس برای برادر دینی اش دعا کند هزار هزار برابر آنچه که دعا کرده نصیب خودش می‌شود». و از این حکایات و روایات متوجه می‌شویم که به صرف دعا کردن و به لقلقه زبان نمی‌باشد که مثلاً بگوییم: «خدا یا به فلانی فلان چیز را عطا بفرما» تا در عوضش برای خودمان هم یک میلیون برابر به اجابت برسد. دعا کردن به زبان که کاری ندارد، بلکه باید ببینیم چقدر می‌توانیم برای آن شخص که برایش دعا کرده ایم از خودگذشتگی کنیم و از خودمان مایه بگذاریم تا بتوانیم واقعاً به او نفعی رسانده باشیم. کسی که می‌گوید: امام زمان کجایی تا فدایت شوم، تا خاک کف پایت شوم! او باید واقعاً آماده باشد تا به آنچه گفته عمل کند. و اگر فهمید که شخصی محب و دوستدار امام زمان (عج) است و متوجه شد که او یک مؤمن واقعی است، پس باید خاک کف پای او هم بشود. مثلاً جوان‌های صاف و ساده‌ای که حاضرند همه چیزشان را برای امام زمان (عج) تقدیم کنند، مسلماً اینها هم مرتبط به امام زمان (عج) هستند پس باید خاک کف پای آنها هم باشد. اگر می‌گوید: ای امام زمان (عج) قربانت شوم فدایت شوم، شما چه می‌خواهید تا در راه شما تقدیم کنم؟ خُب اگر راست می‌گوید و می‌خواهد تقدیم

۱- منازل الآخرة، فصل سوم، ص ۵۲.

حضرت صاحب (عج) بکند، بدهد به این جوان‌هایی که محبت امام زمان (عج) را دارند، مگر چه فرقی دارد؟! مانند همان شخصی که مرتب می‌گفت: امام زمان (عج)، قربانت شوم پس چرا ظهور نمی‌کنی؟ پس کی می‌آیی؟ مشغولِ گفتنِ همین حرف‌ها بود که مکاشفه‌ای برایش پیش آمد و امام زمان (عج) حاضر شدند، بلافاصله شخص آمد که به دست و پای حضرت بیافتد که حضرت فرمودند: اینطور که نمی‌شود، اول، این خانه‌ای که در آن می‌نشینی مالِ فلانی است. برو بده به صاحبش و فلان مقدار پولی که داری متعلق به فلانی است، برگردان به صاحبش و همینطور فلان چیز و فلان چیز، تا اینکه آن شخص دست روی گوشش گذاشت و فریاد زد آئی دزد، ای دزد... درست است که این داستان خنده دار به نظر می‌رسد، ولی واقعاً حالِ بعضی اشخاص همینطور است و هرکسی باید خودش حسابِ خودش را بکند و خودش را امتحان کند.

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«اربعة لا تردّ لهم دعوة حتى تفتح لهم ابواب السماء و تصير الى العرش: الوالد لولده و المظلوم على من ظلم و المؤتمر حتى يرجع و الصائم حتى يفطر»^(۱).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: چهار طایفه هستند که دعای آنها ردّ نمی‌شود و درهای آسمان برای آنها باز است تا به عرش برسند:

۱- دعای پدر برای فرزندش.

۲- دعای مظلوم بر علیه کسی که به او ظلم کرده.

۱- همان، حدیث ۶.

۳- دعای حاجی تابازگردد.

۴- دعای روزه‌دار تا افطار کند.

اجابت دعای مادر

روزی حضرت موسی علیه السلام در ضمن مناجات پروردگار خود، عرض کرد: خدایا! می‌خواهم همنشین خود را در بهشت بشناسم. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و عرض کرد: یا موسی فلان قصاب در فلان محله، همنشین تو در بهشت خواهد بود.

حضرت موسی علیه السلام به دکان قصاب آمد، دید جوانی شبیه شبگردان مشغول فروختن گوشت است. شامگاه که شد، جوان مقداری گوشت برداشت و به سوی منزل روان گردید. موسی از پی او رفت تا به منزلش رسید و به او گفت: مهمان می‌خواهی؟

جوان گفت: خوش آمدید و او را به درون خانه برد. حضرت موسی علیه السلام دید جوان غذایی تهیه کرد، آنگاه زنبیلی از سقف به زیر آورد و پیرزنی بس فرتوت و کهنسال را از درون زنبیل خارج کرد؛ او را شستشو داد، غذایش را با دست خود به او خوراند، موقعی که خواست زنبیل را به جای اول بیاویزد، پیرزن زمزمه نامفهومی نمود.

آنگاه جوان برای حضرت موسی علیه السلام غذا آورد و بایکدیگر غذا خوردند. حضرت پرسید: حکایت تو با این پیرزن چگونه است؟ عرض کرد: این پیرزن، مادر من است؛ چون توانایی ندارم که کنیزی برای او بخرم، ناچار خودم کمر به خدمت او بسته‌ام. حضرت پرسید: آن کلماتی که بر زبان جاری کرد چه بود؟ جوان گفت: هر وقت او را شستشو می‌دهم و غذا

به او می خورائیم می گوید:

«غفر الله لك و جعلك جليس موسى يوم القيامة في قبته و درجته».

«خداوند تو را ببخشد و در بهشت همنشین حضرت موسی و هم درجه با او

نماید».

موسی عليه السلام فرمود: ای جوان! به تو بشارت می دهم که خداوند عای او را در باره ات مستجاب گردانیده است. جبرئیل به من خبر داد که تو در بهشت همنشین من هستی.^(۱)

این حکایت را هم بشنوید تا بعد بگوئیم علت اجابت دعای پدر و مادر درباره فرزند چیست:

نفرین پدر بر فرزندش

بر سینه فضل بن یحیی بر مکی برّصی^(۲) پدید آمد بسیار رنجیده خاطر گشت و گرما به رفتن را به شب انداخت تا کسی مطلع نشود؛ پس ندیمان را جمع کرد و گفت: امروز در عراق، خراسان، شام و پارس کدام طبیب از همه ماهر تر و مشهور تر است؟ گفتند: جاثلیق که در شیراز است. پس فضل شخصی را فرستاد و حکیم جاثلیق را از پارس به بغداد آورد. هنگامی که با او در تنهایی و خلوت نشست، برای امتحان جاثلیق، به او گفت: پای من دچار سستی و ناتوانی شده است، چه باید کرد؟ جاثلیق گفت: باید از همه لبنیات و ترشی ها پرهیز کنی و آب نخود بخوری و از گوشت مرغ یکساله و حلوا و زرده تخم مرغ را با انگبین تهیه کنی و بخوری. چون ترتیب این غذا

۱- پند تاریخ ۱: ۶۸.

۲- برّص یعنی پیسی.

نظام پذیرد، آنگاه تو را مداوا نمایم. فضل گفت: چنین کنم. پس فضل بر عادت همیشه از تمام آن چیزها خورد و هیچ پرهیز نکرد. روز دیگر که جاثلیق آمد قاروره خواست و آزمایش نمود، رویش برافروخت و گفت: من نمی توانم تو را معالجه کنم زیرا تو را از تمام ترشی ها و لبنیات نهی کرده ام و تو پرهیز نکرده ای. بنابراین معالجه من مؤثر واقع نمی شود.

پس فضل بن یحیی بر مهارت او آفرین گفت و بیماری خویش را با او در میان نهاد و گفت: تو را بدین مهم خواندم و این امتحانی بود که کردم. جاثلیق به معالجه وی پرداخت و آنچه لازم بود انجام داد، اما معالجه وی هیچ فایده نداشت. حکیم جاثلیق بر خویش همی پیچید که این چندان کار نبود که اینقدر به درازا کشید، تا روزی با فضل بن یحیی نشسته بود گفت: ای فضل آنچه معالجت بود، کردم هیچ اثری نکرد. شاید پدرت از تو ناخشنود است، پدر را خشنود کن تا من بیماری تو را از بین ببرم. فضل آن شب برخاست و نزد یحیی رفت و در پای او افتاد و رضای او بطلبید و پدر پیر وی از او خشنود گشت.

جاثلیق او را با روش پیشین مداوا نمود. به زودی، فضل شفای کامل یافت. پس فضل از جاثلیق پرسید که تو چگونه فهمیدی که سبب بیماری من ناخشنودی پدر است؟ جاثلیق گفت: من هر معالجه ای که لازم بود، انجام دادم اما سود نداشت. گفتم باید یک مانع معنوی در میان باشد. نگریستم که تو به افراد بسیاری صدقه و بخشش و هدیه می دهی و خبر یافتم که پدرت از تو بیازرده و میان تو و او درگیری و اختلاف وجود دارد پس دانستم که بهبود نیافتن تو، از آن سبب است و اندیشه من خطا نبود.

سپس فضل بن یحیی جاثلیق را توانگر کرد و به پارس فرستاد.^(۱)
 «مَنْ نَظَرَ إِلَى الْوَالِدِيهِ نَظَرَ مَا قَبِتَ وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ»
 «کسی که به خاطر ظلمی که پدر و مادرش به او کرده اند، نگاه خشمناک به آنها
 نماید، خداوند نمازش را قبول نمی کند».
 منظور از قبول نماز، همان چیزی است که موجب صعود شخص در
 عالم معنا می شود.

عمر قاتل پدر

متوکل عباسی دشمنی شدیدی با فرزندان علی علیه السلام داشت و هفده مرتبه
 مرقد مطهر حضرت ابا عبدالله علیه السلام را خراب کرد. در زمان او سادات و
 علویین مخصوصاً آنهایی که در مدینه بودند بسیار به سختی زندگی
 می کردند. متوکل اگر می شنید کسی علی علیه السلام را دوست دارد دستور می داد
 اموال او را بگیرند و خانه او را ویران کنند.

یکی از ندیمان او تقلید مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام می کرد، به این شکل
 که بالشی زیر پیراهنش پنهان می نمود و سر خود را برهنه می کرد و جلوی
 سرش مو نداشت آنگاه می رقصید و نوازندگان می زدند و می خواندند:
 «قد أقبل أصلع البطين، خليفة المسلمين» و متوکل پلید شراب می خورد و
 می خندید.

روزی در حال اشتغال به همین کار، فرزند متوکل حضور داشت. پس از
 مشاهده، با تهدید اشاره کرد که خودداری کند؛ او هم از ترس ایستاد.
 متوکل پرسید: چرا ایستادی؟ جریان را به او گفت. منتصر (فرزند متوکل)

۱- پند تاریخ ۱: ۷۰.

گفت: آن کسی که این سگ تقلید او را می‌کند و مردم می‌خندند، پسر عموی تو است و بزرگ خانواده ماست و به او فخر می‌کنیم، گوشت او را بخور ولی به چنین سگ صفتی مده! متوکل به نوازندگان گفت: بنوازید و این شعر را بخوانید (شعری را به صورت دشنام ساخت و دستور نواختن داد).

از این جا منتصر کینه پدر را در دل گرفت و در باب کشتن او با ابو عبیده که استادش بود مشورت کرد. استاد گفت: کشتن چنین شخصی واجب است ولی کسی که پدر را بکشد عمرش کوتاه است.

منتصر متوکل را برای جسارت‌هایی که به امیرالمؤمنین علی ع می‌کرد، کشت.

از محمد بن سهل نقل شده که در ایام خلافت منتصر روزی نگاهم به فرشی که در زیر پای او پهن بود افتاد، دیدم اطراف آن عکس‌های پادشاهان تصویر شده و با خط فارسی در زیر هر عکس نام صاحب آن را نوشته‌اند. در طرف راست آن فرش صورت پادشاهی را دیدم که بر سر تاجی دارد و گویا سخن می‌گوید.

خطی را که پهلوی آن نوشته بودند خواندم، نوشته بود: این صورت شیرویه قاتل پدر خویش خسرو پرویز است که شش ماه پیش سلطنت نکرد و از آن پس صورت‌های سلاطین دیگر را مشاهده کردم تا منتهی شد نظرم به طرف چپ آن فرش، که صورت پادشاهی بود و خط مخصوص آن را خواندم، چنین نوشته بود: این صورت یزید بن ولید بن عبدالملک است که مدت سلطنتش شش ماه بوده از این که این دو صورت در طرف راست و چپ بساط منتصر که او نیز قاتل پدر خود بود، واقع گردیده بود، بسیار تعجب کردم و در ذهن من گذشت که مبادا مدت سلطنت منتصر نیز شش ماه

شود و همین طور هم شد.^(۱)

با توجه به اینکه متوکل شخصی پلید و بلکه از جمله خبیث ترین پادشاهان عباسی بود و منتصر که او را کشت به خاطر جسارتی بود که به مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرده بود، اما اثر وضعی قتل والدین هر چند که آن قتل، به حق باشد کوتاه شدن عمر است. چنانچه عدم رعایت حقوق آنان و بی احترامی به آنها باعث سختی و تنگدستی و گرفتاری های گوناگون می شود.

پس وای به حال کسی که پدر و یا مادر خود را به ناحق آزار و اذیت کند تا آنجا که آنها را بکشد. در روایت از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«هر عمل نیکی که انسان انجام می دهد، درجه بالاتری هم دارد تا آن که شخص در راه خدا کشته شود که عملی بهتر از آن نیست؛ و هر کس کار بدی انجام دهد، بدتر از آن هم خواهد بود؛ تا این که شخص پدر یا مادر خود را بکشد که بدتر از آن چیزی نیست.»^(۲)

و اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«ما چیزی را نمی شناسیم که موجب زیاد شدن عمر شود مگر صله رحم، تا این اندازه که شخص سه سال به عمرش مانده پس صله رحم می کند، سی سال به عمرش اضافه گردیده و عمر وی سی و سه سال می شود و کسی که عمرش سی سال است قطع رحم می کند، سی سال از عمرش کم می شود و عمر وی سه سال می شود.»^(۳)

۱- پند تاریخ ۱: ۷۲.

۲- اصول کافی، جلد دوم، باب العقوق، حدیث ۴.

۳- عن اسحاق بن عمار قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: ما نعلم شيئاً يزيد في العمر إلا صلة الرحم حتى أن

و آشکار است که مهم ترین قطع رحم، اذیت و آزار به والدین است. توجه به این امر آن قدر اهمیت دارد که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «پدرم به شخصی نگاه کرد در حالی که پسرش همراه او راه می رفت و به بازوی پدر خود تکیه کرده بود. آن پسر مورد غضب پدرم واقع گردید و تا زنده بود با او سخن نگفت»^(۱).

عمّار بن حیّان می گوید: به امام صادق علیه السلام خبر دادم که پسر ماسما عیال به من نیکی می کند. حضرت فرمود:

«دوستش می داشتم و حالا دوستیم نسبت به او زیادتر شد. و فرمود: روزی خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله مد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت که نظرش برایش به وی افتاد اظهار سرور کرد و عیالی خود را گسترده تا بر آن بنشیند و با او صحبت می کرد و در رویش تبسم می نمود تا بلند شد و رفت. پس از وی برادرش آمد آن رسول خدا صلی الله علیه و آله با او آن گونه برخوردی که با خواهرش داشت نمود. به آن حضرت گفته شد: شما با خواهر این شخص برخوردی داشتید که با این شخص با آنکه مرد است نداشتید؟! فرمود: آن زن نسبت به پدر و مادرش بیش از این مرد نیکی می کند»^(۲).

و نیز نقل شده که حضرت زین العابدین علیه السلام با مادر خود بر یک سفره غذا نمی نشستند. خدمت ایشان عرض شد: شما که این همه به مادر تان احترام می گذارید چرا با ایشان در کنار یک سفره نمی نشینید؟ فرمود:

⇒ الرَّجُلُ يَكُونُ أَجْلُهُ ثَلَاثَ سِنِينَ فَيَكُونُ وَصُولًا لِلرَّحِمِ فَيَزِيدُ اللَّهُ فِي عَمْرِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَجْعَلُهَا ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَيَكُونُ أَجْلُهُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَيَكُونُ قَاطِعًا لِلرَّحِمِ فَيَنْقُصُهُ اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَيَجْعَلُ أَجْلَهُ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ. (اصول کافی: ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب صلة الرحم، حدیث ۱۱۷).

۱- عن أبي جعفر عليه السلام قال: «انَّ أباي نظر إلى رجل معه ابنة يمشي و الابن متكى على ذراع الأب، قال: فما كلمه أبي عليه السلام مقتلاً له حتى فارق الدنيا». (همان: ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب العقوق، حدیث ۸).

۲- همان: ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب البر بالوالدين، حدیث ۱۲.

می ترسم که سر یک سفره بنشینم و مادرم قصد لقمه‌ای کند و من آن لقمه را زودتر بردارم و همین مقدار موجب نگرانی مادرم شود و من خوش ندارم. زکریا بن ابراهیم نقل می‌کند: من نصرانی بودم، مسلمان شدم و حج کردم. خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و او را از اسلام خویش خبر دادم. حضرت علت اسلام آوردنم را پرسید و من جواب دادم و برایم دعا کرد و فرمود: هرچه می‌خواهی سؤال کن.

من گفتم: پدر و مادرم و اهل بیتم نصرانی هستند و مادرم نابینا است، من با آنها زندگی می‌کنم، آیا در ظرف‌های آنها خوراک بخورم؟ فرمود: گوشت خوک می‌خورند؟ گفتم: خیر، به گوشت خوک دست نمی‌زنند. فرمود: اشکالی ندارد به مادرت رسیدگی کن و به او نیکی کن و اگر وفات کرد امر تجهیزش را خودت به عهده بگیر و به کسی مگو که در نزد من آمدی تا مرا در منی ملاقات کنی، انشاء الله.

جوان می‌گوید: به منی آمدم و حضرت را در حلقه سؤال کنندگان دیدم. پس از آن به کوفه آمدم و به مادرم مهربانی کردم و غذا به او می‌خوراندم و سرش را شانه می‌زدم و خدمتش می‌کردم. مادرم گفت: پسر من تو قبل از این و هنگامی که نصرانی بودی این کار را نمی‌کردی، اما از هنگامی که داخل در دین اسلام شدی اینطور نیکی و مهربانی می‌کنی، مطلب چیست؟ گفتم: مردی از فرزندان پیامبر ما اینطور دستور داده. مادرم گفت: پسر من اینگونه سفارش به نیکی و مهربانی به پدر و مادر سفارش پیامبران است و این شخص پیامبر خدا است. گفتم: نه، پیامبر نیست ولی پسر پیامبر است و بعد از پیامبر اسلام پیغمبری نخواهد آمد. گفتم: پسر من این دین را به من عرضه کن که بهترین است. پس دین اسلام را به او عرضه داشتم و او

مسلمان شد و من به او آموختم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند و در شب عارضه‌ای برایش آمد و گفت: پسر من آنچه به من تعلیم دادی دوباره بگو. گفتم و او همه را گفت و وفات کرد. صبحگاه مسلمانان او را غسل دادند و من هم بر او نماز خواندم و در قبرش گزاردم»^(۱).
 پس ببینید که نیکی به پدر و مادر واجب است حتی اگر کافر باشند. و قرآن می‌فرماید:

«وإن جاهدك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفاً»^(۲).

«اگر آن دو (پدر و مادر) بکوشند که ندانسته چیزی را شریک من قرار دهی اطاعتشان مکن ولی در دنیا با آنها به شایستگی رفتار کن».

چنانچه شما فرزندان عزیز و جوانان مؤمن بتوانید به طور کامل به پدر و مادر خود احترام نمایید و سر و دست آنها را بوسه زنید، بسیاری از مشکلات دنیا و آخرت شما برطرف خواهد شد.

در روایت از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

«شخصی خدمت پیغمبر ص رسید و عرض کرد من دختری داشتم که بزرگش کردم. وقتی بالغ شد لباس‌های مزین به او پوشانیدم و او را آورده به چاهی انداختم و آخر کلامی که از او شنیدم این بود که گفت یا اَبَتَا (یعنی ای پدر) حال می‌خواهم بدانم کفّاره این گناه چیست؟ حضرت فرمود: آیا مادرت زنده است؟ عرض کرد: خیر. فرمود: آیا خاله‌ات زنده است؟ عرض کرد: بلی. فرمود: به او نیکی کن که به منزله مادرت خواهد بود و

۱- همان، حدیث ۱۱.

۲- سوره لقمان ۳۱: ۱۵.

نیکی به او کفّاره گناهت می شود. ابو خدیجه راوی حدیث می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه وقت این کار انجام گرفته؟ فرمود: در زمان جاهلیت و پیش از اسلام که دخترهایشان را می کشتند از ترس آنکه مبادا جنگی پیش آید و اسیر شوند و در قبیله دیگران بچه بیاورند»^(۱).
اگر پدر و مادر فرزندان را از جهاد منع کردند در صورتی که جهاد مستحب باشد بهتر است به جهاد نرود و با آنها بماند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! من میل به جهاد دارم و خوشحالم. امام علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: پس در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده هستی و در نزد خدا رزق و روزی داری و اگر در این راه مُردی، اجرت با خدا خواهد بود و اگر بازگشتی، از گناهان پاک می شوی، همانند روزی که از مادر متولد شدی. گفت: ای رسول خدا! من پدر و مادر پیری دارم که به من انس داشته و میل ندارند که به جهاد بروم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با پدر و مادرت باش! به خدایی که جان من به دست او است یک شبانه روز که آنها با تو مأنوس باشند از جهاد یک سال بهتر است»^(۲).

علّت این همه سفارش در روایات و در قرآن چیست؟ چرا خداوند می فرماید:

«و اعبدوا الله و لاتشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً»^(۳).

«خدا را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید».

۱- اصول کافی: ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ بالوالدین، حدیث ۱۸.

۲- «... فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ففرّ مع والدیک فوّ الّذی نفّسی یندیه لأنّسهما بک یوماً و لیلةً خیرٌ من جهادٍ سنّةً». (همان، حدیث ۱۰)

۳- سوره نساء ۴: ۳۶.

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^(۱).

«پروردگارت مقرر داشته است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید». پس از حکم به عبادت و بندگی و نهی از شرک و بت پرستی دستور به نیکی به پدر و مادر می‌دهد.

«وَبِرَّاءٍ بِوَالِدَيْكَ وَبِوَالِدَيْكَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»^(۲).

«و نسبت به مادرم به نیکوکاری و اداشته و سرکش و بدبخت قرار نداده است». معلوم می‌شود بی‌اعتنایی به پدر و مادر بلکه نیکی نکردن به آنها ستمگری و بدبختی است. این به خاطر شکرگزاری است؛ زیرا اولاً پدر و مادر واسطه فیض وجود انسان هستند و همان طور که شکر خداوند واجب است - چون خالق و بوجود آورنده ماست - شکر پدر و مادر هم واجب است چون واسطه در وجود هستند. و ثانیاً با آن همه زحماتی که مادر و پدر در راه فرزند و بزرگ کردن و پرورش او متحمل شده‌اند، هیچ‌گونه چشم داشت و اجر و مزدی از فرزند نمی‌خواهند و جز سعادت و خوشبختی او را نمی‌طلبند و واقعاً اگر انسان بخواهد تا اندازه‌ای از کرم و محبت خداوند نسبت به بندگانش آگاه شود و آن را لمس کند، به زحمات بی‌دریغ پدر و مادر از ایام طفولیت نظر کند و قبل از آن، نه ماه در شکم مادر. حال کسی که به پدر و مادر خود نیکی کند در حقیقت بندگی خداوند کرده و خدا را راضی نموده و مورد لطف خدا و اولیای او خواهد بود. از طرف دیگر، هنگامی که پدر یا مادر دعا می‌کند واقعاً از محبت و عشق به اولاد است و دعایی است خالصانه، دعای او جز صدق و حقیقت

۱- سوره اسراء ۱۷: ۲۳.

۲- سوره مریم ۱۹: ۳۲.

چیزی نیست. اینکه خداوند می فرماید:

«أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^(۱)

«بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را».

اگر کسی خواسته واقعی خود را از خدا بخواهد و از طرفی اسباب را نبیند یعنی مؤثر واقعی و کارآمد واقعی را بخواند، دعایش مقرون به اجابت است. کسی که در کشتی نشسته و موج های دریا اطراف او را احاطه کرده، و هر آن در خطر غرق شدن است و وسیله ای به جز خدایم ببیند، وقتی دعا می کند اولاً خواستش واقعی است، یعنی نجات را می خواهد و ثانیاً غیر از ذات لایزال پروردگار کس دیگر را نمی بیند.

حال می گوئیم هنگامی که پدر یا مادر خدا را می خواند و برای فرزندش چیزی می خواهد چون از روی محبت است، خالص است یعنی یک خواست واقعی است و همچنین حالت آنها، حالت اضطراب است؛ زیرا اگر خود او می توانست و یا راهی داشت آن را برای فرزندش انجام می داد پس دو شرط مهم اجابت دعا در پدر و مادر نسبت به اولاد موجود است و لذا در مظان اجابت دعا است. همچنان که اگر آزرده شوند و نفرین کنند و آه بکشند، دین و دنیای شخص را بسوزانند.

رسول خدا ﷺ بر بالین جوانی که در حال احتضار بود حاضر گردید، آن حضرت کلمه شهادت را به او تلقین فرمود، لکن جوان نتوانست بگوید. حضرت پرسید: آیا مادر داری؟ زنی که نزد او بود عرض کرد: بلی من مادر او هستم. فرمود: آیا بر او غضبناکی؟ گفت: آری، شش سال است با او حرف نزده ام. پس آن حضرت خواهش فرمود از او راضی شود. مادر به

۱- سورة غافر ۴۰: ۶۰.

خاطر آن حضرت از جوان درگذشت، زبان آن جوان به کلمه توحید باز شد. حضرت به او فرمود: چه می بینی؟ گفت: مردی سیاه و زشت روی و بدبوی مرا رها نمی کند. حضرت جمله ای یادش دادند که بگوید:

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اَعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ».

«ای خدایی که عمل کم را می پذیری و گناه زیاد را می بخشی! از من عمل اندک را قبول کن و گناه بسیار را ببخش.»

آنگاه عرض کرد: می بینم مردی سفید رنگ خوشروی و خوشبوی و خوش منظر رو به من آورد و هیولای مهیب اولی از من دور شده. فرمود: همان جمله را تکرار کن. پس از آن گفت: آن هیکل وحشت آور کاملاً محو گردید.^(۱)

بدان که حق رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ بر ما مسلمانان از حق پدر و مادر بیشتر است. از مولا امیرالمؤمنین ؑ نقل شده که فرمود: رسول خدا ﷺ به من فرمود:

«يَا عَلِيُّ اَلَا اَنِّي وَاَنْتَ اَبَوا هَذِهِ الْاُمَّةِ فَمَنْ عَقَبْنَا فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَيْهِ...».

«ای علی من و تو دو پدر این امتیم هرکس ما را ترک کند و بیازد بر او باد لعنت خدا. من و تو دو اجیر این امتیم هرکس مزد ما را (که محبت به اهل بیت است) ندهد لعنت خدا بر او باد.»

۱- آیت الله شهید دستغیب ؒ، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

مجلس یازدهم

دعا و شفاعت علمای ربّانی

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«سه طایفه هستند که در روز قیامت شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود: پیامبران، سپس عالمان و آنگاه شهیدان».^(۱)

خدای تعالی در سوره طلاق آیه ۱۲ می‌فرماید:

«خداست آن خدایی که هفت آسمان را و همانند آن زمین را خلق کرد و امر را در میان آسمان و زمین نازل فرمود تا شما علم پیدا کنید که خداوند بر هر چیزی قادر است و اینکه خداوند بر هر چیزی احاطه علمی دارد».

«قل هل یستوی الذّین یعلمون و الذّین لا یعلمون».^(۲)

«بگو ای پیغمبر آیا آنها که عالمند با آنان که عالم نیستند مساوی می‌باشند».

همچنان که در ابتدای آیه مذکور می‌فرماید:

۱- ان رسول الله ﷺ قال: «ثلاثة يشفعون الى الله يوم القيامة فيشفعهم: الأنبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء».
(بحار الانوار: ج ۲، کتاب العلم، حدیث ۲۹)

۲- سوره زمر ۳۹: ۹.

«آیا کسی که در ساعات شب در حال سجود و قیام به عبادت خدا مشغول است و از آخرت ترس داشته و امید به رحمت پروردگارش دارد با آن که شب و روز به کفر و عصیان مشغول است، یکسان است؟ بگو یا عالم یا جاهل برابر است.»

و همچنین در سوره فاطر می فرماید:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۱)

«تنها عالمان هستند که از خدا می ترسند.»

علماء به دو دسته تقسیم می شوند

اول: دانشمندان علوم تجربی.

دوم: عالمان دینی که عبارتند از: فقیهان، مفسرین، متکلمین و علماء اخلاق که علماء ربّانی و عارفان بالله نیز از همین دسته هستند. حال می گوئیم کدام یک از این دو دسته بیشتر علم به قدرت و احاطه حضرت احدیت پیدا کرده و از مقام خداوند ترس داشته اند؟ آثار و علامت هایی که در روایات برای عالمان ذکر شده، بیشتر بر عالمان کدام گروه تطبیق می کند؟

به طور قطع علوم تجربی برای هدایت انسان کافی نیست، بنابراین دانشمندان علوم تجربی در هر درجه علمی که باشند، نیازمند فقیه و عالم ربّانی هستند.

فقیهان و عالمان ربّانی نیز در امور مربوط به زندگی مادی خود مانند امور پزشکی و مهندسی - و نه امور جاویدان روحی و تجربی - نیازمند متخصصین علوم تجربی هستند.

۱ - سوره فاطر ۳۵: ۲۸.

دانشمندان علوم تجربی اگر خود را نیازمند فقیه و عالم ربّانی ندانند و به آنها مراجعه نکنند، پس به امام معصوم علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم رجوع نکرده‌اند، بنابراین رابطه‌ای با خداوند نداشته و طاغی هستند.

«انّ الانسان لیطغی أن رآه استغنی»^(۱).

«انسان اگر خود را بی‌نیاز ببیند، همانا طغیان خواهد کرد».

البته معلوم است که علم فقیه و عالم ربّانی از علوم امام معصوم است و علم آنها نیز از خدای تعالی است. هیچ کس چیزی از خود ندارد، همه از خدای تعالی است. خداوند است که بر هر چیز علم دارد و علم هر جا که باشد از آن خداوند است؛ چون علمش محدود نبوده و مطلق است. اگر شما بگویید این علم مال من است و ربطی به خداوند ندارد، علم خدا را محدود کرده و نسبت نقص به خداداده‌اید در حالی که خداوند هیچ نقصی نداشته و کمال مطلق است. اگر خداوند همه جا هست، از آنجا که خداوند اصل وجود هر موجودی است، هستی هر چیزی به خداوند بازگشت می‌کند، و از آنجا که علم از صفات ذات خداوند است پس علم هر کس هم به خدا بازگشت کرده، از اوست و به همین نسبت، قدرت و حیات، پس هیچ کس قدرتی از خود ندارد و هیچ کس علمی از خود ندارد حتی خاتم پیامبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام.

از مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده که فرمود:

«خدا یا تو عالمی و من جاهل، تو غنی هستی و من فقیر، تو زنده هستی و من

مرده، تو قوی و قدرتمندی و من ضعیف»^(۲).

۱- سوره علق ۹۶: ۶ و ۷.

۲- مفاتیح الجنان، باب سوم (زیارات)، اعمال فضل الفقر و الفقراء، مناجات حضرت امیر علیه السلام.

و از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:
«الفقر فخری»^(۱).

«یعنی افتخار من این است که در مقابل پروردگارم فقیرم بلکه هر چه دارم، از اوست».

معنی بنده این است که از خود چیزی نبیند و همه را از خدا ببیند همانطور که امام صادق علیه السلام به عنوان بصری فرمود: «حقیقت بندگی این است که خدا را مالک و مدبّر بدانی...».

خلاصه اینکه عالم ربّانی و فقیه عادل، خود را محتاج اهل بیت رسول خدا ﷺ دانسته و می‌داند که با عنایت و تفضل آنها بوده که توانسته است بیاموزد و بفهمد و منیّت خویش را مهار نماید؛ که این امری مشکل است. میلیون‌ها نفر انسان‌های مؤمن از جان و دل به فرمان مرجع تقلید می‌باشند و بسیاری از آنها جان خویش را فدای مرجع تقلید و اجرای فرمان‌های او می‌کنند، اما مرجع تقلید، خود را خاک و بنده ذلیل خدا می‌بیند. این مهار خودبینی و مهار نفس جز با عنایت پروردگار و توجه اولیای او حاصل نمی‌شود. مرحوم حضرت امام خمینی رحمته الله علیه از طرف دوستان عالم مورد تعریف و تمجید واقع گردید، ایشان فرمودند:

«مراتعریف و تمجید ننمایید که من هم نفس دارم و از طغیان نفس می‌ترسم».

ایشان بارها می‌فرمود:

«خدا این انقلاب را به وجود آورد، خدا این تحوّل را ایجاد کرد، خدا بود که دل شما را به سوی خودش جذب کرد».

و حقیقت مطلب همین است که خداوند منشأ همه کمالات می‌باشد.

۱ - بحار الانوار: ج ۷۲، باب فضل الفقر و الفقراء، ص ۴۹.

عالم ربّانی باید این گونه باشد که خود را منشأ و صاحب هیچ کمالی ندانسته و خداوند را صاحب و منشأ همه کمالها بداند. جاهلان و نادانان دور از خدا، خود و همه چیز را در عالم مؤثر دانسته و خدا را هیچ کاره می‌پندارند.

عالم ربّانی، هدایت کننده و رهنمای مردم است، هم در احکام که فتوا می‌دهد و هم در اخلاق و معنویات و حرکت به سوی خدا. فقیهی که دستور امام موسی کاظم علیه السلام را آویزه گوش کرده که فرمود:

«أَلْزَمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا عَلَّمَكِ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأُظْهِرَ لَكَ فُسَادَهُ»^(۱)

«لازم‌ترین دانش برای تو دانشی است که تو را به اصلاح قلبت راهنمایی کرده و چیزهایی که موجب فساد آن است را برای تو آشکار نماید».

فقیهی که آن دستور را آویزه گوش خود کرده و یک عمر در راه تهذیب نفس و جهاد با آن و احیاناً فناء فی الله و بقاء بالله کوشید شایستگی آن را دارد که راهنما و راهبر باشد.

نقل شده که وقتی حضرت شیخ مرتضی انصاری، شیخ اعظم علیه السلام از دنیا رحلت فرمود، چهارصد نفر از مجتهدین و شاگردان شیخ نظر دادند که مرحوم آیت الله سید محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) برای مرجعیت شایستگی دارد، و ایشان در ابتدا قبول نمی‌فرمود و در آخر با چشم گریان پذیرفت.

مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام علیه السلام هنگامی که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری از دنیا رفت، عالمان آن عصر مرحوم شیخ مرتضی انصاری را برای مرجعیت معین کردند. شیخ فرمود: هنگامی که ما درس

۱- عده الداعی، باب فی بیان فضیلة العلم و تبعیة العمل له، ص ۶۸.

می خواندیم، سعید العلماء مازندرانی اعلم از من بود بنابراین باید به ایشان مراجعه شود. چون شیخ اعظم در حوزه درس شریف العلماء رحمته الله متوفی سنه ۱۲۴۲ هم درس با سعید العلماء رحمته الله بود و سعید العلماء بعد از درس تقریر ثانی می نمود. گاهی شیخ هم در جلسه تکرار درس تقریر او می نشست. از این رو کاملاً مقام علمی او را می دانست. به همین دلیل، ایشان را به عنوان اعلم معرفی کرد. از نجف یک نفر را خدمت سعید العلماء به مازندران فرستادند و درخواست کردند که تکلیف را معین کند. سعید العلماء فرمود: اگرچه من در آن عصر بر شیخ مرتضی مقدم بودم لکن اشتغال شیخ در نجف به مسائل علمی و ابتلاء من در مازندران به مسائل اجتماعی، رتبه ما را عکس سابق نموده است؛ اکنون شیخ دارای مقام علمیت است.

بعد از تصریح سعید العلماء به اعلم بودن شیخ انصاری، مرحوم شیخ حاشیه ای بر کتاب «نجات العباد» نوشته و فتاوی خود را اظهار نمودند.

حکایت اول

آقای میر سید محمد بهبهانی رحمته الله به دو واسطه از یکی از شاگردان شیخ نقل می کند: چون از مقدمات فارغ گشته، برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم. در مجلس درس شیخ انصاری رحمته الله وارد شدم ولی از مطالب و تقریراتش هیچ نمی فهمیدم؛ خیلی از این حالت متأثر شدم تا جایی که دست به خنوماتی زدم. باز فایده نبخشید؛ بالاخره به حضرت امیر عنه السلام متوسل شدم. شبی در خواب خدمت آن بزرگوار رسیدم و «بسم الله الرحمن الرحیم» را در گوش من قرائت نمود. صبح چون در مجلس درس حاضر شدم درس را می فهمیدم، جلو تر رفتم، پس از چند روز به جایی رسیدم که

در آن مجلس صحبت می‌کردم. روزی در پای منبر درس با شیخ بسیار صحبت می‌نمودم و اشکال می‌گرفتم. آن روز پس از پایان درس خدمت شیخ رسیدم، وی آهسته در گوش من فرمود: آن کسی که «بسم‌الله» را در گوش تو خوانده است، در گوش من تا «والضالین» خوانده است. این را گفت و رفت. من از این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است؛ زیرا تا آن وقت، خواب خود را به کسی نگفته بودم.^(۱)

حکایت دوم

فاضل عراقی در کتاب دارالسلام از عالم جلیل القدر طه نجف رحمته الله از یکی از همسایه‌های خود که در نجف سکونت داشت، نقل می‌کند: روزی شخصی از آشنایان نزد من آمد و از سختی روزگار و تنگی معاش سخن می‌راند تا اینکه گفت: اگر همراهی کنی در این باب، فکر و تدبیری نموده‌ام. گفتم: بگو تا اگر صلاح باشد تو را یاری کنم. گفت: در این روز پول زیادی نزد شیخ مرتضی آورده‌اند؛ ما شبانه به خانه او رفته و آنها را آورده بین خود تقسیم می‌کنیم. من او را منع کردم ولی سودی نبخشید.

بالاخره با اصرار زیاد مرا با خود موافق نمود، به این شرط که در بیرون منزل بایستم تا او برود و بیاید و من مباشر عملی نباشم.

چون پاسی از شب گذشته به سراغ من آمد و به جانب منزل شیخ روانه شدیم تا به درب منزل رسیدیم و با تدبیری وارد دهلیز بیرون شدیم، ولی من دیگر نرفتم و همانجا توقف کردم. او از پله‌های بیرونی بالا رفت تا از پشت بام بیرونی به بام اندرونی در آید و از آنجا داخل خانه شده به مقصود

۱- از کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری رحمته الله

خود نایل آید.

مدتی نگذشته بود که با حالتی پریشان و شگفت آور نزد من آمد. سبب را پرسیدم، گفت: چیزی را مشاهده کردم که تا خودت نبینی باور نمی‌کنی. گفتم: مگر چه دیدی؟ گفت: از پله بالا رفتم سایه کسی در مهتابی بیرونی به نظرم آمد و هنگامی که از دیوار بیرونی بالا رفتم که خود را به پشت بام اندرونی برسانم، ناگاه دیدم شیری مهیب بر کنار بام اندرونی ایستاده و انتظار آن داشت که چون برآیم مرا با چنگال خود پاره نماید، و هر چه بالا رفتم خشم او زیاد تر می‌گردید. قدری تأمل کردم تا شاید علاجی پیدا کنم ولی ممکن نشد ناچار برگشتم.

می‌گویند وقتی این را شنیدم با خود گفتم که شیر در شهر آن هم بالای بام در این شب از کجا آمده؟ شاید این مرد از عمل خود پشیمان گشته عذر می‌آورد، یا آنکه ترس و واهمه صورت شیر در نظر او مجسم کرده. به او گفتم: شاید ترس این طور به تو وانمود کرده؟! گفتم: چنین نیست تا خودت آن شیر را نبینی حرف مرا باور نخواهی کرد. از پله بالا برو و نگاه کن. من بالا رفتم نزدیک به بام اندرونی شیری عجیب دیدم که از ترسش بدنم به لرزه در آمد و نعره‌ای کشید و به سوی پشت بام بیرونی آمد. چون این امر خارق عادت را دیدم آن را از کرامات آن مرد بزرگ شمردیم و نادم و پشیمان برگشتیم.^(۱)

حکایت سوم

از جمله کرامات سید جلیل و عالم بزرگوار حاج سید محمد باقر رشتی

۱ - شیخ محمود عراقی، دارالسلام / در ذکر بعضی معجزات باهره / کرامت اول.

اصفهانى رحمته الله عليه این است که: مرحوم آقا شیخ محمود عراقى در کتاب «دارالسلام» از نصرالله خان کشیکچی نقل می‌کند: حاج میرزا آقاسی وزیر محمد شاه قاجار به دلیل کینه‌ای که با مرحوم حاج سید محمدباقر رشتی داشت، به من که رئیس نظمیّه بودم دستور داد: شب هنگام به منزل حاج سید محمدباقر رشتی شبیخون بزن، اما برای انجام این کار، روزانه کوچه‌های منتهی به منزل آقا را بررسی کن و شب با عده‌ای منتظر باش تا دستور من به تو برسد.

نصرالله خان می‌گوید: ما روز رفتیم و بررسی کردیم و دیوار خانه و مسیر را نشانه کردیم اما شب آمدیم دیدیم که دیوار خانه که از گل بود همانند دیوار آهنین شده و تاکهکشان بالا رفته. چند روزی آمدیم کوچه‌ها و دیوارها عادی بود، شب که می‌شد و می‌رفتیم دیوارها بر خلاف انتظار بود. بالاخره فهمیدیم که این از کرامات آن سید جلیل القدر است؛ لذا برای انجام این کار از وزیر عذر خواستیم.^(۱)

بالاترین کرامت

بالاترین کرامت این است که در روح و قلب انسانها تحوّل ایجاد گردد و به سوی خدا بروند، یعنی تحوّل عمیق و فکری خدایی نصیبشان بشود. بسیاری از مردم ایران در اثر سال‌ها تبلیغات مختلف کافران (مانند اشاعه فرهنگ غربی، رواج بی بند و باری و بی عفتی، خوراندن خوراکی‌های آلوده به حرام که حاصل ربا و مالیات‌های کاباره‌ها و فاحشه‌خانه‌ها و شرابخانه‌ها بود) از خدا بی‌خبر و فکر، روح، قلب و

۱ - شیخ محمود عراقی، دارالسلام / در ذکر بعضی کرامات باهره / حکایت دوم.

راهشان، مادّی، غربی و بر اساس شهوترانی بود. این چنین انسان‌هایی را عالمی ربّانی چون مرحوم حضرت امام خمینی علیه السلام چنان متحوّل کرد که جوان‌ها دسته دسته در راه خدا و برای خدا جان دادند؛ خانواده‌ها جوان‌های متعدّد تقدیم کردند و باز هم شرمنده بودند که ای کاش بیش از این داشتیم و در راه اسلام و قرآن فدا می‌کردیم. چه کرامت بزرگی!

جایگاه فقه و فقاہت

ایمان با عمل صالح توأم است؛ زیرا ایمان که پیمان قلبی با خدا و رسول و وصیّ او می‌باشد از شناخت و محبّت حاصل می‌شود و واضح است که محبّت انسان را و امی دارد تا رضای محبوب را طلب کند و از آنچه موجب کراهت خاطر اوست پرهیزد. لذا هر اندازه محبّت بیشتر شود، اطاعت بیشتر می‌گردد. از طرفی دیگر، اطاعت محبوب و انجام دستورات او احتیاج به یادگرفتن مسائل و احکام از واجبات و محرمات تا مستحبات و مکروهات و همچنین مباحات دارد که عهده‌دار آنها فقه و فقیه است.

اگر انسان مؤمن و سالک الی الله به احکام اسلام از نماز و روزه و خمس و زکات و غیره آشنا نباشد در مرحله عمل رکود دارد و به اولین درجه تقوی که انجام واجبات و ترک محرمات است، نایل نشده است. بنابراین اساس کار جوینده راه نجات بایستی «فقه» باشد. و چون راه سلوک الی الله راه دقیق و دشواری است آشنایی عمیق به احکام و فقیه شدن، سالک را از انحراف احتمالی نگه می‌دارد. لذا در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبْتُ رُؤُسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا»^(۱).

«دوست دارم که با تازیانه بر سر دوستان و یارانم بزنم تا فقیه شوند».

در روایات معتبر از امام صادق علیه السلام رسیده که شیعیان و دوستان چنانچه دسترسی به امام معصوم علیه السلام ندارند، به ناچار بایستی به روایان احادیث ایشان و آنها که می توانند از قرآن و روایات حکم خدا را بفهمند، رجوع نمایند.

تا اینجا مطلب واضح و روشن است که جاهل به احکام و کسی که می تواند واجبات و محرمات را یاد بگیرد، اگر تقصیر کند فرمانبردار خداوند نبوده و قدم در راه هدف خلقت که بندگی و شناخت پروردگار است، نگذاشته و در صراط مستقیم که رساننده به الله است، نخواهد بود. و البته این موضوع، هم روشن گردید که یادگرفتن فقه و فقیه شدن هدف نیست بلکه وسیله عمل است لذا در روایات اسلامی و همچنین در قرآن، عالم بی عمل بسیار سرزنش گردیده و شرط رجوع به فقیه را عدالت داشتن وی دانسته اند.

آیا فقیه عادل مقرب ترین است؟

حال باید دید که از نظر قرآن و روایات اهل بیت، آیا هر شخص عادل به مقام فقاهاست رسید و در این جهت سرآمد گردید آیا او مقرب ترین بندگان خداوند خواهد بود و درجات انسانیت را طی کرده است و یک قدم بیشتر با نبی اکرم و وصی افضل فاصله ندارد؟ بطور قطع این طور نیست زیرا:

اولاً: گفتار و رفتار خودشان بیانگر این مطلب است؛ برخی از فقیهان

۱- اصول کافی: ج ۱، کتاب فضل العلم، باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیہ، حدیث ۸.

عادل خود می گویند که «ما از حسد، بخل یا کبر، رنج می بریم و هنوز نتوانسته ایم از بسیاری از وسوسه ها جلوگیری کنیم»، و از رفتارشان نیز مشهود است که برخی از آنها در برابر شداید استوار نیستند و یا حالشان در برابر نعمت ها یا هنگام کاستی یکسان نیست و خالی از حبّ دنیا نمی باشند.

ثانیاً: از نظر قرآن و روایات اسلامی «علم، توجه و یقین» با مراتبش معیار قرب افراد به خداوند است و همچنین «محبت و عشق» به خداوند و رسول او و ائمه اطهار علیهم السلام میزان علوّ درجات می باشد. هر اندازه عشق و محبت به نبی اکرم و اوصیاء و اولیای گرامی بیشتر باشد قرب شخص با تقوا بیشتر است. قرآن مجید علت بعثت رسول گرامی را تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده است.

تزکیه، پاک کردن نفس از کثافات و رذایل اخلاقی و خالی کردن قلب از غیر خدا می باشد و تعلیم کتاب و حکمت، همانا فهمیدن و درک و پی بردن به حقیقت اشیاء و شناخت «مؤثر» که خداوند است و شناخت «اصل صفات» که خداوند است و شناخت «اصل وجود» که خداوند است، می باشد. همین شناخت های سه گانه است که موجب خشیت و توکل و رضا و تسلیم و تقویض می گردد.

خلاصه سخن این است که فقیهان عادل در نزد رئیس مذهب، محترم و محل رجوع در احکام هستند اما لازمه فقه و مرجعیت این نیست که فقیه دومین شخص عالم وجود نیز باشد. لذا می بینیم آن دسته از فقیهان که از ابتدا به این معنی توجه داشته اند، همراه با اساتید فقیه و غیره در پی استاد اخلاق و عرفان واقعی نیز بوده اند مانند شیخ مرتضی انصاری رحمته الله که تا

هنگام مرگ از محضر درس اخلاق استاد سید علی شوشتری رحمته الله علیه استفاده می نمود.

کلامی از مرحوم استاد علامه طباطبایی

مرحوم آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه از قول استاد خود علامه سید محمد حسین طباطبایی تبریزی رحمته الله علیه درباره سلسله های عرفان بویژه در قرون معاصر چنین نقل می کند:

«حقیقت عرفان از علی بن ابی طالب علیه السلام به جای مانده است و بیش از یکصد طریق این حقیقت را نشر داده اند. اما اصول دسته های تصوف، بیش از بیست و پنج دسته نیست و تمام این سلسله ها به حضرت علی علیه السلام منتهی می شود. در میان این بیست و پنج دسته، تنها دو یا سه دسته از شیعیان و بقیه از اهل سنت بوده اند. برخی از سلسله ها نیز به «معروف کرخی» و از طریق او به امام رضا علیه السلام منتهی می شوند. سلسله عرفانی ما که همان سلسله عرفانی مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی است، هیچ یک از این بیست و پنج سلسله نیست. سلسله ما در حدود یکصد سال پیش، به وسیله عالمی جلیل القدر به نام حضرت آیت الله سید علی شوشتری رحمته الله علیه بنیان گذاری شده است. آقای سید علی شوشتری رحمته الله علیه در شوشتر زندگی می کردند. ایشان مانند سایر عالمان آن عصر، متصدی مرجعیت، قضاوت و تدریس علوم اسلامی بودند و مردم برای حل مشکلات مختلف خود، به ایشان رجوع می نمودند. یک روز، شخصی جولا (بافنده) به ایشان مراجعه کرده و می گوید: حکمی را که بر طبق ادعای شهود به مالکیت فلان شخص بر فلان ملک داده اید صحیح نیست. آن ملک متعلق به طفل صغیر یتیمی می باشد و سند

مالکیت آن در فلان محل، دفن شده است. مرد جولاً پس از گفتن این سخنان، می‌رود.

حضرت آیت‌الله سید علی شوشتری رحمته‌الله برای تحقیق پیرامون درستی سخن فرد جولاً به محلّ دفن سند مالکیت آن زمین مراجعه می‌کند و سند را در همان جا که فرد جولاً آدرس داده بود می‌یابد. پس از تحقیق بیشتر ایشان، معلوم می‌شود که شهودی که پیشتر بر مالکیت فرد دیگری بر این زمین شهادت داده‌اند، به دروغ شهادت داده‌اند.

پس از این حادثه، حضرت آیت‌الله شوشتری بسیار بر خود می‌ترسد و می‌گوید: مبدا بسیاری از حکم‌هایی را که صادر کرده‌ام، همانند این حکم باشند. از این رو، وحشت و هراس فراوانی ایشان را فرامی‌گیرد. شب بعد، همان فرد جولاً به آقای شوشتری مراجعه می‌کند و می‌گوید: آقای سید علی شوشتری! راهی که شما می‌روید درست نیست. شب سوم نیز همین واقعه با همین کیفیت تکرار می‌شود و فرد جولاً می‌گوید: معطل نشوید، بی‌درنگ لوازم خانه خود را جمع نموده، خانه خود را بفروشید و به نجف اشرف مُشَرَّف شوید. در آنجا پس از شش ماه، در وادی السلام نجف اشرف منتظر من باشید.

مرحوم شوشتری بی‌درنگ مشغول انجام دستورات می‌گردد. پس از جمع آوری لوازم منزل و فروش خانه، به نجف اشرف می‌رود. در ابتدای ورود به نجف اشرف در وادی السلام، هنگام طلوع آفتاب، مرد جولاً را می‌بیند که گویی از زمین جوشیده در برابرش حاضر می‌گردد. مرد جولاً دستوراتی به آقای شوشتری می‌دهد و از برابر دیدگانش پنهان می‌شود. مرحوم آیت‌الله شوشتری رضوان الله تعالی علیه وارد نجف اشرف می‌شوند

و طبق دستورات فرد جولا عمل می‌کنند تا به چنان درجه و مقام والایی می‌رسند که قابل بیان نیست.

مرحوم حضرت آیت‌الله شوشتری برای رعایت احترام مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته‌الله در کلاس‌های درس فقه و اصول ایشان حاضر می‌شدند. مرحوم شیخ انصاری نیز هر هفته یک بار در درس اخلاق آقای شوشتری حضور می‌یافتند.

پس از فوت مرحوم شیخ انصاری، حضرت آیت‌الله شوشتری بر مسند تدریس شیخ می‌نشیند و درس مرحوم شیخ انصاری را از همانجا که قطع شده بود ادامه می‌دهند. اما پیمانه عمر ایشان به زودی لبریز شد و ایشان پس از شش ماه به رحمت ایزدی پیوستند.

یکی از شاگردان برجسته حوزه درس مرحوم شیخ انصاری، مرحوم آخوند ملا حسینقلی درجزینی همدانی بود. ایشان از زمان حیات مرحوم شیخ انصاری با حضرت آیت‌الله شوشتری رابطه داشته و در جلسات درس اخلاق و عرفان ایشان شرکت می‌نمود. پس از فوت مرحوم شیخ انصاری، آخوند ملا حسینقلی همدانی عازم تدریس بود و می‌خواست مباحث درس شیخ را که خود، تقریرات آن را نوشته بود دنبال کند. در همان زمان مرحوم آقای شوشتری نامه‌ای به آخوند ملا حسینقلی همدانی نوشته و در آن یادآور می‌شود که روش شما کامل و تمام نیست؛ بنابراین مقامات والای معنوی دیگری باقی مانده است که باید آنها را به دست آورید. تا اینکه او را منقلب نموده و به وادی حق و حقیقت ارشاد می‌نماید. مرحوم آخوند، سالیانی چند از محضر درس عرفان حضرت آیت‌الله شوشتری استفاده نمود و در اخلاق و مجاهده نفس و نیل به معارف الهیه، از

برجسته ترین ستارگان و فرزندگان روزگار شد.

مرحوم آخوند نیز شاگردانی بس ارجمند تربیت نمود که هر یک استوانه‌ای از معرفت و توحید به شمار می‌آمدند. برخی از شاگردان برجسته مکتب آخوند عبارتند از: مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، مرحوم آقای سید احمد کربلایی تهرانی، مرحوم آقای سید محمد سعید حبّوبی و مرحوم حاج شیخ محمد بهاری.

استاد بزرگوار، عارف بی‌مانند، مرحوم میرزا علی آقای قاضی تبریزی از شاگردان مکتب مرحوم آقا سید احمد کربلایی هستند. این سلسله اساتید ماست که به مرحوم شوشتری و در پایان به آن شخص جولای منتهی می‌شود ولی پاسخ این پرسش که آن شخص جولای چه کسی بوده، با کجا ارتباط داشته و این معارف را از کجا به دست آورده است برای ما معلوم نیست»^(۱).

نکته

استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت رضوان الله تعالی علیه مدت سه سال از محضر درس حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید علی قاضی و مدت دوازده سال در محضر آیت‌الله العظمی حاج شیخ محمد جواد انصاری، کسب فیض نموده بودند. مرحوم آیت‌الله نجابت می‌فرماید: حضرت آیت‌الله قاضی تا مدت چهل سال که مشغول سیر و سلوک بود، حتی یک مکاشفه هم نداشت. یکی از شب‌هایی که ایشان در حرم حضرت عباس علیه السلام مشرف بودند، شخصی به

۱ - علامه سید محمدحسین طهرانی، رساله لبّ اللباب، ص ۱۴۶.

ایشان می گوید: «امروز شاه اولیاء ابوالفضل العباس است». طولی نمی کشد که حال توحید به ایشان عنایت می شود. از آنجا به منزل خود می روند و در مکان خلوتی جا می گیرند بار دیگر، حال توحید با مدت بیشتری برای ایشان پیدا می شود و چندین مرتبه رفت و آمد می کند تا بالاخره قرار می گیرد. و از آن پس درهای کمالات معنوی یکی پس از دیگری بر ایشان گشوده می گردد.

حکایاتی در بیان حالات حضرت آیت الله العظمی قاضی رضی الله عنه (۱)

فتح باب

حضرت آیت الله العظمی نجابت (رضوان الله تعالی علیه) می فرمودند: آقای قاضی رضی الله عنه زمانی طالب مطلب خاصی بودند، اما آنچنان که می خواستند فتح باب برایشان نمی شد و از هر دری وارد می شدند نتیجه نمی گرفتند. تا اینکه برای همین مطلب قصیده بلند و بسیار عالی در مدح امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه انشاد فرمودند و به تمام معنا، در آن مطلب خاصی که می خواستند، فتح باب برایشان رخ داد. در اثر انشاد و تقدیم همین قصیده.

مهیاشدن خواست ایشان

حضرت آیت الله العظمی نجابت رضی الله عنه می فرمودند: یک روز صبح در خدمت آقای قاضی رضی الله عنه بودیم و ایشان تازه استراحتشان تمام شده بود و برخاسته بودند. چند لحظه ای که گذشت فرمودند: «امروز در خاطر میل

۱- این حکایات به نقل از حضرت آیت الله العظمی نجابت رضی الله عنه بیان شده و عین کلام شریف ایشان است. لذا مطالب را بدون هیچ کم و کاست و یا اضافه ای در اینجا نقل می کنیم.

به چند چیز است: یک دیگ پلوز عفران با مرغ، یک عبای بسیار اعلا و مقداری پول».

این مطلب را در حالی می فرمودند که ما معلوممان بود که یک فلس هم ایشان در وضع فعلی ندارند. طولی نکشید، شاید قریب نیم ساعت، که درب منزل ایشان زده شد، کسی رفت در را باز کرد و با یک دیگ پلوز عفران برگشت و گفت: آقا، یک نفر آمد این را داد و رفت و هیچ چیز هم نگفت. خلاصه در عرض تقریباً نیم ساعت، پول که آمد، آمد عبای فردِ اعلی هم آمد و خلاصه هر چه از خاطر شریفشان گذشته بود و میل پیدا کرده بودند، مهیا شد.

بی تاب شدن یکی از دوستان آقای قاضی رحمته الله علیه

حضرت آیت الله العظمی نجابت رحمته الله علیه می فرمودند: آقای شیخ علی محمد برو جردی فرمود: یک وقت که در نجف اشرف در منزل نشسته بودم حال عجیبی رخ داد. طوری شد که کأنه یک نفر مانع نشستن بنده می شود و هر چه هم به اطراف نظر می کنم هیچ چیز و هیچ کس را نمی بینم. خلاصه دیدم اصلاً توان نشستن ندارم. اهل منزل هم متعجب شد از حال من و گفت چه شده؟ بنده هیچ نگفتم. خلاصه دیدم اصلاً نمی توانم در منزل بنشینم. یک کیسه پول داشتم، برداشتم و فوری از منزل آمدم بیرون. مثل اینکه یک نفر من را هل می داد. افتادم در یک مسیر خاصی و رفتم، مسافتی که رفتم دیدم آقای قاضی کنار کوچه ایستاده اند. فوری مثل جوجه ای که مادرش را می بیند دویدم طرف ایشان و ایشان هم لطف فرمودند. بعد آقای قاضی فرمودند: «بنده می خواستم مقداری میوه و خوراک تهیه کنم اما دیدم پول

ندارم. همین جا ایستادم که خدا فرجی بفرماید». آقا شیخ علی محمد بروجردی گفت: فوری کیسه پول را در آوردم و تقدیم آقا کردم. حضرت آقای قاضی هم به مقداری که لازم داشتند برداشتند و ما بقی را به بنده رد کردند. و بعد خدا حافظی کردیم و رفتیم. آقا شیخ علی محمد بروجردی فرمود: بنده تا همان لحظه ای که پول را دادم به آقای قاضی، همان حال عجیب را داشتم؛ اما به محضی که پول به دست آقای قاضی رسید، حالم برگشت، شد حال عادی. بلکه یک فرح و شعفی هم به من دست داد؛ خوشحال برگشتم خانه.

افاضه پروردگار عالم به آقای قاضی رحمته الله علیه

آقایی هست در تهران کتاب فروش است به نام حسن مصطفوی. ایشان مشرف می شود نجف اشرف که به محضر آقای قاضی رحمته الله علیه حاضر بشود. در اثر برخورد با بعضی از طلاب جاهل، این می ترسیده برود محضر آقای قاضی رحمته الله علیه. خودش نقل می کرد، گفت: صحن شریف یک درب سلطانی دارد، یک درب قبله دارد. گفت: من تقریباً درب بازار بزرگ نشسته بودم که هر که از درب قبله وارد بشود من می بینمش، برود ایوان می بینمش، از درون حرم برگردد می بینمش. همینطور نشسته بودم که چطور شد من آمده بودم نجف که آقای قاضی را ببینم، ولی می ترسم. همینطور نشسته بودم توی صحن مطهر به همین فکر. در این اثناء دیدم یک آقا سیدی (آقای قاضی رحمته الله علیه را هم ندیده، نمی شناسد) از حرم مطهر آمد توی ایوان ولیکن دور تا دورش را نور احاطه کرده که این آقا که راه می رود، شعاع نوریش به نظر ایشان تا یک متر در یک متر از شش جهت بوده. گفت: ما فریفته این شدیم،

ولی حالا دیدیم از ایوان آمد بیرون رفت برای درب سلطانی. گفت: ما آن درب نشستیم که طول صحن، فاصله بین من و ایشان است. دیدم ایشان آمد بیرون رفت به طرف درب سلطانی، قبر شریف آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی اراکی علیه السلام (خیلی محترم است) رفت آنجا نشست. گفت: ما یک نوری می بینیم، نمی شناسیمش و یک مقدار هم رغبت زیاد به او داریم. گفت: همانطور که نشسته بودم یک دفعه دیدم یک کسی، آن آقا سید به یک کسی، یک چیزی گفت. آن کس آمد به من گفت: آن سید می گوید: «ای کسی که اسمت حسن است، سیره ات حسن است، شکلت حسن است، شغلت حسن است، چرا می ترسی؟ بیا پیش، بیا پیش ما، نترس».

این الآن زنده است در تهران. خدا رحمت کند، ایامی بوده که آقای قاضی علیه السلام التفات نداشتند، غرض این است که التفات نداشتند به آن افاضه پروردگار عالم که نورش را یک جوانی می بیند، ولی خودش نمی بیند. یعنی محجوب است نور خدا در افراد، از خود آدم، تا سعیش را بتواند زیاد کند.

مجلس دوازدهم

یکی از مهم‌ترین موانع استجاب دعا

در روایات متعدّد وارد شده، از جمله کسانی که دعای آنها مستجاب نمی‌شود کسانی هستند که گناه از آنها سر می‌زند، خواه گناهان کبیره و یا اصرار داشتن بر گناهان صغیره و اصل این مطالب در قرآن آمده (که البته در مورد قبولی اعمال است). به عنوان مثال:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^(۱)

«خدا فقط از اهل تقوا قبول می‌کند».

معلوم است وقتی که عمل منحصرأً از اهل تقوا قبول می‌شود، یعنی اینها مورد نظر پروردگار می‌باشند، و اعمالی را که انجام می‌دهند دیگر حجابی بین آنها و آن عمل نیست. قهراً حرف‌ها و خواسته‌هایشان هم نزد خدای تعالی حجابی ندارد.

از جمله این گناهانی که باعث می‌شود انسان دعایش مستجاب نشود:

۱- سوره مائده، آیه ۲۷.

«لقمة حرام خوردن و به عبارت دیگر حرامخواری است.»
 حال کلیّاتی در مورد همین گناه نکردن، در ضمن بعضی از روایات که
 نقل می‌کنیم روشن خواهد شد.

روایت اول

پرهیز از یک دانه حرام نزد خدای تعالی برابر هفتاد حجّ مخلصانه
 می‌باشد.^(۱)

روایت دوم

خداوند را ملکی است در بیت المقدّس که هر شب ندا می‌کند: کسی که
 حرام بخورد خدای تعالی، واجب و مستحبی را از او قبول نمی‌کند.^(۲)

روایت سوم

از طرف خدای تعالی به حضرت رسول الله ﷺ وحی شد: به قومت بگو
 که داخل خانه‌ای از خانه‌های من نشوند در حالی که بر عهده آنها مظلّمه‌ای
 از بندگان من باشد (کسی که حق الناسی برگردن اوست) مادامی که
 روبروی من به نماز ایستاده او را لعنت می‌کنم تا اینکه آن حق را به
 صاحبش برگرداند.^(۳)

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام: «ردّ دانق حرام يعدل عند الله سبعین حجة مبرورة». (عدة الداعی، باب أنّ الدعا مع أكل الحرام لا يستجاب، ص ۱۲۹، حدیث ۵)
 ۲- قال علیه السلام: «إنّ لله ملكاً ینادی علی بیت المقدّس كلّ لیلة: من أكل حراماً ما لم یتقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً، الصرف التافلة والعدل الفریضة». (همان، باب فی أنّ من الشروط أن لا یسأل محرماً...، ص ۱۴۰)
 ۳- عن التبی علیه السلام قال: «أوحی الله إلیّ أنّ یا أبا المرسلین و یا أبا المنذرین أنذر قومک لا یدخلوا بیتاً من بیوتی ولأحد من عبادی عند أحد منهم مظلمة فأتی العنه مادام قائماً یصلی بین یدیّ حتی یردّ تلك المظلمة...». (عدة الداعی، باب فی أنّ المتحمّل لمظالم العباد لا یستجاب دعاؤه، ص ۱۲۹، حدیث ۲)

اینکه خدا می فرماید: «من او را لعنت می کنم» یعنی از رحمت من دور است و کسی که از رحمت خداوند دور شد صدایش نیز در نزد خداوند متعال مبعوض است و دیگر هیچ وقت این صدا و صداهای مانند آن مورد پذیرش نیست.

روایت چهارم

کوشش و تلاش کنید اگر هم عملی (مستحبی) انجام نمی دهید پس لا اقل گناه نکنید؛ یعنی بالاخره کسی که بنا می کند و خراب نمی کند نهایتاً به یک جایی می رسد، اما کسی که عمل می کند و گناه هم می کند، مانند کسی که می سازد و خراب می کند، [پس عملش] به جایی نمی رسد.^(۱)

روایت پنجم

روز قیامت یک عده ای را می آورند که حسنات آنها مانند کوهی می باشد، پس امر می شود که آنها را وارد آتش کنید. از رسول خدا پرسیدند آیا آنها نماز می خواندند؟ حضرت فرمودند: (بله) اینها روزه می گرفتند نماز می خواندند حتی نیمی از شب را هم بیدار بودند. (پس چرا اینها را به جهنم می برند؟) زیرا وقتی ایشان به چیزی از دنیا می رسیدند (مثل گربه) چهار دست و پا آن را می گرفتند و رها نمی کردند.^(۲)

۱- عن المعصوم عليه السلام: «جدوا واجتهدوا، وإن لم تعملوا فلا تعصوا، فإن من بيني ولا يهدم يرتفع بناءه، وإن كان يسيراً، وإن من بيني ويهدم يوشك لا يرتفع له بناء». (عدة الداعي، باب في أن التقوى هو الاكتساب والاجتناب، ص ۲۹۴).

۲- «ليجيئن أقوام يوم القيمة لهم من الحسنات كجبال تهامة فيؤمر بهم إلى النار فقبل يا نبي الله أمصلون؟ قال: كانوا يصلون فيصومون يأخذون وهناً من الليل لكنهم كانوا إذا لاح لهم شيء من الدنيا وثبوا عليه». (همان، ص ۲۹۵)

روایت ششم

ترک یک لقمه حرام از دو هزار رکعت نماز مستحبی نزد خداوند محبوب تر است (یعنی چه دو هزار رکعت نماز بخوانید و چه از یک لقمه حرام اجتناب کنید).^(۱)

روایت هفتم

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عبور کرد به شخصی از اصحابش در حالی که او در سجده بود و هنگامی که حضرت از کارش برمی گشت آن شخص همچنان در سجده بود، پس حضرت به او گفت: اگر حاجت تو به دست من بود هر آینه برآورده اش می کردم. خدای تعالی به او وحی کرد که ای موسی! اگر آنقدر سجده کند که گردنش بشکند حاجتش را اجابت نمی کنم مگر آنکه از آن چیزی که دوست ندارم، برگردد به آنچه که من دوست می دارم. یعنی آن شخص کارهایی انجام می داده که مورد پسند خداوند نبوده هرچند هم در سجده به دنبال حاجتش باشد.^(۲)

روایت هشتم

حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر کس یک «سبحان الله» بگوید، خداوند درختی در بهشت برای او می رویاند. در این هنگام مردی از قریش

۱- «ترك لقمه الحرام أحب الى الله من صلوة الفی ركعة تطوعاً». (عدة الداعی، باب فی اقوام لا يستجاب دعائهم، ص ۱۲۸)

۲- عن الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مرّ موسی بن عمران برجل من أصحابه و هو ساجد فانصرف من حاجته و هو ساجد علی حاله، فقال له موسی: لو كانت حاجتك ببیدی لفضیتها لك، فاحی الله عزّ وجل البیه: یا موسی لو سجد حتی ینقطع عنقه ما قبلته حتی یتحوّل عمّا أكره إلی ما أحبّ». (بحار الانوار: ج ۱۳، ص ۳۵۲، روایت ۴۵)

به حضرت رسول گفت: با این وجود در بهشت برای ما درختان بسیاری است! حضرت فرمود: بلی، اگر آتشی نفرستید که آنها را بسوزاند.^(۱)

روایت نهم

اگر آنقدر نماز بخوانید که (از جهت لاغری) مانند میخ شوید و آنقدر روزه بگیرید که مثل بند قوس کمان شوید، خداوند از شما قبول نمی‌کند مگر به ورع حاجز. یعنی تقوایی داشته باشید که آن تقوا شما را از گناهان حفظ کند.^(۲)

روایت دهم

خداوند عزوجل به حضرت موسی عليه السلام وحی کرد: بندگان من به من نزدیک نمی‌شوند به بهتر از سه چیز (بهترین چیز برای نزدیکی شدن به خدا این سه خصلت است). حضرت موسی عرض کرد: خدایا آن سه چیستند؟ خدای تعالی فرمود: ۱- بی رغبتی نسبت به دنیا، ۲- پرهیز از گناه، ۳- گریان بودن از خشیت من. حضرت موسی عرض کرد: خدایا کسانی که این خصوصیات را دارند چه نصیبشان می‌شود؟ خدای تعالی فرمود: اما کسانی که نسبت به دنیا بی رغبتند پس آنها در بهشتند و کسانی که از خشیت و خوف من گریانند اینها در بالاترین درجات می‌باشند در حالی که کسی دیگر شریکشان نیست و اما آنهایی که از گناه پرهیز می‌کنند پس (روز

۱- قال رسول الله ﷺ «من قال: «سبحان الله» غرس الله له بها شجرة في الجنة،... فقال له رجل من قريش إذا شجرنا في الجنة لكثير قال ﷺ نعم ولكن أياكم أن ترسلوا عليها نيراناً فتحرقوها...». (عدة الداعي، باب في بيان التحميد و التمجيد و التحليل و التكمير و التسييح و الاستغفار، ص ۲۴۸)
 ۲- قال ﷺ: «لو صلّيتم حتى تكونوا كالأوتاد (كالأوتارخ ل)، و صمتتم حتى تكونوا كالحنايا لم يقبل الله منكم إلا بورع حاجز». (عدة الداعي، باب في أن من الشروط من لا يسئل محرماً...، ص ۱۴۰)

قیامت) همه را حسابرسی می‌کنم غیر از ایشان.
یعنی کسانی که از گناه پرهیز می‌کنند بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و حساب آنها همان ورع آنهاست که خودشان قبلاً به آن رسیدگی کرده‌اند.^(۱)

روایت یازدهم

از حضرت ابا عبدالله علیه السلام در مورد آیه ذیل سؤال شد:

«وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا».^(۲)

«چون به اعمالی که انجام داده‌اند پردازیم آن را چون غباری پراکنده می‌کنیم (یعنی به اعمال خوب ایشان توجهی نداریم)».

حضرت در پاسخ فرمودند: قسم به خدا، هر چند اعمال ایشان سفیدتر از قباطی (نوعی لباس مخصوص) است هنگامی که حرامی برایشان پیش می‌آید از آن پرهیز نمی‌کنند.^(۳)

با توجه به این روایاتی که ذکر شد مستوجه می‌شویم، اشخاصی که مرتکب گناه می‌شوند (از جمله گناه حرام‌خواری) اینها مسلماً با این

۱- قال ابو عبدالله علیه السلام: «أوحى الله عز وجل إلى موسى عليه السلام ان عبادي لم يتقربوا إلى بشيء أحب إلى من ثلاث خصال قال موسى: يارب و ما هن؟ قال: يا موسى الزهد في الدنيا، و الورع عن المعاصي، و البكاء من خشيتي. قال موسى: يا رب فما لمن صنع ذا؟ فأوحى الله إليه يا موسى انا الزاهدون في الدنيا ففي الجنة، و اما البكائون من خشيتي ففي الرفيع الأعلى لا يشاركهم فيه أحد (غيرهم خل) و أما الورعون عن المعاصي فاني افتش الناس و لا افتشهم» (عدة الداعي، باب في فضيلة البكاء حالة الدعا و من خشية الله و التباكي، ص ۱۵۸)

۲- سورة فرقان ۲۵: ۲۳.

۳- عن سليمان بن خالد قال: «سألت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز وجل «و قدما إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً». قال علیه السلام: اما والله و ان كان اعمالهم أشد بياضاً من القباطی ولكن كانوا اذا عرض لهم حرام لم يدعوه» (وسائل الشيعة ۱۵: ۲۵۲ / باب ۲۳ از ابواب جهاد النفس و ما يناسبه)

گناهانشان بین خودشان و خدا حجاب ایجاد می‌کنند و در نتیجه عایشان مستجاب نمی‌شود. حال برای روشن شدن مطلب دو حکایت در مورد حرامخواری نقل می‌کنیم:

حکایت اول

ملاعلی قزوینی در کتاب معدن الاسرار می‌گوید از یک حاجی که به قول او اعتماد داشتم شنیدم که گفت:

«در زمان ما که تقریباً سال هزار و دویست و پنجاه مقارب آن بوده از یک حاجی که اعتمادی به قول او داشتم شنیدم که گفت در مکه معظمه کسی با من همراه شد و از من پرسید که از کجایی؟ گفتم: از اهل عراق، عجم هستم. من گفتم: تو از کجایی؟ گفت: از مکانی از مغرب زمین که از آنجا تا به مکه شش ماه راه است. پس من از او ضاع ایشان جو یا شدم. گفت: کم کسی از ما استطاعت حج به هم می‌رساند به سبب بُعد مسافت و خوف راه و دریا و مانند اینها از موانع. از این جهت اگر کسی از ما به زیارت مکه مشرف شود و برگردد وقتی که مُرد بر سر قبر او قُبّه‌ای می‌زنند و مثل معصوم‌زادگان قبرش را زیارتگاه می‌گردانند. پس گفت: یکی از اهل این مکان‌ها به دیار ما افتاده بود و اهل آن دیار او را اکرام می‌کردند و هر روز یکی او را مهمان می‌کرد و جمعیتی را هم جمع می‌نمود به طفیل آن تاروی در مجلسی سخن از جور حاکم شد پس گفتند که حاکم امروز فلان کس را فحش گفته است بیا بید تا به مصلی رویم و او را نفرین کنیم تا معزول شود پس آن مرد غریب مهمان از روی تعجب گفت که آیا شما اینقدر به دعای خود مغرورید؟ گفتند: بلی. دأب ما همیشه چنین بوده مگر دأب شما چنین

نیست گفت نه بلکه در دیار ما حکام دست می‌برند و چشم می‌کنند و گردن می‌زنند و آنچه نفرین می‌کنیم به جایی نمی‌رسد پس اهل مجلس یکسر اتفاق کردند و او را گرفتند و از مجلس بیرون انداختند و گفتند: برو که مبادا از آتش تو ما نیز بسوزیم مگر ممکن است که مظلوم نفرین کند و به هدف اجابت نرسد»^(۱).

حکایت دوم

یکی از بزرگان خدا رحمتشان کند از شخص راستگویی قضیه‌ای را نقل می‌کرد که خودش آن را دیده بود که:

حدود ۴۵ سال پیش جوانی از اهالی شیراز در اثر پرهیزگاری و عبادت و توجه و ذکر خدای تعالی حالی برایش پیش آمده بود^(۲) که از زمین «پاک

۱- خزینة الجواهر، عنوان سوم از باب چهارم، حکایت ۳۰، ص ۶۶۲.

۲- اینکه انسان حالی برایش پیش بیاید و بر اثر نورانیت نفس چیزهایی از تکوین ملتفت شود مهم نمی‌باشد و مهم‌تر از این مطلب، در مرتبه اول آن است که: جناب‌عالی، خواهر یا برادر، پیر یا جوان، باید سعی کنید تا آنجا که ممکن است گناهان را بشناسید و نیز گناهی از شما سر نزنند. و استمرار بر ترک محرمات داشته باشید و مرتب خودتان را از معصیت نگه دارید و پاره‌ای هوای نفسستان بگذارید و اعضاء و جوارحتان را حفظ کنید. مثلاً اگر چشمتان به گناه افتاد و یا عمداً نگاه نامحرم کردید فوراً بگویید «استغفر الله ربی و أتوب إليه». در کنارش تا آنجا که می‌شود مستحبات را انجام دهید و مکروهات را ترک کنید. پس در مرحله اول آن چیزی که ارزش دارد تقوا است. در مرتبه دوم: از خدا بخواهید آن چیزی را که باید بفهمیم به ما بفهماند همانطوری که در دعا از رسول اکرم ﷺ وارد شده: «اللهم أرني الأشياء كما هي». یعنی: «خدا یا حقیقت اشیاء را به من بنمایان». و اما آنچه که خدا باید به ما بفهماند آن است که بدانیم خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و همین طوری که سعی در ترک محرمات و انجام واجبات دارید از خدا بخواهید که حجاب‌های بین ما و خودش را از بین ببرد. دوستان عزیز جوان این را توجه داشته باشند، ارزش انسان به این نیست که خواب‌های خوب ببیند و یا اینکه به خودش تلقین کند که امام زمان (عج) الآن حاضر است و همراه من راه می‌آید مانند آن قضیه‌ای که در شهر شایعه شده بود که

⇒ عده‌ای دور هم جمع می‌شدند و مرتب به خودشان و دیگران تلقین می‌کردند که امام زمان (عج) همراه ماست. وقتی که جایی نشسته‌ایم ایشان نیز نشسته‌اند، وقتی راه می‌رویم ایشان نیز راه می‌روند. پس ارزش انسان به این نیست که مرتب به خودش تلقین کند که امام زمان (عج) اینجا هستند، آنجا هستند. بلکه امام زمان (عج) حضور دارند اما نه به تخیل و تلقین. این طور نیست که فکر کنید، ارزش شما به دیدن خواب‌های خوب باشد. بعضی هستند خواب‌های خوب و مُکاشفاتی دارند ولی این مکاشفات و خواب‌ها گریبان‌گیرشان می‌شود، یعنی پس از مدتی حالت فرعونیتی پیدا می‌کنند و (أنا، أنا) می‌گویند. بندگی خدا به این نیست که انسان «من، من» کند و در ذهنش اینطور باشد: من هستم که با یک فرد نورانی در ارتباطم، و منم که خواب رسول خدا را می‌بینم. گرچه ممکن است در اثر ریاضت (کم خوری و کم خوابی) این حال پیدا شود ولی ارزش به این نیست و ممکن است همیشه حق نباشد و گاهی وقت‌ها هم باطل است. اینطور نیست که اگر انسان نوری ببیند یا چیزی‌هایی که دیگران نمی‌بینند او ببیند، حتماً نزد خدا مقرب باشد. خدا رحمت کند حضرت آیت‌الله نجابت علیه السلام از قول آقای قاضی علیه السلام نقل می‌کردند: ایشان برای اینکه معرفتِ خدای تعالی نصیبشان بشود چهل سال در راه خدا زحمت کشیدند اما در این مدت یک مکاشفه، حتی یک خواب خوب هم ندیدند. آنقدر ایشان از هوای نفسش، از پول و از ریاست و از خودنمایی پرهیز کردند که حد نداشت. حتی مرحوم آیت‌الله نجابت علیه السلام نقل می‌کردند: ایشان برای اینکه خودش را ظاهر نکند و نبیند. در آینه هم نگاه نمی‌کردند (با وجودی که نگاه کردن در آینه مستحب می‌باشد)؛ برای اینکه یک لحظه هم که شده نگوید چقدر نورانی شده‌ام و چقدر خوشگل هستم. سعی ایشان در این بود که خدا را ببیند و نشان بدهد نه خودش را، چیزی که اهل معرفت می‌خواهند این است که آن ارتباط بین خود و خدای تعالی را بفهمند و این است که ارزش دارد و به یک شب و یک سال و دو سال حاصل نمی‌شود. حال ببینید فاصله از کجا تا کجاست. در تأیید این مطلب کلامی از امام خمینی علیه السلام را یادآور شویم که ایشان می‌فرمودند: «غالباً کارهایی که ما انجام می‌دهیم برای خودمان است، خدا را هم که عبادت می‌کنیم برای خودمان است، بهشت را هم که می‌خواهیم برای خودمان است. ولی کسانی که خدا را عبادت می‌کنند به خاطر اینکه مستحق عبادت است، اینها انسان‌های فهیم و اهل معرفتی هستند». خلاصه اینکه باید همت کرد و کمر را محکم بست و اینجور نمی‌شود که انسان هر کاری دلش خواست انجام بدهد، شکمش را از هر چه خواست پُر کند، به هر چه دلش خواست نگاه کند و با هر کس که دلش خواست نشست و برخاست کند. اگر شما با شخصی که اهل شک باشد نشست و برخاست کنید پس از مدتی اهل شک می‌شوید، چنانچه در روایت نقل شده. و اگر شخصی با هر کس که دلش خواست نشست و برخاست کرد و کاری نداشت که مؤمن باشد یا اهل معصیت، یا اینکه آنقدر به خودش مغرور است که میگوید: این چیزها در من اثر نمی‌کند، در حالی که

←

⇒ اینطور نیست و نشست و برخاست‌ها در انسان تأثیر می‌گذارد، مخصوصاً کسانی که در راه خدا قدم بر می‌دارند. همانطور که اگر شخصی با آدم مؤمن نشست و برخاست کند خوبی در او اثر می‌گذارد به همین اندازه در همنشینی با آدم معصیت‌کار، بدی در او تأثیر می‌گذارد. حتی کسانی هم که به فنا رسیده‌اند در نشست و برخاست‌ها ایشان خیلی مراقبند. بارها وقتی که همراه آیت‌الله نجابت رحمته‌الله و آیت‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله بودیم این را مشاهده می‌کردیم که: بعضی اشخاص که محب دنیا و ریاست طلب بودند وقتی نزد این بزرگواران می‌آمدند ایشان چنان خودشان را جمع و جور می‌کردند و از کنار اینها با یک حواس جمعی خاصی می‌گذشتند، که باعث شد از این نحوه برخورد با آن اشخاص از ایشان سؤال کنیم، می‌فرمودند: این برخوردها آثاری دارد که بعداً برایم باعث مشکلات و ناراحتی‌هایی می‌شود. و واقعاً همینطور است، هر کس (از لحاظ معنوی) قوی‌تر باشد، خوبی و بدی زودتر در او اثر می‌کند مگر اینکه پیغمبر و امام باشد. بالاخره کسی که می‌خواهد نزد خدای تعالی مقرب و دعا پیش مستجاب باشد باید امر خدا را اطاعت و از گناهان پرهیز کند. و بدون پرهیز از گناه نمی‌شود و باید به شدت مراقب اعضاء و جوارح خود باشد مثلاً آنقدر چشمش را نگه دارد که وقتی نامحرمی از دور می‌آید ناخداگاه، چشمش به زمین بیفتد و همینطور زبان و گوش را طوری کنترل کند که قبل از پیش آمدن گناه خود به خود متوجه شود، عیناً مثل اینکه به وسیله سوزن زدن او را متوجه کنند. همچنین دهان و شکمش را از لقمه حرام پرهیز دهد به گونه‌ای که اگر لقمه حرام یا شبهه‌ناکی در اختیارش باشد، بر اثر آن تمرین‌ها به نحوه‌ای متوجه آن لقمه حرام بشود. مثل داستانی که در همین مورد در کتاب خزینة الجواهر از جنید بغدادی نقل شده که روزی اثر گرسنگی در صورت «ابو عبدالله حارث» که از مشایخ روزگار بود مشاهده نمودم، او را به منزل دعوت کردم و مقداری طعام که از مراسم عروسی به منزل ما فرستاده بودند، نزد او آوردم. ابو عبدالله لقمه‌ای از آن غذا برداشت و هنوز آن را به دهانش نبرده بود که آن لقمه را انداخت و از خانه بیرون رفت. بعد از مدتی او را دیدم و سؤال نمودم که به چه علت بدون دلیل از خانه بیرون رفتی و غذا تناول نکردی؟ جواب داد: میان من و خداوند تعالی نشانه‌ای است که اگر در طعامی که شبهه ناک است دست دراز کنم فوراً رگی در دستم می‌چنبد و مفاصل دستم از حرکت باز می‌ماند. (خزینة الجواهر، عنوان دوم از باب دوم، موعظه ۶، ص ۴۲۵)

منظور اینکه در اثر پرهیز از گناه، وضع انسان اینطور می‌شود و در این راه خستگی هیچ معنایی ندارد ارزش آن است که انسان راهی را طی کند که شرع معین نموده که از آن جمله، مراقبت از اعضا و جوارح می‌باشد. مثلاً چشم، گوش و زبان را از معصیت نگه داشت و همچنین قلب و فکر را تا آنجا که می‌شود از مثبت حفظ کرد و نگذاشت که خیال‌های «من، من» در ذهن بیاید. مثلاً در خیالش بیاید که «اگر من نبودم فلان کار انجام نمی‌شد، اینها از برکت من است». پس باید سعی شود اینها در ذهن نیاید تا چه رسد به ←

نعبد و ایتاک نستعین» را می شنید، و به خاطر همین آن جوان با نوک پنجه راه می رفت. تا اینکه پدر و مادر آن جوان عاجز شدند و به خیالشان او دیوانه شده است، از قضا پدر و مادر جوان روزی در یک مهمانخانه کباب مفصلی به او می خوراندند و در نتیجه از آن حال می افتد و از آن به بعد نه «ایتاک نعبد و ایتاک نستعین» می شنود و نه چیز دیگر.

باید توجه داشته باشیم که بر اثر خوردن غذای مکروه (غذای حیوانی) یک چنین حال خوب و روحانی از انسان گرفته می شود، دیگر چه برسد به خوردن حرام که چه توفیقاتی را از انسان سلب می کند.

و در بعضی اوقات نیز می شود که گناهان زیاد باعث بی ایمان شدن شخص می گردد و بی ایمان از دنیا می رود (نعوذ بالله) در این باره نیز روایاتی وارد شده که به عنوان نمونه روایاتی نقل می کنیم:

عن ابی عبدالله علیه السلام: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^(۱)

⇒ زبان. پس اگر موفق شدید در این راه قدم بردارید خدای تعالی عنایت می فرماید و به ما می فهماند که خودش همه کاره است. حالا امروز نشد، فردا، فردا نشد بالاخره آخرش انسان متوجه می شود که خدا مؤثر، رازق، مدبر و مالک است. و چیزی که با خودمان از این دنیا می بریم همین است (که همه کاره خداست). و این حال کم کم پیدا می شود و مدت ها می آید و می رود، بالاخره تا زمانی که ملکه انسان شود. و در اثر این حال طوری می شود که اگر الآن ثروت هنگفتی داشته باشد و فردا همه اش را از دست بدهد یا مثلاً اگر الآن مریدان و هواداران بسیاری دارد و فردا همه آنها او را تکفیر کنند، هیچ فرقی به حال او نمی کند؛ چون خدا را مؤثر می داند و همه اش را از ناحیه خدا و خیر خودش می داند. با توضیح دادن مطالب قبل متوجه می شویم، آن فهمی را که خداوند نصیب انسان می کند به خاطر دیدن یک خواب خوب و یا مکاشفه یا تلقین های بی جا نیست. بنابراین دوستان جوان توجه داشته باشند اگر می خواهند ریاضت بکشند بهترین ریاضت پاکداشتن روی هوای نفس و گناه نکردن است، که از هزار ماه روزه مستحبی و هزار رکعت نماز مستحبی و از زیارت های عاشورا و غیره بهتر است. البته این اعمال نیز در این راه به انسان کمک می کند، ولی اصل مطلب همان جهاد با نفس است.

۱- اصول کافی، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب الحسد، حدیث ۲.

«حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش هیزم را می خورد».

حسد یک خلق باطنی است و ظاهر کردن آن به نحوه‌های مختلف، باعث نابودی ایمان می‌شود. و وقتی این گناه باعث نابودی ایمان شد و دیگر ایمانی نبود، آید عا کردن و مستجاب شدن آن معنایی دارد؟ و یا اصلاً باید به درگاه چه کسی دعا کرد؟ و از چه کسی توقع استجاب دعا را داشت؟

کسانی که منکر خدا و پیغمبر ﷺ و منکر احکام و ضروریات دین می‌شوند؛ این انکار به خاطر چرک و زنگاری است که روی قلبشان را پوشانده است که خداوند متعال این مطلب را در قرآن به این صورت بیان می‌فرماید:

«كَأَلَا بَلٍ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^(۱)

«چنین نیست بلکه ظلمتِ ظلم و بدکاری‌هایشان بر دل‌ها غلبه کرده است (که قرآن را انکار می‌کنند)».

در همین باره نیز روایت صحیح‌ای از امام صادق علیه السلام رسیده است که می‌فرماید:

«چون آدمی گناه کند نقطه سیاهی در دلش ظاهر شود که اگر توبه کند محو و نابود می‌شود. (ولی اگر توبه نکند) و باز گناه کند آن نقطه بیشتر می‌گردد تا حدی که تمام دل را فرا می‌گیرد که در نتیجه آن شخص رستگار نمی‌شود (و خیری در آن قلب نمی‌باشد)»^(۲).

۱- سوره غافر ۴۰: ۶۰.

۲- قال الصادق علیه السلام: «إِذَا أَدْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ إِئْتَمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا». (اصول کافی، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، ص ۳۷۳)

اینکه گفته شد خیری در آن قلب نیست، یعنی دیگر رشدی ندارد و مرتباً رو به فساد می‌باشد و قلبی که رو به فساد باشد نزد خدای تعالی ارزشی ندارد و دعایش نیز مستجاب نمی‌شود.

اگر گفته شود که چرا دعایش مستجاب نمی‌شود؟ مگر خداوند در قرآن نمی‌فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^(۱) «مرا بخوانید تا استجاب کنم شما را»؟ در جواب می‌گوییم: این استجاب به شرطی است که انسان واقعاً خدا را خوانده باشد، ولی آن شخصی که گناهکار و تابع هوای نفسش است و در مسیری مخالف فرمان خدا حرکت می‌کند، در واقع خدا را نمی‌خواند بلکه به جای خدا چیزهایی را می‌خواند که خودش میل دارد. و در این موقع بین این شخص و خدا هوای نفسش حائل شده است. مسلماً در این صورت دعای شخص مستجاب نمی‌شود. و تنها راهی که برای او می‌ماند این است که مضطر شود. مثلاً در یک نوع سختی‌ها و گرفتاری‌هایی واقع شود که همه این حجاب‌های بین او و خدا برداشته شود و در آن وقت خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام را بخواند که البته این مضطر شدن خیلی کم و به ندرت برای اشخاص پیش می‌آید.

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^(۲).

«آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند؟ و رنج و غم آنان را برطرف می‌سازد؟».

شخص گناهکاری که مضطر شده در آن لحظه دیگر هوای نفس ندارد، که البته این از بین رفتن هوی موقتی می‌باشد و وقتی که این حالت اضطرار

۱- سوره مؤمن ۴۰: ۶۰.

۲- سوره نمل ۲۷: ۶۲.

از بین رفت بعضی افراد دوباره به گناه مشغول می‌شوند و می‌گویند «شاید در خیالات بودیم، و این حالت یک تخیلی بیشتر نبوده».

و بعضی بعد از آن حال توبه می‌کنند مانند همان شخص بادیه نشینی که از اهل تسنن بود و آمد خدمت جناب شیخ مرتضی انصاری رحمته الله و گفت: آقا لطفاً عقائد شیعه را به من بیاموز تا شیعه شوم. جناب شیخ به شخص بادیه نشین گفت: چه شد که می‌خواهی شیعه شوی؟ او گفت: چند روز قبل هنگام خارج شدن از شهر به بیابان که رسیدم میان راه حیوان درنده‌ای جلویم را گرفت و من که بهت زده شده بودم و جانم را در خطر دیدم به این فکر افتادم که بهتر است دست به دامان همان کسانی بشوم که یک عمر آنها را امام خود می‌دانستم. صدا زدم و گفتم: یا ابابکر، یا صدیق، یا صدیق به فریادم برس هرچه صدا زدم فایده‌ای نداشت دومی را صدا زدم و گفتم یا فاروق، یا فاروق؛ باز هم کسی به دادم نرسید، بعد از این دو نفر صدای سومی زدم و گفتم: یا عثمان، یا ذالثورین! آن هم به فریادم نرسید و فایده‌ای نداشت.

دیگر ناچار شدم خلیفه چهارم را صدا بزنم و بلند فریاد زدم: یا علی بن ابی طالب یا أخی الرسول و زوج البتول (در اینجا چون مضطر شده و حق می‌گوید) یکدفعه شخص اسب سواری جلویم ظاهر شد. (در ابتدا او را نشناختم) بعد آن حیوان درنده آمد و سرش را به پاهای اسب آن آقا مالید و از ما دور شد و دیگر از او خبری نبود. بعد آن آقا به من گفت: بیا دنبال من و من هم دنبال آن مرد رفتم تا اینکه به جاده‌ای رسیدیم و حضرت فرمود: دیگر خلاص شدی و این راه را مستقیم بگیر و برو. نتوانستم طاقت بیاورم و سؤال کردم آقا شما کی هستید؟ گفت: من همان هستم که صدایش زدی!

گفتم: آقا کدامشان؟ گفت: مگر نگفتی یا علی بن ابی طالب یا آخ الرسول و یا زوج البتول. منم برادر رسول خدا و منم شوهر زهرا. گفتم آقا حق را به من بنمایان فرمود: شیعه شو. گفتم بروم پیش چه کسی؟ فرمودند: برو پیش شیخ مرتضی انصاری. گفتم شیخ مرتضی کجاست؟ فرمودند: مقیم نجف است. سؤال کردم الآن بروم هستش؟ فرمود: نه. حالا رفته کربلا و اگر رفتی نجف او را ملاقات نمی کنی. این را گفت و غیبت زد و من هم رفتم نجف و هر چه گشتم شما را نیافتم و مردم گفتند که شما آمده اید کربلا تا آدمم و شما را زیارت کردم. (سپس جناب شیخ هم به کسی دستور دادند تا عقائد شیعه را به او بیاموزد و بالاخره آن شخص هم وضعیتش خوب شد).^(۱)

این شخص بادیه نشین به دنبال هوای نفسش بوده (مستضعف فکری نبوده)^(۲) زیرا در شهری از شهرهای عراق زندگی می کرده و راجع به ائمه اطهار علیهم السلام (حق) به گوشش خورده است اما آنقدر به خودش تلقین کرده است که دیگر نمی تواند حق (ائمه اطهار علیهم السلام) را قبول کند.

خدا انسان را طوری قرار داده است که وجدان و آن درون خدائیش بالاخره حق را قبول می کند، و اینها که قبول نمی کنند چونکه به فطرت

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۹۶.

۲- علی بن سوید از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره ضعفا (ناتوان در دین) سؤال کرد، حضرت در جوابش فرمودند: «الضعیف من لم تُرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّةٌ وَ لَمْ يَعْرِفْ الْإِخْتِلَافَ، فَإِذَا عَرَفَ الْإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ. ضعیف آن کسی است که حجّت به او نرسیده و اختلاف را نفهمیده است، و چون اختلاف را فهمید مستضعف نیست». یعنی اگر کسی حق به گوشش برسد باید جستجو کند تا در نهایت حق را بیابد و او دیگر مستضعف نیست و مستضعف واقعی کسی است که مثلاً در مکانی زندگی می کرده که حق به گوشش نرسیده، یا اگر هم رسیده آنقدر ساده است که اصلاً باور نمی کند غیر از این باشد و اگر چنین شخصی به مذهب خودش عمل بکند خدا از او قبول می کند. (البته به غیر از کسانی که منکر خدا هستند).

خدائیشان توجّهی نمی‌کنند و آن لحظه که هوایش از بین می‌رود (وقتی که مضطر می‌شود) آن چیزی را می‌گوید و می‌خواند که واقع (یعنی حق) است. البته در مورد افرادی که مضطر می‌شوند قضیهٔ دیگری است، حتی کسانی که خدا و پیغمبر ﷺ و ائمهٔ اطهار را قبول ندارند، هنگامی که مضطر می‌شوند و خدا را می‌خوانند عایشان مستجاب می‌شود مانند حکایتی که شهید علی کسایی نقل می‌کرد: که شخصی را در «هواپرد» می‌شناختم که اهل نماز نبود و می‌دانستم کمونیست است. از قضا روزی دیدم که آن شخص مسجد می‌آید و نماز می‌خواند! از او سؤال کردیم که قضیه چیست؟ گفت: در یکی از آزمایش‌های چتربازی که از هواپیما بیرون پریدم، متوجّه شدم چترم باز نمی‌شود، و هرچه تلاش کردم فایده‌ای نداشت، به طوری که ناامید شدم (یعنی ظاهراً از اسباب ظاهری قطع امید کرده بودم) در همان حال گفتم: خدا یا اگر تو با من هستی کمک کن تا چترم باز شود و گرنه سقوط می‌کنم و کشته می‌شوم. ناگهان چترم باز شد و مطمئن شدم باز شدن چترم یک امر اتفاقی نبوده (در حالی که کمونیست‌ها قائل به اتفاق و تصادف می‌باشند و همچنین شخصی که عقیده‌اش به تصادف و اتفاق است می‌گوید که برایم قطعی شده که صحبت از تصادف نیست).

پس اشخاصی که واقعاً می‌خواهند در نزد خدای تعالی مقرب باشند و دعا و خواهشی که می‌کنند مقبول درگاه خداوند باشد، اینها در مرحلهٔ اول باید از گناهان نشان توبه کنند.

مجلس سیزدهم^(۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الصلاة والسلام والتحية والاكرام على خير خلقه سيدنا ونبينا أبي القاسم محمد صلى الله عليه و على أهل بيته الطاهرين المعصومين و لعنة الله على أعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين.

برگزاری این مجلس، با چهارمین سالگرد ارتحال عالم ربّانی حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ حسنعلی نجابت رحمته الله مصادف شده است. که امسال سالگرد درگذشت ایشان با شب جمعه و لیلۃ الرغائب تقارن پیدا کرده و این مجلس به یاد آن بزرگوار برگزار شده است. اولیای خدا را هیچ کس غیر از خداوند، آن گونه که شایسته است نمی شناسد. بنابراین، من بیان خودم و بلکه ادراکات خودم را از این که درباره این شخصیت بزرگ

۱- این مجلس به سخنرانی حضرت آیت الله حاج سید علی اصغر دستغیب - دامت برکاته - که در چهارمین سال درگذشت مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی رحمته الله در سال ۱۳۷۲ ایراد فرموده اند اختصاص می یابد. باشد تا عزیزی که فرصتی برای شناخت آن ولی حقیقی خدا نیافته اند بهره مند گردند.

سخنی بگویم عاجز و ناتوان می بینم و تنها چند کلمه‌ای در حد درک خودم و تا آنجا که برای ما قابل پیروی است، درباره سیره عملی زندگی و جنبه‌های مختلف شخصیت ایشان، مطالبی عرض می‌کنم.

انشاء الله که همه ما از روح بزرگ آن عالم و عارف بزرگ، بهره‌مند شویم.

توحید باری تعالی

اولین مطلبی که از سوی انبیاء عظام و اوصیای آنها و اولیای الهی مورد تأکید بوده و این بزرگوار نیز بر آن اصرار داشتند، مسأله توحید است. می‌دانیم که تمام مراتب توحید در کلمه طیبیه «لا اله الا الله» جمع شده است، و همه ما موظفیم به گفتن این کلمه و علم و التزام عملی نسبت به آن.

گویندگان این کلمه بسیارند اما عالم به این کلمه کم است و ملتزمین به این کلمه بسیار نادر. توحید ناب در کم یابی است. ایشان مربی انسانها بودند در جهت این که آنها را به حقیقت توحید هم واقف کنند و هم ملتزم. تردیدی نیست که درک و فهم و اعتقاد نسبت به توحید حقتعالی زیر بنا بوده و مهم ترین نقش را در تربیت نفوس ایفا می‌نماید. عالم ربانی و عارف صمدانی، حضرت آیت الله العظمی نجابت رحمته علیه در کتاب شریف توحید که شرح آیه «شهد الله انه لا اله الا هو»^(۱) می‌باشد، کلامی دارند که مضمون آن چنین است:

«علمی که از استاد به تو می‌رسد، رساننده حقیقی آن خداوند است و هکذا
 جمیع کمالاتی که به بشر می‌رسد.»

۱- سوره آل عمران ۳: ۱۸.

اکنون به نحو اختصار نمونه‌هایی از التزام عملی ایشان به توحید و اتّکال به حقتعالی را که در برنامه عادی زندگی معظم له مشهود بود، یادآور می‌شوم:

حدود سی سال قبل در جمعی نورانی که در محضر ایشان بودیم جمله معروف حضرت علی علیه السلام که می‌فرماید: «ما رأیتُ شیئاً الا و رأیتُ الله قبله و بعده و معه» که فرمود چیزی را نمی‌بینم الا اینکه قبل از آن و بعد از آن و با او خدا را می‌بینم، به همان سنّت همیشگی ایشان به عنوان سؤال مطرح شد و شب‌های متوالی افکار حول محور توحید ناب و دل‌ها منور به نور حضرت احدیت بود.

در بحث توحید افعالی، اگر کسی مدّت کوتاهی هم محضر ایشان را درک می‌کرد به این حقیقت پی می‌برد که ایشان مظهر آشکار سبب‌سوزی هستند و آن کسی که به جایی می‌رسد که به جز خدا نبیند، همین انسان کامل بود. در نفی خودیّت و خود پرستی تأکید بسیار داشتند. با کسانی که برای خودشان چیزی قائل بودند، با جلوه نفس، با داعیه‌ها و با خیال حرکت می‌کردند بسیار حساسیت داشتند و با آنان برخورد می‌کردند. جمله‌ای که خود ایشان در کتاب بسیار ارزنده «حدیث سرو» مرقوم فرموده‌اند که:

«امام علیه السلام علم را حجاب اکبر می‌دانستند و درست هم هست. اما حلم هم حجاب اکبر است؛ کرم هم حجاب اکبر است؛ و همه این اوصاف می‌تواند حجاب اکبر باشد.»

این حقیقت را غالب کسانی که با ایشان بودند تجربه کرده بودند. خود ما گاهی خیال می‌کردیم حال خوبی داریم و توشه‌ای گرفته‌ایم و آماده‌ایم

که به حضور ایشان برسیم، وقتی وارد می‌شدیم با برخورد سرد ایشان مواجه می‌شدیم، این تنه‌ی بود اما در بعضی مواقع که در خود حالتی چندان نمی‌یافتیم، گرفتاری‌ها و بعضی شداید زندگی هم یک وضع آشفتنگی و احیاناً پریشانی ایجاد کرده بود، که تا حدودی خود را فراموش کرده بودیم. حضور در محضر ایشان با استقبال فوق‌العاده از سوی آن بزرگوار همراه بود. این بیان همان حقیقت است، این تربیت عملی بود که این بزرگوار برای این که شاگردان خودش را در مسیر توحید ناب حرکت دهد، بدون کوچک‌ترین انحرافی و بدون کوچک‌ترین زاویه‌گرفتگی این‌طور برخورد می‌فرمودند.

عظمت اولیاء حقیقی و بزرگ خدا در همین است. کشف و کرامات آنچنان ارزشی ندارد و دیدگاه کسانی که با ایشان بودند همین بود. از برکات انفاس ایشان و فیوضاتی که گرفته بودند، می‌فهمیدند که آنچه مهم است تقرب به خداوند و لقاء پروردگار است و در راه معرفت، طلب آن قبیل امور، عامیانه و کوتاه‌بینی است، حقیقت چیز دیگری است.

تربیتی که ایشان نسبت به شاگردان خودشان داشتند، گاهی این تربیت و نوع برخوردها ما را به یاد این حدیث از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام (ظاهراً صعصعه است) می‌انداخت که می‌گوید: «با علی بن ابیطالب علیه السلام که بودیم در بعضی مسائل، مسائل عادی، معمولی به اندازه‌ای با ما رفیق بود، دوست و حبیب بود که اصلاً گاهی برای ما مشتبه می‌شد که این آقای ما و مولای ما است. اما با عین حال در مسائل تربیتی و الهی و توحیدی مانند شمشیر از غلاف بیرون کشیده شده‌ای بالای سر ما بود». این تعبیری از آن صحابی علی علیه السلام است نسبت به برخورد آن حضرت در برخوردهای

تربیتی.

حضرت آیت الله نجابت رحمته علیه به گونه ای شاگردان خود را با مباحث توحید و معرفت آشنا می فرمود و افاضه می داد که کسانی که در محضر او بودند برای همیشه زمینه داشته باشند که استقامت کنند؛ ایستادگی کنند و از ملامت ملامتگران نترسند و راه هموار و صراط مستقیم را بیمایند. به تعبیر خودشان باز در همین کتاب و در رابطه با کلام لسان الغیب که: «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود» سالک با استقامت، روز به روز شکفته تر می شود تا جایی که قلب او سرشار از عشق الهی شود. این نحوه تربیت ایشان بود.

زمانی در یکی از اراضی حومه سروستان از محضر ایشان کسب فیض نموده و در ضمن به زراعت اشتغال داشتیم، برخی اوقات امکانات از جمله خوراکی موجود نبود و وضعیت دشوار می شد. با عین حال چهره آن بزرگوار و گفتار و رفتارشان چنان بود که گویی از همیشه سرخوش تر و راضی تر هستند، مثل کسی که از انواع نعمت ها بهره مند است و هیچ کمبود یا مشکلی در زندگی او نیست. برخی اوقات که بعضی از دوستان از شهر می آمدند و مقداری مواد خوراکی می آوردند، ایشان آنچنان حدیث نعمت خداوند را می فرمودند که گویی تمام دنیا و آنچه در آن است به صورت یک لقمه شده و پیش روی ایشان قرار گرفته است. تا جایی که اگر کسی با احوالات آن جناب آشنایی نداشت، تصور می کرد که همین الان بدون هیچ سبب و وسیله ای از آسمان مائده نازل شده است.

ایشان توکل عجیبی به ذات اقدس احدیت داشتند که نمونه ای از آن همین اقامت یک دوره نسبتاً طولانی با کمترین امکانات در حومه

سروستان و منطقه‌ای دور از آبادی بود. در طول آن مدّت برخی از بزرگان با ایشان سابقه دوستی را داشتند به آنجا می‌آمدند و در آغاز ورودشان با توجه به سوابق سیر و سلوک و احياناً تحمل مشکلات و محرومیت‌ها، اقامت در آن مکان را ساده تلقی می‌کردند، اما چندی که می‌گذشت، طاقت نیاورده و قصد مراجعت می‌کردند.

یکی از شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشاء در یکی از اطاق‌هایی که با خشت و گل ساخته شده بود نشسته بودیم، چند نفر از اشرار آمدند که احتمالاً قصدشان سرقت بود، شروع به ناسزاگفتن و تهدید کردن کردند، اما مرحوم آقا - رضوان الله علیه - با همان حالی که نشسته و پوستینی به دوش داشتند، در نهایت اطمینان ساکت و آرام بودند و حتی یک کلمه سخن نگفتند آنها خودشان سرافکنده شدند و رفتند.

یکی از روزها از دور اشخاصی نمایان شدند، وقتی نزدیک رسیدند معلوم شد تعدادی ژاندارم مسلح هستند که از پاسگاه ژاندارمری سروستان آمده‌اند و به گمان این که آن محل با توجه به دوری از آبادی محل توطئه علیه رژیم طاغوت است همگی ما را بازداشت نموده و به سمت پاسگاه حرکت دادند. مرحوم آیت الله نجابت رحمته با کمال آرامش و اطمینان قلب، لباس پوشیده و حرکت کردند در پاسگاه از یکایک رفقا بازپرسی نمودند. رئیس پاسگاه که در آغاز برخوردهای تنیدی داشت، بعداً به نحوی مجذوب آقا شد که عذر خواهی نمود و با نهایت احترام ایشان و همراهان را رها کردند.

در یکی از مراحل که مزرعه گندم به لطف خداوند بسیار خوب شده بود آن بزرگوار این آیه را یادآور شدند:

«كَمْثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^(۱)

«مانند دانه‌ای که بر وی هفت خوشه و در هر خوشه صد دانه و خداوند مضاعف گرداند برای هر کس که خواهد و خداوند گشایش دهنده دانا است». پس از آن، نمونه‌هایی از خوشه‌های گندم را که از مصادیق آیه کریمه و نشانی از فضل پروردگار بود نشان می‌دادند. بدیهی است ثمره این تذکر، شکر و سپاس الهی بود و اعتقاد و اتکال بیشتر به حضرت احدیت، خلاصه آنکه از هر فرصتی و به هر بهانه‌ای قلوب را به سمت خداوند توجّه داده و پیوند آنها را مستحکم می‌نمودند.

یاد پروردگار

و اما دومین موضوعی که در ابعاد زندگی ایشان ملاحظه می‌شد مسأله یاد خدا بود و حالت ذکر. محضر او محضر یاد خدا و توجه به خداوند بود. نام «خداوند علیّ اعلی» را آنچنان با حلاوت و طراوت بر زبان جاری می‌فرمود که تنها با کلمه عشق تفسیر می‌شد. امکان نداشت کسی در محضر او بنشیند ولو دقایقی چند و از یاد خداوند بهره‌ای نصیبش نشود. واقعاً مصداق آن حدیث معروف، بلکه مصداق اکمل که حواریین از حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - پرسیدند: با چه کسی همنشینی کنیم؟ فرمود:

«[با کسی همنشینی کنید] که دیدار او، خدای را به یادتان آورد، و سخن گفتنش

۱ - سوره بقره ۲: ۲۶۱.

بر دانش شما بیفزاید و کردار او شما را به آخرت تشویق نماید»^(۱).

در مورد اوّل، شدّت مراقبه و خلوت و حضور این بزرگوار در محضر ربّ الارباب خود به خود هر فردی را به یاد خدا می انداخت. اگر کسی زمینۀ بیشتری داشت، بیشتر و بهتر و خوب تر بهره می گرفت. که البته:

«الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة»^(۲).

خود ایشان هم می فرمودند هر کسی از راه محبت، راه مجاهده و امثال اینها به اندازه گنجایش و ظرف وجودی خودش بهره مند می شود.

در مورد دوم حقیقت امر این بود که کسانی که به محضر او شرفیاب می شدند، از دریای علوم ایشان بهره می گرفتند. ایشان البته با ساده ترین و روان ترین شیوه ها و معمولاً در پرتو نورانیّتی که حاصل از یاد خدا و تفکر و در مواقعی توسّل و توجّه نسبت به اعظم اولیای الهی بود مطالب دقیق و عمیق معرفت را تفهیم می فرمودند.

در آن حالی که افراد قرار می گرفتند و دل های آنها منور می شد طبعاً بهترین موقعیت بود برای این که آن مطالبی که در شرایط عادی قابل تفهیم نبود آنجا به راحتی تفهیم بشود.

در مورد سوم، کسانی بودند که از مرگ می ترسیدند و پس از مدت کوتاهی حضور در محضر این بزرگ مرد، مشتاق زندگی آخرت و رویارویی با مرگ می شدند.

۱- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله قالت الحواريون لعيسى: يا روح الله! من نجالس؟ قال من يذكركم الله رؤيته ويزيد في علمكم منطقه ويرغبكم في الآخرة عمله. (اصول کافی: ج ۱، کتاب فضل العلم، باب مجالسة العلماء و صحبتهم، حدیث ۳).

۲- مردم، معادنی همچون معادن طلا و نقره هستند.

همچنان که در سیره زندگی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که برخی افراد مانند ابوذر و مضعب بن عمیر با یک جلسه همنشینی با معصومین دگرگون می شدند. مصعب در صدر اسلام یک جوان اشرافی بود و اصلاً در یک محیطی پرورش یافته بود که اطراف او عوامل بر نفی توحید بود. او به محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و منقلب شد و به آن وضعیتی که می دانید رسید. (۱)

نمونه های زیادی از کسانی که با یک جلسه حضور در مجلس مرحوم آیت الله العظمی نجابت رحمته الله منقلب شدند و راه آنها به راه توحید و معرفت الهی بازگشت، وجود دارند.

عبودیت و بندگی

نماز این بزرگوار نماز استثنایی و عجیبی بود. همه آنها بی که حتی یک مرتبه توفیق یافته بودند که در نماز به ایشان اقتدا کنند اذعان دارند که لذت نماز را در اقتدا به نماز او چشیده اند. وصف کردنی نیست! نماز او معراج بود و حقیقتاً نه فقط برای خودش معراج بود، بلکه مأمومین خودشان را هم عروج می دادند. نماز ایشان واقعاً عجیب بود.

در تقیید خود و دوستانشان نسبت به سایر عبادات انس و اشتیاق خاصی داشتند. التزام نسبت به نوافل، انس با قرآن، در همه حال با وضو

۱ - «مصعب بن عمیر» پس از مسلمان شدن و تربیت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت او را به شهرهای اطراف می فرستادند تا به مردم تازه مسلمان قرآن و احکام اسلام را تعلیم دهد، و سرانجام در غزوه احد در حالی که علمدار سپاه اسلام بود توسط «لیثی» یکی از کفار قریش به شهادت رسید. (رک: فروغ ابدیت ج ۱: ص ۴۱ - ج ۲: ص ۵۳)

بودن که یک امر بدیهی اولی بود.

در شب‌های ماه مبارک رمضان در ابتداء معمولاً مذاکره علم و بحث معرفت و توحید بود که افضل اعمال، حتی نسبت به لیلۃ القدر است (بنابر نقل مرحوم صدوق علیه السلام) و بعداً احمز اعمال بین اعمال شب‌ها و سحرهای ماه مبارک یعنی مشکل‌ترین آنها و طولانی‌ترینش که هزار مرتبه سوره قدر یا صد مرتبه سوره دخان است را ملتزم بودند. چنانکه علی علیه السلام در حدیثی می‌فرمایند:

«هرگاه من بین دو امر واقع بشوم آن را که مشکل‌تر هست انتخاب می‌کنم به عنوان فرد افضل».

این عبودیت آن بزرگوار بود. در او را و اذکاری که از حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده است مداومت داشتند. در تعقیب نماز در اوایل می‌دیدم که ایشان یک مقداری که تعقیب می‌خوانند از جا بلند می‌شوند به حال خضوع و خشوع عجیبی و می‌نشینند. بعد متوجه شدم که نام حضرت حجة بن الحسن علیه السلام را می‌برند. بعد بیشتر دقت کردم، دیدم پس از تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام آن سلامی را که ابن بابویه علیه السلام نقل کرده است می‌خوانند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمَنْكَ السَّلَامُ وَ لَكَ السَّلَامُ وَ الْيَكْ يَعُودُ السَّلَامُ...». تا آخر دعا آنجا که می‌رسند به سلام بر حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از جا بر می‌خواستند به حالت خضوع و خشوع خاص و می‌نشستند. در قنوت نماز، بعضی اوقات دعای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا «اللَّهُمَّ ثَقِّتِي...» را می‌خواندند.

در سفرها کسانی که با ایشان بودند دائم الذکر بودن ایشان را به خوبی به خاطر دارند در همین سر و ستان مدتی که سال‌ها توفیقی بود و در

محضرشان بودیم، معمولاً شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشاء بعضی رفقا می‌دانند که ایشان شخصاً می‌رفتند برای آبیاری مزرعه و خودشان بیل به دست می‌گرفتند و تا پاسی از شب گذشته، آبیاری می‌کردند. چون شب‌ها آب فراهم‌تر بود. روز هم گرما بود و هم آب کمتری از قنات و چشمه می‌آمد و از استخر هم وقتی می‌خواستند آب را باز کنند شب بهتر بود. بعضی شب‌ها بود که در آن تاریکی شب گاهی یک نفر یا دو نفر از رفقا می‌رفتیم که به محضرشان برسیم وقتی نزدیک ایشان می‌شدیم صدای آن بیلی که مشغول آبیاری بودند و از طرفی صدای نفس زدن و ذکر گفتن ایشان را می‌شنیدیم. دائماً مشغول ذکر بودند.

در تعلیم اوراد و اذکار حال شخص را کاملاً مورد نظر داشتند که او در واقع نسبت به ذکر دیدگاهش چیست و متعاقب ذکر چه توقعی دارد. یک وقت در همان مزرعه از ایشان درخواست کردم که ذکر تعلیم بفرمایند، ایشان با کمال محبت فرمودند: «فعالاً لازم نیست... بعداً» بعد از مدّت‌ها من دیگر از خاطر رفته بود، ایشان فرمودند: «حُبّ حالاً آن چیزی که آن وقت گفتمی!» و ذکر تعلیم فرمودند. بعدها یکی از دوستان که در جریان مبارزات بود و با آقا هم هیچ‌آشنایی نداشت یک انگشتری آورد به من داد که عقیق بود، صفحه پهنی داشت و همان ذکر که ایشان به من تعلیم فرموده بودند، بر آن انگشتر نقش بسته بود، در حالی که مر سوم هم نبود که ذکر طولانی را روی انگشتری ببندازند و تا آن وقت ندیده بودم. خودم متوجه شدم که ایشان آن تأخیری که در تعلیم ذکر انداختند، برای چه جهت بود. خلاصه اینکه تربیت‌های دقیق و مراقبه‌های دائم نسبت به کسی که توجه و التفاتی به ایشان داشت.

رفاقت و تربیت شاگردان

ایشان به هر کس که طالب خداوند بود علاقه داشتند و رفاقت می نمودند منتهی به کسانی که شور و شوق و جدّ و جهد بیشتری در آنها بود عنایت و توجه بیشتری مبذول می داشتند. البته نسبت به تربیت نفوس شیوه‌های گوناگون اعمال می شد؛ زیرا که بالطبع بسیاری از ذاتیات و روحیات افراد مختلف بوده و مسیر آنها هرچند به یک هدف ختم می شود امّا متفاوت است. بعضی راهشان نزدیک تر امّا پر مخاطره تر و برخی راهی طولانی تر امّا کم خطر تر طی می کنند.

در اینجا به برخی از جهت گیری های کلی آن بزرگوار در تربیت، با صرف نظر از خصوصیات فردی اشخاص اشاره می کنیم:

از خصوصیات معظم له که تأثیر بسیار مثبت و الگویی بر شاگردانشان داشتند، استغناء طبع و بی نیازی از غیر خدا بود. هرگز از کسی در امور شخصی متوقع نبوده بلکه خود شخصاً در کارها مشارکت نموده و فعال تر و بیشتر از دیگران تلاش می کردند. این روحیه طبعاً به رفقای ایشان هم منتقل می شد. در همین زمینه یکی از شب‌ها توضیح و تبیین جالب و آموزنده‌ای از این بیت شعر لسان الغیب علیه السلام می فرمودند که:

بادت بدست باشد اگر دل نهی به هیچ

در معرضی که تخت سلیمان رود به باد

از مسائل شخصی و امور عادی که بگذریم، نسبت به برنامه سیر و سلوک هم هرگز تکلفی برای شاگردان خود ایجاد نمی کردند. ایشان و دیگر مردان خدا در طول تاریخ، اشخاص را حقیقتاً به فطرت خود بازگردانیده و به راه انداخته و مراقبت نموده‌اند که از آن طریق زاویه نگرفته و منحرف

نشوند.

راه فطرت راهی است که اگر شخص بر آن قرار گرفته و حرکت کند، مشکلات به هر حدی که باشد برایش سهل و ساده می شود. همانطور که حقتعالی به حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «وَنَيْسَرَكُ لِلْيَسْرِي»^(۱) از این جهت بود که کم خوردن، کم خوابیدن و کم گفتن، بی هیچ تکلفی برای رفقای مرحوم آقا - رضوان الله علیه - آسان و ملکه می گردید. مبارزه با نفس اماره و مخالفت با امیال و هواهای نفسانی به سادگی جزء لاینفک زندگی آنها شده بود.

در این راستا برخی از دوستان برای مدّت محدود ترک حیوانی می کردند و از فراورده های گوشتی و امثال آن استفاده نمی کردند؛ از آن نظر که با جنبه حیوانی فاصله گرفته و از صفای باطن و روحانیت بیشتری برخوردار گردند. البته نه به عنوان التزام شرعی هر چند ارشاد و اشارتی هم در بعض روایات موجود است از قبیل اینکه:

«بطون خود را مقابر حیوانات قرار ندهید».

به هر حال ایشان استقبال می فرمودند و در اوقاتی که میهمان خودشان بودیم خوراک جداگانه و بدون مواد حیوانی تدارک می دیدند. البته یادآور می شدند که قبل از اتمام چهل روز به ترک حیوانی خاتمه داده شود؛ زیرا چهل روز تمام گوشت نخوردن مکروه است.

یکی از نکاتی که برای یکایک شاگردان ایشان معلوم و ثابت بود این بود که سیر و سلوک هرگز به معنای بی تفاوتی نسبت به مسائل خانوادگی یا کناره گیری از مسؤولیت های اجتماعی نیست. اظهار علاقه و محبت

۱ - «ما راه آسان تری برای تو میسر می نمایم». سوره اعلی ۷۸: ۸.

شخص ایشان نسبت به فرزندان گرامی و عزیزشان از همان دوران طفولیت آنها و با قطع نظر از کمالاتی که در محضر والد معظم خود کسب نموده‌اند و نیز گره‌گشایی و حل مشکلات دیگران حتی الامکان علاوه بر التزام به تدریس و تبلیغ و ترویج شرع انور و نقشی که در طول انقلاب اسلامی، قبل و بعد از پیروزی داشتند، همگی شاهد گویایی از حقیقتی است که ذکر گردید.

محبت و دوستی در حدّ ایثار یکی از ویژگی‌های رفقا و دوستان آن بزرگوار بود تا جایی که یکی از لوازم قطعی پیمودن راه خدا را دوستی دوستان خدا و خدمت و فداکاری نسبت به رفیق راه می‌دانستند. این همان نکته مهمی است که در روایات فراوان در کتاب شریف اصول کافی و سایر کتب حدیث، بر آن تأکید شده است. سالکان راه تا آنجا به این موضوع پایبند هستند که گفته‌اند:

مرا عهدی است با جانان که تا جان در بدن دارم

هوا داران کویش را چو جان خویشان دارم

خود مرحوم آیت‌الله نجابت رحمته‌الله در التزام به رفاقت و ابراز محبت نسبت به طالبین معرفت و دوستان خدا زبانزد بودند.

هر آنچه خیر بود برای رفیقشان می‌خواستند و وی را بر خویش مقدم می‌داشتند. حتی اگر آب خنک یا شربت گوارایی در هوای گرم تهیه می‌شد، تا همه حاضرین نمی‌نوشیدند، خود نمی‌آشامیدند.

از التزام به رفاقت معظم له خاطرات زیادی است که در اینجا به یکی از آنها اکتفا می‌کنم.

حضرت آیت‌الله نجابت رحمته‌الله نسبت به استفاده از طبیعت و هوای سالم و

آب و سبزه در مواقع مقتضی و اوقات فراغت خود و دوستانشان بی توجه نبودند، بلکه بهره‌گیری از این قبیل مواهب و نعم الهی را سزاوار مؤمنین و دوستان خدای دانستند. و اماکنی از قبیل پیربنو و سبزه پوشان^(۱) و غیره که معمولاً در نقاط کوهستانی قرار داشت، جایگاه نماز و قرآن و سجده‌های طولانی و اذکار ایشان و رفقا بود.

به هر حال در همان سال‌های نخستین که خدمت معظم له رسیده بودم چند روزی به معیت خانواده محترمشان به یکی از باغات خارج شهر رفتند و بعضی از دوستان هم با خانواده‌های خود به همراه ایشان بودند قبل از رفتن به بنده فرمودند اگر مایل باشید شما هم بیایید.

چون فصل امتحانات بود، قرار بر این شد که یک یا دو روز بعد به ایشان ملحق شوم، به هر حال به همراه والده رفتیم. خود آن بزرگوار نزدیک درب ورودی باغ با نهایت محبت و تفقد استقبال نمودند. بسیار روز خوبی بود با دیگر رفقا در محضر مرحوم آقا - رضوان الله علیه - مانوس بودیم.

فردای آن روز امتحان داشتیم، فکر کردم شب برگردم یا صبح حرکت کنم بالاخره تصمیم به ماندن گرفتم. صبح هم تا آماده حرکت شدم قدری دیر شد. بالاخره موقع خدا حافظی اظهار لطف نمودند که انشاء الله به امتحان می‌رسید و نتیجه آن هم به لطف خداوند خوب می‌شود.

خودم چندان امیدی نداشتم که سر وقت برسم، چون که آن زمان وسیله نقلیه مثل امروز نبود مقداری از راه را می‌بایست پیاده طی کنیم و به قصر دشت هم که می‌رسیدیم به ندرت اتوبوس مهیا بود و تادبیرستان ابوذر

۱- اماکنی خوش آب و هوا در اطراف شیراز.

(شاهپور سابق) هم فاصله کوتاهی نبود. اما به لطف خداوند ودعای آن بزرگوار درست لحظه‌ای که می‌خواستند اوراق امتحانی را پخش کنند رسیدم و نتیجه آن امتحان هم بسیار خوب بود.

یکی از دوستان که با ایشان انس و الفت داشتیم و آن روز هم موقع خداحافظی حضور داشتند، بعداً گفتند که پس از رفتن شما، آقا دعا کردند و گفتند: «خدا یا نگذار که نزد این سید، شرمسار شویم!».

این قبیل تواضع، از آن اسوه فضایل و ملکات اخلاقی بسیار مشاهده می‌شد. بویژه به سادات و ذریه پیغمبر ﷺ به احترام جد بزرگوارشان بسیار احترام می‌گذاشتند.

تفکر و تدبّر

در احادیث آمده است که یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. جریان عادی و رکن عمده محضر ایشان نیز تفکر بود و همه آنهايي که محضر ایشان را درک کردند می‌دانند که سؤالی در معرفت خدا و توحید مطرح می‌شد، همه درباره آن تفکر می‌کردند و اگر گاهی هم سکوت و صمت بود باز محضر تفکر بود. آن جلسات محک بسیار خوبی بود برای مرز بین تفکر و تخیل. آن کسی که اهل تفکر بود آنجا مأنوس بود و مثل ماهی در آب، حیات خودش را در آنجا می‌دید، و اگر اهل خیال بود آنجا نمی‌توانست آرام داشته باشد و با آن شرایط نمی‌توانست مأنوس باشد. این یک نعمت بزرگ الهی برای دوستان ایشان بود و مسأله تفکر که هم نورانیت ایجاد می‌کرد و هم تفهیم معانی عمیق، آنجا به راحتی صورت می‌گرفت.

جدّیت در طلب

در مسأله جدّ در طلب شاید غالب برادران و دوستان و حاضرین، بهتر این حقیقت را واقف باشند. این اشاره فقط به خاطر یاد از این بزرگوار است و انشاء الله بهره‌ای که عاید جمع ما بشود. چیزی که ایشان خودشان بهترین نمودار آن بودند و به دیگران تعلیم می‌دادند، عملاً جدّ در طلب بود. آن چیزی را که انسان می‌خواهد وقتی بهترین و بالاترین و ارزشمندترین چیزهاست، معرفت حق تعالی است، باید برایش جدّیت کند. وضع خود ایشان را ملاحظه کنید که در همین اواخر هم با وضع مزاجی که داشتند لحظه‌ای آرام نداشتند.

توسّل به ائمه علیهم‌السلام و تواضع نسبت به اولیای الهی

جدّی بودن ایشان در توسّلات و توجّهات نسبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام از خورشید درخشان تر و برای همگان الگو بود.

یکی از علائم عشق و علاقه شدید قلبی ایشان نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام این بود که در مواقع مصیبت و اندوه آن بزرگواران، به شدت محزون و غمناک و در اوقات سرور آن حضرات بسیار با نشاط و مسرور بودند. در مجالس عزاداری و سوگواری که هر سال دهه محرم در بیت ایشان برگزار می‌شد، گریه‌های ایشان و ناله‌های ایشان مشخص بود، اطعام را خود ایشان انجام می‌دادند و ملتزم بودند که اصلاً خودشان این کار را انجام ندهند. کسانی بودند که داوطلب بودند اما خود ایشان به این امر ملتزم بودند. نه تنها خودشان به شکل‌های مختلف ابراز محبت می‌فرمودند بلکه هر کسی هم که به نوعی عرض ارادت به ساحت مقدس آل محمد علیهم‌السلام

می نمود، مورد توجه و تفقّد ایشان قرار می گرفت. در روزهای عید و وفات مقید به تعظیم این شعائر الهی بودند حتی گاهی وقت ها اشعاری می سرودند. بعضی وقت ها هم تنها مطلعش را خودشان می فرمودند و بقیه شعر را دیگران می سرودند و خوانده می شد.

به خاطر دارم در یکی از اعیاد، مطلع شعری را فرمودند و طبق معمول بعضی از دوستان هم ابیاتی سرودند، این جانب هم چند بیت شعر به فکرم رسید، آن را نوشته و با اجازه خودشان خواندم. بیش از هر زمان دیگر بذل لطف نموده و اظهار داشتند: «انشاء الله به شما عنایتی خواهد شد». پس از آن تا چند شب متوالی به مجرّدی که به جلسه وارد می شدم، قبل از اینکه بنشینم در حضور جمع سؤال می کردند: «آیا تازه ای نداشتید؟» این پی گیری و توجه بخصوص که تا آن وقت برایم سابقه نداشت، نشانی از اهمّیت دادن ایشان به اظهار علاقه و ابراز ارادت نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ بود.

اخیراً نیز در حدود یک سال قبل از ارتحال معظم له به ایشان عرض کردم، برای رفع تشویش و اضطراب و حصول آرامش و اطمینان قلب چه باید کرد؟! ایشان در جواب فرمودند: «قبل از شروع به تدریس، فضیلتی از فضایل اهل بیت ﷺ را بیان نموده و سپس درس را آغاز کنید».

ایشان سرشار از محبّت و علاقه نسبت به معصومین ﷺ بود. آنها که در سفرهای زیارتی، محضر ایشان بودند (خود ما توفیق داشتیم) هم در مشهد مقدّس هم در عتبات عالیات کربلا و نجف و کاظمین که وقتی ایشان مقابل قبور متبرّکّه ائمّه ﷺ می ایستادند، واقعاً انسان آن حالت خضوع و تواضع را به چشم ندیده بود که ایشان مثل عبد ذلیلی واقعاً در مقابل این قبور

اولیای عظام می ایستادند و زیارت می خواندند.

نه تنها نسبت به آن بزرگان که معلوم است، حتی نسبت به سایر اولیای الهی، اهل معرفت و موحدین، باز هم خضوع داشتند. و باز به خاطر دارم که در یکی از سفرها در «مهنه» در سال‌های خیلی قبل، شاید بعضی از دوستان یادشان باشد که ایشان برای زیارت قبر شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی الله عنه رفته بودند و چند روزی اقامت داشتند و شعری آنجا سرودند؛ من به خاطر می آید مطلعش را خود ایشان گفتند:

هله عاشقان بنازید به کوی و صحن و قبرش

که ابوسعید ابوالخیر به عشق کرده جلوه

و دیگران دنباله شعر را می گفتند چند روزی هم در مقبره ابوالحسن خرقانی آن عارف معروف دیگر اقامت داشتند.

در هر جایی که نامی، نشانی، اثری از مطلوب و محبوب و معشوق خودش می دید و هر جا کسی بود که مدتی از عمرش را در راه خدا صرف کرده بود، ایشان تا می توانستند حضور پیدا می کردند.

در قم یک وقتی ایشان فرمودند: برویم منزل یکی از بندگان خدا که پیرمرد نود ساله‌ای اهل بکاء است، با یکی دو نفر دیگر از رفقا بودیم، در خدمت ایشان رفتیم از اوّل که نشستیم ایشان سخن گفتند او گریه کرد. و چه تواضعی ایشان نسبت به این شخص داشتند. شخصی که به دیدار او رفته بودیم، وقتی نام خدا برده می شد یا از توحید و معرفت خدا بحث به میان می آمد، اشک می ریخت.

مسأله تواضع ایشان واقعاً از اموری است که افراد تانیدیده باشند باور ندارند. کسی در این حدّ از مقامات معرفت و در این حدّ از علوم در

رشته‌های مختلف، در عین حال این قدر متواضع باشد. اگر کسی را می‌دیدند که طالب خدا است، شاهد بودید و بودیم که چه تواضعی می‌کردند. واقعاً گاهی افراد شرمسار می‌شدند. ایشان تا حد رکوع گاهی خم می‌شدند برای کسی که بدانند که او طالب حقیقت است، طالب خداست.

خدایم گوید: «کسی که یک وجب به طرف من حرکت کند، من یک گام به طرف او بر می‌دارم». در روایتی نقل شده: «اگر کسی به سوی خدا بیاید، وضع خدا نسبت به او مثل کسی است که مرکب او در شب تاریک گم شده، زاد و توشه‌اش هم گم شده. حالا یک مرتبه پیدایش کرده». این همه تواضع از این جهت بود که این شخص طالب خداست. همه هم این را می‌دانستند که این تواضع به خاطر چیست. لذا دیگر عجب و خودبینی (اینکه کسی فکر کند واقعاً در او چیز فوق العاده‌ای است که مثلاً ایشان اینگونه تواضع می‌کنند) در کسی ایجاد نمی‌شد. همین اندازه که شخصی طالب خدا بود، این تواضع به دنبالش بود. این از اخلاق خداوند است.

بعضی سحرهای ماه مبارک رمضان که بعد از تهجد ایشان و با آن حالی که داشتند، گاهی چند نفری از رفقا، گاهی یک نفر، گاهی دو نفر می‌ماندیم. ایشان وقتی سحری می‌آوردند، واقعاً به یک حالت خضوع و تواضعی که اصلاً خود ما بهت زده می‌شدیم، به شاگردانشان احترام می‌گذاشتند. واقعاً کسی نمی‌توانست درک بکند که ایشان فقط به خاطر این که کسی رو به خدا آمده و طالب این معنی و این حقیقت است، بدین شکل در برابر او تواضع می‌کند.

این تواضع عجیب از کسی بود که هیچ نیازی به افراد نداشت، استغناء

تام داشت و هیچ ترسی از کسی نداشت، هیچ خوفی نداشت.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱).

دنیا و ما فیها برای او هیچ بود.

حدوداً سال ۴۳ بود که مرحوم آیت الله نجابت رحمته به همراه چند نفر از رفقا به قصد زیارت عتبات عالیات حرکت نمودند، بنده هم توفیق همراهی داشته و خدمتشان بودم.

چون در آن زمان، سفر به عراق از طریق عادی امکان پذیر نبود، لذا به اهواز رفتیم و چند روزی توقف داشتیم و همانجا در مناسبتی که ظاهراً ولادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بود به دست آن بزرگوار، مُعَمَّم و به لباس مقدّس روحانیت ملبّس شدم و این افتخار نصیب من شد. در آنجا افرادی راهنما بودند و اشخاصی را که قصد زیارت عتبات داشته عبور می دادند. بالاخره مهیّا شدیم البته کسان دیگری هم همراه شدند. بدیهی است که حرکت از بیراهه در مسیر نخلستان ها با وجود پستی و بلندی و عبور از جدول های ناهموار و نسبتاً عریض که در عمق آنها آب بود در حالیکه هر کدام مقداری لوازم ضروری به دست داشتیم ظاهراً مشکل بود، اما شوق زیارت عتبات مشکلات را آسان می ساخت.

به هر حال، کنار شط رسیدیم در حالی که تاریکی شب همه جا را فرا گرفته بود، به وسیله قایق هایی که با پارو حرکت می کردند، به آن طرف آب منتقل شدیم. از آنجا پس از مقداری پیاده روی به خانه هایی که در میان نخلستان ها بود رسیدیم و در یکی از منازل جا گرفتیم. اما پس از گذشت

۱- اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند. (سوره یونس ۱۰: ۶۲)

چند ساعت از شب، ناگهان افرادی که راهنما بودند با عجله و اضطراب وارد شده و گفتند: شُرطه (مأمورین عراقی) مطلع شده و در خطر هستیم. بلافاصله همگی را به سمت نخلستان حرک دادند و در گوشه‌ای از آن قرار گرفتیم. در این گیرودار جریانی پیش آمد که نشانه‌ای از التزام معظّم له نسبت به اکرام و اعزاز سادات و فرزندان حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به احترام جدّ اطهرشان بود. همان طوری که قبلاً هم شاهدی بر این امر ذکر نمودم.

یکی از همراهان که سابقهٔ آشنایی با وی نداشتیم بی جهت و احتمالاً تحت تأثیر شرایط روحی و اضطرابی که داشت، با این جانب برخوردی نمود که تلقی به بی حرمتی می شد؛ متعاقب آن مرحوم آقا نسبت به آن شخص برآشفتنند و اعتراض نمودند که چرا نسبت به ذریهٔ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بی احترامی کرده است آن شخص هم وقتی چنین عکس العملی را دید عذرخواهی نمود.

به هر حال در نخلستان پس از گذشت ساعتی که همه می‌بایست در سکوت مطلق بوده و از جایمان حرکت نکنیم، تعدادی از مأمورین عراقی آمدند و با نورافکن‌هایی که داشتند نزدیک شدند. آنها به زبان عربی به شدت پرخاش و تهدید می‌کردند، بالاخره همگی را حرکت داده و کنار شط بوسیلهٔ قایق از آب عبور دادند و به آبادان برگشتیم. لازم به ذکر است که با وجود این پیش آمدها، ایشان همچنان مصمّم بوده و به عشق زیارت بقاع متبرّکه که نجف و کربلا و غیره در تلاش برای حرکت مجدد بودند و مثل همیشه رفقا و بلکه دیگر همراهان هم از ایشان روحیه می‌گرفتند.

آن زمان بیش از هر وقت دیگر دانستم که مقامات عالیّه معنوی را به هر

کسی نمی دهند.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
و کسانی بیشتر می کوشند و حتی یک لحظه آرام نمی گیرند که
قدر شناس تر باشند؛ همان طور که خود ایشان این بیت را مکرر یاد آور
می شدند:

گر کسان قدر می بدانندی شب نخسبند و رز نشانندی

بالاخره موعد مقرر رسید و این بار به لطف خداوند به سلامت عبور
کردیم و آن طرف شط هم با اتومبیل به سمت بصره و از آنجا به سوی نجف
اشرف حرکت نمودیم. بدیهی است حال و هوای حرم مولی الموحدین علیه السلام
که اغلب در ساعات بخصوصی به همراه آن عارف واصل مشرف می شدیم
و نیز کربلا و کاظمین و سامرا و صف ناکردنی بود.

در طول اقامت در نجف اشرف معظم له با بعضی از علماء و مراجع و
رفقاء قدیمی خودشان ملاقات داشتند. از جمله با مرحوم آیت الله حاج
شیخ عباس قوچانی که از شاگردان مرحوم آیت الله حاج سید علی
قاضی رحمته الله بودند و به منزل ایشان هم دعوت شدیم.

در همان سال حضرت امام خمینی رحمته الله از ترکیه به عراق منتقل شده بودند
و شب ها به حرم مشرف می شدند. در روزهایی هم که کربلا مشرف بودیم
در یکی از شب ها به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشرف شده بودند
در حالی که حرم تقریباً خالی از زائرین شده و خدام حرم می خواستند
درب را ببندند، حضرت امام رحمته الله همچنان مشغول زیارت و در کنار ضریح
حضرت عباس بن علی علیه السلام ایستاده بودند. همان شب نزدیک رفتیم دست
ایشان را بوسیده و سؤالی کردم ایشان پاسخ فرمودند. نماز جماعت مغرب

و عشاء را هم در مدرسه آیت الله بروجردی اقامه می نمودند و اغلب ما مومین خواص علماء و روحانیون بودند.

مرحوم آیت الله خویی رحمته الله علیه که محل تدریس و نماز جماعت ایشان مسجد خضراء بود با مرحوم آیت الله نجابت سابقه آشنایی و رفاقت داشتند. زیرا مرحوم آیت الله خویی هم با مرحوم آیت الله قاضی ارتباط داشته و از محضر آن بزرگوار استفاده می نموده اند. فلذا یکی از روزها با ایشان هم دیدار داشتند.

یکی از اهداف آن سفر در صورت امکان، زیارت بیت الله الحرام از طریق عراق بود. البته چون گذرنامه نداشتیم، از طریق غیر معمول (باز هم با افرادی که راهنما بودند) بوسیله اتومبیل حرکت کردیم. البته اشخاص دیگر هم همراه شدند، از مرز عراق و عربستان گذشتیم. مسیر ما صحرای شن زار و بدون آب و آبادی بود. مسافت طولانی را در حالی که جاژه چندان مشخصی هم نبود طی نمودیم. بالاخره به یکی از شهرهای عربستان رسیدیم که نزدیک آن پاسگاهی بود. شخص راهنما امید داشت بتواند موافقت مأمورین پاسگاه را برای ادامه سفر جلب کند اما آنها مخالفت می کردند. ناگزیر شب را همانجا ماندیم و صبح فردا به نجف اشرف بازگشتیم.

البته هر چند آن سال انجام مناسک حج میسر نشد اما چون در نیت بود و تا آنجا که امکان داشت سعی شده بود، اطمینان داشتیم که با بهره گیری از انفاس قدسیه آن بزرگوار خداوند تبارک و تعالی بهتر و بیشتر از آنچه به زائرین خانه اش عنایت می فرماید، به زوار قبر مطهر و منور حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام تفضل خواهد فرمود. کما اینکه روز عرفه اول نظر

رحمت به زابیرین امام حسین علیه السلام است و سپس به حجّاج در عرفات.

اهتمام به دروس حوزوی

معمولاً کسانی که در مسیر معرفت خداوند قرار می‌گیرند کمتر مقامات علمی مصطلح، مبارزات سیاسی، مسایل انقلاب، امر به معروف و نهی از منکر و به طور کلی حضور در صحنه‌های اجتماعی از آنها مشهود است، اما این بزرگوار در همه این جهات در حدّی علی بودند. یکی از علمای شیراز که از ائمه جماعات هستند، یک وقت برای من نقل می‌کردند: «آن سال‌هایی که ایشان در نجف بودند) ما می‌خواستیم که یک درسی را در محضر ایشان باشیم؛ چون شهرت علمی ایشان به گونه‌ای بود که معروف بود اگر ایشان در نجف می‌ماندند، از نظر همان علوم متعارف، فقه و اصول در حدّی بالاتر از مرحوم آقا ضیاء عراقی بودند که استاد مراجع عصر ماست.

ایشان می‌گفت که در نجف یک چنین تشبیهی نسبت به ایشان وجود داشت از بس ایشان جدّیت داشتند در همان دروس حوزوی، و وقت تدریس ایشان پر بود که می‌گفت: ما کسی را (یکی از آقایانی که می‌دانستیم مورد لطف ایشان هستند) واسطه قرار دادیم، حضرت آیت‌الله نجابت رحمته الله علیه گفتند: فقط نیم ساعت مانده به اذان صبح وقت آزاد دارم اگر حاضر هستید تا درس را در آن ساعت برگزار کنیم. بنابراین ما درس را در نجف نیم ساعت به اذان صبح به محضر حضرت آیت‌الله نجابت رحمته الله علیه می‌رفتیم. ایشان این اندازه جدّیت و پشتکار داشتند.

در مراجعتشان از نجف هم دیگر فضلاء و بزرگان در شهر خودمان از محضر ایشان خیلی استفاده کردند و واقعاً به مراتب و مقامات علمی بالایی

رسیدند. پس از یک دوران و ترقی از جهت تدریس علوم حوزوی، موفق به تأسیس این حوزه مبارکه^(۱) شدند و بحمدالله منشأ آثار و برکات بسیار خوب و عالی گردیدند. یک وقتی در همین چند سال اخیر (دو یا سه سال قبل از رحلتشان) در یکی از روزهای ماه مبارک، یک از برادران حوزه را ایشان امر فرموده بودند، آمد و پیغام ایشان را آورد که فرموده اند بیا کاری دارم. من از مسجد آمدم همین جا، زیر درخت ها و بعد از نماز ظهر بود، ایشان مشغول تلاوت قرآن بودند. آن مطلبی که می خواستند بفرمایند فرمودند. بعد سؤال کردند: چه می کنی؟ گفتم حالا یک مختصر اشتغالی، درس و بحث داریم. ایشان فرمودند: بسیار خوب و تأکید بر این مسأله داشتند که نه تنها اشتغال به دروس و بحث های حوزوی هیچ گونه ممانعتی از راه خدا و معرفت ندارد بلکه می تواند مؤید و متمم و مکمل باشد.

سوابق مبارزاتی

این مطلبی را که می خواهم عرض کنم نه فقط بیان حقی است که واقعاً این بزرگوار بر این انقلاب شکوهمند و بحمدالله پیروز، دارند. بلکه برای اینکه بدانیم که حرکت اولیای الهی و دعای آنها و نظر خیر به این انقلاب مؤثر واقع شده و مبارزات آنها تنها یک حرکت ظاهری نبوده است. ایشان از همان آغاز انقلاب و نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی علیه السلام نسبت به پیروی از آن بزرگوار تأکید داشتند و همانطور که عرض شد خودشان و دوستانشان هر گونه همراهی و مساعدت نسبت به انقلاب

۱- حوزه علمیه شهید محمدحسین نجابت علیه السلام

را تکلیف مسلّم می دانستند. کمتر مجلسی بود که ایشان در آن مجلس، با تجلیل و اکرام از امام امت یاد نکنند، چه در جلساتی که با رفقا داشتند و چه اوقاتی که با دیگران در حضر یا در سفر، هم صحبت می شدند.

در این بین چنانچه کسی، نسبت به انقلاب اسلامی و امام علیه السلام مخالفت می نمود، حتی در صورتی که رفیق سال های طولانی در سیر و سلوک هم بود، از او فاصله گرفته و دوری می جستند در حالیکه همانطور که قبلاً عرض شد از حیث پابندی به رفاقت زبانزد بودند.

تأکید بر اصل ولایت مطلقه فقیه و تبیین و تفهیم علمی آن، موضوعی است که هم از جلسات بحث معظم له در خاطره ها مانده و ثبت سینه هاست و هم به صورت مکتوب و مدوّن، به چاپ رسیده و در دسترس عموم قرار گرفته است. از همان وقتی که نخستین اطلاعیه های امام راحل علیه السلام منتشر شد، حضرت آیت الله نجابت علیه السلام شور و حرکتی را در جمع رفقا و دوستانشان ایجاد کردند. خیلی از رفقا و دوستان یادشان هست که ایشان آن زمان در جلسات، بحث مبارزه و انقلاب را طوری مطرح می کردند که عملاً یک عهد و پیمان عمیقی بین رفقا و دوستان ایشان با حضرت امام علیه السلام ایجاد شد. در آن جمع کسانی بودند که همه از همان اول، آماده بودند به مجردی که ایشان می فرمودند «شما باید تبعیت کنید و حرکت امام را دنبال کنید»، جانشان در کفشان بود. و در این مطلب هیچ جای تردید نیست. منزل ایشان شب ها (هر شب) جلسه بود. دیگر شبی نبود که بحث مسایل انقلاب و مبارزه مطرح نباشد.

اگر کسی می خواست جدیدترین اعلامیه ها را پیدا کند در بیت آقا مرحوم نجابت علیه السلام بود. خود ما آنجا شاهد بودیم که گاهی اعلامیه هایی بود

که چاپی نبود، اصلاً امکان نداشت در آن شرایط چاپ بشود و ایشان می فرمودند که قلم و کاغذ بیاورید و هر چه می شد، به هر مقدار ممکن بود، اعلامیه ها دست نویس می شد. و اما پخشش به عهده کی بود؟ خود همین رفقا بودند.

اشعار زیادی را خود ایشان آغاز کردند و در مدح امام علیه السلام سرودند و دیگران پیروی کردند و این اشعار با صوت خوب توسط بعضی رفقا خوانده می شد و روی نوار ضبط می شد و ناشناس و غیر معلوم (این حرکت خالصانه ای که واقعاً هر چه انسان بیشتر فکر کند باز هم جای تحسیر است) برای قم و بیت امام ارسال می شد. و نه فقط برای امام علیه السلام بلکه برای مراجعی که آن روز با امام همراهی می کردند، مانند حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی علیه السلام هم اشعاری سرودند و ضبط شد و فرستادند. برای اینکه در قم کسی که بیشتر با امام همراهی و مساعدت داشت ایشان بودند. فکر نکنیم که صرفاً یک شعر ساده بود یا چون با یک لحن خوبی خوانده می شده مؤثر بود، بلکه همراه این اشعار روح بود، جان بود. وقتی می بردند محضر امام علیه السلام یا برای دیگران، این کلمات و الفاظ و این عبارات جان خاصی داشت.

در برنامه شب های جمعه که همه مردم از روحانیون و جمیع اقشار مردم در مسجد جامع جمع می شدند و مرحوم آیت الله شهید دستغیب علیه السلام منبر می رفتند و صحبت می کردند رفقای مرحوم آیت الله نجابت علیه السلام از طرف ایشان مأموریت داشتند که حضور پیدا کنند و همچون پروانه هایی اطراف شمع وجود آیت الله دستغیب حرکت کنند، و این در واقع همان دستوری بود که مرحوم آیت الله نجابت علیه السلام فرموده بودند که شما باید این سید (شهید دستغیب) را محافظت کنید. و باز مرحوم آیت الله دستغیب علیه السلام در

ملاقات‌هایی که (غالباً در مواقعی بود که بسیار حساس بود و البته جلسات شب‌های جمعه از حساسیت بیشتری برخوردار بود) با این بزرگوار داشتند و روحیه‌ای که می‌گرفتند، در آن منبرهای آنچنانی که خود شما خوب می‌دانید، یقیناً تأثیر می‌گذاشت.

نقش این بزرگوار نقش حساسی بود و واقعاً قابل بیان و توصیف من نیست. رفقای ایشان در آن شب‌های جمعه و آن برنامه بسیار سنگین و عظیم نقش مهمی ایفاء می‌کردند. من یادم هست یک وقتی جریان فیضیه پیش آمده بود شایع شده بود که می‌خواهند آن کماندوها (آن موقع می‌گفتند، یک عده افراد شرور و آنهایی که به مدرسه فیضیه قم حمله کردند) شب جمعه بیایند و بریزند در مسجد جامع و به هر حال بزنند و بکشند و آن جریان تکرار بشود.

اولین عکس‌العمل و برخورد با این قضیه از سوی مرحوم آیت‌الله نجابت رحمته‌الله بود. ما خودمان حاضر بودیم، ایشان می‌فرمودند که باید آن شب هرچه از دستتان بر می‌آید و می‌توانید تهیه کنید. هر نوع سلاحی و هر چه هر چه می‌توانست آماده کرد. چون شرایط واقعاً یک طوری بود که برای همه روشن بود که به هر حال این جریان اتفاق خواهد افتاد. یک مقدار تیغ‌هایی آماده شد، بعضی ششپیر و بعضی کارد آماده کردند تا در صورت نیاز، برای دفاع از آنها استفاده شود.

باز یادم می‌آید آن موقع ایشان فرمودند مقدار زیادی هم چوب لازم است. هماهنگی شد و مقدار زیادی چوب آوردند (آن طرفی که وضو خانه مسجد جامع هست من یادم است از آن راه آوردند پیاده کردند) با بعضی از رفقا مأمور شدیم که این چوب‌ها را بیاوریم داخل شبستان. آن موقع من

هنوز معمم هم نبودم عباروی دوشمان گرفته بودیم و این چوب‌ها هم یک قدری بلند بودگاهی یک خورده از عبا هم می‌زد بیرون. چوب‌ها را با همین دوستان و رفقای مرحوم آقا، چند نفری حمل کردیم آوردیم در آن شبستان بزرگ، جایی که الآن وضوخانه دارد و همان کنار درب قرار دادیم. حتی جا و مکان و اینها را ایشان می‌فرمودند، بعد بنا شد رفقا آنجا مهیا و آماده باشند. کلید دست یک نفر، یک عده هم البته بیرون مسجد مراقب بودند که اگر حمله‌ای بنا شد آغاز بشود بلافاصله تمام این حربه‌ها و این چوب‌ها و این تیغها همه بیرون بیاید و واقعاً دفاع کنند، که *خُب الحمد لله* حمله اشرا را آن موقع واقع نشد.

و اما جریان شب بعد از نیمه خرداد، خانه خود مرحوم آیت الله شهید دستغیب - رضوان الله تعالی علیه - آنجا که واقعاً یک صحنه‌ای از حضور اراده و نیات آیت الله نجابت رحمته بود رفقای ایشان در آن وقت شب آنجا بودند. عده‌ای داخل بودند، دور و نزدیک، بعضی پشت بام، این طرف و آن طرف کشیک می‌دادند. حضور حضرت آیت الله شهید دستغیب رحمته در خانه‌شان و حمله کماندوها و وضعیتی بود که رفقا پیش بینی این را می‌کردند که مبادا نسبت به ایشان آسیبی برسد.

بعضی‌ها سؤال می‌کنند که آیت الله شهید دستغیب آن شب چطور به منزل همسایه‌ها برده شدند و از دسترس اینها دور نگه داشته شدند؟ قضیه این بود که رفقای مرحوم آیت الله نجابت رحمته این کار را کردند، ایشان این بزرگوار را در دستشان یک امانت الهی می‌دانستند. خود آیت الله دستغیب رحمته هم این را می‌دانستند و کسی که به رو حیات این رفقا آشنا بود و می‌فهمید که آن شب وقتی اینها حمله کنند، دشمن حمله کند، غرق در

سلاح و با آن وضعی که مشخص بود به هر حال مأموریت اهانت و ضرب و شتم داشتند. شواهد زیادی وجود داشت که امکان ندارد که بتوانند این بزرگوار را ببرند، الا اینکه بر کشته یک یک این رفقا عبور کنند. این قطعی بود و لذا این بزرگوار هم حاضر شدند به اینکه به طرف خانه همسایه انتقال داده بشوند. و این هم به اصرار رفقا بود و هم آن بینشی و اطلاعی بود که ایشان از وضع داشت.

در هر حال به لطف خداوند با رهبری امام علیه السلام انقلاب پیروز شد و این پشتوانه‌های بزرگی که نمونه بارز و آجلی و اتم آن آیت الله نجابت علیه السلام بودند. اینها از اولیای خدا بودند و خداوند نعمت پیروزی را به این ملت ارزانی داشت.

من این نکته را عرض کنم آن قرار و آن عهدی را که این بزرگوار از اول با امام داشتند و رفقایشان و همه کسانی که در ارتباط با این بزرگوار بودند تا آخر به بهترین شکل به پایان بردند.

شما شاید کمتر جایی باشد که بیان ایشان یا قلم ایشان را شنیده باشید، دیده باشید و به مناسبتی نامی از امام نبرده باشند. و مسأله «ولایت شرعیّه مطلقه فقیه»^(۱) اثری که در جامعه ما منتشر شد الهام و بیان ایشان بود که در درک و فهم این معنی بسیار تأثیر داشت و در شئون مختلف پس از پیروزی انقلاب در جریان سال‌های دفاع مقدس و هر جا که بخوایم فکر کنیم به هر حال حضوری از ایشان را می‌بینیم. در دوران دفاع مقدس بر حضور در جبهه‌ها و تقویت و حمایت رزمندگان اسلام تأکید فراوان داشتند.

۱- اشاره به رساله ایست که تحت همین عنوان در سال ۱۳۶۰ ه. ش از طرف ایشان نگاشته و منتشر گردید.

یکی از شب‌ها در اواخر جنگ در حسینیه خدمتشان بودم، برای تعدادی از جوانان که عازم جبهه بودند و نزدیک ایشان نشسته بودند به طور خصوصی صحبت می‌فرمودند و مشهود بود که آنها با شور و شوق مضاعف و روحیه مقاومت و پایداری بالاتر و حال انقطاع بیشتر از غیر خداوند، بر می‌خواستند و به سوی جبهه حرکت می‌کردند.

شهادت فرزند برومند و بزرگوار ایشان، مرحوم شهید محمد حسین نجابت رحمته در جبهه حق علیه باطل، خود نشان بارزی است از ایثار و فداکاری معظم له در جریان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس.

پس از رحلت امام رحمته نسبت به مقام معظم رهبری - مد ظله العالی - و تمجید و توصیف از ایشان باز از حضرت آیت الله نجابت رحمته مطالبی را رفقا و دوستانی که محضرشان بودند از ایشان شنیدند.

در باره مسأله مرجعیت، با اینکه عرض کردم خودشان در آن سطح بالای علمی بودند و بیانش گذشت، پس از رحلت امام خمینی رحمته وقتی از ایشان سؤال شده بود مخصوصاً همان روزهای آخر به طوری که اخوی معظم و مکرم فرمودند و در محضر ایشان سؤال کرده بودند راجع به مسأله مرجعیت، ایشان فرموده بودند که:

«همان شیخ الفقهاء آیت الله اراکی رحمته، ایشان بقاء بر تقلید را هم که جایز می‌دانند.»

به هر حال احترام و تواضعشان برای علمای راستین و کسانی که در مسیر و راه معرفت و توحید بوده و هستند بین و مشهود است. من بحثم را در همین جا خاتمه می‌دهم، امیدوارم انشاء الله که خداوند روح پر فتوح این بزرگوار را از همه ما شاد و راضی و خشنود بفرماید و دعای خیر او را

بدرقه راه همه شما برادران، حضار محترمی که در مجلس یادبود و سالگرد این عالم ربّانی و این عارف بزرگ، حضور پیدا کرده‌اید، بدارد و درجات آن بزرگوار را متعالی گرداند و انشاء الله که از فرمایشات او، نصایح آن بزرگوار آنچه که به خاطر داریم و آنچه که انشاء الله به تدریج بر صفحات نورانی کتابها منتشر خواهد شد و در آثار ایشان می‌یابیم، به خوبی عمل کنیم و خداوند همه را موفق و مؤید بدارد.

مجلس چهاردهم

فرازهایی از بیانات حضرت آیت الله نجابت رحمته

حضرت استاد نجابت رحمته در جزوه شریفه «شهد الله...» می فرماید:

«شهادت صاحبان علم به وحدانیت خداوند چون راسخ در علم شده اند علاوه از شهادت لفظی، عملاً و تکویناً وحدانیت خداوند را نشان می دهند. چون موحدند، آثار توحید از زبان و اعمالشان و نیاتشان ظاهر می گردد. بعد از آنی که بالحسّ و العیان می فهمند و می دانند و می بینند که «لیس فی الدار غیره ديار»^(۱) قهراً پس از چنین بینش و ادراک مبدأ تخلف و شرک از آنها زایل و شرک از آنها ممتنع الصدور می باشد. چون مبانی شرک، جهل و بی التفاتی و خودبینی و خودپسندی است، از صاحبان علم به واسطه اهل الله بودنشان که اهل این گونه امور باشند محال است. کما اینکه شهادت و اهب العطا یا به وحدانیت صدی نود و نه تکوینی است و صدی یک آن تشریح و تلفظ بر آن است. صاحبان علم نیز از این جهت چنین اند که روح

۱- در عالم هستی، جز خداوند هیچ وجودی نیست.

آنها و قلب آنها عدو جهل و عدو شرک و عدو خودبینی است؛ زیرا همه اینها اموری است اعتباری، بلا حقیقه و بلا واقع. هرگز روح و عقل صحیح تن به واهمه و تخیل و کلک نخواهد داد، لهذا فطرتاً بدون هیچ مدرکی شخص صحیح را می پسندد...

صاحبان علم غیر از علم به وحدانیت خداوند معلوم دیگری ندارند چون سایر معلومات، حد آنها تا عالم خیال است. زاید بر خیال، علم به وحدانیت خداوند و بقاء اولیاء خدا و فناء خودشان می باشد و آنچه از این قبیل است. کسی که صاحب علم است متحد با علم است نه از باب آنه چون معصومند متحدند با علم؛ چون مطلقاً علم و عالم و معلوم یکی است. صاحبان علم عین علمند. هنگام ظهورشان غیر از علم چیز دیگری ظهور ندارد. بعد از آنی که شخص اندیشه و افکارش راجع به کسب و تجارت یا منبر یا اجتهاد یا مرجعیت یا امامت بوده باشد، فردگاه آن شخص همانجا است و محال است فکر تخلف از شخص و بالعکس شخص تخلف از فکر نماید. لهذا ملای رومی می فرماید:

ای برادر، تو همه اندیشه‌ای ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای
 ور بود اندیشه‌ات گل، گلشنی ور بود اندیشه‌ات خس، گلخنی

این از محکمت خدانشناسی است و هیچ فاصله‌ای با واقع ندارد. پس صاحبان علم محال است که شهادت به وحدانیت، عملاً و قولاً و صفتاً و ذاتاً ندهند. البته در اثر مراقبت و سعی و دوام ذکر و پیگیری صاحبان علم مرتبه‌شان، مرتبه علم می شود یعنی به برکات ذکر و فکر و مراقبت، مرتبه واقع در علم می شود. قهراً چنین شخصی صاحب علم می شود کما اینکه تقلین جمع شوند و بخواهند چهار عمل اصلی را مجهول جلوه دهند،

نخواهند توانست، چنین شخصی راجع به وحدانیت خدا و معیت خدا با مخلوقات و فناء خودش و نیستی خودش و عدم خودش را حس می‌نماید. یعنی در اثر التفات زیاد، می‌فهمد که از اوّل تا بحال هیچ بوده، نه اینکه چیزی بوده و می‌خواهد خود را از بین ببرد. از اوّل «لَیْسَ» بوده، عدم بوده، نمای صرف بود از اوّل حقّ جلّ جلاله بوده و ظهور و کمال جلّ جلاله بوده. این شخص فقط می‌فهمد که خودش هیچ اندر هیچ و خداوند همه و همه چیز با همه چیز و حیّ مطلق و عالم مطلق و قادر مطلق. لَهَذَا می‌فرماید:

عارفان در دمی دو عید کنند عنکبوتان مگس قدید کنند

صاحبان علم که در رأس آنها حضرات معصومین علیهم‌السلام هستند، لایق قرب کامل و تولیت تکوینی حضرت احدیّت را دارا می‌شوند. چون به موقع خودش واضح می‌شود که خداوند رحمان و رحیم از جان شخص به شخص نزدیک تر است، چون معلوم حضرات چنین است قهراً افعال حضرت احدیّت بر دست و زبان آنها صد در صد ظاهر می‌گردد. لَهَذَا حضرات، به خدا می‌شنوند و به خدا می‌بینند، به خدا تغییر حال می‌دهند، به خدا آمد و شد می‌کنند.

جوارح صورتاً جوارح بشری، ولی قوّه خدایی و مجرد کامل، چشم صورتاً چشم عادی ولی به جان جانان می‌بینند و جانان اشخاص را بر خورد می‌نمایند...»^(۱).

نیاز علماء به تهذیب

حضرت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه در نیاز عالمان به تهذیب نفس می‌فرماید:

۱- پایان نقل از کلام شریف حضرت آیت‌الله نجابت رحمته‌الله‌علیه

«متأسفانه در مراکز علمی به این گونه مسائل لازم، کمتر توجه می‌شود. علوم معنوی و روحانی رو به کاهش می‌رود و بیم آن است که حوزه‌های علمی نتوانند علمای اخلاق و مرییان مهذب و وارسته تربیت کنند...».

«اگر شما درس بخوانید، ممکن است عالم شوید ولی باید بدانید که میان مهذب و عالم خیلی فاصله است. هرچه این مفاهیم در قلب سیاه و غیر مهذب انباشته گردد، حجاب زیادتر می‌شود. در نفسی که مهذب نشده، علم، حجاب ظلمانی است. علم، نور است ولی در دل سیاه، دامنه ظلمت و سیاهی را گسترده‌تر می‌سازد...».

«مواظب باشید! مبدا پنجاه سال با کدّ یمین و عرق جبین در حوزه‌ها، جهنّم کسب نماید. به فکر باشید و در زمینه تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح اخلاق، برنامه تنظیم کنید. خدا نکند پیش از آنکه انسان خود را بسازد، جامعه به او روی آورد و در میان مردم نفوذ کند، خود را می‌بازد. تا ریش سفید نشده اید کاری نکنید...».

«طوری نباشید که از اوّل، هدف شما از تحصیل، گرفتن فلان مسند و به دست آوردن فلان مقام باشد و بخواهید رئیس فلان شهر یا آقای فلان ده، گردید. ممکن است به این خواسته‌های نفسانی و آرزوهای شیطانی برسید، ولی برای خود و جامعه اسلامی جز بدبختی چیزی کسب نکرده‌اید...».

«تا فرصت از دست نرفته بیدار شوید در مرحله اوّل در مقام تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح خود برآیید...».

روایت

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرموده‌اند:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ
بِالإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ»^(۱).

«کسی که خود را در معرض پیشوایی و رهبری مردم قرار می دهد، باید قبل از آموزش دیگران، خود را تعلیم داده باشد و پیش از آنکه به زبان چیزی بگوید و با سخن دیگران را ادب نماید، لازم است که خود بدان ادب، عمل کرده باشد و آن که خود را تعلیم و تأدیب نماید، پیش از آنکه به دیگران آموزش می دهد، سزاوار احترام است».

مولوی می گوید:

نفس خود ناکرده تسخیر ای فلان

چون کنی تسخیر نفس دیگران

نفس را اول برو در بند کن

پس برو آهنگ و عطا و پند کن

منبری بگذار بهر خود نخست

وانگهی برجّه به منبر تُند و چست

آتشی در دل بر افروز آنگهی

گر کنی هنگامه عطا و عطا ای رهی

تا ز سوز دل نگرده دل کباب

دم نگرده گرم ای عالی جناب

تا تو را سوزی نباشد در جگر

دم مزن کاندردمت نبود اثر^(۲)

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

۲ - مثنوی معنوی.

نیاز به استاد اخلاق

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه دربارهٔ نیاز به استاد اخلاق فرموده‌اند: «استاد اخلاق برای خود معین نمایید، جلسه و عظم و خطابه و پند و نصیحت تشکیل دهید، خودرؤ نمی‌توان مُهَدَّب شد. اگر حوزه‌ها همین‌طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فنا خواهند بود. چطور شد که علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد لازم است، لکن علوم معنوی و اخلاقی به تعلیم و تَعَلُّم نیازی ندارد و بدون معلّم حاصل می‌گردد؟ کراراً شنیده‌ام که سیّد جلیلی معلّم اخلاق شیخ انصاری بوده است».

حضرت آیت‌الله حاج سید علی قاضی طباطبایی رحمته الله علیه در نیاز به استاد اخلاق فرموده‌اند: «اهمّ آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوی بیرون آمده و به معرفت‌الله رسیده و انسان کامل است که علاوه بر سیر الی‌الله، سفر دیگر را طی کرده و گردش و تماشای او در عالمِ خَلْق، بالحقّ بوده باشد. کسی که طالب راه و سالک طریق فنا باشد، اگر برای پیدا کردن استاد این راه، نصف عمر خود را در جستجو و تَفَحُّص بگذراند تا او را پیدا کند، ارزش دارد. کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است».

هر که گیرد پیشه‌ای بی اوستا	ریشخندی شد به شهر و روستا
هر که در ره بی قلاووزی رود	هر دو روزه راه صد ساله شود
کار بی استاد، خواهی ساختن	جان بخواهی باختن ^(۱)

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

انواع طالبان علم

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

«طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ فَأَعْرِفْهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ: صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلِاسْتِطَالَةِ وَالْحَتْلِ وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْفِقْهِ وَالْعَقْلِ، فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مُؤَدِّ مُمَارٍ مَتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرَّجَالِ بِتَذَاكُرِ الْعِلْمِ وَصِفَةِ الْحِلْمِ، قَدْ تَسَرَّبَلَ بِالْخَشُوعِ وَتَخَلَّى مِنَ الْوَرَعِ فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا حَيْثُومَهُ وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْزُومَهُ وَصَاحِبُ الْاسْتِطَالَةِ وَالْحَتْلِ ذُو حَيْبٍ وَمَلَقٍ يَسْتَطِيلُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ أَشْبَاهِهِ وَيَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِ فَهُوَ لِحُلُوتِهِمْ هَاضِمٌ وَلِدِينِهِ حَاطِمٌ فَأَعْمَى اللَّهُ عَلَى هَذَا حُبْرَهُ وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثْرَهُ وَصَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَقْلِ ذُو كَاتِبَةٍ وَحُزْنٍ وَسَهْرٍ قَدْ تَحَنَّنَكَ فِي بُرْنُسِيهِ وَقَامَ اللَّيْلَ فِي حِنْدِسِيهِ يَعْجَلُ وَيَخْشَى وَجِلًّا دَاعِيًّا مُشْفِقًا مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ مُسْتَوْجِبًا مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ فَتَسَدَّدَ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْكَانَهُ وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَةً»^(۱)

«دانشجویان سه دسته اند. ایشان و صفاتشان را بشناسید: گروهی دانش را برای نادانی و ستیزه می جویند و گروهی برای گردن‌فرازی و فریفتن جویند و گروهی برای فهمیدن و خردورزیدن جویند. پس صاحب جهل و خودنمایی، مردم آزار و خودنماست و در محافل مردم، داد سخن می دهد، نام علم را بر زبان می آورد، حلم را می ستاید از سر تا پا اظهار خشوع می کند، ولی دلش از پرهیزکاری تهیست. از همین روی، خداوند بینی او را بکوبد و کمرش را بشکند. آنکه یارگردن‌فرازی و فریفتن است، نیرنگ باز و تملق ساز است. بر همدوشان خود گردن‌فرازی کند و برای توانگران پست تر از خود تواضع نماید. شیرینی آنها را بخورد و دین خود را

۱- اصول کافی: ج ۱، کتاب فضل العلم، باب النوادر، حدیث ۵.

بشکند. از همین جهت، خداوند او را گمنام سازد و اثرش را از میان آثار عالمان براندازد. آنکه یاور فهمیدن و خردورزیدن است، دچار شکسته حالی و اندوه و بی خوابیست. شب کلاهش را فروکشد (در خود فرو رود) و در تاریکی شب به پاخیزد و کار کند، هراسان و ترسان و نگرانست، به خود مشغول است. به مردم عصر خود عارف است و از مطمئن ترین برادرانش نیز دهشتناک است. از این رو، خداوند پایه های زندگی او را محکم سازد و در قیامت آسوده دارد».

اکنون که به طور خلاصه با نیت و هدف دانش پژوهان آشنا شدی و عالمان بد و خوب را بهتر دریافتی پس هر کدام از روایات را در جایگاه خود بدار تا گمراه نشوی و متوجه باشی که روایاتی که تقدیم می شود، هر چند از جهت سند غالباً مخدوش است، اما از جهت معنا همه آنها یک مطلب را دنبال می کنند. بنابراین می توان گفت که تواتر معنوی دارند یعنی معنای مشترک آنها از معصومین عليهم السلام صادر شده است.

از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرموده اند:

«فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة

البدن»^(۱).

«برتری عالم بر عابد، مانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

همچنین از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرموده اند:

«يا علي! نوم العالم أفضل من عبادة العابد. يا علي! ركعتين يصلِّيهما

العالم أفضل من سبعين ركعة يصلِّيها العابد»^(۲).

«ای علی! خواب عالم، از عبادت عابد برتر است. ای علی! دو رکعت نماز که

۱- عده الداعي، باب في فضيلة العلم و تبعية العمل له، ص ۶۵، حدیث ۵.

۲- همان، ص ۶۶: حدیث ۴.

عالم می خواند، از هفتاد رکعت نماز عابد برتر است».

و نیز از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرموده‌اند:

«یا علی! ساعة العالم يتكى على فراشه ينظر في العلم خير من عبادة سبعين سنة و جعل النظر الى وجه العالم عبادة بل و الى باب العالم عبادة»^(۱).

«ای علی! ساعتی که عالم بر فراش تکیه زده و در علم نظر می‌کند، از هفتاد سال عبادت، بهتر است و نگاه کردن بر چهره عالم، بلکه بر درب خانه عالم، عبادت است».

همچنین از حضرت علی عليه السلام نقل شده است که فرموده‌اند:

«جلوس ساعة عند العلماء أحب الى الله من عبادة ألف سنة و النظر الى العالم أحب الى الله من إعتكاف سنة في بيت الحرام و زيارة العلماء أحب الى الله تعالى من سبعين طوافاً حول البيت و أفضل من سبعين حجة و عمرة مبرورة مقبولة، و رفع الله تعالى له سبعين درجة و أنزل الله عليه الرحمة و شهدت له الملائكة ان الجنة وجبت له»^(۲).

«در نزد خداوند، یک ساعت نشستن در نزد عالمان، از عبادت هزار سال محبوب‌تر است و نگاه کردن به عالم، در نزد خداوند، محبوب‌تر از یک سال اعتکاف در بیت الحرام است و در نزد خدای تعالی، دیدار عالمان، محبوب‌تر از هفتاد طواف خانه خدا و بهتر از هفتاد حج و عمره قبول شده است و خداوند مقام او را هفتاد درجه افزایش می‌دهد و رحمت بر او نازل کند و ملائکه بر و جوب بهشت برای او، شهادت می‌دهند».

۱- همان، حدیث ۵.

۲- همان، حدیث ۶.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده‌اند:

«اذا كان يوم القيامة جمع الله الناس في صعيد و وضعت الموازين
فيوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فيرجح مداد العلماء على دماء
الشهداء»^(۱).

«روز قیامت، خداوند مردم را در مکانی جمع می‌کند و میزان‌ها برپا می‌شود
پس خون شهیدان با مداد عالمان مقایسه گردد، آنگاه مداد عالمان بر خون شهیدان
برتری خواهد یافت».

در روایت صحیحۀ ابی حمزه از امام باقر علیه السلام نقل شده است که
فرموده‌اند:

«عالم ينتفع بعلمه أفضل من سبعين ألف عابد»^(۲).

«عالمی که به علم خویش عمل نماید و از آن بهره‌گیرد، از هفتاد هزار عابد بهتر
است».

و نیز نقل شده است که حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل
فرموده‌اند:

«طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان لازم است؛ پس طلب کنید علم را از هر جا که
گمان و جود آن را می‌برید. علم را از اهلش کسب نمایید. همانا یاد دادن علم برای
رضای خدای سبحان، حسنه است و جستجوی آن عبادت است. مذاکره علم،
تسبیح و عمل به آن، جهاد است. تعلیم علم به آن کسی که نمی‌داند صدقه و تقرب به
ذات پروردگار می‌باشد؛ زیرا که راه دانستن حلال و حرام خداوند و راه بهشت
است. علم، در پنهانی اُنس است و در غربت، یار. در خلوت گوینده است و در
سختی و تنگدستی، راهنما. علم، در رویارویی دشمنان، سلاح است و در مقابل

۱- همان، ص ۶۷، حدیث ۹.

۲- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم و فضله...، حدیث ۸.

دوستان، زینت. خدای تعالی به وسیله علم، عده‌ای را بلند می‌کند و آنها را در خیر راهنما قرار می‌دهد تا دیگران از آثار آنها استفاده کنند و از اعمال آنها پیروی نمایند و فکر آنها، مقصدشان باشد. ملائکه در دوستی با آنها راغبند و با بال‌های خود، آنها را مسح می‌کنند و در دعاها یشان برای آنها برکت می‌خواهند. هر موجودی حتی ماهیان دریا و درندگان و چهارپایان برای آنها طلب مغفرت می‌نمایند. همانا، علم موجب زنده شدن دل‌ها از نادانی و روشنائی دیده‌ها از تاریکی و توانایی بدن از ضعف و سستی است. علم، شخص را به درجه‌خویان و نیکان می‌رساند و باعث بلندی دنیا و آخرت است. تفکر در علم همانند روزه است و آموزش و فراگرفتن آن، همانند شب زنده داری. به وسیله علم، بندگی و اطاعت خداوند انجام می‌پذیرد، ارتباط با خویشاوندان صورت می‌گیرد و حلال و حرام شناخته می‌شود. علم، جلودار عمل و عمل‌تایع آن است. خوشبخت‌ها از آن بهره‌مندند و بدبخت‌ها بی‌نصیب. پس خوشا به حال کسی که خداوند از آن بهره‌مندش کند»^(۱).

علامه بزرگوار، ابن فهد حلی درباره علم و عمل چنین می‌گوید:

«... نظری به گفتار رسول خدا ﷺ بکن که چگونه عمل را تابع علم قرار داده و آن دو را قرین یکدیگر آورده که یکی بدون دیگری نفع و ارزش ندارد. عالم ناچار از عمل کردن است و علم به تنهایی نجات‌دهنده نیست. همچنان که امام معصوم علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ أَدَا عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هَدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^(۲).

«هرکس علمش زیاد شود و عملش افزون نگردد، جز دوری از خداوند چیزی را نیفزوده است».

از طرف دیگر، عمل بدون علم نیز بی‌فایده است؛ چرا که رسول

۱- عده‌الداعی، باب فی فضیلة العلم و تبعیة العمل له، ص ۶۳، حدیث ۱.

۲- همان، ص ۶۵، حدیث ۲.

خدا ﷻ فرمود: «کسی که بدون راهنمایی علم، عمل نماید، همانند شخصی است که به بیراهه می رود هر قدر بر سرعت خود بیفزاید بیشتر از مقصد دور می گردد».

به خاطر علم و عمل است که پیامبران ﷺ آمدند و کتاب های آسمانی نازل شد. بلکه به خاطر همان دو است که آسمان و زمین و آنچه در آنها و بین آنهاست، خلق گردید؛ در این دو آیه از قرآن، تأمل کنید!

«خداست که هفت آسمان و هفت زمین را خلق کرد و امر را در بین آن دو فرود آورد تا شما بدانید که خداوند بر هر چیز قادر است و بر هر چیز احاطه علمی دارد».^(۱)

و نیز درباره عمل می فرماید:

«ومن جنّ و انس را خلق نکردم مگر برای آنکه بندگی کنند».^(۲)

و آگاه باش که اهل جهنّم از بوی عالم بی عمل در اذیت و آزارند و پرحسرت ترین اهل آتش، عالمی است که مردم را به خداد عوت کرد و آنها پذیرفتند و به بهشت رفتند اما خودش به خاطر ترک عمل و نافرمانی به دوزخ رفت.

و نیز از معصوم ﷺ نقل شده است که خداوند به حضرت داود ﷺ

وحی فرمود:

«کمتر کاری که با عالم بی عمل انجام می دهم این است که شیرینی یاد خودم را از دلش بیرون کنم و این کو چکترین عقوبت از هفتاد عقوبت باطنی است».^(۳)

۱- سورة طلاق: ۶۵: ۱۲.

۲- سورة ذاریات: ۵۱: ۵۶.

۳- عدة الداعی، باب فی العالم الغیر العامل بعلمه، ص ۶۹، حدیث ۳.

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمودند:

«میراث علم، خشیت است و کسی که از خشیت محروم باشد عالم نیست
هر چند در کشف نکات دقیق علمی، کمال دقت را به عمل آورد.»^(۱)

چنانکه خداوند می فرماید:

«أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.»^(۲)

«تنها عالمان هستند که از خداوند می ترسند.»

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند:

«لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ دَاعٍ مُدَّعٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْيَقِينِ إِلَى الشُّكِّ وَ مِنَ الْإِخْلَاصِ إِلَى الزَّيْءِ وَ مِنَ التَّوَاضُعِ إِلَى التَّكْبَرِ وَ مِنَ النَّصِيحَةِ إِلَى الْعِدَاوَةِ وَ مِنَ الزَّهْدِ إِلَى الرَّغْبَةِ وَ تَقَرَّبُوا مِنْ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَاضُعِ وَ مِنَ الرِّيَا إِلَى الْإِخْلَاصِ وَ مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَ مِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الزَّهْدِ وَ مِنَ الْعِدَاوَةِ إِلَى النَّصِيحَةِ.»^(۳)

«با هر مدعی نشست و برخاست نکنید، از آن کسی که شمارا از یقین به شک و از اخلاص به ریا و از تواضع به تکبر و از خیر خواهی به دشمنی و از زهد، به سوی میل به دنیا برد دوری کنید و به عالمی تقرّب جوئید که شمارا از کبر به تواضع و از ریا به اخلاص و از شک به یقین و از میل به دنیا، به زهد و از دشمنی به خیر خواهی کشاند.»

هنگامی که شیخ جعفر نجفی رَحِمَهُ اللَّهُ در لاهیجان بود، شخصی نزد او آمد و عرض کرد: سخنی محرمانه دارم. چون مجلس را خلوت کردند، عرض کرد که من دو همسر دارم. روزی به صحرا رفتم و در صحرا، دختری در

۱- همان، ص ۶۸، حدیث ۱۴.

۲- سوره فاطر ۳۵: ۲۸.

۳- عدة الداعی، باب فی فضیلة العلم و تبعیة العمل له، ص ۶۹.

نهایت حُسن و جمال دیدم و از مشاهده او در آن بیابان، هراسان و حیران گردیدم. آن دختر به نزد من آمد و گفت: نترس، من دختری از طایفه جن هستم و عاشق تو شده‌ام، در خانه خود اتاقی برای من آماده کن هر شب می‌آیم و هر چیزی از مال دنیا که خواسته باشی برای تو فراهم می‌آورم. اما باید دو شرط رار عایت کنی: اوّل آنکه به طور کامل از همسران خود دوری جویی و با آنها آمیزش ننمایی. دوم آنکه این راز را به کسی نگویی. اگر از هر یک از این دو شرط سرپیچی کنی تو را هلاک می‌کنم و اموال خود را هم می‌برم. من شرایط آن دختر را پذیرفتم و چنانکه گفته بود عمل نمودم، با همسرانم قطع رابطه نموده و تا کنون با آنها آمیزش ننموده‌ام و اموال بسیاری نیز برای من آورده است. اما از آمیزش با او ضعف شدیدی بر من غلبه کرده است، به گونه‌ای که خود را نزدیک به هلاکت می‌بینم، از ترس کشته شدن خودم و بردن اموال، جرأت قطع رابطه با آن دختر جستی را ندارم. ای جناب شیخ! من به جز شما هیچ پناه و مرجعی برای نجات و رهایی از این مشکل ندارم. اکنون تو نایب امام‌زمان (عج) هستی و باید مرا از این مهلکه نجات بخشی.

شیخ بزرگوار چون این سخن بشنید، دو نامه نوشت و به آن مرد داد و فرمود: یکی از اینها را بر بالای اموال خود بگذار و آن دیگری را به دست گرفته و در درب آن اتاق بنشین و چون آن دختر آمد، به او بگو: این نامه را شیخ جعفر نجفی نوشته است. آن شخص چنانکه شیخ فرموده بود عمل کرد.

هنگامی که آن دختر آمد، آن شخص نامه را به او داد و گفت: این نامه را شیخ جعفر نجفی نوشته است. دختر این سخن را شنید، به سوی آن مرد

نرفت و به طرف اموال حرکت کرد، چون آن نامه دیگر را بر بالای اموال دید، به سوی آن مرد برگشت و به او گفت: اگر شیخ بزرگوار این نامه را نوشته بود، به دلیل آشکار ساختن این راز، تو را هلاک می‌کردم و این اموال را هم می‌بردم. اما به ناگزیر باید دستور شیخ را اطاعت کرد و مرا یارای مخالفت با او نیست. دختر، این را گفت و برفت و دیگر او را ندیدم.

حکایتی در بیان بزرگی و شرافت عالمان

مرحوم آخوند ملا عبدالله بهبهانی رحمته الله علیه شاگرد شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری رحمته الله علیه بود در اثر حوادث و مشکلاتی که رخ داد، وی مبلغ پانصد تومان بدهکار گردید و به طور متعارف، پرداخت این مبلغ برای او محال می‌نمود. پس مشکل خویش را به شیخ استاد خبر داد. شیخ انصاری رحمته الله علیه پس از لحظه‌ای فکر، فرمود: سفری به تبریز برو انشاء الله مشکل شما برطرف می‌شود.

ملا عبدالله بهبهانی به تبریز رفت و به منزل امام جمعه تبریز که در آن زمان، مشهورترین عالمان تبریز بود، وارد شد و شب را در قسمت بیرونی منزل امام جمعه به سر برد. مرحوم امام جمعه، چندان اعتنایی به ایشان ننمود.

پس از اذان صبح، درب منزل به صدا در می‌آید، خادم امام جمعه، درب را می‌گشاید و می‌بیند که رئیس التجار تبریز آمده و می‌گوید: با آقای امام جمعه کار دارم. امام جمعه به دیدن رئیس التجار می‌آید و می‌گوید: سبب آمدن شما در این هنگام چیست؟ رئیس التجار می‌پرسد: آیا شب گذشته، کسی از اهل علم بر شما وارد شده است؟ امام جمعه می‌گوید: آری یک نفر

اهل علم از نجف اشرف آمده، اما هنوز با او صحبت نکرده‌ام و نمی‌دانم چرا به تبریز آمده است. رئیس التجار می‌گوید: از شما خواهش می‌کنم میهمان خود را به من واگذار کنید. امام جمعه قبول می‌کند و می‌گوید آن شیخ در این اتفاق است. پس رئیس التجار می‌آید و با کمال احترام، ملا عبدالله بهبانی را به منزل می‌برد. رئیس التجار تبریز در همان روز نزدیک به پنجاه نفر از تجار را برای صرف نهار دعوت کرد و پس از نهار به آنها گفت: آقایان! شب گذشته در خواب دیدم که بیرون از شهر ایستاده‌ام ناگاه جمال مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که سوار بر اسب هستند و رو به شهر می‌آیند. دویدم و رکاب مبارک اسب ایشان را بوسیدم و عرض کردم: مولای من! چه شده است که تبریز ما را به قدم مبارک خود زینت فرموده‌اید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: قرض زیادی داشتیم، آمده‌ام تا در شهر شما قرضم ادا شود.

از خواب بیدار شدم و در فکر فرو رفتم. پس خوابم را چنین تعبیر کردم که حتماً شخصی که مَقْرَب درگاه آن حضرت است، قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده است. بیشتر با خود اندیشیدم و دریافتم که مَقْرَب آن درگاه، در درجهٔ اوّل سادات و عالمان هستند. پس با خود گفتم: اگر شخصی مورد نظر از اهل علم باشد، حتماً به منزل عالمان شهر وارد می‌شود. بعد از انجام فریضهٔ صبح، از خانه بیرون آمدم و برای تحقیق، عازم منزل عالمان شهر، مسافرخانه و کاروانسراها شدم.

از حُسن اتفاق، اوّل به منزل آقای امام جمعه رفتم و این جناب شیخ را در آنجا یافتم. معلوم شد که ایشان از عالمان نجف اشرف هستند و از خدمت آن حضرت علیه السلام به شهر آمده‌اند تا قرض ایشان ادا شود. بیش از

پانصد تومان بدهکار هستند، من خودم یکصد تومان برای ادای دین ایشان می‌دهم. پس سایر تجار هم یک مبلغی پرداختند تا تمام دین ایشان ادا شد و افزون بر آن، پول لازم برای خرید خانه‌ای در نجف اشرف نیز به ایشان پرداخت شد.^(۱)

۱- حضرت آیت‌الله شهید دستغیب، داستانه‌های شگفت، داستان هشتم.

مجلس پانزدهم

برگزاری این مجلس، مصادف با شهادت حضرت هادی علیه السلام گردید. به همین مناسبت، شرح حال کوتاهی از ایشان ذکر خواهد شد و در پایان، مطالبی متناسب با مبحث «دعا» بیان خواهد شد.

معصوم دوازدهم، امام دهم - حضرت علی بن محمد - لقب شریفشان هادی و نقی است. کنیه ایشان، ابوالحسن و نام مادر ایشان سمانه می باشد. ایشان در پانزدهم ذیحجه و یا اول ماه رجب ۲۱۲ هجری قمری در مدینه متولد شد و دوران امامت ایشان سی و سه سال (۲۵۴ - ۲۲۰ ه.ق) بود. خلفای غاصب معاصر آن حضرت، معتصم، واثق، متوکل، مستعین و معتز بودند. امام هادی علیه السلام در سوم ماه رجب سال ۲۵۴ ه.ق در سن چهل و دو سالگی در شهر سامره با توطئه معتز خلیفه عباسی و به وسیله معتمد عباسی به شهادت رسید. مرقد شریفش در شهر سامرا در کشور عراق است.

- دوران زندگی حضرت هادی علیه السلام در سه بخش خلاصه می شود:
- ۱- دوران قبل از امامت، از سال ۲۱۲ تا ۲۲۰ هـ.ق.
 - ۲- دوران امامت در زمان خلفای قبل از متوکل.
 - ۳- دوران امامت در سخت ترین شرایط در زمان خلافت و دیکتاتوری چهارده ساله متوکل و بعد از او.

خوشه ای از گلستان سخنان حضرت هادی علیه السلام

«أَذْكُرُ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيَّ أَهْلِكَ فَلَا طَبِيبَ يَمْنَعُكَ وَ لَا جَبِيْبٌ يَنْفَعُكَ».

«بادکن آن هنگامی که در جلوی خانواده خود بر زمین افکنده شده ای، در آن هنگام هیچ پزشکی را یارای آن نیست که تو را از مردن باز دارد و هیچ دوستی را یارای آن نیست که به تو نفعی رساند».^(۱)

همچنین حضرت هادی علیه السلام فرموده اند:

«مَنْ رَضِيَ عَن نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُونَ عَلَيْهِ».

«هرکس از خود راضی شد، خشم کنندگان بر او بسیار شوند».^(۲)

بزرگان نکردند در خود نگاه خدایینی از خویشتن بین مخواه

پذیرش دعای همگان

ائمه اطهار علیهم السلام، درخواست هیچ درخواست کننده ای حتی کفار و مخالفین را رد نمی کردند و خواسته های آنها را برآورده می نمودند؛ زیرا امامان معصوم علیهم السلام، والیان امر پروردگار و وجه خدای تعالی و ظهور کامل اسماء و صفات پروردگار می باشند. چنانکه درد دعای رجبیه از حضرت

۱- منتهی الآمال: ج ۲، باب ۱۲، فصل ۴، روایت اول.

۲- همان، روایت پنجم.

ولی عصر (عج)، نقل شده که ایشان فرموده اند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلِنُونَ لِعِظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِينَ لِكَلِمَاتِكَ وَأَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَآيَاتِكَ وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا، فِي كُلِّ مَكَانٍ يَغْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لِأَفْرَقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ إِلَّا أَنْتَهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ... فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَائِكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^(۱).

«خداوندا! از تو درخواست می‌کنم و تو را می‌خوانم به تمام معانی که والیان امرت، تو را با آن می‌خوانند. آنها که امین سرّ تو هستند، آنها که مردم را به امر و سرّ تو بشارت می‌دهند (هر کس که همنشین آنها بود، به گفتار یا به سرّ، او را متوجه حق می‌نمودند)، آنها که تو و قدرت تو را برای مردم توصیف می‌کنند (و تو را در چشم و قلب مردم عزیز می‌نمایند)، آنها که بزرگی و عظمت حق را (در قلب مردم جای می‌دادند و) ظاهر می‌نمودند. خدایا! من تو را می‌خوانم به تمام کمالاتی که به مشیّت خود در ائمه اطهار قرار دادی (آنها و جودشان بیان مشیّت خداوند است و سخنگوی مشیّت حق، همین ائمه اطهار هستند) پس به دلیل آن کمالاتی که به مشیّت خود در ائمه اطهار قرار دادی؛ آنان را معدن کلمات خود نمودی و آنها را رکن توحید خود قرار دادی (چرا که فهم و حدانیت خدا، بدون پیامبر و امام نمی‌شود و دست یابی به معرفت، بدون راهنمایی ولی اعظم امکان پذیر نیست) آنها آیات تو هستند. (آیات تو نیز به واسطه آنها ظاهر می‌شود. اگر وساطت اولیای الهی نبود، هیچ‌گاه ذهن انسان به موضوعات مخفی راه نمی‌یافت. پس ائمه طاهرين عليهم السلام، نشانه‌های خدایند). آنها رکن مقامات تو هستند. آن آیات و مقاماتی که تعطیل بردار نیست. (یعنی نور حضرت ولی عصر (عج) و نور پدران گرامیشان و

۱ - مفاتیح الجنان، باب دوم (فضیلت ماه رجب)، دعای رجبیه.

حضرت ختمی مرتبت، همه عالم هستی و حتی بهشت را نیز فرا گرفته است) هر کسی که تو را شناخته، به وسیله اولیاءت بدین شناخت دست یافته است. هیچ تفاوتی بین تو و آنها نیست، جز اینکه آنها بنده و مخلوق تو هستند... پس به وسیله اولیاءت آسمانها و زمین را پر کردی تا «لا اله الا انت» ظاهر شد. (این نور اولیای الهی است که سبب برپایی سایر موجودات گردیده است)».

شرح برخی از کسانی که با توسل به حضرت امام علی التقی، حاجتشان روا شد.

حکایاتی چند از امام هادی علیه السلام

حکایت اول

روایت شده است که حضرت هادی علیه السلام در سامرا همسایه ای داشت که او را یونس نقاش می گفتند. او بیشتر اوقات خدمت آن حضرت می رسید و ایشان را خدمت می نمود.

روزی یونس نقاش بر حضرت هادی علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای سید من! وصیت می کنم که با اهل بیت من، خوب رفتار کنی. حضرت فرمود: مگر چه خبر است؟ و تبسمی نمود. یونس گفت: موسی بن بغا (از دربانان حکومت عباسی) نگین بسیار گران قیمتی را به من داد که آن را نقش کنم. هنگامی که خواستم نگین را نقش نمایم، آن نگین شکست و دو نیم شد. و عده ما برای تحویل آن نگین فرداست و موسی بن بغا یا اینکه مرا خواهد کشت یا اینکه هزار تازیانه ام خواهد زد.

حضرت هادی علیه السلام به یونس فرمود: اینک به منزل خود برو تا فردا شود، و مطمئن باش که هیچ آسیبی نخواهی دید، بلکه خیر و خوبی خواهی دید.

صبح فردای آن روز، یونس خدمت حضرت هادی رسید و گفت: پیک موسی برای گرفتن نگین آمده است. حضرت هادی علیه السلام به یونس فرمود: نزد موسی برو! جز خیر و خوبی نخواهی دید. یونس گفت: اکنون که نزد موسی می‌روم، به او چه بگویم؟ حضرت فرمودند: تو نزد موسی برو و ببین او با تو چه می‌گوید، مطمئن باش که جز خوبی چیز دیگری به تو نخواهد گفت. یونس رفت و پس از زمانی، خندان بازگشت و عرض کرد: ای سید من! چون نزد موسی رفتم، او به من گفت: همسران من در مورد آن نگین دعا کرده‌اند. آیا ممکن است آن نگین را به دو نیم تقسیم کنی تا دعای آنها خاتمه یابد؟ حضرت چون این را بشنید، حمد خداوند را به جای آورد و فرمود: در جواب او چه گفتی؟ یونس عرض کرد: به موسی گفتم: به من مهلت بده تا در مورد آن فکر کنم. حضرت فرمودند: جواب خوبی به او داده‌ای.

حکایت دوم

شیخ صدوق در امالی از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: زمانی دچار فقر و تنگدستی شدیدی شدم. خدمت حضرت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم. چون نشستیم، ایشان فرمودند: ابوهاشم! شکر کدام یک از نعمت‌های خداوند را که به تو عطا کرده می‌توانی ادا کنی؟ ابوهاشم گوید: از پاسخ دادن به حضرت امام علیه السلام در مانده شدم و ندانستم که چه جوابی به ایشان بدهم.

آنگاه حضرت هادی علیه السلام شروع به سخن گفتن کردند و فرمودند: خداوند، ایمان را به تو عنایت فرمود و به سبب آن آتش جهنم را بر تو حرام

کرد. سلامتی را به تو عنایت فرمود: که یار تو در طاعت و فرمانبری باشد. قناعت را به تو عطا فرمود و به وسیله آن، آبروی تو را حفظ نمود. ای ابوهاشم! من ابتدا این سخنان را به تو گفتم؛ زیرا تو می خواستی از کسی که این همه نعمت به تو عطا کرده، شکایت نمایی. اینک این صد دینار زر سرخ را بگیر و مشکلات خود را با آن برطرف نما.^(۱)

حکایت سوم

همچنین ابوهاشم نقل می کند که نزد مولای خود، حضرت هادی علیه السلام شکوه نمودم که چون از خدمت شما از سامرا مرخص می شوم و به بغداد می روم، شوق ملاقات شما را پیدا می کنم اما تنها مرکب من، این یابوی ضعیف است. به همین جهت از دیدار شما محروم می مانم و از ایشان درخواست نمودم تا برایم دعا کنند که توانایی دیدار ایشان را به دست آورم.

حضرت هادی علیه السلام فرمود:

«قَوِّاكَ اللهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ وَ قَوِّىْ بَرْدُونَكَ».

«ای ابوهاشم! خداوند تو را توانایی بخشد و یابوی تو را نیز توانایی بخشد».

پس تأثیر دعای آن حضرت چنان بود که ابوهاشم نماز فجر را در بغداد می گذارد و بر یابوی خود سوار می شد و پس از پیمودن مسافت طولانی بین بغداد و سامرا، وقت زوال همان روز به سامرا می رسید، و اگر می خواست همان روز به بغداد باز می گشت.^(۲)

۱ - منتهی الآمال: ج ۲، باب ۱۲، فصل ۳، حکایت اول و دوم.

۲ - همان، حکایت چهارم.

حکایت چهارم

قطب راوندی از گروهی از مردم اصفهان نقل نموده که ایشان گفته‌اند: در اصفهان مردی شیعه مذهب به نام عبدالرحمن زندگی می‌کرد. از او پرسیدند چرا تو مذهب تشیع را انتخاب کردی و معتقد به امامت حضرت امام هادی علیه السلام شدی؟

عبدالرحمن گفت: من مردی فقیر و بی‌چیز اما شجاع و زبان‌آور و با جرأت بودم. در یکی از سال‌ها، مردم اصفهان مرا همراه با گروهی برای دادخواهی نزد متوکل عباسی فرستادند. روزی بر در خانه متوکل بودیم که دستور داد علی بن محمد الرضا علیه السلام را احضار کنند. من از شخصی پرسیدم: این مرد کیست که متوکل دستور داده او را احضار کنند؟ وی گفت: علی بن محمد الرضا علیه السلام مردی از علویین است که رافضه او را امام می‌خوانند و ممکن است متوکل او را خواسته باشد تا به قتل برساند. من با خود گفتم: از جای خویش حرکت نمی‌کنم تا این مرد علوی بیاید و او را مشاهده کنم. پس ناگهان شخصی سوار بر اسب پیدا شد، مردم به احترام او در سمت چپ و راست راهش صف کشیدند و او را مشاهده می‌کردند. هنگامی که نگاه من بر او افتاد، محبت او در دلم جای گرفت. پس در دل شروع کردم به دعا نمودن که خداوند شرّ متوکل را از او بگرداند. آن جناب در حالی که نگاهش به یال اسب خود بود از میان مردم می‌گذشت و به جای دیگری نگاه نمی‌کرد. من همچنان در دل خویش مشغول دعا کردن برای ایشان بودم. هنگامی که ایشان به مقابل من رسید، فرمود: «خداوند عایت را مستجاب کند و عمرت را طولانی و ثروت و فرزندان را بسیار گرداند». چون این سخنان را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و در میان دوستانم افتادم.

دوستانم از من پرسیدند که تو را چه می‌شود؟ گفتم: خیر است. و حالِ خودم را به کسی نگفتم. هنگامی که بازگشتم، خداوند ثروت فراوانی به من عطا فرمود و امروز آنچه من اموال در خانه دارم قیمتش به هزار هزار درهم می‌رسد غیر از آنچه بیرون خانه دارم و خداوند به من ده فرزند عنایت فرموده و عمرم نیز بیش از هفتاد سال می‌باشد. بنابراین من معتقدم به امامت کسی که از راز درون من آگاه بود و دعایش در مورد من مستجاب شد.^(۱)

حکایت پنجم

قطب راوندی از «هبه الله بن ابی منصور موصلی» روایت کرده است که مردی مسیحی به نام یوسف بن یعقوب اهل یکی از روستاهای فلسطین بود و با پدرم آشنایی داشت. روزی نزد پدرم آمد و گفت: متوکل مرا طلبیده است و نمی‌دانم که منظور او چیست؟ اما من سلامتی خود را با صد سگّه اشرفی که نذر حضرت علی بن محمد الرضا علیه السلام کرده‌ام بیمه نموده‌ام و پیش از رفتن به نزد متوکل، آن پول را به ایشان خواهم داد. پدرم به یوسف گفت: در تصمیمی که گرفته‌ای موفق خواهی بود. یوسف پس از چند روز، خوشحال و شادان به خانه ما بازگشت. پدرم به او گفت که حکایت چیست؟ یوسف گفت: من به سامرا رفتم در حالی که خانه حضرت علی بن محمد الرضا علیه السلام را بلد نبودم و رفتن به خانه ایشان هم ممنوع بود و برای من که نصرانی بودم [به دلیل اینکه سؤال من از علی بن محمد بیشتر جلب توجه می‌کرد و متوکل هم مرا طلبیده بود] خطر بیشتری داشت. ساعتی با

۱- همان، حکایت ششم.

خود اندیشیدم که چگونه ایشان را بیابم. پس تصمیم گرفتم که سوار مرکب خود شوم و آن را آزاد بگذارم که در شهر بگردد، تا شاید در بین راه به خانه مورد نظر برسم. پس پول‌ها را در کاغذی کردم و در کیسه گذاشتم و سوار مرکب خویش شدم. مرکب به میل خود حرکت می‌کرد تا مقابل خانه‌ای ایستاد. کوشش کردم تا مرکب را به حرکت در آورم، اما مرکب حرکت نکرد. به غلام خود گفتم: پسر این خانه کیست؟ گفتند: خانه ابن الرضا علیه السلام است. گفتم: الله اکبر! به خدا قسم این دلیل کافی است. ناگهان خادم سیاهی از خانه بیرون آمد و گفت: یوسف بن یعقوب تو هستی؟ گفتم: بلی. گفت: فرود آی! من فرود آمدم. پس مرا در دهلیز خانه نشانید و خود داخل شد. من با خود گفتم: این نیز، دلیل دیگری بر حقاقت دین علی بن محمد الرضا علیه السلام و امامت ایشان است. زیرا آن خادم مرا به اسم صدا نمود، حال آنکه این اولین بار است که من به این شهر آمده‌ام و هیچ کس در این شهر مرا نمی‌شناسد. آن خادم بازگشت و گفت: صد اشرفی که در کاغذ پیچیده و در کیسه گذاشته‌ای بیاور. با خود گفتم: این هم دلیل سوم. بار دیگر بازگشت و گفت: داخل شو! پس در حالی که آن حضرت تنها نشسته بود بر ایشان وارد شدم. ایشان فرمود: ای یوسف! آیا هنگام هدایت یافتن تو نرسیده است؟ گفتم: ای مولای من! به قدر کافی برهان بر حقاقت دین شما برای من ظاهر شده است.

حضرت هادی علیه السلام فرمودند: هیئات! تو مسلمان نخواهی شد اما فلان پسر تو مسلمان خواهد شد و از شیعیان ما می‌گردد. ای یوسف! گروهی گمان کرده‌اند که ولایت و دوستی ما نفعی برای امثال شما ندارد. اما آنها دروغ می‌گویند، سوگند به خداوند که ولایت و دوستی ما برای امثال شما

نیز سودمند است. اکنون به سوی آنچه برای آن آمده‌ای برو که مراد خود را خواهی یافت. یوسف گفت: نزد متوکل رفتم و به مقصود خویش دست یافتم و به سلامت بازگشتم.

هبة‌الله، راوی این حکایت گوید: پس از مرگ یوسف، پسرش را ملاقات کردم و به خدا سوگند که او مسلمان و شیعه خوبی بود. پسر یوسف به من گفت: پدرم در حالی که مسیحی بود از دنیا رفت و من مسلمان شدم، و می‌گفت که من بشارت مولای خود می‌باشم.^(۱)

حکایت ششم

ابن شهر آشوب روایت نموده است که مردی در حالی که ترس او را فرا گرفته و لرزه بر اندامش افتاده بود، خدمت حضرت امام هادی علیه السلام رسید و عرض کرد که: پسر مرا به دلیل دوست داشتن شما، دستگیر کرده و امشب او را با پرتاب از فلان موضع می‌کشند و در زیر آن محل دفن می‌کنند. حضرت امام هادی علیه السلام فرمود: از من چه می‌خواهی؟ آن مرد عرض کرد: چیزی که هر پدر و مادری می‌خواهد، یعنی سلامتی فرزند خود را خواهانم.

حضرت امام علیه السلام فرمود: باکی بر فرزند تو نیست. فردا نزد تو خواهد آمد. چون صبح شد، پسرش نزد او آمد. آن مرد از پسرش پرسید: چگونه نجات یافتی؟ گفت: چون قبر مرا کردند و دست‌های مرا بستند، ده نفر پاکیزه و خوشبو نزد من آمدند و سبب گریه مرا پرسیدند، من هم سبب گریه‌ام را به آنان گفتم. آنها به من گفتند: اگر تو رها شوی و به جای تو کسی

۱- همان، حکایت دهم.

که می خواهد تو را دفن کند، گرفتار شود و دفن گردد آیا حاضر هستی
تجرّد را اختیار کنی و از این شهر بیرون بروی، ملازمت تربت پیامبر ﷺ را
اختیار کنی؟ گفتم: آری. پس آنها نگهبان را گرفتند و او را از بلندی کوه بر
زمین افکندند در حالی که هیچ کس ناله و فریاد آن نگهبان را نشنید و آن ده
نفر را هم کسی ندید. سپس مرا سالم به اینجا آوردند. آنگاه آن پسر با پدر و
مادر خویش وداع کرد و رفت. امام هادی علیه السلام فرمود: «آنها نمی دانند چیزی
را که ما می دانیم».^(۱)

هر کس که به ائمه اطهار علیهم السلام روی آورد، - بخصوص محبین و شیعیان
ائمه اطهار - جواب آنها را خواهند داد و غالباً حاجات درخواست کننده
روامی گردد. البته گاهی اوقات برآورده شدن خواسته های مردم، برایشان
ضرر دارد و چه بسا که اگر خود آنها هم نتیجه خواسته هایشان را
می دانستند، آن را طلب نمی کردند.

به عنوان مثال، ممکن است جوان صالحی با مشاهده حضرت امام
خمینی رحمته الله علیه و یا یک عالم ربّانی و عارف وارسته دیگر، شوق دست یافتن به
کمالات او را پیدا کند و گمان نماید که آن عارف بزرگ تنها با خواندن
درس های مرسوم حوزوی به این درجه رسیده و به خداوند تقرب یافته
است. بنابراین خواهان موفقیت در آموختن درس های حوزوی می شود و
در این راه به ائمه علیهم السلام توسّل می جوید.

اما ممکن است که شرایط این فرد خاص، به گونه ای باشد که اگر علوم
حوزوی را بیاموزد و مردم به او روی آورند، نتواند مهارت نفس خویش را

۱- همان، حکایت دوازدهم.

کنترل نماید و اسیر ریاست پرستی و خود محوری گردد و از هدف حقیقی خویش که معرفت خداوند و ائمه اطهار علیهم السلام بود، بسیار دور گردد. در امثال چنین شرایطی اگر فرد از نتیجه خواسته خود آگاه بود، هرگز آن را طلب نمی نمود. اما ائمه اطهار علیهم السلام که از ابتدا به نتیجه خواسته های ما آگاه هستند، چنین د عایی را برآورده نمی کنند.

مجلس شانزدهم

فرق دعای ائمه اطهار علیهم السلام با دعای دیگران

به غیر از عده خاصی از شیعیان و دوستان ائمه اطهار علیهم السلام بقیه غالباً چیزهای دنیایی و مادی را از خداوند طلب می کنند. مثلاً دعا برای تهیة خانه، تشکیل خانواده، شفای مریض و ادای قرض یا نفرین کردن ظالمی برای دور شدن شرش، ولی عده ای از دوستان اهل بیت دعاها می کنند که بادعا کردن ما فرق می کند و دعایشان مانند دعای ائمه اطهار علیهم السلام است. مثل دعای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که مرتب می فرمودند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ».

«خدایا! هنگام مرگ به من راحتی و آرامش عطا فرما و در حساب روز قیامت مرا ببخش».

یادعای:

«عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ».^(۱)

۱ - منتهی الآمال، فصل دوم از مکارم الاخلاق و سخاوت و عبادت امام موسی کاظم علیه السلام.

«گناه بنده تو بزرگ است، پس به احسان و نیکیت از او درگذر»^(۱).

فرق دعای آنها باد دعای مردم عادی همین است که حضرات با تمام

۱- این که حضرت می فرماید: خدا یا گناه بنده تو بزرگ است، منظور از گناه نه همین گناهانی است که (نعوذ بالله) بعضی از افراد گناهکار انجام می دهند. نه، گناه ائمه اطهار علیهم السلام با گناه غیر آنها قابل مقایسه نیست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر
آن یکی شسیر است اندر وادیه
و آن دگر شسیر است اندر بادیه
آن یکی شبیری که آدم می خورد
و آن دگر شبیری که آدم می خورد

گاهی که دیگران مرتکب می شوند با گناه ائمه اطهار علیهم السلام از زمین تا آسمان فاصله دارد. گناه غیر معصوم همین خطاها و ترک واجبات و انجام محرمات است ولی آنها نه، به طور قطع آنها معصوم و خدایان بودند، مثل کلامی که منسوب به علی علیه السلام است: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه». یعنی: چیزی ندیدم مگر اینکه قبل و بعد و همراه آن خدا را مشاهده کردم. یا اینکه امام حسین علیه السلام می فرماید: «عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَ حَسْبَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا» یعنی: «چشمی که تو را مراقب خود نبیند کور است و کسی که از محبت بهره مندش نکرده ای در معامله ضرر می کند». به طور قطع همه امامان همین طور بودند و تا الآن وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) هم همین طور هستند. و از محالات است که اینها اسباب را جای خدا بنشانند (نعوذ بالله). و اصلاً معنی امامت این است که بتواند مردم را از اسباب بیرون بیاورد. یعنی به آنها بفهماند این چیزهای ظاهری مؤثر نیست و مؤثر خدای تعالی است. و کسی که می خواهد این را به مردم بفهماند، محال است برای خودش ملکه و مقام نشده باشد. و از توضیحات است که این مطلب برای ائمه معصومین جا گرفته و ملکه شده و به همین دلیل غیر ممکن است نظر به اسباب داشته باشند و از مسبب غافل شوند (البته برای غیر به عکس است، چون غیر آنها غالباً سبب را مسبب می بینند) آنها عین فعلی خدا را می بینند و نمی شود که کاری را انجام بدهند و خودشان را در محضر خداوند متعال نبینند. با وجود این همه توضیحات بالاخره گناه ائمه اطهار علیهم السلام (که حضرت به آن اشاره فرمود) چیست؟ جواب این سؤال را علامه مجلسی و بعضی از علمای دیگر اینگونه بیان می کنند: حضرات معصومین علیهم السلام به حساب بشریت باید غذا بخورند، نکاح کنند و با مردم نشست و برخاست کنند و از این قبیل کارها که هر انسانی انجام می دهد و قاعدتاً آن حالی که ائمه اطهار علیهم السلام در نماز خواندن دارند در غذا خوردن و نکاح کردن و نشست و برخاست با مردم ندارند، البته با وجودی که در این مواقع نیز خدایان هستند. بالاخره وقتی که با مردم حرف می زنند غیر از آن زمانی است که مشغول نمازند و به خاطر همین است که آنها استغفار و طلب آمرزش از خداوند متعال می نمایند و منظور از گناهان ائمه (که حضرت به آن اشاره فرمود) همین است.

و جود و به طور قطع دعای می کردند. و وجه تمایز دعای آنها بادعای دیگران در همان خواست آنها و خواست غیر آنها می باشد.

حال ببینیم ائمه اطهار علیهم السلام خواستشان چگونه بوده است و شبانه روز به چه چیز مشغول بودند زیرا همان چیزهایی را که انسان به آن اشتغال دارد از باطن به ظاهرش ظهور می کند و هر کس طالب هر چه باشد به همان مشغول می شود. مثلاً یکی از مشغولیات حضرت موسی بن جعفر این بوده است که در بیست و چهار ساعت پنج هزار مرتبه ذکر «أستغفر الله ربی و أتوب إليه» را می گفتند و یا مثلاً حضرت علی علیه السلام در یک شب هزار رکعت نماز می خواندند.

در اینجا به طور مثال حکایتی درباره خواست و مشغولیات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کنیم:

عبادات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

شیخ صدوق روایت کرده از عبدالله قزوینی که گفت روزی بر فضل بن ربیع داخل شدم. بر بام خانه خود نشسته بود. چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید، چون نزدیک رفتم گفت از این روزنه نظر کن در آن خانه چه می بینی؛ گفتم: جامه ای می بینم که بر زمین افتاده است، گفت: نیک نظر کن، چون تأمل کردم گفتم: مردی می نماید که به سجده رفته باشد، گفت: او را می شناسی؟ گفتم: نه، گفت این مولای تو است، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تجاهل می کنی نزد من؟ گفتم: نه، من مولایی برای خود گمان ندارم. گفت: این موسی بن جعفر علیه السلام است، من در شب و روز تفقّد احوال او می نمایم و او را نمی یابم مگر بر این حالتی که می بینی چون نماز بامداد را

ادا می‌کند تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب است، پس به سجده می‌رود و پیوسته در سجده می‌باشد تا زوال شمس و کسی را موکل کرده است که چون زوال شمس شود او را خبر کند. چون زوال شمس می‌شود بر می‌خیزد و بی آنکه وضویی تجدید کند مشغول نماز می‌شود، پس می‌فهمد که در سجود به خواب نرفته بوده و چون نماز ظهر و عصر را با نوافل ادا می‌کند باز به سجده می‌رود و در سجده می‌باشد تا غروب آفتاب و چون شام می‌شود به نماز بر می‌خیزد و بی آنکه حدثی کند یا وضویی تجدید نماید مشغول نماز می‌گردد و پیوسته مشغول نماز و تعقیب می‌باشد تا وقت نماز خفتن داخل می‌شود و نماز خفتن را ادا می‌کند، و چون از تعقیب نماز خفتن فارغ می‌شود افطار می‌نماید بر بریانی که برایش می‌آورند، پس تجدید وضو می‌نماید و بعد از آن سجده به جا می‌آورد. و چون سر از سجده بر می‌دارد اندک زمانی بر بالین خواب استراحت می‌نماید پس بر می‌خیزد و تجدید وضو می‌نماید و پیوسته مشغول عبادت و نماز و دعا و تضرع می‌باشد تا صبح و چون صبح طالع شد مشغول نماز صبح می‌گردد و تا او را به نزد من آورده‌اند عادت او چنین است و به غیر این حالت چیزی از او ندیده‌ام. چون این سخن را از او شنیدم گفتم از خدا بترس و اراده بدی نسبت به او ممکن که باعث زوال نعمت تو گردد زیرا که هیچ کس نسبت به ایشان بدی نکرده مگر آنکه به زودی در دنیا به جزای خود رسیده است. فضل گفت که مکرر به نزد من فرستاده‌اند که او را شهید کنم و من قبول نکردم و اعلام کردم ایشان را که این کار از من نمی‌آید و اگر مرا بکشند

نخواهم کرد آنچه از من توقع دارند.^(۱)

خواست انسان هر چه که باشد در جای خلوت ظهور پیدا می‌کند، (مانند ائمه اطهار علیهم‌السلام) آنجایی که دیگر هیچ مزاحمی نباشد تا بتواند به راحتی و بدون مزاحم مشغول عبادت خداوند متعال شوند. ولی ما دوستداران ائمه اطهار علیهم‌السلام چطور؟ وقتی تنها می‌شویم خیالات و افکار آمانمان نمی‌دهد، یا اگر خیلی بخواهیم جلوی خیالاتمان را بگیریم خودمان را به کاری مثل کتاب خواندن و یا نگاه کردن به فیلم مشغول می‌کنیم. نمی‌شود گفت نگاه کردن به فیلم و یا خواندن زمان و کتاب حرام است ولی بالاخره کشف می‌شود که درون انسان به دنبال چه چیزی هست. کسانی که واقعاً بندگان خاص و شیعیان حقیقی هستند، شبانه روز هم و غمشان (خواستشان) این است که خدا را بشناسند و جز محبت خداوند متعال چیزی نمی‌خواهند و از خداوند می‌خواهند که چیزی از آنها باقی نماند. و این مطالب از افعالشان، از محبتشان و از وضع ظاهریشان پیداست که می‌گویند: خدایا عشق و محبت تو را می‌خواهیم و بس.

خدا رحمت کند آیت الله نجابت و آیت الله قاضی و حضرت امام خمینی ره و آیت الله شیخ محمد جواد انصاری و شهید محراب آیت الله سید عبدالحسین دستغیب ره را که همگی اینگونه بودند، و خدا رحمت کند شهدا را که آنقدر خواستشان را دنبال کردند و آنقدر اشک ریختند و آنقدر ناله کردند تا به آنچه که دنبالش بودند رسیدند. مانند طلبه شهید مجتبی اجرایی که در نواری خطاب به پدر و مادرش اینچنین می‌گوید:

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، فصل دوم از مکارم اخلاق و سخاوت و عبادت امام موسی کاظم علیه‌السلام.

«شب‌ها به امید اینکه ان شاء الله شهید خواهم شد خواب راحتی به چشمانم می‌رود و به این عشق است که زندگی می‌کنم و اگر غیر از این بود زندگی برایم پوچ و بی‌هدف بود».

این همان هدف اولیاء الله است.

البته کسانی هم که در راه شهدا قدم برداشته‌اند و می‌خواهند به وصال و معرفت خداوند متعال دست پیدا کنند، نیز همین‌گونه هستند؛ آنها هم می‌گویند: خدایا به این امید می‌خواهم که وقتی بیدار شدم، حرکتی به سوی تو بهتر شده باشد. رضوان خدا به آیت الله نجابت علیه السلام از قول آیت الله میلانی علیه السلام می‌فرمودند: «بیست سال (و شاید هم بیشتر) است، هر شب که می‌خواهم به این امید است که صبح بیدار شوم و درهای رحمت و معرفت پروردگار به رویم باز شده باشد». به این می‌گویند یک خواست حقیقی.

البته بعضی دیگر هم خواستشان این است که مثلاً فردا بتوانند فوتبال بازی کنند یا اینکه بتوانند پول بیشتری جمع کنند و یا اینکه به این امید شب را به صبح می‌رسانند که فردا بروند سر کلاس و درس بدهند.

«از کوزه همان برون تراود که در اوست».

حال این خواست‌ها کجا و خواست مردان خدا کجا.

بعد از اینکه فهمیدیم خواست ائمه اطهار علیهم السلام چیست، بهتر است بدانیم که آنها از ما چه می‌خواهند و چه چیز به ما تعلیم می‌دهند. اگر به دقت به دعایی که حضرت علی علیه السلام به کمیل تعلیم دادند توجه کنیم، به این مطلب پی می‌بریم که حضرت همه سفارش و تأکیدشان به «توحید و خداشناسی» است. و از همان ابتدای دعا این را به ما می‌آموزند.

«خداوندا! همانا از تو در خواست می‌کنم به مهربانیت که همه چیز را فرا گرفته و

به نیرویت که بدان همه موجودات را مقهور ساخته‌ای و هر وجودی در برابر آن خوار و خاک گشته، و به جبروتت که بدان بر همه چیز چیره شده‌ای و به ارجمندیت که هیچ موجودی در برابر آن نایستد، و به بزرگیت که همه موجودات را پُر کرده است. و به فرمانروائیت که بر فراز همه چیز قرار دارد؛ و به ذاتت که پس از نابودی همه موجودات، پاینده است و نام‌هایت که همه ارکان هستی را پر کرده است و به داناییت که همه موجودات را فرا گرفته و به روشنایی ذاتت که همه موجودات از او روشنایی یافتند».

و در آخر دعا هم که قاعدتاً باید نتیجه بگیریم، حضرت از وصال و حرکت کردن به سوی خدای تعالی می‌گوید:

«اعضایم را بر انجام خدمتت نیرومند ساز و دلم را بر عزم و آهنگت قوی دار و در بیم از مقامت به من جهد و تلاش بخش و در پیوستگی خدمتت مداومت ده، میدان‌های پیشتانان به سویت ره سپرم و در میان شتابندگان به درگاہت شتابم و در میان دلباختگان مقام قرب تو دل‌گشایم و همچون مخلصان به درگاہت نزدیک شوم و همانند تعیین‌کنندگان از تو بترسم».

حتی در یکی از عبارتهای دعا هم، حضرت اشاره‌ای به احتیاجات دنیوی نمی‌کند (ولی معنایش این نیست که اگر انسان محتاج چیزهای دنیوی شد، برای برآورده شدن آنها دعا نکند) و به ما یاد می‌دهند و ما را متوجه این مطلب می‌کنند که همه هم و غم ما این چیزهای دنیوی از قبیل تحصیل علم، پیدا کردن شغل، ازدواج کردن و غیره نباشد (البته باز منظور این نیست که دنبال این دسته از امور نرویم) زیرا که هدف چیز دیگری است. ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌خواهند به ما بفهمانند که شما هنگام مناجات کردن با خدا (چه در خلوت و چه در جلوت) چگونه‌اید؟ و عمده حاجت شما از خداوند متعال چیست؟ آن چیزی که شما را ناراحت و یا خوشحال

می‌کند چه می‌باشد؟ آیا اگر ثروت زیاد شد خوشحال می‌شوی و یا اگر در تجارتی سودی نبردی ناراحتی؟

آنها می‌خواهند ما شیعیان این طور باشیم که اگر عشقمان به خدای تعالی کم شد، این باعث ناراحتی و زجرمان باشد و اگر محبت و دوستیمان به خدای تعالی زیاد شد خوشحال باشیم.

خوب است در اینجا به عنوان مثال حکایتی از مرحوم آیت‌الله نجابت رحمته نقل کنیم تا بهتر متوجه شویم که اولیاء خدا در این دنیا به دنبال چه بودند، و به چه چیزی بی رغبت بودند و از چه چیز خوشحال می‌شدند. جناب استاد کریم محمود حقیقی (حفظه الله) نقل می‌کنند که:

«یکروز که از کوهپایه «آسیاب سه تایی» به همراه مرحوم آیت‌الله نجابت پایین می‌آمدیم، بنده آقا را متفکر دیدم، با خام طبعی خود تصوّر می‌کردم آقا در فکر تنگ دستی هستند. در همین وقت بود که متوجه ساختمان عظیم «بیمارستان نمازی» شدم (که در آن روزها، مشغول ساختن ساختمانش بودند) و این عمل «نمازی» برایم بسیار جلوه کرد؛ در همین لحظه دست آقا بر دوشم خورد و فرمودند: «اگر خداوند یک ذره معرفت خود را به تو دهد، از صدها ساختمان این بیمارستان عظیم تراست من هم وقتی خداوند قلبم را می‌گشاید آنقدر سرحالم که روی سبیل شاه نقاره می‌زنم».

آری، ائمه اطهار علیهم السلام و دوستانشان (مانند آیت‌الله نجابت رحمته) از برکت آن خواست و طلبشان به این مقامات دست پیدا کرده‌اند که سرمایه‌های دنیوی در برابر آن هیچ و پوچ است.

مجلس هفدهم

طلب رزق و کسب حلال

گفته شد که خداوند در قرآن هدف از خلقت را شناخت خود و عبادت ذکر کرده و حال می‌گوییم طلب رزق و کسب از راه حلال از عبادات است و در این مورد روایاتی است:

۱- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«عبادت هفتاد جزء دارد بهترین جزء آن طلب حلال است»^(۱)

۲- معلی بن خنیس از پدرش نقل می‌کند که من در محضر امام صادق علیه السلام بودم ایشان در مورد شخصی سؤال کردند، به حضرت گفته شد که گرفتاری پیدا کرده، فرمود: این روزها چه می‌کند؟ گفته شد: در خانه است و عبادت پروردگارش را می‌نماید. فرمود: قوت خود را از کجا تهیه می‌کند؟ گفته شد: از جانب بعضی از برادرانش. پس امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- قال رسول الله ﷺ: «العبادة سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال». (فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب ۳۷ (في الحث على الطلب و التعرض للرزق)، حدیث ۶.

قسم به خدا، کسی که عهده دار قوت او است عبادتش از وی شدیدتر است.^(۱)

۳- حلبی در روایت صحیحیه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: کسی که برای قوت عیالش زحمت می کشد مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.^(۲)

۴- زکریا بن آدم در روایت صحیحیه از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: کسی که از فضل خدای عزوجل طلب می کند چیزی را که عیالش را کفایت کند، اجرش از کسی که در راه خدای عزوجل جهاد می کند بیشتر خواهد بود.^(۳)

۵- فضیل بن یسار در روایت صحیحیه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر گاه شخصی تنگدست باشد و به اندازه قوت خود و اهلش کار کند و دنبال حرام نباشد، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.^(۴)

۶- عبدالرحمن بن الحجّاج در روایت صحیحیه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: بدرستی که محمد بن المنکدر می گفت: من فکر نمی کردم که علی بن الحسین علیه السلام جانشینی بهتر از خود داشته باشد تا اینکه فرزندش محمد بن علی علیه السلام را دیدم، پس خواستم مو عظه اش کنم، پس او مرا مو عظه کرد. اصحابش گفتند چطور تو را مو عظه کرد؟ گفت: در یک ساعت گرمی به اطراف مدینه رفتم، ابو جعفر محمد بن علی با من برخورد

۱- همان، حدیث ۴.

۲- «عن ابی عبد الله قال: الكاذ علی عیاله كالمجاهد فی سبیل الله». (همان، باب ۴۵ (فیمن كذ علی عیاله)، حدیث ۱)

۳- همان، حدیث ۲.

۴- همان، حدیث ۳.

کرد و مرد چاق و سنگینی بود در حالی که به دو غلام سیاه یا دو غلام آزاد شده تکیه زده بود، من پیش خود گفتم سبحان الله شیخی از شیوخ قریش در این ساعت با این حال در طلب دنیا است (ظاهراً حضرت در زمین زراعتی بیل می زدند) باید او رامو عظه کنم، پس نزدیک او شدم و سلام کردم، حضرت در حالی که عرق می ریخت جواب سلام را با تندی داد. پس گفتم: خداوند شما را به صلاح بدارد! شیخی از شیوخ قریش هستی و در این ساعت گرم با این حال در طلب دنیا باشی؟! به من بگو اگر اجلت با این وضع برسد چه می کنی؟

پس فرمود: اگر مرگ من برسد در این حال، وقتی آمده که من در فرمانبرداری خداوند عزوجل می باشم خودم و عیالم را از احتیاج به تو و احتیاج به مردم نگهداشتم و من از وقتی می ترسم که مرگم برسد و در نافرمانی خداوند باشم. پس گفتم راست گفתי خداوند رحمت کند، من خواستم مو عظه ات کنم، تو مرا مو عظه کردی.^(۱)

۷- ابو عمرو شیبانی نقل می کند که امام صادق علیه السلام را دیدم که بیل در دست داشت و عبای کلفتی در بر کرده بود و در باغچه ای که از خودش بود کار می کرد و عرق از پشتش می ریخت. گفتم قربانت، بده تا من عوض شما کار کنم. فرمود: من دوست دارم که شخص در طلب روزی، گرمی آفتاب را بچشد.^(۲)

۸- از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: کسی که طلب رزق در دنیا کند تا به مردم محتاج نباشد و بر اهلیش وسعت دهد و به همسایه عنایت کند، روز

۱- همان، باب ۳۶ (فیما یجب من الاقتداء بالائمة علیهم السلام فی التعرض للرزق)، حدیث ۱.

۲- همان، حدیث ۱۳.

قیامت خداوند را ملاقات کند در حالی که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد.^(۱)

۹- در روایت صحیح نقل شده که شخصی به حضرت صادق علیه السلام گفت: بخدا قسم بدرستی که ما دنیا را طلب می کنیم و دوست می داریم که دنیا رو به ما آورد. حضرت فرمود: دوست داری که با دنیا چه کنی؟ عرض کرد برای اینکه قوت خود و عیالم را تهیه کنم و صلہ رحم کنم و صدقه بدهم و حج و عمره بجا آورم، پس حضرت فرمود: این طلب دنیا نیست این طلب آخرت است.^(۲)

۱۰- صدوق رضی الله عنه به سند صحیح از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند عزوجل که می فرماید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً». «پروردگارا به ما حسنه ای در دنیا و حسنه ای در آخرت عطا فرما». فرمود: [منظور از حسنه] خشنودی خدا و بهشت در آخرت و وسعت رزق و معاش و حسن خلق در دنیا است.^(۳)

کفایت عیال

۱- جناب کلینی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کفی بالمرء اثماً أن يضيّع من يعوله». «همین بس درگناهکاری شخص که عیالش را ضایع کند». (و در تهیه قوت آنها کوشا نباشد).^(۴)

۱- همان، باب ۳۷ (في الحث على الطلب و التعرض للرزق)، حدیث ۵.

۲- همان، باب ۳۴ (في معنى الزهد)، حدیث ۱۰.

۳- وسائل الشیعة: ج ۱۷، باب ۱ از ابواب مقدمات تجارت، حدیث ۱.

۴- همان، ج ۲۱، باب ۲۱ از ابواب نفقات، حدیث ۴.

۲- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«ملعون است، ملعون است کسی که سربار مردم باشد، ملعون است، ملعون است کسی که عیالش را ضایع کند».^(۱)

مرحوم کلینی به سند صحیح نقل کرده که شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: در کوه زمینی دارم که هر ساله سه هزار درهم درآمد دارد، دو هزار درهم آن را صرف قوت عیالم می‌کنم و هزار درهم آن را هر ساله انفاق در راه خدا می‌کنم. امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر آن دو هزار درهم برای تمام احتیاجات یک سال عیالت کافی باشد پس تو به فکر خودت بودی و موفق به راه صحیح شدی و زندگی خود را همانند کسی کردی که در وقت مردن به مال خود وصیت کند».^(۲)

۳- حماد بن عثمان از ربیع بن یزید نقل کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «انسان دستش بالا باشد (و انفاق کند) بهتر است از اینکه دستش زیر باشد (تا به او صدقه بدهند)، اول به عیالت انفاق کن و او را تأمین نما».^(۳)

نفقة عیال

کسی که زوجه دائمه دارد که از او اطاعت می‌کند واجب است نفقه‌اش را بدهد، منظور از نفقه چیزهایی است که به آن احتیاج دارد.

۱- همان، حدیث ۵.

۲- همان، حدیث ۱.

۳- «عن الربیع بن یزید قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: اليد العليا خير من اليد السفلى فابدأ بمن تعول».
(همان، حدیث ۲)

روایت

۱- صدوق به سند صحیح از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «کسی که زنی دارد و لباس به او نمی‌دهد تا خود را بپوشاند و خوراک نمی‌دهد تا بتواند خود را نگهدارد سزاوار است که امام (حاکم) آنها را از یکدیگر جدا سازد».^(۱)

۲- کلینی رضی الله عنه بسند صحیح از سعد بن ابی خلف نقل کرده که گفت: «از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد طلاق سؤال کردم، فرمود: هرگاه مرد، زن خود را طلاق دهد که رجعت و بازگشت در آن نباشد پس از همان ساعت طلاق، از مرد جدا می‌شود و مالک خودش هست و دیگر مرد را بر او راهی نیست و عده نگه می‌دارد و نفقه هم ندارد. سعد گفت: گفتیم آیا نه این است که خداوند می‌فرماید: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ» آنها را از خانه بیرون نکنید و خود آنها هم از خانه بیرون نروند؟ پس حضرت فرمود: منظور پروردگار از این مطلب آن زنی است که طلاق از پی طلاق داده شده پس او را نباید از خانه بیرون کرد و نه خودش بیرون رود تا طلاق سوم. پس وقتی که طلاق سوم داده شد از او جدا شده و نفقه ندارد. و زنی هم که شوهرش او را یک طلاق داده و گذاشته تا عده‌اش تمام شود، در منزل زوجه‌اش می‌ماند و نفقه و مسکن دارد تا عده‌اش تمام شود».^(۲)

۳- از جمله کسانی که نفقه آنها (پس از زوجه) بر انسان (در صورتی که

۱- «عن ابی بصیر یعنی المرادی قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: من كانت عنده امرأة فلم یکسها ما یواری عورتها و یطعمها ما یتقیم صلیها کان حقاً علی الامام ان یفرق بینهما». (همان، باب ۱ از ابواب نفقات، حدیث ۲)

۲- همان، باب ۸ از ابواب نفقات، حدیث ۱.

بتواند) واجب است نفقه اولاد و پدر و مادر و اجداد و همچنین سایر اقارب به ترتیب ارث است:

صدوق علیه السلام بسند صحیح از حلبی نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسانی که انسان باید نفقه آنها را بدهد چه کسانی هستند؟ فرمود: پدر و مادر و فرزند و زوجه و وارث صغیر. در روایت دیگر فرمود: وارث صغیر یعنی برادر و پسر برادر و امثال آن.^(۱)

توسعه بر عیال

جناب کلینی به سند صحیح از حضرت رضا علیه السلام نقل کرد که فرمود: سزاوار است که شخص بر عیال خود توسعه دهد (یعنی اگر می‌تواند، نگذارد زندگی بر خانواده‌اش سخت بگذرد) که آرزوی مرگش نکنند و این آیه را تلاوت فرمود:

«و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا».^(۲)

«بدوستی پروردگار به مسکین و یتیم و اسیر طعام می‌دهند».

فرمود: اسیر عیال شخص می‌باشد. سزاوار است هرگاه نعمت زیاد شد بر اُسراء خود توسعه دهد.^(۳)

حال بایستی اموری را متوجّه بود و رعایت نمود:

امر اول

طلب حلال و ترک حرام بلکه ترک شبهه که چه بسا پرهیز نکردن از آن

۱- همان، باب ۱ از ابواب نفقات، حدیث ۹ و ۱۰.

۲- سوره انسان ۷۶: ۸.

۳- همان، باب ۲۰ از ابواب نفقات، حدیث ۱.

موجب واقع شدن در حرام می شود. روایاتی که در این زمینه است بسیار می باشد که بعضی از آنها را می بینید:

۱- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که شب کند در حالی که در طلب حلال خسته باشد، شب کرده در حالی که مورد مغفرت پروردگار گردیده». (۱)

۲- از امیرالمؤمنین علیؑ نقل شده که فرمود: «خوشا به حال کسی که به خویشتن متواضع باشد و کسبش حلال باشد». (۲)

۳- از امام صادق علیؑ نقل شده که فرمود: «طلب رزق از راه حلال را رها نکن که کمک دین تو خواهد بود، و مرکبت را ببند و بر خدا توکل کن». (۳)

۴- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن طلب حلال است». (۴)

۵- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «طلب حلال بر هر فرد مسلمان از مرد و زن واجب است». (۵)

۶- از امیرالمؤمنین علیؑ نقل شده که فرمود: «زبان از قلب ظاهر می شود و قوام قلب به غذا است. پس نگاه کن که قلب و جسمت از چه چیز تغذیه

۱- «عن رسول الله ﷺ قال: من بات كالأمان من طلب الحلال بات مغفوراً له». (بحار الانوار: ج ۱۰۳، باب الحث علی طلب الحلال، ص ۲، روایت ۱).

۲- «عن امیر المؤمنین علیؑ: طوبی لمن ذل فی نفسه و طاب کسبه». (همان، روایت ۲)

۳- «عن الصادق علیؑ: لا تدع طلب الرزق من حله فانه عون لك علی دینک و اعقل راحلتک و توکل». (همان، ص ۵، روایت ۱۸)

۴- «عن رسول الله ﷺ العبادۃ سبعون جزءاً و افضلها جزء طلب الحلال». (همان، ص ۷، روایت ۲۵)

۵- «عن رسول الله ﷺ: طلب الحلال فریضة علی کل مسلم و مسلمة». (همان، ص ۹، روایت ۳۵)

می‌کند، پس اگر حلال نباشد خدای تعالی تسبیح و شکر تو را قبول نمی‌کند»^(۱).

۷- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که چهل روز از حلال بخورد خداوند دلش را نورانی می‌فرماید»^(۲).

۸- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که نان حلال بخورد ملکی بالای سرش ایستاده و برایش استغفار می‌کند تا از خوردن آن تمام شود»^(۳).

۹- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «هر کس از دسترنج خود بخورد (حلال باشد) خداوند درهای بهشت را به رویش می‌گشاید تا از هر دری بخواهد وارد شود و در شمار پیغمبران خواهد بود و اجر ایشان را خواهد گرفت، و هر که در تحصیل مال بی باک باشد (و رعایت حلال و حرام را نکند) خدا هم باک ندارد که از هر دری او را وارد جهنم کند»^(۴).

۱۰- در حدیث قدسی است: «عبادت ده جزء دارد نه جزء آن در طلب حلال است پس زمانی که طعام و نوشیدنی تو حلال باشد، در حفظ و حمایت من هستی...»^(۵).

۱- همان، ج ۷۷، باب وصیة أمير المؤمنين ﷺ لکمیل بن زیاد النخعی، ص ۲۷۵، روایت ۱.

۲- «عن النبی ﷺ من اکل الحلال اربعین يوماً نور الله قلبه». (همان، ج ۵۳، ص ۳۲۶)

۳- «عن النبی ﷺ من اکل الحلال قام علی رأسه ملک یستغفر له حتی یفرغ من اكله». (همان، ج ۶۶، باب مدح الطعام الحلال وذم الحرام، ص ۳۱۴، روایت ۶)

۴- همان، ج ۱۰۳، باب الحث علی طلب الحلال، ص ۱۰، روایت ۴۱ و ۴۲.

۵- «فاذا طیبت مطعمک و مشربک فانت فی حفظی و کنفی». (همان، ج ۷۷، باب مواعظ الله فی سائر الکتب السماوی، ص ۲۷، روایت ۶)

حکایت

در کتاب خزینة الجواهر نقل کرده که پادشاهی هر وقت اراده ظلمی بر مردم خویش می کرد ایشان نفرین می کردند و آن پادشاه به بلاها مبتلا می شد، بالاخره سلطان از اطرافیان علاج این واقعه را خواست، گفتند تا غذاهای ایشان حلال است دعایشان مستجاب است. پس علاج آن را دانستند که به حيله غذاهای ایشان را حرام گردانند. پس روزی پادشاه سروسااتی از اموال حکومت مهیا کرد و بین آنها تقسیم نمود که هدیه شاهانه است، آن مردم ساده دل نیز خوردند، بعد از آن هر چند پادشاه به آنها ظلم می نمود و نفرین می کردند سود نداشت و به اجابت نمی رسید.^(۱) آری، «کسی که دوست می دارد دعایش مستجاب گردد، باید خوراک و کسب خود را پاکیزه کند».^(۲)

حکایت

در حالات «شریک عبدالله قاضی» نوشته اند، در ابتدا فقیه باوَرعی بود تا وقتی که «مهدی عباسی» او را احضار کرد و او را مجبور نمود که یکی از این سه کار را بکند، یا منصب قضاوت را بپذیرد یا معلّم و مربّی اطفال خلیفه شود، یا یک مرتبه از طعام خلیفه بخورد و شریک، خوردن طعام را اختیار کرد و آن را نسبت به دو کار دیگر ترجیح داد. خلیفه به آشپز مخصوص دستور داد انواع متعدد از خوراک های لذیذ تدارک کند. چون شریک از آن طعام ها خورد آشپز مزبور گفت: شریک پس از خوردن این

۱- خزینة الجواهر، حکایت ۳۰، عنوان سوم، باب چهارم.

۲- «عن رسول الله ﷺ: من أحبّ ان يستجاب دعائه فليطيب مطعمه و كسبه». (عدّة الداعی، باب في أقوام لا يستجاب دعاؤهم، ص ۱۲۸)

خوراک‌ها رستگار نخواهد شد. و همانطور هم که گفته بود پیش آمد، زیرا آن لقمه‌های حرام چنان در او تأثیر کرد که دو کار دیگر را هم پذیرفت، هم قاضی شد و هم مربی اطفال خلیفه. گویند زمانی حواله‌ای داشت و در گرفتن آن از بیت المال سخت‌گیری می‌کرد، خزانه دار گفت: تو به ما گندمی نفروخته‌ای که در گرفتن ثمن آن چنین می‌کنی. گفت: بلی بزرگ‌تر از گندم را فروختم و آن دین خودم هست.

چه شیرین گفته جناب بهلول، وقتی که از طرف هارون، خوان طعامی برایش آوردند و آن را رد کرد و نپذیرفت، گماشتگان خلیفه گفتند هدیه خلیفه را نمی‌توان برگردانید پس به سگ‌هایی که در آن نزدیکی بودند اشاره کرد، فرمود: جلو آنها بگذارید تا بخورند، گماشتگان خلیفه سخت برآشفتند و گفتند به هدیه خلیفه توهین کردی، بهلول فرمود: آهسته حرف بزنید که اگر سگ‌ها بفهمند این طعام خلیفه است آنها هم نخواهند خورد.^(۱)

روایت

۱- خداوند به عیسی بن مریم فرمود: «به ظلم کنندگان بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید در حالی که مال حرام در تصرف شماست و اگر در آن حال مرا بخوانید شما را لعنت می‌کنم».^(۲)

۲- و نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که لقمه حرامی بخورد تا چهل شب نمازش قبول نمی‌شود و تا چهل روز عایش مستجاب نمی‌شود و هر گوستی که در بدن او از حرام روئیده شود پس آتش به آن

۱- آیت‌الله شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۳۹۰.

۲- عدة الداعی، باب فی أن المتحمل لمظالم العباد لا یستجاب دعاؤه، ص ۱۲۹.

سزاوارتر است و جز این نیست که یک لقمه هم، گوشت را در بدن می‌رویانند»^(۱).

۳- این چنین از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «عبادت کردن با حرام خواری مانند پنا کردن روی شن می‌باشد»^(۲).

۴- از امام صادق ع نقل شده که فرمود: «رد کردن یک درهم به صاحبش نزد خداوند با هفتاد حج قبول شده برابر است»^(۳).

۵- از امام صادق ع نقل شده که فرمود: «نخوردن لقمه حرامی نزد خداوند از دو هزار رکعت نماز مستحبی خواندن بهتر است»^(۴).

۶- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «خدای را ملکی است که هر شب بر بیت المقدس ندا در می‌دهد هر کس حرامی بخورد خداوند هیچ عملی را از او نمی‌پذیرد نه واجب، نه مستحب»^(۵).

۷- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «هر گاه کسی لقمه حرامی بخورد و جزء بدنش بشود تمام ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت می‌کنند»^(۶).

۱- بحار الانوار، ج ۶۶، مدح الطعام الحلال و ذم الحرام، ص ۳۱۴، روایت ۷.

۲- «العبادة مع اكل الحرام كالبناء على الزمّل». (همان، ج ۸۴، باب آداب الصلاة، ص ۲۵۸، روایت ۵۶).

۳- «عن ابی عبدالله ع: ردّ دانی حرام يعدل عند الله سبعین حجّة مبرورة». (عدة الداعی، باب فی أقوام لا یستجاب دعاؤهم، ص ۱۲۹)

۴- «عن ابی عبدالله ع: ترک لقمه الحرام أحبّ الی الله من صلاة ألفی ركعة تطوّعاً». (همان، ص ۱۲۸)

۵- «عنه ع: انّ لله ملكاً ینادی علی بیت المقدس كلّ لیلة من اكل حراماً لم یقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً». (همان، ص ۱۴۰)

۶- «عنه ع: اذا وقعت اللقمة من حرام فی جوف العبد لعنه كل ملك فی السموات و الارض». (بحار الانوار، ج ۶۶، باب مدح الطعام الحلال و ذم الحرام، ص ۳۱۴، روایت ۶)

حکایت

ملا عبدالحسین خوانساری می گوید: شخصی از معتبرین عطارهای کربلا مریض شد به مرضی که جمیع اطباء از معالجه آن عاجز شدند هرچه داشت در راه معالجه گذاشت و مفید نمی افتاد تا آنکه روزی به عیادت او رفته و حالت او را پایشان یافتیم و او را دیدم که به بعضی اولاد خود می گفت که فلان چیز را هم ببرید و بفروشید و خرج کنید تا آنکه کار من از مردن یا خوب شدن یکسره شود. چون این سخن را از او شنیدم به او گفتم معنی این کلام را نفهمیدم چگونه به فروختن آن مال حال تو معلوم می شود؟ چون این بشنید آه سردی کشید و گفت: بدان که من در ابتدا سرمایه درستی نداشتم و سبب دارایی من آن شد که در فلان سال در کربلا مرضی فراگیر پیدا شد و اطباء معالجه آن را به آب لیموی شیرازی می کردند لهذا آب لیمو در کربلا کم و گران شد و من دوغ را با آب لیمو داخل می کردم آن قدری که عطر لیمو در آن ظاهر شود و به قیمت آبلیمو می فروختم تا آنکه آبلیمو در کربلا منحصر گردید به دکان من و هر کس آبلیمو می خواست به دکان من حواله اش می دادند پس طولی نکشید که از معتبر گردید و در نزد همکاران ابوالألوف گشتم تا آنکه عاقبت کار به اینجا کشید که ناخوش شده و هر چیزی که از آن اندوخته بودم خرج کردم تا آنکه چیز دیگری باقی نماند مگر فلان چیز که امروز ملتفت شدم که آن هم از فوائد آن می باشد، گفتم آن هم برود شاید خلاص شوم. راوی می گوید پس از آن طولی نکشید که از دنیا رفت.

آب بسیار آن یکی در شیر کرد حقتعالی گاو را تقدیر کرد

چون بیامد سر به سوی آب برد تا که دم زدگاو را سیلاب برد
هرچه او صد بار گرد آورده بود جمله در یکبار آبش برده بود
آب چون در شیر بیش از پیش کرد جمع گشت و گاو را در پیش کرد
هر چه جمع آری بظلم این جایگاه جمله برخیزد به یک ساعت ز راه^(۱)
از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: کسی که با مسلمانی در خرید و
فروش خیانت کند از ما نیست و روز قیامت با طایفه یهود محشور می شود؛
زیرا کسی که به مردم خیانت می کند مسلمان نیست و سه مرتبه فرمود:
کسی که به ما خیانت کند از ما نیست و کسی که به برادر مسلمانش خیانت
کند خداوند برکت را از روزیش بر می دارد و معیشت و زندگیش را خراب
فرموده و به خودش وا گذارش می فرماید.^(۲)

حکایت

«یکی از دوستان ثقه نقل کرد که رفیقی داشتم میل داشت خدمت استاد
حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت رحمته برسد و جهت
اصلاح حال دستوری بگیرد. گفت از مرحوم آقا اذن گرفتم و با هم شرفیاب
خدمتش شدیم، دوستم از ایشان درخواست ذکر کرد اما بای اعتنایی آقا
مواجه گردید و هرچه در این باره اصرار کرد جوابی نشنید. در نهایت
خدا حافظی کرد و عازم رفتن گردید، من از حضرت آقا پرسیدم که علت
اینکه دستوری ندادید چه بود؟ فرمودند: این بنده خدا به اندازه موهای
سرش بدهکار است و قبل از هرچیز باید بدهی های خود را بپردازد. به
دوستم جریان را گفتم، ناگاه دو دست بر سر خود زد و گفت: آری من مدتی

۱- آیت الله شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، پاورقی ص ۳۷۸.

۲- «عنه رحمته وَمَنْ عَشَّ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ نَزَعَ اللَّهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ وَأَفْسَدَ مَعِيشَتَهُ وَوَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ». (همان)

کاسب بودم و هرچه توانستم کلاه سر مردم گذاشتم».^(۱)

حکایت

آخوند ملا محمد قندهاری می گوید: «دوستی داشتم به نام سید میرابراهیم مکتبی، از دنیا می رود پس از مدتی او را در خواب دیدم که در طبقه زیر زمین قصر مانندی در آخر دالانی محبوس است و مأمورانی در دالان ایستاده محافظت می کنند من آمدم و اجازه ملاقات گرفتم و نزد او رفتم و گفتم: چرا اینجا زندان هستی؟ گفت: جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حبس کرده و از من حساب تومانی شش شاهی را می خواهد. بالاخره پس از تفصیلی می گوید: از خواب بیدار می شود و از مولا علی علیه السلام معنای تومانی شش شاهی را می خواهد، به او الهام می شود که چون سید میرابراهیم آخوند مکتبی بوده و از پول زکات تومانی شش شاهی نزد او بوده و چون سید بوده و نباید آن را مصرف می کرده اما به هر حال مقداری را صرف نموده و به این جهت گرفتار شده. آخوند ملا محمد قندهاری می گوید: من برای رضای خدا و رعایت حق رفاقت آن سید مرحوم، مقداری که گمان می کردم بدهکار است از طرف او به فقرا پرداختم، طولی نکشید که مجدداً آن سید را در خواب می بیند که آزاد شده و به او دعای خیر می کند که او را از بندرهانیده است».^(۲)

طفل جان از شیر شیطان باز کن بعد از آنش با ملک انباز کن
تا تو تاریک و ملول و تیره ای دان که با دیو لعین همشیره ای
لقمه ای کان نور افزود و کمال آن بود آورده از کسب حلال

۱- استاد کریم محمود حقیقی، لطف حق، ص ۲۱.

۲- داستانهای شگفت.

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه‌ی حلال
 چون ز لقمه تو حسد بینی و دام جهل و غفلت زاید آن را دان حرام
 هیچ گندم کاری و جو بردهد؟! دیده‌ای اسبی که کزه خر دهد؟!
 لقمه، تخم است و برش اندیشه‌ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها
 زاید از لقمه حلال اندر دهان میل خدمت عزم رفتن آن جهان^(۱)

امر دوم

به آنچه کفایت زندگیش می‌کند قناعت کند یعنی به اندازه‌ای که محتاج
 مردم نباشد. مثلاً اگر عاید روزانه‌اش یک دینار است و می‌داند که ثلث
 دینار او را بسنده است پس ثلث روز کار کند و بقیه را به عبادت بگذراند و
 یا آنکه یک روز کامل کار کند و دو روز در عبادت صرف نماید و می‌تواند
 خوراک و پوشاک یک سال را ذخیره کند. روایاتی که در این مورد رسیده
 ملاحظه کنید:

۱- ابو عبیده حدّاء می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خدای عزّوجل می‌فرماید: همانا از دوستان من
 کسی نزد من بیشتر مورد غبطه است (یعنی سزاوار است که حال و مقام او را
 تمنا کنند) که مال او کم و نصیب چندانی از دنیا ندارد اما در عین حال از
 نماز دارای حظّ و نصیب است، در پنهانی عبادت پروردگارش را به بهترین
 وجه انجام می‌دهد، در بین مردم مشهور نیست، روزیش به اندازه کفاف
 می‌رسد و بر آن صابر است. هنگامی که مرگش می‌رسد ارثیه‌اش اندک و
 گریه‌کنندگان بر او اندک خواهند بود.»^(۲)

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، تعظیم ساحران مر موسی علیه السلام را که چه فرمایی اول تواندازی عصا یا ما

۲- بحار الانوار: ج ۷۲، باب الغناء و الکفاف، ص ۵۷، روایت ۱.

۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خوشا به حال کسی که مسلمان بوده و زندگیش به حد کفایت باشد».^(۱)

۳- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «خداوند ارزق و روزی محمد و آل محمد و هر کس محمد و آل محمد علیهم السلام را دوست دارد عفت [شکم و شهوت] عنایت کن و به اندازه کفایت به آنها عطا فرما و کسانی که دشمن محمد و آل محمد علیهم السلام هستند مال و اولاد بسیار بده».^(۲)

۴- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ملکی نزد من آمد و گفت: ای محمد، به درستی که پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: اگر بخواهی (دوکوه) مکه را برای تو طلا کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سر را به آسمان بلند کرد و فرمود: پروردگارا یک روز سیر باشم تا شکر تو را گویم و یک روز گرسنه باشم تا از تو بخواهم».^(۳)

۵- صدوق علیه السلام با واسطه از ابودرداء نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که صبح کند و سالم باشد و در امتیّت باشد و خوراک یک شبانه روز را دارا باشد مثل این است که همه دنیا را دارد، ای پسر جعشم کافی است برای تو از خوراک به اندازه‌ای که گرسنگیت رفع شود و از پوشاک به اندازه‌ای که عورتت را بیوشاند، پس اگر خانه‌ای داشته باشی که ترا (در سرما و گرما و غیر آن) حفظ کند خوب است. و اگر مرکبی داری چه بهتر و اگر نبود همان نان و آب کوزه بس است که بیشتر حساب است و یا

۱- همان، ص ۵۹، روایت ۲.

۲- همان، روایت ۳.

۳- همان، ص ۶۴، روایت ۱۳.

عذاب».^(۱)

۶- مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «دنیا سرایی است که فنا و نیستی برای آن و رخت بر بستن برای اهلش مقدر گردیده است، و آن (در نظر اهلش) خوش گوار و سبز و خرم است و شتابان به سراغ خواهان و طالبش می آید (اما سرایی بیش نیست) و در قلب کسی که به آن نظر محبت می کند مشتبه می شود (و خیال می کند که دنیا همیشه خواهد بود) پس کوچ کنید از آن و از بهترین متاع خود توشه بردارید، و بیش از حاجت نطلبید و از آن زیاد تر از آنچه رسیده نخواهید و...».^(۲)

۷- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «خوشا به حال کسی که مسلمان باشد و زندگیش به اندازه حاجت بوده و گفتارش راست باشد».^(۳)

۸- از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «مال ما یه میلها و هوسها است».^(۴)

۹- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «عفت زینت تنگدستی است و شکر زینت بی نیازی است».^(۵)

۱۰- از مولا علی علیه السلام نقل شده که فرمود: سزاوار نیست که بنده بدو خصلت مطمئن باشد: یکی عافیت و تندرستی و دیگری بی نیازی، چرا که می بینی شخصی را که سالم است ناگهان مریض می شود و دیگری غنی

۱- همان، ص ۶۵، روایت ۱۷- عده الداعی، باب فی آداب التکشب، ص ۷۳.

۲- «لا تسألوا فوق الکفاف و لا تطلبوا منها اکثر من البلاغ». (نهج البلاغه، خطبه ۴۵)

۳- «طوبی لمن اسلم و کان عیشة کفافاً و قوله سداداً». (بحار الانوار، ج ۷۲، باب الغناء و الکفاف، ص ۶۷، روایت ۲۷).

۴- عن علی علیه السلام: «المال مادة الشهوات». (همان، روایت ۲۸)

۵- عن علی علیه السلام: «العفاف زینة الفقر و الشکر زینة الغنا». (همان)

است و فقیر می‌گردد.^(۱)

۱۱- رسول خدا ﷺ فرمود: «خوشا به حال کسی که به اندازه حاجت به او داده شود و صبر نماید».^(۲)

کلام علامه مجلسی در مورد فقر و غنا

در بسیاری از دعاها و عاها و آمده از ائمه معصومین طلب غنا و بسیاری مال و اولاد آمده، و از فقر مذمت گردیده و از آن به خداوند پناه برده شده. جمع بین اینها و آنچه از روایات که در مدح فقر گذشت مشکل است. ممکن است گفته شود که غنای پسندیده آن است که وسیله برای تحصیل آخرت شود و مانع از اشتغال به طاعات نگردد. چنانچه در روایت رسیده:

«نعم المال الصالح للعبد الصالح».^(۳)

«مال خوب و حلال شایسته بنده صالح و خوب است».

و فقر ناپسند و مذموم، فقری است که شخص بر آن صبر نداشته و باعث خواری گردیده و دست نیاز به سوی مردم دراز کند.

بَد مَحَالی جِست کَاو دَنیا بَجُست

نیک حَالی جُست کَاو عُقَبی بَجُست

این جِهان زَنَدان و ما زَنَدانیان

حُفَره گَن زَنَدان و خود را وارِهان

چِست دَنیا از خُدا غافل شُدن

نی قماش و درهم و فرزند و زن

۱- همان، ص ۶۸.

۲- عن رسول الله ﷺ: «طوبی لمن رزق الکفاف ثم صبر علیه». (همان، روایت ۲۹)

۳- همان، ص ۶۰، روایت ۳.

مال را کز بهر دین باشی حَمُول
 نِعْمَ مَالٌ صَالِحٌ خواندش رسول
 آب در کشتی هلاکِ کشتی است
 آب در بیرونِ کشتی پُشتی است
 چونکه مال و مُلک را از دل براند
 زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند^(۱)

روایت در تأیید کلام جناب مجلسی

از حضرت باقر ع نقل شده که فرمود: مردی از پیروان حضرت رسول ص به نام «سعد» بسیار مستمند بود و از شدت فقر در گوشه‌ای از مسجد زندگی می‌کرد، تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر پیغمبر ص می‌گزارد. آن جناب از تنگدستی سعد متأثر بود. روزی به او وعده داد که اگر مالی به دستم بیاید تو را بی‌نیاز می‌کنم. مدتی گذشت اتفاقاً چیزی به دست ایشان نیامد. افسردگی پیغمبر ص بر وضع سعد و نداشتن وجهی که او را تأمین کند بیشتر شد. در این هنگام جبرئیل نازل گردید و دو درهم با خود آورد عرض کرد: خداوند می‌فرماید ما از اندوه تو بواسطه تنگدستی سعد آگاهیم، اگر می‌خواهی از این حال خارج شود دو درهم را به او بده و بگو: خرید و فروش کند، رسول خدا ص دو درهم را گرفت. وقتی برای نماز ظهر از منزل خارج شد سعد را مشاهده کرد، فرمود: می‌توانی تجارت کنی؟ عرض کرد: سوگند به خدا که سرمایه ندارم، حضرت دو درهم را به او داد و فرمود: با همین سرمایه خرید و فروش کن. سعد پول را گرفت و برای

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، (باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فوائد جهد را بیان کردن).

انجام فریضه در خدمت حضرت به مسجد رفت، نماز ظهر و عصر را بجا آورد پس از پایان نماز عصر حضرت رسول ﷺ فرمود: حرکت کن در طلب روزی... سعد بیرون شد و شروع به معامله کرد، خداوند برکتی به او داد که هر چه را به یک درهم می خرید دو درهم می فروخت. خلاصه معاملات او همیشه سودش برابری با اصل سرمایه داشت، کم کم وضع مالی او رو به افزایش گذاشت، به طوری که بر در مسجد دکانی گرفت و اموال و کالای خود را در آنجا جمع کرده می فروخت، رفته رفته اشتغالات تجارتنی وی زیاد شد تا به جایی رسید که وقتی بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد سعد را مشاهده می کرد که هنوز خود را آماده نماز نکرده و وضو نگرفته با اینکه قبل از این جریان پیش از اذان مهیای نماز بود. پیغمبر ﷺ فرمود: ای سعد، دنیا تو را مشغول کرده و از نماز باز داشته، عرض می کرد چه کنم اموال خود را بگذارم ضایع شود؟! به این شخص جنسی فروخته ام می خواهم قیمت آن را دریافت کنم و از این دیگری کالایی خریده ام بایستی جنسش را تحویل گرفته قیمت آن را بپردازم. پیغمبر ﷺ از مشاهده اشتغال سعد به ازدیاد ثروت و بازماندنش از عبادت و بندگی افسرده گشت بیشتر از مقداری که در موقع تنگدستی او متأثر بود. روزی جبرئیل نازل شده عرض کرد خداوند می فرماید: از افسردگی تو اطلاع یافتیم. اینک کدام حال را برای سعد می پسندی وضع پیشین را یا گرفتاری و اشتغال کنونی او را به دنیا و افزایش ثروت؟ فرمود: همان تنگدستی سابقش را بهتر می خواهم؛ زیرا دنیای فعلی او آخرتش را بر باد داده، جبرئیل گفت آری علاقه به دنیا و ثروت انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر بازگشت حال گذشته او را می خواهی دو درهمی را که به او

داده‌ای پس بگیر. آنجناب از منزل خارج شد، پیش سعد آمده فرمود: دو درهمی که به تو داده‌ام بر نمی‌گردانی؟ عرض کرد چنانچه دو بیست درهم خواسته باشید می‌دهم، فرمود: نه همان دو درهمی که گرفتی بده سعد پول را تقدیم کرد. چیزی نگذشت که دنیا بر او مخالف و به حال اولیئه خود برگشت.^(۱)

امر سوم

سوم آنکه حرص را رها کند زیرا که حرص صفت مذمومی است و موجب ورود در چیزهای شبهه ناک می‌شود و چه بسا در حرام می‌افتد و باید دانست که رزق هر کس معین است که حرص موجب ازدیاد آن نگردد و پرهیز و احتیاط موجب کمی آن نشود.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که در حجة الوداع فرمود: «ای مردم نمی‌شناسم عملی که شما را به بهشت نزدیک کند و از جهنم دور نماید و نگفته باشم (همه آنها را به شما گفتم و دستور دادم که انجام دهید) و عملی نیست که شما را به جهنم نزدیک کرده و از بهشت دور سازد مگر آنکه شما را بر حذر داشتیم و از آن نهی کردم. آگاه باشید که روح الامین (جبرئیل امین) برای من وحی آورده که هیچ کس نمی‌میرد مگر آنکه رزق و روزی خود را کامل دریابد، پس در طلب روزی حدّا اعتدال را رعایت کنید، و اگر روزی شما کم بود و دیر رسید مبادا آن را از راه معصیت و نافرمانی خداوند بطلبید؛ زیرا که خداوند روزی حلال بین بندگان تقسیم کرده و حرام تقسیم نکرده (چنانچه تاخیر بیافتد باید صبر کنند نه آنکه از حرام آن را

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، باب ما جرى بينه ﷺ و بين أهل الكتاب...، ص ۱۲۲، روایت ۹۲.

بطلبند) پس کسی که پرهیزکاری کند و صبر نماید خداوند روزی او را برساند و هرکس صبر نوزد و عجله کند چه بسا روزی او از غیر حلال برسد و به عوض حلال باشد اما موجب حساب روز قیامت گردد»^(۱).

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد، به شخصی فرمود: «آستر مرا بگیر و نگهدار تا من برگردم، همین که آن جناب وارد مسجد شد مرد لجام آستر را برداشته و رفت. علی علیه السلام پس از پایان دادن کار خود بیرون آمد، دو درهم در دست داشت و می خواست به آن مرد بدهد، دید آستر ایستاده و لجام بر سر او نیست، دو درهم را به غلام خود داد تا از بازار لجامی خریداری کند. غلام در بازار همان شخص را دید که لجام را به دو درهم فروخته بود. آن را خرید و خدمت حضرت آورد. علی علیه السلام فرمود: بنده به واسطه عجله و ترک صبر، روزی خود را حرام می کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید»^(۲).

حکایت

هنگامی که عبدالله بن عامر والی عراق گردید دو نفر که سابقه رفاقت با او داشتند یکی از انصار و دیگری ثقفی برای استفاده از مقام و موقعیت او به سویس حرکت کردند. در بین راه مرد انصاری از مسافرت منصرف شد و به محل خود بازگشت، گفت کسی که عبدالله بن عامر را والی عراق کرده توانا است به من هم روزی عنایت کند. مرد ثقفی به عراق آمد، عبدالله بن عامر احوال رفیق انصاری را از او پرسید، ثقفی گفت او از بین راه بازگشت.

۱- عده الداعی، باب فی آداب التکسب، ص ۷۳.

۲- پند تاریخ.

عبدالله دستور داد به مرد ثقفی چهار هزار دینار بدهند و برای انصاری هشت هزار دینار فرستاد ثقفی از این پیش آمد تعجب کرده این شعر را سرود:

قَوْ اللَّهِ مَا حَرَصَ الْحَرِيصُ بِنَافِعٍ فَيَعْنِي وَمَا زَهَدَ الْقَنُوعُ بِضَائِرٍ
«قسم به خدا حرص شخص حریص فایده‌ای در زیاد کردن روزی او ندارد و قناعت مرد پارسا ضرر به روزی وی نمی‌رساند».

حکایت

نقل شده که در زمان «عین‌الدوله» دو نفر درویش نزدیک در خانه او چادر زدند یکی از آنها مرتب می‌گفت: کار آن است که خدا درست کند و دیگری می‌گفت: کار آن است که عین‌الدوله درست کند. عین‌الدوله دستور داد که مرغ بریانی را تهیه کرده و شکم او را از جواهرات پر کنند و در ظرفی گذاشته از پلو آن را مخفی کنند و بدهند به درویشی که می‌گوید کار آن است که عین‌الدوله درست کند، آنچه گفته بود انجام دادند، اتفاقاً مرد درویش به درد معده مبتلا شد به رفیق خود گفت: این ظرف پلو را بگیر و مقدار مختصری پول به من بده، او هم اجابت کرد و پلو و مرغ را خورد و جواهرات را برداشت. صبحگاه که عین‌الدوله از آنجا عبور کرد دید باز هم درویش ایستاده و ذکر روز قبل را تکرار می‌کند: «کار آن است که عین‌الدوله درست کند». سؤال کرد مگر شب گذشته غذا به تو نرسید؟ گفت: بله، مرحمت کردید، اما به درد معده مبتلا شدم و در مقابل پول ناچیزی آن را به درویش دیگر فروختم. عین‌الدوله گفت بساط را جمع کن و از اینجا برو که کار آن است که خدا درست کند نه آنکه عین‌الدوله درست کند.

روایت

ابوجعفر فزاری گفت: «امام ششم علیه السلام به غلام خود «مصادف» مبلغ هزار دینار داد و فرمود اجناس تجارته خریداری کن و به مصر مسافرت نما؛ زیرا خانواده ام زیاد شده اند. غلام کالایی تهیه کرد و با تجار حرکت نمود. نزدیک مصر که رسیدند با قافله ای که از شهر خارج می شد روبرو شدند از وضع بازار اجناس خود جو یا شدند، کالای آنها از اجناسی بود که عموم مردم به آن احتیاج داشتند، جواب دادند از این نوع جنس در مصر به کلی یافت نمی شود. تجار با هم پیمان بسته و قسم یاد کردند که اجناس خود را در مقابل خرید کمتر ندهند، هر یک دینار به یک دینار سود بفرهشند، به همان استفاده فروختند. «مصادف» وقتی به مدینه وارد شد و خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید دو کیسه به آن جناب تقدیم کرد و گفت: قربانت کردم این هزار دینار اصل سرمایه و این هزار دینار سود آن است. فرمود: این مقدار سود زیاد است، مگر چه کرده اید؟ غلام تمام جریان را مشروحاً عرض کرد و تذکر داد چگونه با هم قسم خوردند. سپس حضرت فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ تَحْلِفُونَ عَلَى قَوْمٍ مُسْلِمِينَ أَلَا تَبِيعُوهُمْ إِلَّا رِيحَ الدِّينَارِ دِينَاراً».

«سبحان الله سوگند می خورید که از مسلمانان هر دینار را یک دینار سود بگیری؟»

یکی از کیسه ها را برداشت و فرمود: این اصل سرمایه ام، من احتیاج به چنین سودی ندارم. ای مصادف، بیکار با شمشیر آسان تر از نان حلال پیدا کردن است.^(۱)

۱ - «ثم قال يا مصادف مجادلة السيوف اهنون من طلب الحلال». (فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب

حکایت

حرض کور و احمق و نادان کند
 مرگ را بر احمقان آسان کند
 یک جزیره‌ی سبز هست اندر جهان
 اندر او گاوی است تنها خوش دهان
 جمله صحرا را چرد او تا به شب
 تا شود زفت و عظیم و منتجب
 شب ز اندیشه که فردا چه خورم
 گردد او چون تار مو لاغر ز غم
 چون برآید صبح گردد سبز دشت
 تا میان رُسته قَصیلِ سبز کشت
 اندر افتد گاو با جوع البقر
 تا به شب آن را چرد او سر به سر
 باز زفت و فربه و لَمَثْرُ شود
 آن تنش از پیه و قوت پُر شود
 باز شب اندر تب افتد از فزع
 تا شود لاغر ز خوف مُنتَجِع^(۱)
 که چه خواهیم خورد فردا وقت خور
 سالها این است کار آن بقر
 هیچ نندیشد که چندین سال من
 می خورم زین سبزه زار و زین چمن

⇒ ۹۴ از ابواب الحلف في الشراء و البيع، حدیث (۱)

۱ - منتجع: جایگاه آب و علف.

هیچ روزی کم نیاید روزیم
 چیست این ترس و غم و دلسوزیم
 باز چون شب می شود آن گاو زفت
 می شود لاغر که آوه رزق رفت
 نفس آن گاو است و آن دشت این جهان
 کوه می لاغر شود از خوف نان
 که چه خواهیم خورد مستقبل عجب
 لوت^(۱) فردا از کجا سازم طلب
 سالها خوردی و کم نامد ز خور
 ترک مستقبل کن و ماضی نگر
 بر سر هر لقمه بنوشته عیان
 کز فلان بن فلان بن فلان
 هین تو گل کن ملرزان پا و دست
 رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است
 گر تو را صبری بُدی رزق آمدی
 خویشتن چون عاشقان بر تو زدی^(۲)

روایت

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «از نشانه های درستی یقین مرد
 مسلمان این است که برای خشنودی مردم به کارهایی که مورد سخط خدا
 است دست نزنند، و مردم را سرزنش نکند بخاطر چیزهایی که خدا به او

۱- لوت: خوراک مطبوع.

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، حکایت آن گاو که تنها در جزیره ای است بزرگ...

نداده. زیرا حرصِ حریصِ روزی آور نیست (بلکه خداوند است که روزی می دهد) و نیز بی میلی اشخاص موجب برگشتن روزی نمی شود، و اگر یکی از شما از روزیش فرار کند همانند فرار از موت روزی او به او خواهد رسید همانند مرگ که او را خواهد گرفت. پس از آن فرمود: خداوند از روی عدل و داد خود، شادی و آسایش را در یقین و رضای از خداوند قرار داده و هم و غم را در شک نسبت به خدا و سخط و دلنگی از خدا قرار داده. (۱)

حکایت

«ابراهیم ادهم» روزی با لشکر خود برای شکار خارج شد، در محلی فرود آمده برای غذا خوردن، سفره چیدند در میان سفره بزغاله ای بریان قرار داشت ناگاه مرغی بر روی سفره نشست مقداری از همان بزغاله را برداشت و پرید. ابراهیم گفت: از پی این مرغ بروید و ببینید این مقدار گوشت را چه می کند، عده ای از لشکر پی آن مرغ را گرفتند، در آن نزدیکی کوهی بود مرغ پشت کوه به زمین نشست سربازان به آنجا رفته و دیدند مردی را محکم بسته اند همان مرغ، گوشت بزغاله بریان را پیش او گذارده با منقار خود کم کم می کند و در دهانش می گذارد. آن مرد را برداشته پیش ابراهیم آوردند، و او حکایت خود را چنین شرح داد، گفت: از این محل عبور می کردم، عده ای سر راه بر من گرفته اینطور دست و پایم را بستند و در آنجا انداختند، مدت یک هفته است خداوند این مرغ را مأمور کرده برایم غذا می آورد و بوسیله منقارش آب آماده کرده به من می دهد تا این

موقع که لشکر شما آمده و مرا آوردند.^(۱)

چند روایت کوتاه درباره حرص و حریص^(۲)

- ۱- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «اگر بنی آدم دو صحرای طلا داشت در پی صحرای سوم می گشت، و درون بنی آدم را (اگر حریص شد) چیزی جز خاک پر نمی کند (یعنی قانع به یک چیز نیست)».^(۳)
- ۲- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «دو حریص سیر نمی گردند، حریص علم و حریص مال».^(۴)
- ۳- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «بنی آدم پیر می شود اما دو خصلت در او جوان می گردد، حرص و آرزوی دراز».^(۵)
- ۴- از امام باقر نقل شده که فرمود: «مَثَل حریص بر دنیا همانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر دور خود می تند راه خروچش دور تر می شود تا از غم و اندوه می میرد».^(۶)
- ۵- از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «چه بسا اشخاصی که حریص بر امری می باشند که وقتی بیاید موجب بدبختی آنها شود».^(۷)

۱- همان.

۲- جامع السعادات، ج ۲، المقام الثالث، ص ۱۰۳.

۳- قال رسول الله ﷺ: «لو كان لابن آدم واديان من ذهب، لا يتغنى وراءهما ثالثاً...».

۴- قال رسول الله ﷺ: «منهومان لا يشبعان: منهوم العلم و منهوم المال».

۵- قال رسول الله ﷺ: «يشيب ابن آدم و يشبّ فيه خصلتان الحرص و طول الأمل».

۶- قال أبو جعفر الباقر عليه السلام: «مَثَل الحرص على الدنيا كمثل دودة القز، كلما ازدادت على نفسها لفتاً كان أبعد لها من الخروج حتى تموت غماً».

۷- قال الباقر عليه السلام: «ربّ حريص على أمر قد شقى به حين أتاه».

تذکر

باید دانست که حرصِ مذموم، متعلق آن امور دنیا است از قبیل مال و ریاست و تشریفات و لباس و خوراک و امثال آن و حریص مال کسی است که آنچه احتیاج به آن ندارد اندوخته می‌کند و کسی که چنین است حتماً مال را بخاطر مال دوست می‌دارد و قهراً در دلش از دوستی خدا و اولیاء او کم می‌شود و چون دوستی خدا و رسول و ائمه طاهرین عین ایمان است پس دوستدار مال، ایمانش ضعیف است.

سؤال

حد ثروت برای یک فرد مسلمان چه اندازه است؟ و چه حقوقی بر عهده شخص ثروتمند است؟

جواب

قدرِ مسلم و آنچه مورد اتفاق علماء است، کسی که مال زاید بر احتیاجات زندگی داشته باشد واجب است خمس مالش را اداء کند و در صورت داشتن سکه و طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز، چنانچه به حدّ معینی برسد واجب است زکات بدهد و اضافه بر نفقهٔ زوجه واجب است به فرزند و پدر و مادر، اگر محتاجند انفاق کند و همچنین دیگر از خویشاوندان محتاج، و چنانچه مسلمانی در خطر مرگ باشد از گرسنگی و تشنگی و گرما یا سرما و غیر از آن واجب است که او را نجات دهد. چنانچه دفاع از حریم اسلام لازم شد واجب است برای این منظور انفاق کند. حال اگر کسی حقوق واجب را اداء کرده و بقیه مال را اندوخته می‌کند یا خانه‌های متعدد تهیه می‌کند و امثال آن آیا مورد مذمت و

توبیخ و سرزنش اولیاء اسلام است؟ در این مورد بین علماء اختلاف است و از آن مشکل تر تعیین حدّ شؤونات اشخاص می باشد که بعضاً معیار عده ای از مسائل فقهی است.

در ابتدار و ایاتی از تفسیر نور الثقلین و تفسیر المیزان نقل می کنیم تا آنچه واقع است ظاهر شود (انشاء الله).

تفسیر نور الثقلین^(۱) از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می کند که عثمان بن عفان به «کعب الاحبار» نگاه کرد و گفت: ای ابواسحاق چه می گویی درباره کسی که زکات واجب مالش را داده است آیا پس از این بر او چیزی واجب است که بدهد؟ گفت: نه و هر چند که یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بگیرد (و عمارت بسازد) دیگر چیزی بر او واجب نیست. پس ابوذر عصایش را بلند کرد و بر سر کعب کوبید و به او گفت: ای پسر یهودیه کافر تو را چه رسد که در احکام مسلمین نظر بدهی، گفتار پروردگار از گفتار تو راست تر است که فرموده:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَهُمْ بَعْدَآبِ أَلِيمٌ»^(۲)

«وکسانی که از طلا و نقره اندوخته می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی نمایند پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت بده».

تفسیر المیزان از تاریخ طبری به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: وقتی ابوذر وارد بر عثمان شد، کعب الاحبار هم نزد عثمان نشسته بود، ابوذر به عثمان گفت: شما از مردم تنها به این مقدار راضی نشوید که

۱- نور الثقلین، ج ۲، تفسیر آیه ۳۴ از سوره توبه.

۲- سوره توبه ۹: ۳۴.

یکدیگر را اذیت نکنند بلکه باید مردم را وادار کنید که علاوه بر این به یکدیگر دستگیری هم بکنند، حتی از پرداخت کننده زکات، اکتفاء به دادن زکاتش نکنید، بلکه زکات دهنده باید علاوه بر زکات به همسایگان و برادران نیز احسان نموده و صله ارحام هم بکنند. کعب الاحبار گفت: کسی که واجبش را پرداخت دیگر چیزی بر او نیست، ابوذر عسای سر کجی که همراه داشت برداشته و بر سر کعب کوبید ضربت ابوذر سر کعب را شکست، عثمان خواهش کرد که از ابوذر بگذرد او نیز درگذشت، آنگاه عثمان به ابوذر گفت: از خدا بترس و دست و زبانت را نگهدار، عثمان از این نظر گفت دست و زبانت را نگهدار که ابوذر وقتی کعب را بزد به او گفت مردک یهودی تو اینجا چه می کنی؟^(۱)

حال در بیان اندوخته و نگهداری اموال می گوئیم: نگهداری و حفظ اموالی که ضروری زندگی انسان است حال یا آینده مانند ظروف و لباس و جهیزیه فرزندان در حد معقول صحیح است و همچنین تهیه مسکن و وسائل زندگی در حد احتیاج و متعارف اجتماعی که در آن زندگی می کند و حد وسط باشد سخنی در آن نیست. و اما زاید بر آن در صورتی که حقوق واجبی که ذکر آن گذشت اداء کرده باشد چطور؟ پس اگر خانه های متعدد ساخته تا آنها را به مسلمانان و دوستان اهل بیت در مقابل مبلغی که می توانند اجاره دهد می خواهد به آنها کمک کند و یا اتومبیل های متعدد تهیه کرده برای همین جهت و همچنین سایر چیزها و یا کارخانه ساخته تا به مردم کمک کند و آنها را به حد متوسط اجتماع برساند البته این خوب

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۴۴.

است به شرطی که دائماً خود را در محاسبه قرار دهد که مبادا دوستی مال و دنیا بر او غالب شود که سخت خطرناک و پرتگاه است. خلاصه مثل مالدار نیکوکار همچون ریاستمداری است که هدفش از حکومت اصلاح حال مردم و اجراء قوانین اسلام است و نه تسلط بر آنها و آنها را بنده و غلام و کنیز خود قرار دادن.

حکایت

دانشمند و فقیه کامل جناب آقا سیّد جواد عاملی نجفی نویسنده کتاب مفتاح الکرامة می گوید: شبی مشغول شام خوردن بودم که صدای کوبه در بلند شد، فهمیدم کوبنده در خادم جناب سیّد بحرالعلوم است، با شتاب در را باز کردم، خادم سیّد گفت: شام آقا را آماده در مقابلش گذاشته ایم و ایشان انتظار شما را دارند، زود حرکت کنید! گفت همراه خادم به منزل بحرالعلوم رفتم، همین که خدمت سیّد رسیدم و چشم ایشان به من افتاد گفت: از خداوند نمی ترسی که مراقب او نیستی؟ حیا نداری؟ پرسیدم: مگر چه شده؟ گفت: مردی از برادران هم مذهب تو برای خانواده خود هر شب خرما می زاهدی نسبی می گرفت و وضع مالی او اجازه نمی داد چیز دیگری تهیه کند. اینک هفت روز بر آنها گذشته که گندم و برنج نچشیده اند و جز خرما می زاهدی چیزی نیافته اند. امروز رفت از بقال باز همان خرما را بخرد، بقال گفت: بدهی شما متجاوز از فلان مبلغ شده، آن مرد خجالت کشید و چیزی نخریده و برگشت. خود و خانواده اش بدون شام و غذا شب را به روز می آورند ولی تو خوب می خوری با اینکه او را می شناسی فلان شخص که همسایه تو است و نامش را گفت، عرض کردم هیچ اطلاعی از

وضع او نداشتم. فرمود: اگر آگاهی داشتی و کمک نمی‌کردی یهودی بلکه کافر بودی و این عصبانیت و درشتی من برای آن است که چرا تجسس از حال برادرانت نمی‌کنی و جستجو از همسایه نمی‌نمایی؟ اکنون این ظرف‌های غذا را خادمم بر می‌دارد با او برو در خانه آن مرد و بگو: میل داشتم امشب با هم غذا بخوریم و این کیسه را که مقدار پول است در زیر حصیر او بگذار ولی ظرف‌ها را برنگردان. ظرف‌ها را که داخل سینی بزرگی بود خادم برداشت و تا درب منزل آن مرد برده آنجا از او گرفتم و در را کویدم، آن مرد در را باز کرد من داخل شدم گفتم: میل داشتم امشب با هم غذا بخوریم، قبول کرد وقتی که سینی را جلو کشید دید بوی خوشی می‌دهد و غذای ثروتمندان و ارباب نعمت است. به من گفت این غذا را اعراب نمی‌توانند تهیه کنند و متعلق به شخص متمکن است. قصه‌اش را بگو تا بخورم. آنقدر اصرار ورزید تا حکایت را شرح دادم. سوگند یاد کرد و گفت: جز خدا تاکنون کسی از حال من آگاهی نداشت حتی همسایگان نزدیک، چه رسد به کسانی که دورند و این پیش‌آمد را از سید بسیار عجیب شمرد. آن مرد، شیخ محمد نجم عاملی نام داشت پولی که در کیسه بود شصت عدد شوش بود که نام یکی از پول‌های رایج آن زمان است و هر شوش دو ریال و خرده‌ای می‌شد.^(۱)

این روایت را هم ببینید و پناه به خدا ببرید: مرحوم ابن فهد حلی در کتاب عدّة اللّٰعی از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: اُمَّت من در دنیا سه دسته‌اند:

دسته اوّل: کسانی هستند که دوست نمی‌دارند که مال جمع کنند و ذخیره نمایند و کوشش در بدست آوردن و اندوخته کردن آن نمی‌کنند، خوشنودی ایشان از دنیا در این است که رفع گرسنگی کنند و عورت خود را بیوشانند و غنای ایشان در اصلاح سرای آخرت است پس ایشان در امنیتی به سر می‌برند و خواهند برد که ترسی بر آنها نیست و حزنی هم ندارند.

دسته دوم: کسانی هستند که دوست می‌دارند جمع مال را اما از پاکیزه‌ترین وجه و بهترین راه و به آن مال صلّه رحم می‌کنند و به برادران دینی کمک می‌کنند و به فقرا مواسات می‌نمایند و در بدست آوردن حلال طوری هستند که دندان بر روی سنگ بفشارد برایش آسان تر است تا آنکه درهمی از غیر حلال کسب کند یا آنکه حقی را از حق دار منع کند و یا نگهدارد و دنبال حق دار نگردد این دسته در صورتی که در کارشان خرده گیری شود معدّبند و اگر عفوگردند سالم خواهند بود.^(۱)

دسته سوم: کسانی خواهند بود که دوست می‌دارند مال جمع کنند از هر راهی که باشد حلال یا حرام، و حق واجب مال را نمی‌دهند یا اسراف می‌کنند و یا بخل می‌ورزند. ایشان کسانی هستند که دنیا دل آنها را مسخر خود کرده تا بخاطر گناهانشان به جهنّم در افتند.^{(۲)(۳)}

۱- «فأولئك الذين إن نوقشوا عذبوا وإن عُفِيَ عَنْهُمْ سَلِمُوا».

۲- «اولئك الذين ملكت الدنيا زمام قلوبهم حتى أوردتهم النار يدنوبهم».

۳- عدة الداعي، باب في مذمة التكبب فاضلاً عن القوت، ص ۹۲.

حکایت ثعلبه بن حاطب

«ثعلبه» مردی از انصار بود به رسول خدا ﷺ عرض کرد: از خدا بخواه تا مالی روزی من گرداند، حضرت در پاسخش فرمود: ای ثعلبه بار اندکی که شکرش را بجا آری بهتر از مال بسیاری است که تاب آن را نداشته باشی! مگر نمی خواهی به پیامبر خدا اقتدا کنی (و از وی پیروی داشته باشی؟) سوگند به کسی که جانم بدست اوست اگر بخواهم کوه ها به صورت طلا و نقره در آمده و همراه هم روان گردند، خواهد شد (ولی در همین حالی که هستم برایم بهتر است)! ثعلبه (آن روز برفت و پس از چند روزی) دوباره به نزد آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا، از خدا بخواه تا مالی روزی من گرداند، و سوگند به کسی که تو را به راستی مبعوث برسالت فرموده اگر خدا مالی روزی من کرد به هر صاحب حقی حق او را از آن مال می پردازم. رسول خدا ﷺ دعا کرده گفت: خدایا مالی روزی ثعلبه گردان، ثعلبه پس از این دعا برفت و گوسفندی گرفت، و این گوسفند همانند کرم خاکی زمین به سرعت افزایش یافت تا جایی که شهر مدینه بر او تنگ شد و به یکی از دره های اطراف رفت، ولی باز هم در اثر زیاد شدن گوسفندان ناچار شد از آنجا هم دور تر برود و همین دوری سبب شد که از حضور به جماعت و نماز جمعه محروم گردد، تا اینکه رسول خدا ﷺ برای گرفتن زکات مأمور خود را به نزد وی فرستاد، ثعلبه حاضر به پرداخت زکات نشد و بخل ورزید و در پاسخ مأمور آن حضرت گفت: این که از ما مطالبه می کنید نوعی جزیه است (که از کفار دریافت می کنید و این هم یک نوع باج و خراجی می باشد). رسول خدا ﷺ که این سخن را شنید فرمود: وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه و پس از آن این آیات نازل شد.

«وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لَئِن آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ* فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ* فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»^(۱).

«برخی از آنها با خدا عهد بستند که اگر خدا از فضل خویش به ما عطا کند، ما زکات خواهیم داد و از نیکوکاران خواهیم شد، و چون خدا به آنها عطا کرد بخل ورزیدند و روی گردانده و سرپیچی کردند، خدا برای این کردارشان در دل آنها تا روزی که او را دیدار کنند نفاق انداخت؛ بخاطر آن تخلفی که از وعده خود با وی کردند و برای آن که دروغ گفتند»^(۲).

استاد گرامی ما حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت رحمته الله در مورد «من ظفر به نصب» در تفسیر و شرح حکمت ۷۲ نهج البلاغه که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

«الدَّهْرُ يُحْلِقُ الْأَبْدَانَ وَ يُجَدِّدُ الْأَمَالَ وَ يُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ وَ يُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ، مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِبٍ وَ مَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ».

«روزگار بدن‌ها را فرسوده می‌سازد و آرزوهارا تازه و نو می‌کند و مرگ را نزدیک می‌گرداند و خواسته‌ها را دور و دراز می‌سازد، کسی که به آن دست یافت به رنج می‌افتد و هرکس به آن نرسید به سختی گرفتار می‌شود».

چنین توضیح داده‌اند: «کسی که ظفر پیدا کند به دهر، پول گیرش بیاید، خانه گیرش بیاید، تجارت گیرش بیاید، گنج گیرش بیاید، این وظیفه‌اش زیاد می‌شود، باید به رحمش برسد، باید به حقوق واجبش برسد، باید به

۱- سوره توبه ۹: ۷۵-۷۷.

۲- تفسیر مجمع البیان شأن نزول آیات فوق.

مستضعفین برسد، این جور نیست که هر کس پول گیرش آمد تخت باید بگیرد بخوابد، اگر پول گیرش آمد، ظفر به دنیا پیدا کرد بسیار به رنج می افتد، یعنی این آقا وظیفه اش چند برابر قبل می شود، باید این پول را نکند بُتی برای خودش، (اگر حق دیگران است و صاحبانش در دسترس هستند) همان شب ردّش بکند. حضرت ختمی مرتبت هر چه گیرشان می آمد همان روز ردّش می کردند نمی گذاشتند که شب باشد. یکی از محترمین می گوید: من شب مشرف شدم محضر آقای بزرگ حضرت ختمی مرتبت دیدم آقا پڑمرده هستند، عرض کردم: آقا خیر است! فرمودند: این شبی یک خرده چیزی آوردند، زکات آوردند، پریشانم از این که این در خانه من مانده و من به مستحقّین نداده ام. آن کسی که پول دارد (و حق مردم است) این پول برای حفظ کردن که به او نداده اند، برای حرص زدن که به او نداده اند، برای رفع حاجت به او داده اند، اگر پخشش کرد، که به این آسانی ها هم پخش نمی شود، یعنی باید به مستحق بدهد، به رفیقی که می خواهد خانه بسازد بدهد، به رفیقی که مقروض است بدهد، به آن علویّه و علویّه ها بدهد، غرض اینطور نیست که آسان باشد، به تعب می افتد به رنج می افتد. کسی که دستش نیاید دنیا در دستش نباشد، البته این هم زحمت دارد، اما زحمت این خیلی کمتر است از آن. یعنی شب نان خالی می خورد چه بهتر، شب نان و چای می خورد و الله قسم چه بهتر، صبح سر کیف از خواب بیدار می شود».

روایت

مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در نامه ای به زیاد بن

ابیه قائم مقام عبدالله بن عباس در حکومت بصره به هنگامی که ابن عباس حاکم بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان بود چنین می نویسد:

«من سوگند می خورم به خدا سوگند راست، اگر به من خبر رسد که تو در بیت المال مسلمانان چیزی کم یا زیاد خیانت کرده‌ای، چنان بر تو سخت خواهم گرفت که کم بهره شده و در هزینه عیال در مانده و خوار و سرگردان شوی».^(۱)

در نامه دیگری به عاملین خود چنین می نویسد:

«نوک قلم‌های خود را تیز کنید، بین سطرهای نوشته زیاد فاصله نیندازید، حرف‌های زیادی را حذف کنید و روی کاغذ نیاورید و به بیان اصل معنی پردازید و لفاظی نکنید و از زیاده روی در مصرف پرهیزید؛ همانا که بیت المال مسلمین تحمّل این‌گونه ضررها را ندارد».^(۲)

سطوری نورانی از کلام حضرت امام خمینی رحمته الله علیه

«اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد عادل نیست و نمی تواند امین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مجری احکام اسلام باشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می کند هر چند در امر مباح باشد امین الله نیست و نمی توان به او اطمینان کرد. تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست. فقهای اسلام برای مقام فقاہتی که دارند باید بسیاری از مباحات را ترک کنند و از آنها اعراض نمایند. اگر خدای نکرده درس نخوانید حرام است در مدرسه بمانید، نمی توانید از حقوق شرعی محصلین علوم اسلامی استفاده

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۰.

۲- «أدقوا أفلانکم و قاربوا بین سُطُورکم و احذفوا عنی فُضُولکم و اقصدا و اقصدا قصد المعانی و ایاکم و الإکتار فانّ أموال المسلمین لا تحتمل الأضرار». (بحار الانوار، ج ۷۶، باب التکاتب و آدابہ و...، ص ۴۹، روایت ۲)

کنید».^(۱)

روایت

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: از (جمع) مال پرهیزید که در گذشته شخصی مال جمع می‌کرد برای خود و عیالش و فرزندان داشت (که دوستی آنها را بر دوستی خدا ترجیح می‌داد). ملک الموت آمد به صورت مسکینی در خانه رازد، دربانان گفتند: کیست؟ پس به ایشان گفت: آقایان را بگویید تا بیاید! آنها گفتند: آقای ما بیاید نزد چون تو فقیر و مسکینی؟! او را راه ندادند. سپس دوباره با آن هیئت آمد و گفت به آقایان بگویید که من ملک الموت هستم. هنگامی که مولا ایشان این کلام را شنید نشست در حالی که ترسان بود به یارانش گفت: با نرمی به او صحبت کنید و بگویید شاید غیر سید ما را می‌خواهی خدا به تو برکت دهد. به آنها گفت: نه چنین است و داخل شد و به مرد ثروتمند گفت بلند شو و هرچه وصیت داری بکن که من تو را قبض روح می‌کنم. پس از آن اهلش فریاد زدند و گریه کردند. مرد ثروتمند گفت صندوق‌ها را باز کنید و طلا و نقره‌ها را بریزید. سپس رو به مال آورده و آن را دشنام می‌داد و به آن می‌گفت: ای مال، خدا تو را لعنت کند، مرا از یاد پروردگارم به فراموشی انداختی و مرا از کار آخرت غافل کردی تا آنکه ناگهان امر خدا مرا گرفت. پس از آن خداوند، مال را به زبان آورد و گفت: چرا مرا دشنام می‌دهی و حال آنکه تو سزاوارتری به ملامت از من، آیا تو در نزد مردم حقیر نبودی پس چون اثر مرا در تو دیدند بزرگت شمردند به تو رفعت دادند. آیا نه این بود که تو به دربار پادشاهان و بزرگان

۱- ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، امام خمینی رحمته الله علیه

می رفتی و افراد صالح تهیدست هم می رفتند و تو قبل از آنها داخل می شدی و ورود آنها به تأخیر می افتاد؟ آیا نه این بود که تو از دختران بزرگان خواستگاری می کردی و آنها هم می کردند و درخواست توبه اجابت می رسید و از آنها رد می شد؟ و اگر تو مرا در راه خوب صرف می کردی من مانع تو نمی شدم، و اگر در راه خدا صرف می کردی من بر تو خرده نمی گرفتم، پس چرا مرا دشنام می دهی و حال آنکه تو به ملامت از من سزاوارتری، و همانا تو و من از خاک خلق شده ایم پس من می روم و تو هم باگناهی که بوسیله من مرتکب شدی می روی، اینچنین مال به صاحبش می گوید.^(۱)

عالم ربّانی ابن فهد حلّی صاحب کتاب عدّة الداعی که محور بحث ما است می گوید: و بدان که کسی که مال جمع می کند و سعی خود را بر آن گماشته زیان کار و ضعیف العقل است؛ زیرا:

۱- به نفس خود ظلم کرده به بار کردن هم و غم بر آن، صاحب مال اگر در میان مردم است فکرش در اندوخته اش است و اگر تنها است، در فکر حفظ مال است و خواب ندارد.

۲- باطنش به آرزوهای واهی مشغول خواهد شد که چگونه آن اموال را از دزد و ظالم حفظ کند و چه کند تا زیادتر شود و چطور از آنها لذت ببرد، البته اگر آرزو نداشت که مال جمع نمی کرد، بالاخره مرگ خواهد آمد و آرزوها از بین خواهد رفت و گرفتاری ها خواهد ماند. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: وای بر صاحب دنیا که چگونه می میرد و آن را بجا

۱- عدّة الداعی، باب فی الأموال المكتسبة حراماً و المصروفة فی غیر حلّه، ص ۹۵.

می‌گذارد، نسبت به دنیا ایمن شده و حال آنکه او را فریب می‌دهد و خوار می‌کند.

۳- جمع مال دنیا مولد آرزوی دراز و مورث تاریکی بوده شیرینی عبادت را از قلب انسان می‌برد. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: به حق می‌گویم همچنان که مریض به طعام می‌نگرد و از شدت درد لذت نمی‌برد، همینطور صاحب دنیا از عبادت لذت نمی‌برد، و تا شیرینی دنیا را می‌چشد شیرینی عبادت را نخواهد چشید، و حق می‌گویم اگر اسب را سوار نشوید و ره‌ایش کنید پس از مدتی سواری گرفتن از آن مشکل است و همچنین قلب قسی می‌شود اگر دل‌ها را به یاد مرگ نرم نسازید و سختی عبادت را تحمل نکنید، و به حق می‌گویم مشک اگر پاره نشود ممکن است ظرف عسل شود، همچنین دل اگر شهوات آن را پاره نکند یا طمع آن را کثیف ننماید یا نعمت‌ها آن را قسی نکند بزودی ظرف حکمت می‌شود.

۴- کسی که مال جمع می‌کند به عکس مراد و مقصد خود خواهد رسید؛ زیرا او به فکر خودش مال را جمع می‌کند تا استراحت خاطر داشته باشد. اما خواهد دید خستگی و ناراحتیش بیشتر شده و از آنچه می‌ترسید گرفتار گردیده. از بعضی از علماء نقل شده که غنی به سه چیز مبتلا است که فقیر از آنها راحت است: جور سلطان، حسد جیران، تملق دوستان.^(۱)

۵- شخص پولدار عمرش را که گرانبها ترین چیزها است به مال دنیا عوض کرده و آن قدر این معامله زیان بار است که اگر از عاقل بپرسند تو عمرت را به دنیا و مافیها معامله می‌کنی ابا کرده و قبول نمی‌کنند. بلکه آن

۱- قال امیر المؤمنین علیه السلام: الفقر خیر من حسد الجیران و جور السلطان و تملق الاخوان.

هنگام که ملک الموت می آید جهت قبض روحش حاضر است هرچه دارد بدهد تا تنها یک روز دیگر به عمرش اضافه شود و تو ای انسان، عمرت را به تدریج با چیزهای کوچک که قیمتی ندارند معامله می کنی، و فکر نمی کنی که انسان نهایت عمرش صد سال و یا کمی بیشتر آن هم خیلی اندک است؟ و اگر تو را مخیر کنند بر فروش این عمر در مقابل کره زمین که طلا باشد این معامله را نمی کنی حال بین قیمت یک سال از عمرت چه اندازه است، یک ماه چقدر و یک هفته و یک روز و یک ساعت چطور؟ اگر حساب کنی خواهی دید که ارزش یک ساعت از عمر تو هزاران مثقال طلا خواهد بود و تو آن را به یک درهم و گاهی کمتر می فروشی، چه ضرری بزرگتر از این!

اگر بگویی انسان جهت بقاء زندگی و ادامه حیات احتیاج به غذا و تحصیل آن دارد و حتی برای قدرت در عبادت نیازمند به آن است و غالباً روزی حلال به مقدار کمی میسر است یعنی یک روز کار می کنی تا مختصری به دست آوری پس چه کنیم؟ آیا عمرمان را فروختیم به چند درهم؟ جواب آن است که تحصیل روزی حلال جهت بقاء زندگی و قوت واجب النفق و قدرت یافتن برای عبادت، از عبادات است. منظور ما از جمع مال، آن را برای خودش خواستن و دوست داشتن و شخصیت و بزرگی را در جمع مال دیدن است.

البته حبّ مال و دوستی دنیا خود مرضی است روحی که راه علاج آن ابتدا شناختن مرض و خطر آن است که برای شناخت آن تأمل در آیات قرآن و روایات و مواعظ بزرگان از جمله همین موعظه مرحوم حلّی، و شنیدن حکایات بسیار خوب است. و پس از آن بسیار یاد مرگ کردن و

مسائل قیامت از بهشت و دوزخ و از جمله شنیدن و خواندن نعمتهای بهشتی که در مقابل عمل‌های صالح از اشخاص صالح خواهد بود، البته مؤثر است.

حال این روایت را ببینید تا بعد مطلبی خدمتتان تقدیم کنم:

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «هر کس (که مؤمن باشد) بگوید سبحان الله (و به گناهان آلوده نشود) خداوند ده درخت در بهشت برای او ایجاد کند که در آنها انواع میوه‌ها خواهد بود. و ضمناً میوه‌های درخت‌های بهشتی طوری است که اگر مثلاً رطب خواسته و ظاهر شود هر مقدار که میل دارد می‌خورد و چنانچه انگور خواست فوراً انگور نمایان می‌شود و می‌خورد و اگر انجیر، خرما و هر میوه دیگر خواست همان ظاهر می‌شود و حتی زحمت چیدن ندارد». از شما خواننده عزیز می‌پرسم اگر یکی از این درخت‌ها در دنیا بیاید و در معرض فروش قرار گیرد پادشاهان چه مقدار پول حاضرند بدهند برای خرید آن، بخصوص که آن درخت احتیاج به آب دادن و مواظبت کردن نداشته و هزاران سال باقی می‌ماند. پس چرا مؤمنین در این داد و ستد مسامحه کارند؟ و چرا ترجیح می‌دهند که مال نگهداری شود و اندوخته شود و به مصرف رضای خدا نرسد؟ حال بشنوید از لباسهای بهشتی:

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: اگر لباسهای اهل بهشت در معرض دید اهل دنیا قرار گیرد چشمهایشان تحمل دیدن آن را نداشته و از شدت میل نظر کردن به آن می‌میرند. این لباس بهشتیان است، پس خود بهشتیان در چه حد از زیبایی و نور هستند خدا می‌داند. لذا از امیرالمؤمنین علیؑ نقل شده که فرمود: «اگر چشم دلت را به نعمتهای بهشتی که

و صفش را شنیدی باز کنی از شدت شوق نزدیک است که جان بدهی تا هرچه زودتر به نعمت‌های موعود برسی. چقدر خوب فرمودند که هرچه از دنیا شنیدنش از دیدنش بزرگتر است اما در آخرت دیدنش از شنیدنش بزرگتر خواهد بود.^(۱)

تمثیل

حکیمی مثلی زده درباره اشخاصی که مشغول به مال و متاع دنیا گردیده و به لذات فانی آن چسبیده و از مرگ و آخرت غافل مانده و قهراً کسی را جز خود نمی‌بینند و آن مثل این است:

شخصی در چاهی عمیق به ریسمانی آویخته که داخل چاه شود چون به وسط چاه می‌رسد نظر می‌کند به پایین چاه و ازدهایی می‌بیند که دهن گشوده منتظر است این مرد به زیر آمده او را فرو برد در ضمن چشمش به دو موش سیاه و سفید می‌افتد که مشغول جویدن ریسمان هستند و آنی از بریدن فارغ نمی‌شوند و لذا هر زمان ممکن است ریسمان قطع گردیده و او در وسط چاه بیفتد در این هنگام متوجه دیواره چاه می‌شود که قدری عسل آمیخته به گل در آنجا جمع شده و زنبورها اطراف آن رفت و آمد دارند، آن شخص از ازدها و چاه و بریده شدن ریسمان غافل شده مشغول خوردن عسل خاک آلود می‌گردد و زنبورها هم او را نیش می‌زنند اما چنان سرگرم به آن عسل آلوده است که از همه چیز غافل شده. آری، چاه همان عالم طبیعت است که به آن دنیا می‌گویند و ریسمان رشته عمر انسان است و مرگ آماده بلعیدن است و موش سیاه و سفید شب و روز است و عسل

خاک آلود، لذات دنیا است که به هزار گونه زحمت و کدورت و درد و مصیبت آلوده است و زنبورها اهل دنیا و طالبان آن هستند و او هم انسان غافل و خواب تا مرگ بیاید و بیدار شود.

چند روایت در مذمت حب دنیا

- ۱- از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «دوستی دنیا و دوستی خدا هیچ وقت در یک قلب جمع نمی شود». (۱)
- ۲- از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «همچنان که خورشید و شب یک جا گرد نمی آیند، دوستی دنیا و دوستی خدا نیز یکجا جمع نمی شود». (۲)
- ۳- رسول خدا ﷺ فرمود: «دوستی دنیا سرچشمه همه خطاها و معاصی است». (۳)
- ۴- رسول خدا ﷺ فرمود: «بزرگترین گناهان دوستی دنیا است». (۴)
- ۵- رسول خدا ﷺ فرمود: «دوستی دنیا اصل هر معصیت و سرآغاز هر گناهی است». (۵)
- ۶- امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر خدا را دوست دارید پس دوستی دنیا را از دلها یتان خارج کنید». (۶)

۱- «حبّ الدنيا و حبّ الله لا یجتمعان فی قلب ابداً».

۲- «كما أنّ الشمس و اللیل لا یجتمعان كذلك حبّ الله و حبّ الدنيا لا یجتمعان». (مستدرک الوسائل:

ج ۱۲، باب تحریم حبّ الدنيا المحرمة، ص ۴۰، روایت ۱۳۴۶۳)

۳- «حبّ الدنيا رأس كلّ خطیئة». (بحار الانوار، ج ۵۱، باب ذکر أخبار المعمرین...، ص ۲۵۸، روایت ۵.

۴- «اکبر الكبائر حبّ الدنيا».

۵- «حبّ الدنيا أصل كلّ معصیة و أوّل كلّ ذنب».

۶- «إنّ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاخْرُجُوا مِنْ قُلُوبِكُمْ حَبَّ الدُّنْیَا».

۷- امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بی تردید دنیا دامی است که هر کس آن را نشناسد، در آن می افتد».^(۱)

۸- امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «مغبون و زیانکار کسی است که سرگرم دنیا شود و بهره اش را از حیات اخروی از دست بدهد».^(۲)

۹- امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «کسی که دل به دوستی دنیا دهد خوف آخرت از قلبش خارج شود».^(۳)

۱۰- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دنیا و هر چه در آن هست مورد لعن خدا می باشد جز آنچه در جهت توجّه به خدا باشد».^(۴)

نکته

آنچه مورد مذمت است، دل بستن به متاع و ریاست دنیا است که انسان را از شناخت خود و شناخت خداوند باز می دارد، کسی که دوستی این عالم طبیعت را در دل قرار می دهد معنایش این است که همین مادیات مؤثرند و در اثرشان مستقلند و قهراً در دلش جایی برای ایمان به خدا و آنچه وابسته به خداست نخواهد بود. کسی که طالب ریاست است، خود را مؤثر در امور و شؤون مردم می داند و مستقل از خداوند و در نتیجه جایی برای بندگی در دل او نخواهد بود.

البته همانطور که می دانید شکوفا شدن استعدادهای معنوی انسان منوط به گذراندن امتحاناتی است که از جمله گذشتن از چیزهای دنیوی،

۱- «انما الدنيا شرك وقع فيه من لا يعرفه».

۲- «المغبون من شغل بالدنيا وفاته حظه من الآخرة».

۳- «من أحب الدنيا ذهب خوف الآخرة من قلبه».

۴- «الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا من ابتغى به وجه الله».

یعنی دل را از تسخیر امیال زودگذر و محبت‌های جزئی رها نیدن تا محلّ محبت کلی خداوند و آنچه راجع به اوست شود. پس کسی که دل به دنیا و متاع آن می‌بندد به خود ظلم کرده و خود را مفتضح و رسوا نموده است.

تمثیل

پادشاهی خواست برای فرزند خود مجلس جشن عروسی برپا کند، آن شب همه درباریان و اعیان و اشراف و عدّه زیادی از مردم را به حضور پذیرفت و تا دیر وقت رقص و پایکوبی برقرار بود، آن شب شاهزاده شراب خورد و همچون دیگر درباریان در مستی فرو رفت، شب از نیمه می‌گذشت و به سحرگاه نزدیک می‌شد که شاهزاده مست از خواب برخاست و راهی کوچه‌های شهر گردید و وارد قبرستان شد در آنجا در محلی پیرزن مرده‌ای گذاشته شده، شاهزاده خیال کرد که عروس در حجله است با وی گلاویز شد و تا صبح با او همبستر بود بوی گند مرده را فکر می‌کرد که عطر است، چرک و خون او که بر لباس‌های فاخر و بدن پاکش می‌ریخت، گلاب به حساب می‌آورد، بالاخره آفتاب دمید و شاهزاده به هوش آمد و خود را و لباس‌ها را و پیرزن مرده را دید بهت‌زده شد، از طرفی مأموران به دنبالش می‌گردند اگر پدر و مادرش و خویشاوندان و همه اهل شهر او را با این وضع ببینند چه افتضاحی خواهد بود!

آری، انسان شاهزاده است اما مست دنیا و مال و ریاست می‌شود با پیره زن دنیا هم آغوش می‌شود، آه که چقدر زشت و کثیف و بدبو است! واقعاً حیفه مردار است و دیری نمی‌پاید که به فریاد مرگ بیدار می‌شود:

«النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا أَنْتَبَهُوا».

«مردم خوابند هنگام مرگ بیدار می شوند».
و چه شرمندگی و بیچارگی و زیان و خسران که نصیب او شده است.

حکایت

شخصی در جمعی قصه می‌گفت از آن جمله قصه خیاطی از شهر خویش را پیش کشید که با زرنگی عجیبی که دارد هم مشتری بسیار دارد و هم کلاهبردار است و کمتر مراجعه کننده‌ای بوده که مقداری از پارچه‌ای که به خیاط داده برای دوختن دزدیده نشده باشد. قصه گو از این خیاط قصه‌ها می‌گفت: مردی ترک و غریب در این میان به سخن آمد و گفت: این خیاط در کجا است که من می‌توانم با او طوری معامله کنم که نتواند به اندازه سر سوزنی سرم کلاه بگذارد و فریبم دهد، و بر این اسب شرط بندی می‌کنم.

پس بگفتندش که از تو چُست تر
مات او گشتند در دعوی مَپَر
زُو به عقل خود چنین غَرّه مباحش
که شوی یاوه تو در تزویرهاش
گرم تر شد تُرک و بست آنجا گرو
که نیازد بُرد نی کهنه نه نو
بامدادان اطلسی زد در بغل
شد به بازار و دکان آن دغل
پس سلامش کرد گرم آن اوستاد
جست از جا، لب به ترحیش^(۱) گشاد

۱- خوش آمدگویی.

چون شنید از وی نوای بلبلی
 پیشش افکند اطلس استنبلی
 که بُر این را قبای روز جنگ
 زیر نافم واسع و بالاش تنگ
 گفت صد خدمت کنم ای ذو و داد^(۱)
 در قبولش دست بر دیده نهاد
 پس بپیمود و بدید او روی کار
 بعد از آن بگشاد لب را در فشار
 از حکایت‌های میران دگر
 وز گرمها و عطای آن نفر
 وز بخیلان و ز تخشیراتشان^(۲)
 از برای خنده هم داد او نشان
 همچو آتش کرد مقراضی^(۳) برون
 می‌برید و لب پر افسانه و فسون
 بس مضاچک گفت آن چست اوستاد
 تُرک مست از خنده شد سست و فتاد
 چونکه خندیدن گرفت از داستان
 چشم تنگش گشت بسته آن زمان
 پاره‌ای دزدید و کردش زیر ران
 غیر چشم حق ز جمله آن نهان

۱- ای مهربان.

۲- مضایقه، بُخل.

۳- فیچی.

بس که آن مرد ترک از حکایت‌های شیرین و خنده‌آور خیاط مسرور شد از پارچه و شرطی که کرده بود غافل گردید و از خیاط خواهش کرد باز هم از آن حکایات و لطیفه‌های مضحک بگوید. خیاط فرمان برد و قصه‌ای شیرین تر بگفت که آن مرد ترک از خنده بر زمین افتاد و برای دفعه دوم مقداری دیگر از پارچه برید و پنهان کرد. و دفعه سوم هم به این شکل پیش آمد و گذشت، اما ترک بیچاره غافل باز هم تقاضای حکایت خنده‌آور کرد.

گفت درزی تُرک را زین درگذر

وای بر تو گر کنم لاغی^(۱) دگر

بس قبايت تنگ آيد باز پس

اين کند با خویشتن خود هیچ کس؟!

خنده چه رمز اگر دانستی

توبه جای خنده خون بگرستی

تُرک خنده کن آیا ای تُرک مست

زانکه عمرت رفت و خواهی گشت پست

مَخْلَصْش بشنو: تویی آن ترک گول

عالم غدار خیاط چو غول

اطلسی کز بهر تقوی و صلاح

دوخت باید، خرج کردی از مزاح

اطلست عمر و مَضاحک شهوت است

روز و شب مقراض و خنده غفلت است

اسب ایمان است و شیطان در کمین

با خود آفسانه را بگذار هین

اطلس عمرت به مقراض شهور

برد پاره پاره خیاط غرور^(۱)

همانطور که عرض شد آنچه از دنیا مذموم است دل بستن به آن و محبت و عشق به دنیا است. حب دنیا و مادیات منحصر در اغنیاء و ثروتمندان نیست بلکه این خطر همه افراد بشر را تهدید می کند، چه بسیار افراد تهیدستی که به آرزوی رسیدن به مال و منال دنیا عمر خود را گذراندند اما محروم از دنیا و آخرت گشتند. البته مالدار و سیاستمدار بیش از دیگران در معرض خطر حب دنیا قرار دارند. و از همین جهت است که انبیاء و اوصیاء و اولیاء از مال دنیا فرار می کردند و اگر مردم به آنها رو می آوردند زندگی خود را در سطح پایین ترین افراد قرار می دادند و واقعاً زاهد و بی رغبت به مادیات بودند. این پیغمبر اکرم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است که حضرت جبرئیل علیه السلام در سه نوبت به وی نازل شد و از طرف پروردگار کلید گنج های دنیا را به او داده و می فرمود: بگیر، این کلید گنج های دنیا است و از نصیب تو در آخرت کاسته نخواهد شد، اما او صلی الله علیه و آله ابا کرد و دوست می داشت کوچک شمردن چیزی (یعنی دنیا) را که خداوند آن را کوچک شمرده و لذا از حضرتش نقل شده که فرمود:

«تا زنده هستم چند چیز را ترک نمی کنم: (از آن جمله است) بر روی خاک نشستن و بامساکین غذا خوردن».^(۲)

۱- مثنوی معنوی، دفتر ششم، دعوی کردن ترک و گرو بستن او که درزی از من چیزی نتواند بردن.

۲- عده الداعی، صفحه ۱۰۰.

مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پس از آنکه زهد حضرت موسی علیه السلام را بیان می‌کند که از گرسنگی سبزی‌های بیابان را می‌خورد و آن قدر خورد که آثار سبزی بر شکمش ظاهر شد. و از حضرت داوود علیه السلام می‌گوید که از دسترنج خود نان جو می‌خورد. و از حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید که بالشش سنگ و جامه‌اش خشن و خوراکش نان جو و خورش او گرسنگی بود و چراغ او در شب روشنایی ماه و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود، میوه و گل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. زنی نداشت که او را فریفته خود سازد، فرزندی نداشت تا او را غمگین نماید، مالی نداشت تا او را سرگرم کند. و آز و طمعی نداشت تا او را خوار و ذلیل نماید، مرکب او دو پایش و خدمتگزار وی دست‌هایش بود. (آنگاه می‌فرماید:) اما پیغمبر خودت (محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم) پس سزاوار است که از او پیروی کنی چرا که خداوند دستور پیروی از او را داده، در غذا خوردن تمام دهان را پر نمی‌کرد و لقمه کوچک برمی‌داشت، دنیا را به گوشه چشم نمی‌نگریست (و به دنیا دل نبست)، خود را فربه نکرد غالباً گرسنه بود، دنیا به او پیشنهاد شد از قبول آن امتناع کرد. بر روی زمین طعام می‌خورد و مانند بندگان می‌نشست و به دست خود کفشش را پینه می‌کرد و جامه‌اش را خودش می‌دوخت و بر الاغ برهنه سوار می‌شد و پشت سر خویش (دیگری را) سوار می‌کرد. دنیا را به قلب دشمن می‌داشت و از جلو چشمش نیز تجملات را دور می‌کرد.^(۱)

نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از سفری مراجعت می‌کرد، اوّل به

خانه فاطمه علیها السلام وارد می شد. در یکی از اسفار چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون شد چنان اتفاق افتاد که فاطمه زهرا علیها السلام برای خود دو دست بند و گوشواره و گردن بند و یک پرده بساخت. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر مراجعت کرد به عادت همیشه به خانه فاطمه علیها السلام وارد شد و اصحاب آن حضرت از بیرون سرای ایستاده و چیزی نگذشت که حضرت بیرون شد و آثار کراهتی در جبین مبارک داشت، و طریق مسجد پیموده و بر منبر بالا رفت. فاطمه زهرا علیها السلام کراهت پدر را بدانست پس فوری گردن بند و گوشواره و دست بند و پرده را پیش پدر فرستاد و فرمود به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کن که دختر تو سلام می رساند و می گوید این اشیاء را در راه خدا صرف کن. چون فرستاده فاطمه زهرا علیها السلام پیغام رسانید حضرت سه مرتبه فرمود:

«پدرش به قربانش! همانطوری که می خواستم عمل کرد^(۱) دنیا را با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله چه کار؟ اگر دنیا در نزد خدا به اندازه بال پشه ای ارزش داشت شریتی آب از آن را به کافری نمی آشامید.»

سپس از جای برخاست و به خانه فاطمه زهرا علیها السلام رفت.^(۲)

این است امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که در نامه ای به عامل خود در بصره به نام عثمان بن حنیف می نویسد: ای پسر حنیف به من گزارش داده اند که یکی از جوانان اهل بصره تو را به طعام عروسی خوانده و به سوی آن طعام شتابان رفته ای، و خورشتهای رنگارنگ گوارا برایت خواسته و کاسه های بزرگ به سویت آورده شده، و گمان نداشتم تو بروی به

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «فعلت! فداها أبوها».

۲- ریاحین الشریعه، ج ۱، صفحه ۱۸۴.

مهمانی گروهی که درویش و نیازمندان را برانند و توانگرشان را بخوانند، پس نظر کن به آنچه دندان بر آن مینهی از این خوردنی، و چیزی را که بر تو آشکار نیست (نمی دانی حلال است یا حرام) بیفکن (مخور) و آنچه را که به پاکی راه‌های بدست آوردن آن دانایی (می دانی از راه حلال و درستکاری بدست آمده) مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی کننده‌ای را پیشوایی است که از او پیروی کرده و به نور دانش او روشنی می جوید، بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفاء کرده، و شما بر چنین رفتاری توانا نیستید، ولی مرا به پرهیزگاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید. به خدا سوگند از دنیای شما طلا نیندوخته‌ام، و از غنیمت‌های آن مال فراوانی ذخیره نکرده‌ام و با کهنه جامه‌ای که در بر دارم جامه کهنه دیگری آماده ننموده‌ام. و اگر بخواهم به عسل صاف و پاکیزه دست یابم و از مغز گندم خوراکم باشد، و از ابریشم لباسم باشد می توانم، اما هیئات که هوی بر من غلبه کند و حرص مرا به برگزیدن طعام‌ها و ادارد و حال آنکه شاید در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که دسترسی به نان نداشته و یا از آن سیر نخورده باشد. آیا من با شکم پر بخوابم و در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای گرم (تشنه) باشد؟ آیا قناعت کنم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانند در حالی که به سختیهای روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخکامی الگوی ایشان نباشم؟^(۱)

سوگند به خدا، آنقدر این پیراهن پشمین را وصله زدم تا اینکه از

دوزنده آن شرمنده شدم، و گوینده‌ای به من گفت: آیا آن را از خود دور نمی‌کنی؟ گفتم از من دور شو که هنگام بامداد از مردم شب رو سپاسگزاری می‌شود. (یعنی وقت مرگ و عالم برزخ و عالم قیامت معلوم می‌شود که سود با که بود).^(۱)

زامداران و جلوه‌های دنیا

آری زمامداران و دولتمردان و علماء و دانشمندان لازم است که در پی مال و ازدیاد تشریفات و گسترش تجملات نباشند، چرا که اینان ادعای رهبری و هدایت مردم به سوی خدا را دارند، و خود را وارث پیمبران الهی و اولیاء گرامی می‌دانند. ایشان می‌خواهند به مردم بفهمانند که ارزش و شخصیت انسان به ایمان و عمل صالح است، رفعت شخص در محبت و عشق به خدا و دوستان خدا خواهد بود، و این معنی در وقتی نتیجه می‌دهد و مؤثر است که مردم همراه گفتار، عمل ببینند. اگر کسی می‌گوید من عاشق لقاء پروردگارم اما در عمل، از دنیا و مظاهر دنیا استقبال می‌کند و در مقایسه با میزان که انبیاء و اوصیاء هستند بسیار دور است، این شخص صادق نیست و خداوند فرموده «با صادقین باشید».^(۲) اکثر مردم رفتار و کردارشان را تابع رفتار و کردار زمامدارانشان قرار می‌دهند و معیار شخصیت و ارزش را از آنها می‌گیرند. اگر مسئولین امر در خانه‌های مجلل و کاخ‌های برافراشته و فرش‌های مزین رفت و آمد می‌کنند و بر مرکب‌های عالی نشسته و از غذاهای رنگارنگ و بسیار خوشمزه صرف می‌نمایند و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲- «کونوا مع الصادقین». (سوره توبه ۹: ۱۱۹)

صاحب باغ‌ها و خانه‌ها و زمین‌ها و ذخیره‌های بانکی می‌باشند، مردم هم می‌کوشند تا اینطور باشند.

مظاهر فریبنده دنیا

ممکن است گفته شود من از نعمت‌های دنیا بهره می‌برم و واجبات اداء می‌کنم و حقوق واجب را می‌دهم و خداوند می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^(۱).

«ای پیامبر، بگو: چه کسی زینت‌ها و روزی‌های پاکیزه‌ای را که خداوند برای بندگانش خلق نموده [و حلال گردانیده] حرام کرده».

پس بهره می‌برم از مباحات مثل خوراک‌های پاک و لذیذ و پوشیدنی‌ها و لباس‌های عالی و مرکب‌های فاخر و خانه‌های زیبا و قصرهای برافراشته و فردا هم همراه سابقین به بهشت خواهیم رفت. اما نمی‌داند که:

۱- فرورونده در مظاهر فریبنده دنیا، از حرص جدانمی‌باشد حرص که او را در شُبُهات غوطه ور کرده که در نهایت موجب هلاکت او خواهد بود.
۲- اگر از حرص جان سالم به در برد که بعید است از غلظت و قساوت قلب و تکبر سالم نخواهد ماند، چگونه سالم می‌ماند و حال آنکه خدای تعالی می‌فرماید:

«كَأَلَانِ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَىٰ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجِنِي»^(۲).

«انسان چون خود را بی‌نیاز بیند سرکشی پیشه کند».

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

۱- سوره اعراف: ۷: ۳۲.

۲- سوره علق: ۹۶: ۶ و ۷.

«از زیادی طعام پرهیزید که موجب قساوت قلب است»^(۱).

حسّان بن یحیی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«شخص فقیری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و در نزد حضرت مرد توانگری بود، هنگامی که شخص فقیر نشست آن مرد ثروتمند لباس هایش را جمع کرد و از او فاصله گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه موجب شد که این کار را بکنی آیا ترسیدی که فقر این مرد فقیر به تو بچسبد یا غنای تو به او بچسبد؟ گفت: ای رسول خدا انصف مال مرا به او بخشیدم به خاطر این عملی که از من سرزد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به فقیر فرمود: آیا از او قبول می کنی؟ گفت: نه. از او پرسیده شد: چرا قبول نمی کنی؟ گفت: می ترسم که من هم همانند او بشوم و از فقر و فقراء کناره گیرم»^(۲).

۳- شیرینی عبادت و دعا و یاد خدا از دلش خارج شود همانطور که

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

«خداوند! صبحگاه یک قرص نان جو به من بده و شبانگاه هم یک قرص نان جو، و بیش از این نمی خواهم که مبادا طغیان کنم. و فرمود: همانطور که هر کس در آب رود تر می شود هر کس در دنیا و مظاهر آن رود قلبش به ناچار چرک گرفته و قساوت پیدا می کند»^(۳).

۴- هنگام مرگ غالباً شخص ثروتمند شدت حسرت را دارد به عکس

فقیر. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«هر کس در دنیا بیشتر فرو رود، موقع فراق حسرتش بیشتر است»^(۴).

۵- فقراء، پیشتازان به سوی بهشت هستند و ثروتمندان برای حساب

۱- عدّة الداعی، باب فی ذمّ المتوغّلین فی الدنیا و مدح الفقراء و خفة حسابهم، ص ۱۰۴.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، ص ۱۰۵.

نگهداشته می شوند. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«تَحَفُّوْا تَلْحَقُوْا اِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِاَوْلِكُمْ اٰخِرِكُمْ».

«سبکبار ملحق به گذشتگان شوید که اولین شما در انتظار آخرین شما

هستند».^(۱)

سلمان فارسی در هنگام مرگ اندوهناک بود. گفتند بر چه چیز اندوه داری؟ گفت: تأسف من بر دنیا نیست ولکن رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما عهد بست که مال شما از دنیا همانند توشه سوار باشد، و می ترسم که از دستور او تجاوز کرده باشم و در اطراف من این اشیاء است، و اشاره به آنچه داشت کرد، مال سلمان در اطرافش بالشی و کاسه‌ای و شمشیری بود.^(۲)

ابوذر گفت: ای رسول خدا آیا پیشتازان به بهشت کسانی هستند که زیاد یاد خدا کنند و خائف و خاشع و متواضع باشند؟ حضرت فرمود: «نه، ولکن فقراء مؤمنین هستند که می آیند و برگردن مردم می گذرند به سوی بهشت. نگهبانان می گویند کجا، باشید تا حساب شوید، می گویند، حساب از چه بشویم؟ پس به خدا قسم ما قدرتی نداشتیم تا ظلم کنیم و یا عدل نماییم و مالی نداشتیم تا جود کنیم یا بخل نماییم بلکه خدا ایمان را پرستش کردیم تا یقین پیدا کردیم و مرگ ما رسید».^(۳)

کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «بدرستی که فقراء مؤمنین چهل سال زودتر از اغنیاء به بهشت می روند، سپس فرمود: برای شما مثلی بزنم: دو کشتی را بنظر بباباورد که به محل بازرسی می رسند در یکی چیزی

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

نیست اجازه رفتن و گذاشتن می‌گیرد، و دیگری بار دارد می‌گویند او را نگهدارید تا حسابرسی شود».^(۱)

داوود بن نعمان از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «روز قیامت دو نفر از مؤمنین را که اهل بهشت هستند برای حساب می‌آورند، یکی از آنها در دنیا فقیر بوده و دیگری غنی بوده، فقیر می‌گوید: پروردگارا، برای چه توقیف شوم؟ به عزتت قسم می‌دانی که مرا حکومتی ندادی که به عدالت رفتار کنم یا به ستم، و مرا مال ندادی تا حقی اداء کنم یا منع کنم، و روزی من به اندازه کفاف می‌رسید همانطور که می‌دانی و برای من مقدر فرمودی. پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: بنده من راست می‌گوید او را رها کنید تا به بهشت برود و دیگری می‌ماند و از شدت گرما آن قدر عرق از او جاری می‌شود که اگر چهل شتر بخورند سیر می‌شوند، پس از آن داخل بهشت می‌شود. مؤمن فقیر از او می‌پرسد: چرا این اندازه ماندی؟ او می‌گوید: به خاطر حسابرسی طولانی، در مورد چیزی از من سؤال می‌کردند و خداوند مرا بخشید، باز از چیز دیگر سؤال کردند و خداوند مرا بخشید به همین ترتیب و پی در پی از من سؤال شد تا بالاخره رحمت خدا مرا فراگرفت و به توبه کنندگان پیوستم. حال بگو ببینم تو که هستی؟ می‌گوید: من همان مؤمن فقیر هستم که با تو بودم. می‌گوید: نعمت‌های بهشت چقدر تو را تغییر داده!».^(۲)

۶- نگاه کن که فقیر مؤمن چه اندازه مورد اکرام خداوند قرار می‌گیرد: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خدای تعالی از بنده مؤمن فقیر

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۰۶.

عذرخواهی می‌کند همچنان که برادر از برادر خویش عذر می‌خواهد، خداوند می‌گوید: به عزّت و جلالم قسم که تو در نزد من خوار نبودی که به این جهت تو را فقیر کنم، پس این پرده را بالا بزن و نگاه کن که به عوض آنچه در دنیا به تو ندادم حال چه داری، پس پرده را بالا می‌زند و می‌بیند نعمت‌های خداوند را و می‌گوید: پروردگارا با این همه که تو به من عوض دادی چیزی از دست نداده‌ام»^(۱).

۷- آنکه فقر زینتِ اولیاء و شعار صالحین است، از جمله چیزهایی که خدای تعالی به موسی عَلَيْهِ السَّلَام وحی کرد این بود که «هرگاه دیدی فقر به سوی تو آمده پس بگو مرحبا به شعار صالحین و هرگاه دیدی که غناء و ثروت بسویت آمد پس بگو گناهی بوده که تعجیل در عقوبتش شده»^(۲).

نقل شده که خداوند به موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «ای موسی فقیر کسی است که نخواسته من عهده‌دار او باشم، و مریض کسی است که (نخواستنه) من طبیب او باشم، و غریب کسی است که (نخواستنه) من مونس و دوستش باشم. ای موسی، راضی باش به پاره نانی که گرسنگی تو را برطرف کند، و به لباسی که عورت تو را بیوشاند، و بر مصیبت‌ها صابر باش، و هرگاه دیدی که دنیا به تو روی آورده بگو «**اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» (کلمه‌ای که مصیبت زده‌ها می‌گویند) عقوبتی است که در دنیا تعجیل شده، و هرگاه دیدی دنیا از تو پشت کرده و می‌رود بگو: مرحبا به شعار صالحین. ای موسی از آنچه به فرعون داده شد از متاع دنیا تعجب نکن که آن ظواهر فریبنده دنیا است و

۱- اصول کافی: ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب فضل فقراء المسلمین، حدیث ۱۸.

۲- همان، حدیث ۱۲.

دوامی ندارد و گرفتاری در پی دارد».^(۱)

روایت شده که روزی رسول خدا ﷺ به حدی گرسنه بود که سنگ بر شکم خود بست و فرمود: «چه بسیار افرادی که در ظاهر خود را گرامی می‌دارند و از جهت خوراک و پوشاک و مسکن به خود می‌رسند، اما در واقع خود را خوار می‌کنند و در روز قیامت گرامی نیستند، و چه افرادی که بر عکس در دنیا به خود سخت می‌گیرند و خواسته‌های نفس را انجام نمی‌دهند اما در روز قیامت گرامی هستند. چه افرادی که در دنیا گرسنه هستند و در آخرت نعمت‌های فراوان دارند، و چه افرادی که در دنیا در ناز و نعمت بوده و در آخرت گرسنه و برهنه می‌باشند».^(۲)

و از رسول خدا ﷺ است که فرموده: «خدای تعالی به چیزی که مثل زهد در دنیا باشد عبادت نشد».^(۳)

از عیسی بن مریم علیه السلام نقل شده که به حواریون فرمود: «از دنیا به اندک راضی شوید با دین سالم، همان طور که اهل دنیا به اندک از دین راضی شدند با سلامت دنیا».^(۴)

دوستی با فقراء و مساکین

عاقل چگونه از دوستی فقراء و مساکین اعراض می‌کند و حال آنکه می‌بیند که اولیاء و اوصیاء از فقراء و مساکین بودند؟ بلکه آنها که کمر به

۱- عده الدعای، باب فی اکتفاء الانبیاء و الاوصیاء بالضیق من العیش، ص ۱۰۷.

۲- همان، ص ۱۰۹.

۳- همان، ص ۱۱۱.

۴- همان.

خدمت خداوند بستند او امر پیمبران را اطاعت کردند و دین خدا را زنده نگه داشتند و بزرگان دین را عزیز شمردند و پیمبران را کمک کردند و دعوت آنها را به دیگران رساندند همانا فقراء بودند و این از زمان آدم تا خاتم بود. به قرآن کریم رجوع کن و حکایات گذشتگان را مرور کن و ببین خوشگذران از اغنیاء و اشراف و متکبر جلودار انکار شرایع و خداوند بودند. قوم نوح به نوح گفتند:

«ما چگونه به تو ایمان آوریم و حال آنکه پیروان تو افراد پست و محتاج هستیم.»^(۱)

و نیز گفتند:

«ما پیروان تو را افرادی پست و کوتاه رأی می بینیم.»^(۲)

به شعیب گفتند:

«تو در بین ما شخص ضعیفی هستی و اگر به خاطر طایفه ات نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در نزد ما عزیز نیستی.»^(۳)

مستکبران از قوم صالح به مستضعفین و فقراء مؤمن گفتند:

«آیا شما می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده، مؤمنین جواب گفتند: ما به آنچه آورده، ایمان داریم، مستکبران گفتند: ما به آنچه شما ایمان دارید کافریم.»^(۴)

فرزندان یعقوب گفتند:

«ما با یک سرمایه کم آمدیم سهم ما را از کیل کاهش نده و بر ما تصدق کن که

۱- سوره شعراء: ۲۶: ۱۱۱.

۲- سوره هود: ۱۱: ۲۷.

۳- سوره هود: ۱۱: ۹۱.

۴- سوره اعراف: ۷: ۵۶ و ۵۷.

خداوند صدقه دهندگان را جزای خوب می دهد»^(۱).

فرعون در حالی که موسی را خوار می پنداشت و فخر می کرد گفت:

«چرا با موسی دستبندهای طلا نیست»؟^(۲)

و به محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند:

«چرا با او گنجی نیست و یا ملائک نیست یا باغی ندارد که از آن بخورد و یا باغی از درختان خرما و انگور ندارد که در بین آن نهرها جاری باشد. و گفتند: چرا این قران بر دو نفر بزرگ از یکی از دو قریه نازل نشده»^(۳).
و منظورشان از دو قریه مکه و طایف بود و از دو نفر بزرگ، مغیره و ولید و یا دو نفر از مالداران بزرگ بود. همین مقدار بس است در مدح و فخر فقراء و مساکین و مذمت اشراف و مالداران آنها که فقط در فکر ثروت اندوزی هستند.

نقل شده که خدای تعالی به عیسی بن مریم عَلَيْهَا فرمود: «ای عیسی من حب مساکین و مهربانی بر آنها را به تو دادم، تو آنها را دوست داری و آنها هم تو را دوست دارند، آنها خشنودند که تو امام و پیشوای آنان باشی و تو هم خشنودی که آنها یاران و پیروان تو باشند. و دوستی مساکین و مرحمت به آنان دو خوی پسندیده هستند که هر کس مرا با این دو صفت ملاقات کند پس به پاکترین اعمال و دوستدارترین آنها مرا ملاقات کرده است»^(۴).
و از رسول خدا محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود:

۱- سوره یوسف ۱۲: ۸۸.

۲- سوره زخرف ۴۳: ۵۳.

۳- سوره زخرف ۴۳: ۳۱.

۴- عده الداعی، باب فی مدح الفقر و حب الفقراء، ص ۱۱۲.

«الفقر فخری و به افتخر»^(۱)

«فقر فخر من است و به آن افتخار می‌کنم».

نقل شده علّت اینکه معاویة بن یزید بن معاویة خلافت را رها کرد این بود که: روزی شنید دو نفر از کنیزانش با یکدیگر گفتگو می‌کنند و یکی از آنها صاحب جمال بود و دیگری به او می‌گوید: زیبایی تو به بزرگی پادشاهان می‌برد. کنیز صاحب جمال گفت: و کدام پادشاهی است همانند پادشاهی زیبایی؟ زیباروی بر پادشاهان حاکم است پس در حقیقت او پادشاه است. دیگری گفت: خیری در مُلک نیست زیرا صاحب ملک یا حقوق آنرا ادا می‌کند و شکر گزار است که در این صورت لذّت دنیایی ندارد و خوشی دنیایی ندارد، و یا پیرو هوی و هوس است و لذّات را بر ادای حقوق مقدم می‌دارد و شکر گزار نیست که عاقبت در جهنّم است. این سخنان در معاویة بن یزید چنان مؤثر افتاد که از ملک و حکومت کناره گرفت. زنش به او گفت یک نفر راجا یگزین خود بکن، جواب داد این کار را نمی‌کنم زیرا در این صورت دو مصیبت خواهم داشت، یکی تلخی فقدان ملک و دیگری وبال آن که بگردن من خواهد بود و اگر می‌خواستم کسی را برگزینم خودم راگزینش می‌کردم. پس از آن، در خانه نشست و در را بر روی خود بست و به کسی اجازه دیدار نداد و بعد از بیست و پنج روز فوت کرد. نقل شده که مادرش وقتی شنید که از ملک کناره گرفته، گفت: کاش خون حیض می‌شدی و به نجاسات ملحق می‌گشتی. او گفت ای کاش همین طور که گفتمی بودم و نمی‌دانستم که مردم، بهشت و جهنّم در پی دارند، که

۱- همان، ص ۱۱۳.

عاقبت ظالمین و ستمکاران آتش و عاقبت خوبان بهشت است.^(۱)

خداوند می فرماید:

«وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا
قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ قُرْطًا».^(۲)

«با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشم های خود را به خاطر زینت های دنیا از آنها بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خدا غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که پیروی هوای نفس کردند، و کارهایشان به تباهی کشیده شد».

مفسدان و جمعی از ثروتمندان و مال اندوزان به حضور پیامبر ﷺ رسیدند و در حالی که اشاره به مردان با ایمانی همچون سلمان، ابوذر، صهیب و خباب و مانند آنها می کردند گفتند: یا محمد اگر تو در صدر مجلس بنشین و اینگونه افراد که بوی آنها مشام انسان را آزار می دهد، و لباس های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دورسازی و مجلس تو در خور اشراف و شخصیت ها بشود ما نزد تو خواهیم آمد، در مجلس تو خواهیم نشست و از سخنان بهره می گیرم ولی چه کنیم که با وجود این گروه جای ما نیست. در این هنگام آیات فوق نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد که هرگز تسلیم این سخنان فریبنده و تو خالی نشود و همواره در دوران زندگی با افراد با ایمان و پاکدلی چون سلمان ها و ابوذر ها باشد هر چند دستشان از ثروت دنیا تهی و لباسشان پشمینه است. پیغمبر ﷺ به

۱- همان، ص ۱۱۴.

۲- سوره کهف ۱۸: ۲۸.

دنبال نزول آیات به سراغ اصحاب فقیر خود رفت که در گوشه‌ای از مسجد به عبادت پروردگار و ذکر خدا مشغول بودند و فرمود: شکر خدا را که مردم تا اینکه او چنین دستوری بمن داد که با مثلِ شما باشم که زندگی با شما و مرگم با شما باشد.^(۱)

از ابوذر نقل شده که گفت: «رسول خدا ﷺ به من سفارش کرد که مسکینان را دوست بدارم و به آنها نزدیک شوم».^(۲)

چند روایت در فضیلت فقر

از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید: «من غنی را غنی نکردم چون کرامتی نزد من دارد و فقیر را فقیر نکردم چون در نزد من خوار و بی‌مقدار است»^(۳)، بلکه بخاطر این بود که اغنیاء را بوسیله فقراء امتحان کرده باشم و اگر فقراء نبودند اغنیاء سزاوار بهشت نمی‌شدند».^(۴)

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «هر کس مسلمان فقیری را سبک کند پس خدا را سبک شمرده و خداوند در روز قیامت او را سبک شمارد مگر اینکه توبه کند. و نیز فرمود: هر کس مسلمان فقیری را اکرام کند خداوند را ملاقات کند در حالی که از او راضی خواهد بود».^(۵)

۱- مَعَكُمْ الْمَخِيئُ وَمَعَكُمْ الْمَمَاتُ.

۲- عَلَيْكَ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَ مُجَالَسَتِهِمْ.

۳- یعنی ثروتمندی انسان نشانه قرب او به خداوند نیست و فقرش هم نشانه بی‌مقداری نزد خدا نمی‌باشد.

۴- بحار الانوار: ج ۷۲، باب فضل الفقر و الفقراء، ص ۲۶، روایت ۲۲.

۵- همان، ص ۳۷، روایت ۳۰.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که به فضیل فرمود: «ای فضیل نسبت به فقراء از شیعیان ما بی میلی نشان ندهید، بدرستی که یکی از آنها در روز قیامت باندازه دو قبیلهٔ ربیع و مضر شفاعت می‌کنند».^(۱)

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت مرگش فرمود:

«أَوْصِيكَ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَ مُجَالَسَتِهِمْ».^(۲)

«تو را وصیت می‌کنم به دوستی و همنشینی با فقراء».

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «روز قیامت خدای تعالی به فقراء مؤمنین توجه می‌کند همانند کسی که عذرخواه است و می‌فرماید: قسم به عزت و جلالم که شما را به خاطر خواری و ذلت فقیر نکردم، و حال می‌بینید که چگونه با شما رفتار می‌کنم، پس هرکس که به شما در دنیا خوبی نموده دستش را بگیرد و داخل بهشت کنید. شخصی از آنها می‌گوید: پروردگارا اهل دنیا از متاع دنیا بهره بردند با زنها نکاح کردند، لباس‌های خوب و لطیف پوشیدند و طعام خوب خوردند، بر مرکب‌های راهوار نشستند، در خانه‌های آنچنانی مسکن نمودند، حال به ما هم همانند آنها عطا کن. خداوند می‌فرماید: برای تو و برای هرکس همانند تو است مثل آنچه در دنیا است و در دنیا بود، از اول خلقت تا کنون خواهد بود عطا خواهیم کرد تا هفتاد برابر».^(۳)

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «هرگاه روز قیامت شود خداوند تبارک و تعالی دستور می‌دهد که منادی ندا کند: فقراء کجا هستند؟ پس

۱- همان، ص ۴۱، روایت ۴۱.

۲- همان، روایت ۴۳.

۳- همان، ص ۱۱، روایت ۱۱.

عده‌ای سر بلند کنند، در این هنگام خداوند می‌فرماید: بندگان من! آنها جواب می‌دهند: «لَبَّيْكَ رَبَّنَا». خداوند می‌فرماید: من شما را فقیر نکردم تا خوار کرده باشم بلکه شما را انتخاب کردم برای چنین روزی، حال در بین مردم توجه کنید، هر کس نیکی کرده باشد پس به من نیکی کرده و پاداش او بهشت خواهد بود».^(۱)

۱- بحار الانوار، ص ۲۴، روایت ۱۷.

انتشارات فلاح منتشر کرده است

مجموعه فقهی

الهادی الى الطريقة الوسطی فی شرح العروة الوثقی

- | | |
|-------------------------------|------------------------------|
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۱- کتاب الصلاة، الجزء الأول |
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۲- کتاب الصلاة، الجزء الثاني |
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۳- کتاب الصلاة، الجزء الثالث |
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۴- کتاب الخمس |
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۵- کتاب الصوم، الجزء الأول |
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۶- کتاب الصوم، الجزء الثاني |
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۷- کتاب الحج، الجزء الأول |
| آیت الله سیّد علی محمد دستغیب | ۸- کتاب الحج، الجزء الثاني |

□ □ □

مجموعه آداب و مراحل سلوک الهی

- | | |
|------------------------|---|
| استاد کریم محمود حقیقی | ۱- تجلی (در آداب و منازل توبه) |
| استاد کریم محمود حقیقی | ۲- تزکی (در تزکیة نفس از صفات ذمیمه) |
| استاد کریم محمود حقیقی | ۳- تجلی (در آراستن دل به صفات حمیده)، جلد اول |
| استاد کریم محمود حقیقی | ۴- تجلی (در آراستن دل به صفات حمیده)، جلد دوم |
| استاد کریم محمود حقیقی | ۵- تجلی (در جلوه گر شدن انوار الهی)، جلد اول |
| استاد کریم محمود حقیقی | ۶- تجلی (در جلوه گر شدن انوار الهی)، جلد دوم |
| استاد کریم محمود حقیقی | ۷- تجلی (در جلوه گر شدن انوار الهی)، جلد سوم |

مجموعه کتاب‌های

حوزه علمیه شهید محمدحسین نجابت رحمته

- ۱- ولایت شرعیه مطلقه فقیه حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته
- ۲- توحید حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته
- ۳- جهاد حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته
- ۴- صراط‌الحق حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته
- ۵- شرح دعای رجبیه حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته
- ۶- سه رساله (عشق، سرو، ولایت) حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته
- ۷- کلمه طیبه حضرت آیت‌الله العظمی نجابت رحمته
- ۸- مرآة الحق آیت‌الله سیّد علی اصغر دستغیب
- ۹- لطف حق استاد کریم محمود حقیقی
- ۱۰- کلمه حق حجة الاسلام والمسلمین قاسم کاکائی
- ۱۱- طلوع حق (شرح زندگانی مرحوم حاج محمد رضا گل آرایش)
- ۱۲- سیری در حوزه (مجموعه زندگینامه شهدای حوزه علمیه شهید نجابت رحمته)

□ □ □

- ۱- معجم الثقات من جامع الرواة آیت‌الله سیّد علی محمد دستغیب
- ۲- ساغر سحر (در آداب نیایش و نماز شب) استاد کریم محمود حقیقی
- ۳- از ایشان نیستی می‌گواز ایشان (مجموعه حکایات عرفانی) استاد کریم محمود حقیقی
- ۴- ساز یک تار (مجموعه اشعار) استاد کریم محمود حقیقی
- ۵- امیر شجاع (شجاعت‌های مولا علی علیه السلام) حجة الاسلام والمسلمین ابوزر توفیق زاده
- ۶- نگاه آبی (بررسی احتمالاتی از ژنتیک تاریخی) محمد علی مؤثر
- ۷- بیان عشق (مجموعه اشعار) مرحوم حاج علی اکبر مظلومی
- ۸- نسیم بهشت (زندگی نامه، شرح حال، کرامات و مبارزات شهید محراب آیت‌الله دستغیب)
